[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲ [illegible]

حصه اول [illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در مطبع [illegible] حیدرآباد [illegible]

## مقدمہ

یہ رسالہ [illegible] تاریخ [illegible] ہے [illegible]

علوم و فنون [illegible] یعنی ریاضیات — طبعیات — الٰہیات

[illegible] — طب — تاریخ — جغرافیہ — ادب — کیمیا — [illegible]

[illegible] — [illegible] کیا گیا ہے —

[illegible] کی قوم [illegible]

[illegible] کے بنانے [illegible] اور [illegible] اشیا [illegible]

تاریخ [illegible] لکھے جاتے ہیں —

[illegible] کی ترقیوں کی تدبیریں [illegible] ہیں اور [illegible]

[illegible] سے ترجمہ ہو کر شائع ہوتے ہیں —

[illegible] کے [illegible] الف الف [illegible] ہیں [illegible]

[illegible] ایک مستقل کتاب [illegible] ہیں —

شرح قیمت [illegible] مندرجہ ذیل ہے

[illegible] سالانہ [illegible]

ششماہی

سہ ماہی

[illegible]

[illegible] سالانہ [illegible]

ششماہی

سہ ماہی [illegible]

اور جو صاحب ماہوار میں تشریف فرما [illegible] اور [illegible] رسالہ

واضح ہو کہ جو صاحب اس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اطلاع [illegible] ۔ اور جو صاحب [illegible]

سے مطلع فرماوینگے ان کا نام درج کتاب خریداران مستقل کیا جاویگا اور جو صاحب بعد

[illegible] کے انکار کرینگے تو ان کو کل قیمت ادا کرنی ہوگی ۔

[illegible]

[illegible]

[illegible]

## اجرت انطباع اشتہارات

[illegible]

[illegible]

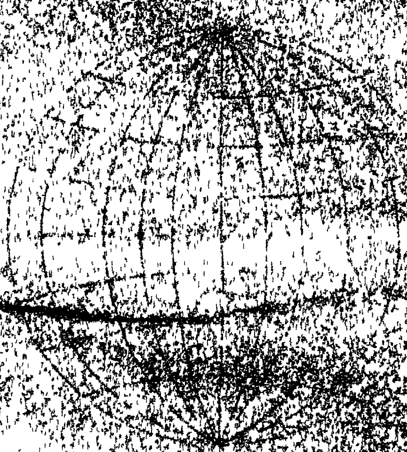
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



# تعلیم و تربیت

## ایة امةٍ دانت لسلطان العلم فقد استوت علی عرش السعادة

انسان را با جلالت قدر و عظم شأن و قوت ادراک و حدّت ذهن و جودت قریحه
وسعهٔ عقل و صنایع بدیعه و اختراعات عجیبه ایکه با خارق عادات سر مبارات و مجارات دارد
و تیزی فکریکه از ارضیات درگذشته ید تطاول بآسمانها دراز کرده است عجیب و غریب
حالتی و حیرت افزا خلقت و پیدایشی است ـ زیرا انکه انسان چون تولد می شود
و از کمون ببروز و از غیب بشهود جلوه می کند و قدم برعرصهٔ وجود می نهد از همه حیوانات
پست تر و عاجز و ناتوان تر میباشد ــ هر حیوانیکه زائیده می شود بیاری فطرت و الهام
الٰهی جمیع مضار و منافع خود را میداند و دشمن جان خویش را می شناسد و در ماکل و مشرب
و مبیت محتاج بمعلم نیست و در دفع و جلب و تقارب و تنافر و صیانت وجود استاد نمیخواهد
و اما انسان چون بدین عالم پا می نهد لوحیست ساده و کتابیست نانوشته و [illegible]
اثر دیگر جز فطرت بسیطه و قوهٔ محضه و طبیعت صرفه چیز دیگری در وی نیست ـ زهر را
از تریاق تمیز نمیدهد و قریب را از بعید فرق نمیکند توانا بر ادراک مصالح و مفاسد
و منجیات و مهلکات نیست و قدرت بر دفع منافرات و اکتساب ملائمات ندارد و ضروریات
معیشت و لوازم حیات را نمیداند و از اکل و شرب [illegible] عاجز است و [illegible]
ایستادن و حرکت کردن نمیباشد نه صفات حسنه [illegible] در و اثری و نه خصه [illegible] تن ناستوده
دامن عصمتش را آلوده ننموده است ـ و بالجمله انسان در حین [illegible] امیست بلاصـ

و ماده ایست بدون نقش و اثر و پدر و مادر و خویش و اقارب آنچه در خود دارند از اخلاق و تمایلات و عادات و آداب و افکار در آن مولود جدید بمرور ازمان و دیعه میگذارند و بصور تیکه آنها را مقبول افتاده مصور ساخته و آنچه ایشانرا پسند آید در و نقش میکنند و آنرا بهمان رنگی بلون خود رنگ کرده در جمیع امور مماثل خویشتن میسازند - و اگر پدر و مادر و خویشاوندان او متخلق باخلاق فاضله و متصف باداب پسندیده و دارای افکار عالیه بوده باشند البته آن مولود جدید را بواسطه اکتساب این امور که بواعث حقیقیه نیکبختی است سعادت مطلقه دست خواهد داد و الّا در مهوات شقا و بدبختی و حفرهای اتعاب و رنجها و وادیهای بلایا و مصائب در افتاده بجهت رذائل و آداب ناستوده و افکار خسیسه ایکه از آنها استحصال نموده است از سعادت بالکلیه محروم میگردد — و چون باحوال پدران و مادران نظر اندازیم ظاهر میشود که آنها غالباً از خود چیزی نداشته اند بلکه هرچه در ایشان بوده است از نیکی و بدی و استقامت و اعوجاج همه بنهج ارشاد و دیعه بوده است و حلقات این سلسله در آخر بعلما و دانشمندان و پیشوایان آنها منتهی خواهد گردید - لهذا اگر ما ذره بین بصیرت و بینائی را بر دیده عقل نهاده از خبایای عقول هر استی از امم و از زوایای نفوس هر قومی از اقوام و از مکامن عادات هر عشیره ای از عشایر تفتیش نمائیم بغیر از افکار علما و اخلاق دانشمندان و سیرت پیشوایان آنها هیچ چیز دیگر چه خورد بوده باشد چه بزرگ در ایشان نخواهیم دید - پس فی الحقیقه سائق و قائد و روح حیات و محرک دولاب هر امتی از امم علما و پیشوایان آن امت میباشند و علمای آن قوم را اگر افکار عالیه و نفوس مهذبه و عادات جمیله بوده باشد هیئت مجموعه ایشانرا آناً فآناً نمو و ازدیاد و بهجت و نضارتی تازه دست خواهد داد و همگی افراد آن بنخوت

وشیم و عزت نفس و سلامت طویه و اتحاد کلمه و محبت تامه و بصیرت و بینائی متصف خواهند گردید
و چون مجموع این امور آنها را حاصل گردد بے هیچ ریبی بر مدارج نیک بختی ارتقا نموده
غنا و ثروت و امنیت و راحت و علو شان دنیوی را استحصال و بسعادت ابدیه فائز
خواهند گشت۔ و اگر پیشوایان آن قوم خود را عالم نامیده و در واقع و نفس الامر
از علم حقه سے و از افکار عالیه بهره سے نداشته باشند و یا اخلاق و عادات خود را
تهذیب و تعدیل نکرده باشند البته پیروان ایشان بچاه ضلالت افتاده و آن
امت را فقر و فاقه و شقاق و نفاق فرا گرفته رفته رفته اجزای آن که عبارت از
احاد امت بوده باشد روی بتلاشی آورده بالمرة مضمحل و نابود خواهد گردید —
و چون تاثیرات پیشوایان در امم و عظم شان علماے کاملین و مضار و مفاسد
ناقصین عالم نما روشن گردید پس باید دانست که خست و شرف و قوت و ضعف
معلولات چه در عالم کبیر و چه در عوالم صغیره و چه در افعال اختیاریه انسان بر حسب
علل آنها است و در هیچ عالمی از عوالم ممکن نیست که خسیسی علت شریف و یا خود ضعیفی
علت قوی گردد۔ و در اعمال انسانیه هیچ عملی اشرف و اقوی از اعمال فکر در طرق
سعادت و استعمال نظر در دقائق علوم حقه و معارف صدقه نمیباشد۔ و وجه اشرفی
بودنش بد انچه گفتیم ظاهر شد و اما اقوی بودنش از جمیع اعمال بجهت آنست که دشواری
و ثقل هر صناعتی از صناعات و گرانی و تعب هر حرفه سے از حرف بر عضوی مخصوص
و جارحه سے مخصوصه میباشد و سائر اعضا و جوارح را در حین اشتغال بدان صناعت
نوعی راحت و آرامی حاصل است۔ و بار و گرانی اعمال فکر در علوم بر مجموع عصبی
و دماغ میباشد و چون مجموع عصبی را کلال و ضعف پدید آید جمیع اعضا و جوارح را

تا توانی و سستی و خستگی فرا خواهد گرفت ، لهذا باید که علت آن در نهایت شرف و قوت بوده
تا آنکه او در عالم وجود در آید و صورت هستی پذیرد - پس هجر و احتیاج طبقه ارباب صناعت فکریه
در عالم تعاون و توازر با عمال سائر طبقات انسان موجب و علت صناعت آن طبقه نخواهد شد
چنانچه نفس آن احتیاج در سائر طبقات علت و باعث اعمال و حرف می شود بجهت آنکه اولاً
خود احتیاج با عمال سائر طبقات اقتضا نمیکند مگر عملی را که معادل سائر اعمال بوده باشد
در شرف و قوت و صعوبت و دشواری چونکه مقصود درین هنگام هجر و مبادله خواهد بود
و ما مقدار شرف صناعت فکریه و قوت و دشواری آنرا بیان کردیم وثانیاً احتیاجات
این طبقه با عمال طبقات دیگر فی حد ذاتها بسیار کم است زیرا آنکه غالب احتیاجات
مردم بیکدیگر از برای کمال در معیشت و زینت در ملابس و زخرف در مساکن و تأنق
در مآکل و توغل در شهوات است و ارباب این طبقه را سوء عقل از تلذذات ملابس موشحه
و مساکن مزخرفه منزه ساخته و اعمال فکر و استعمال مجموع عصبی موجب فتور سائر اعضا
و جوارح آنها گردیده ایشان را از تأنق در مآکل و توغل در شهوات محروم نموده است
خصوصاً که این جماعت علی الدوام سرمایه شهوات و تلذذات را که شبوبیه و جوانی
بوده باشد در راه طلب علوم و معارف صرف نمایند پس واجب شد که سببی فعال
و باعث دیگرے مؤثر با حتیاج این گروه منضم شود تا آنکه این مجموع علت صناعت
فکریه تواند شد — و چون اعمال بدنیه و افعال نفسانیه انسان استقرار شود
هیچ عملے فعال و هیچ فعلے مؤثر در آنها یافت نمی شود که ضمیمه احتیاج آنفرقه شده متمم
علت تامه اعمال فکریه گردد و بدارد آن جماعت را بر تحمل بارگران و حمل ثقیل این صناعت
مگر محمدت حقه و اعتراف بشرف علم و تبجیل و توقیر و تعظیم اینهم ارباب آن چنانچه شاید و باید

تجربه نیز حقیقت این استنباط دلالت میکند زیرا که مشاهده میکنیم که کثرت علوم و معارف و وفور علما
و فضلا و بسیاری مؤلفات و مصنفات در ممالک باندازهٔ شرف منزلت و عظم مقدار اهل علم است
در نزد اهالی آن ممالک حتی در بعضی بلاد چون شرف خداوندان معارف بدرجهٔ رسیده است
که هیچ شرف و عزتی بدان پایه نتوانند رسید و جمیع مراتب پیش آن مرتبه جلیله پست و حقیر
گردیده است علم را چنان صعود و عروجی حاصل شده است که پس ماندگان عالم انسانی بنظارهٔ
برصدیهٔ خیال هم ادنی پایه او را دیدن نتوانند و تالیفات و تصنیفات آنقدر بسیار گردیده است
که نادانان حساب و شمارهٔ آنها را هم ندانند — چون ظاهر شد که اعتراف احاد است بشرف
منزلت عالم موجب حصول علوم حقه است و حصول علوم حقه علت وجود سعادت مطلقه است
اکنون با هزار تأسف و اندوه میتوان گفت که سبب فقر و فاقه و مسکنت و ذل و بدبختی
اهالی مشرق زمین از آن است که آنها هیچ وجه مقدار علم و عالم را ندانسته اند و شرف و منزلت
دانشمندان را نشناسند و خداوندان معارف را توقیر و تعظیم نمیکنند و چنان خیال می کنند
که علم صناعتیست فضول و زائد و پیشه ایست بی فائده و بی ثمر و کار و حرفه بیکاران است
لهذا عدد علما در آنها آنقدر کم شده است که بانگشت شمار توان کرد و این را ندانسته اند
که جمیع سعادات آباء و اجداد ایشان بلکه جمیع سعادتیکه در عالم یافت شده است همه نتیجهٔ
علم و معرفت بوده است — و این را ادراک نکرده اند که آنها سزاوارترند بتعظیم علم و عالم از دیگران
اولاً از برای اینکه مریض را بطبیب احتیاج بیشتر است از صحیح المزاج و ایشان بالبداهه همگی مبتلا هستند
بمرض مسکنت و ذلت و این بیماری را طبیبی بجز عالم عارف کی خواهد یافت شد و ثانیاً چون نظر کنیم
بر اهالی مشرق می بینیم که جل آنها از اولاد علما و حکما و عرفا و فضلا و انبیاء کرام و رسل عظام
میباشند پس آنها احق اند بتجدید و تکریم ورثهٔ آباء خویشتن از دیگران که اجداد ایشان

جنگلی وحشی و بربری‌ها (یعنی جنگلی) بوده‌اند اگر اهالی مشرق زمین ازین خواب غفلت بیدار شوند و
و صلاح شأن خویش و خلاصی از بیماری ذل و بیچارگی بتعظیم دانشمندان بکوشند البته آنها رفته رفته بصحت
استجیر بالله مضمحل و نابود خواهند گردید و شرف آبا و اجداد خود را بعار و ننگ مبدل خواهند ساخت -
و عجیب آنست که این بیماران بیچارگی بجای احترام اطبای خود که علما بوده باشند سعی می‌کنند
در توقیر اغنیاء بخلاء و کوشش مینمایند در تعظیم اولاد ظالمان و ستمگاران و جد بلیغ بجا میاورند
در تکریم آنان که عظام بالیه محتال و محتالین را بر دوش گرفته باشند و غافل ازینکه اینها ثروت را احتقان الدم
مهلک و راحت را صداع دائمی و سعادت را داء عقام میباشند افسوس هزار افسوس ازین روش
و ازین منش و ازین دانش - و باید دانست که مراد ما از عالم آن عالم است که معارف آن
گمراهان طریق سعادت را هادی و رهنما باشد - و دانشش دلهای مرده را حیات و زندگانی
تازه عطا کند و سخنانش بیماران ذل و مسکنت را شفا بخشد - و عبارتش چون مغناطیس
اجزاء متلاشیه امت را جمع کند و کلماتش صیقل دهد نفوس را از کدورات بوحشت شقا
که عبارت از اخلاق رذیله بوده باشد - و علمش تابان آفتابی و درخشان خورشیدی باشد که
چون طلوع کند از مشرق عقل آن عالم نور و ضیائش بر ساحت نفوس جمیع امت بتابد و همگی احاد آن را
منور و بینا گرداند تا هر یکی منافع و مضار و مصالح و مفاسد خود را بداند و سعادت دارین را بدیدهٔ
بصیرت استحصال کند - نه آن عالم است که در ظلمتکدهٔ وحشتناک اوهام نشسته علی الدوام بهمهمه
و دمدمه مشغول و افساد را اصلاح گمان میکند و خود راه نمیداند و راه بری دعوی مینماید و نه آن عالمی
در گورستانهای کهنه بخوف و خشیت گاهها و ویرانه‌های سهمناک تخیلات مسکن گرفته چون بوم گاه و بیگاه ندای
وحشتناک بگوش رسیده بجز اخبار دمار و هلاک شر و مصیبت نساند اجازه نشنود و این نه اشخاص فی الحقیقت عالم نما
گفت بلکه علامات ویرانی و کشتیهای تباهی و مبشران هلاکت و پیکهای مصائب امراء و عالم نما با تا امید این عجل الحیه میخواهم [illegible]

راقم سید جمال الدین حسینی

## اردو کے لکھنے کی سلاست

اردو تو ایک ایسی زبان ہی جو عربی فارسی ترکی چغتای بہاکا سنسکرت
اور کچھہ کچھہ انگریزی اور پرتگیز زبان کے لفظون سے مرکب ہی تو چاہیئے تہا کہ جیسے کہ
اردو مین عربی الفاظ کے تلفظ کرنے مین عام کیا بلکہ خواص بھی (ث، س، ص، ع،
(ذ، ظ) ح، ہ)، کے تلفظ کرنے مین کچھہ مخرجون کا لحاظ اور کسی قسم کی تمیز اور تفریق نہین کرسکتے
ایسا ہی چاہیئے تہا کہ لکھنے مین بہی اون لفظون کی جنمین یہہ حرف آتے ہون کچھہ رعایت
اور پابندی نکیجاتی بلکہ سیدہی اور سلیس سلیس تلفظ کو لکھدیا جاتا کیونکہ کتابت تو تابع
تلفظ ہی بس جیسی کہ آواز موہنہ سے نکلے اوسہی کو تحریر مین ضبط کرنا چاہیئے کیونکہ جبکہ
بولنے والا خود کچھہ (ز، ذ، ض، ظ)، کے تلفظ مین تمیز نہین کرتا تو کاتب کو کیا ضرور ہے
کہ وہ اوسمین فرق اور تمیز کرنے کی تکلیف اوٹہاوے اسمین بڑا فایدہ یہہ ہے کہ اردو
لکہنا بہت جلد آسکتا ہی خصوصاً ایسے لوگون کو جو یا تو عورتین ہین کہ جنکو اور کوئی علم
نہین ہے یا کسی ایسے ملک کے آدمی ہین کہ جو زبان تو اردو بولتے ہین مگر لکھہ نہین سکتے
وہ بہت ہی آسانی سے صرف چند روز حروف تہجی پڑہکر اور اونکی ترکیب یاد کرکے فوراً
فرفر اردو لکہہ سکینگے حالانکہ اب اردو کے لکھنے مین جب تک کہ اون عربی الفاظ کی اصلی تہجی
یا مصدر یا اشتقاق نہ معلوم ہون نہین لکہہ سکتے مثلاً کوئی مرہٹی یا تلنگی زبان کا
آدمی مرہٹی یا تلنگی تو لکھہ پڑہ سکتا ہی مگر اردو صرف بولنا ہی آتا ہے تو جبکہ اوسکو اردو کے
حروف تہجی سکہا دئیے جائین اور وہ اوسکے جوڑ توڑ سیکہہ لئے تو اب اوسکی لئے اور کوئی
حالت منتظرہ باقی نہین رہنی چاہیئے جسکی وجہ سے وہ سیدہی سلیس صاف صاف اردو
جسکو وہ خوب بول سکتا ہی نہ لکہہ سکے کیا ضرور ہے کہ وہ جب تک کہ عربی بھی نہ پڑہ لے

بالاقل فارسی مین کچھہ تہوڑی بہت شدبود نہ پیدا کرے تب تک اوسکو اردو لکھنا جائز نہو
کیا تماشے کی بات ہو کہ اردو زبان لکھنے کے لئے جبکہ وہ ایک سہل اور سلیس زبان ہے
اور ایک شخص کو آتی بھی ہے مگر اوسکے لکھنے مین وہ فارسی یا عربی پڑہنے کا محتاج
ہو تو اسمین ایک چہوٹی سے بات کو ایک بہت بڑی بات پر موقوف رکھنا ہی اور یہہ بات
دانشمندی سے بہت بعید ہے - پس ضرور ہی کہ جو لوگ اپنے لڑکے اور لڑکیونکو
اعلی درجہ کی تعلیم فارسی یا عربی کی دینی نہین چاہتے اور اتنی خواہش رکہتے ہین
کہ وہ لوگ اردو لکھہ پڑہ سکین تو اونکو ضرور ہے کہ اوسی طریقہ کو اختیار کرین کہ
جو بات عربی اور فارسی پڑہکر برسون مین آتی ہے وہ بات اِس طریقہ سے مہینون
بلکہ ہفتون مین آسکتی ہے - بعضے صاحب ایسا اعتراض کرینگے کہ اگر اسطور سے
مخارج کی تمیز اوٹہا دیجاوے تو پڑہنے مین بہت دہوکا ہوگا اور سمجھہ مین نہین آیگا
کہ لکھنے والے کی منشا کیا تھی اوسکے جواب مین ہم کہینگے کہ یہی عذر اور یہی اعتراض
بولنے اور سننے مین ہو سکتا ہی کیونکہ بولنے والا بولنے مین تو کچھہ (ث، س،
ص) اور ظ، ذ، ض) کی تمیز رکھتا ہی نہین ہے تو ہم اچھی طرح سے اپنا مطلب
سمجھہ لیتے ہین پس ایسا ہی پڑہنے مین بہی ہوگا - اب ہم مثال کے طور پر ایک
رقعہ اور چند اشعار اس سلیس اردو کے طرز تحریر کے باب مین لکھتے ہین -

## رقعہ

مہرب بندہ سلامت

آپکا رقعہ کل سبہہ سادر ہوا اَزَت بڑہائی از ہد مہزوز ہوا اوسمین جو
آپنے میری نسبت کا تزکرہ فرمایا تہا سو در ہقیقت تین چار دن سے مین الیل ہون

آپ خود آفرماے کہ حضرت حق سبحانہٗ نالا و شافی مطلق جلد شفا عنایت اور راغب فرماوے
آپ نے سنا ہوگا کہ عبد الحق صاحب کا انام زبت ہو گیا ہے۔ اب ظاہرہ کوئی
ہش فی الحقیقت اور فی الواقعہ نظر نہین آتی۔ خدا اپنا فضل کرے۔
ہر حال مین صبر اور شکر چاہیئے۔ راقم بندہ ذلیل عبد الجلیل

فرد

نثار تجھ پہ سے گو دل ہزار بار کیا ٭ ولیکن تونے کبھی بہی نہ اعتبار کیا
خزان مین برق کا ڈر تھا نہ کچھ غم صیاد ٭ تباہ آتی ہے تونے مجھے بہار کیا

فرد

سر بالین ترے کشتونکو قضا کہتی تھی ٭ کرگئی تیغ ادا مفت مین بدنام مجھے
ہون وہ محروم کہ جب دور ہوا ہے آخر ٭ اسی وعدہ ائی ہی تب یاد ہی وجام مجھے

راقم محمد حسین

## راقم اور ایک اجنبی شخص کے جواب سوال

ایک روز اتفاقاً ایک صاحب جن سے کبھی جان پہچان تک نہ تھی دروازہ سے
بر آمد ہوسے اور سلام و علیک کہکر کرم فرما ہوسئے۔ بعد سلام و علیک کے چہوٹتے ہی
فرمانے لگے کہ ایک رسالہ معلم جاری ہوا ہو کیا آپ ہی اوسکے ایڈیٹر ہین۔ مین نے عرض کیا
کہ حضرت ایڈیٹری کی لیاقت تو بندہ مین نہین ہے مگر دوستون اور احبابون کے کہنے سنے
سے اِس خاکسار نے اسکے اہتمام کو اپنے ذمہ لیا ہے۔ کہنے لگے کہ حضرت اِس رسالہ مین
بارہ علم ہین وہ کون صاحب ایسے ہین اِس زمانہ مین پیدا ہوئے ہین جو ان علوم سے واقف ہین

اور جو سقراط افلاطون اور بطلیموس پر فوقیت لیگئے ہین - بہلا یہہ علم تو دور ہین کوئی صاحب
میرے سوالون کا جواب ہی دین تو معلوم ہو بندہ نے اسکے جواب مین عرض کیا کہ اگر
گستاخی معاف ہو تو ایک عرض کرون کہنے لگے کہ کیا مین نے کہا کہ اگرچہ یہہ ہیچمدان کسی قابل
نہین ہے لیکن اگر جناب سوالات کرین تو مین بھی اپنا ذہن لڑاون اور طبع آزمائی کرون
اور اگر غلطی ہوگی تو حضرت اصلاح فرما دینگے اور اسی وجہ سے مجھکو استفادہ ہوگا اگر ہمسے
کوئی جواب کسی علم مین ندیا جاسکے تو یہہ کچہہ شرم کی بات نہین ہے - کیونکہ بقول مولانا رومی
علم دریا ایست بے حد و کنار ٭ طالب علم است غواص بحار ٭ بلکہ ہمکو ہمیشہ علم کی تلاش
رکہنا چاہیئے اور دوسرے لوگون سے جو بات ملے اسکو سیکہنا چاہیئے جیسا کہ کسی بزرگ
نے کہا ہے اطلب العلم من المہد الی اللحد اگر کوئی بات مجھکو نہ معلوم ہوگی تو اس بحث مین صاف
ہو جائیگی - کہنے لگے خیر پہلے ان سوالون کا جواب تو دیجئے - وہو ہذا -
سوال - حضرت معلم شفیق پہلے یہہ تو فرمائیے کہ علم کسواسطے سیکہتے ہین اور اوس سے کیا فائدے ہین
جواب - اے حضرت معلم شفیق تو بندہ نہین اس سے تو مجازاً وہ اوراق کاغذ کے
مراد ہین جن پر لائق و فایق صاحبون کے مضامین لکہے ہوے ہین بندہ تو ایک خادم
ہیچمدان ہے لیکن جواب اس سوال کا یہہ ہے کہ علم اسواسطے سیکہتے ہین کہ اسکے ذریعہ سے
ہم نیکی اور بدی مین تمیز کر سکین اور خدا کی قدرت سمجہنے مین مدد ملے اور اوس سے ہمکو
ایک قوت حاصل ہوتی ہے جسکی وجہ سے ہم اپنے حالات اور معاملات کو جن سے ہمکو
ہر روزہ کام پڑتا ہے درست کر سکتے ہین - اس قوت کے استعمال سے جو ہم کو علم سے
حاصل ہوتی ہے ہم دنیا مین اپنی زندگی خوشی کے ساتہہ بسر کرتے ہین -
سوال - کیونکر علم کو حاصل ہونے سے ہم مین یہہ استعداد پیدا ہوتی ہے کہ ہم اپنی حالتون اور اپنے آس پاس کی چیزون کو درست کر سکین

جواب - علم ہم مین باتون کے سمجھنے کی استعداد پیدا کرتا ہی کہ تندرستی کے لیے ہمکو پاک صاف ہوا اور تر و تازہ ہوا کی کیا ضرورت ہی - علم سے ہمکو یہہ بات معلوم ہوتی ہی کہ حیوانی اور نباتی چیزین جنمین سڑاند پیدا ہوتی ہی ہوا مین سمیت پیدا کرتی ہین اگرچہ ہم اسکو دیکھہ سکین یا سونگہ سکین یا کسیطرح زہر کے وجود کو دریافت نکر سکین جب ہمکو یہہ بات معلوم ہوئی تو ہم اپنے پاس سے تمام اون چیزون کے دفعہ کرنے مین اعتنا کرتے ہین جو ہوا کو متعفن کرتی ہین - یہہ ایک مثال اون بہت سی مثالون مین سے ہی جنمین ہم علم کے ذریعہ سے اپنے حالات کو درست کرنیکی قوت حاصل کرتے ہین

س - اور دوسرے مثالون کا بھی نام لیجیے جنمین علم سے ہمکو تقویت اور مدد ملے -

ج - علم جغرافیہ اور علم جہازرانی کے سیکھنے سے ملاح کو اسبات کی لیاقت حاصل ہوتی ہی کہ وہ بحر عمیق اور سمندر کے کنارے مین جہاز چلاتا ہی اور اوس بندر کو تلاش کر لیتا ہی جسکو وہ چاہتا ہے اگرچہ وہ پہلے کبھی اوس بندر پر نہ گیا ہو علم کیمیا کی پڑھنے سے ہمکو قدرتی اشیا مختلفہ کی ملانے اور جدا کرنے یعنی اونکی تحلیل اور ترکیب کی استعداد حاصل ہوتی ہی مثلاً ہم اون پتھرون سے چونا گارہ اور اونکے فایدے معلوم کرتے ہین مفید اور قیمتی دھاتین حاصل کرتے ہین اور اون چھوٹے چھوٹے پتھرون سے جنمین شعاع کا گذر محال ہی چمکدار شیشے بناتی ہین اور اشیا بر روغنی سے صابن تیار کرتے ہین اور اجسام منجمد سے گیس یعنی ہوا پیدا کرتے ہین - جو دھاتین زمین کی تہہ مین ہزار برس سے گڑی ہوئی تہین وہ علم کے زور سے نکالی جاتی ہین اور ہمارے مکانون کو آراستہ کرتی ہین - اگرچہ وہ مدت سے زمین مین پوشیدہ تہین مگر اب علوم کے ذریعہ سے وہی ظاہر کیجاتی ہین اور صدہا آدمیونکا دل خوش کرتی ہین - ریت سے نور اور کہود سے قسم کے پتھرون سے چمکدار شیشے بنائے جاتے ہین جو ہمارے کمرون کی کہڑکیون کو آراستہ کرتی ہین اور سرد ہوا کے جہوکون سے ہمکو بچاتی ہین اور مینہہ کی پھوہار کو روکتے ہین اور برف کے سرد ٹکڑون اور اولون سے پناہ دیتی ہین لیکن پریون کے پردون کی طرح وہ شیشے کی چمک دار چادرین روشنی اور گرمی کو آنے دیتے ہین اور صاحب خانہ کی روح کو آرام پہونچاتی ہین اور آنکہون کو خوشنما معلوم ہوتی ہین ---

علم طب کے سیکھنے سے حکیمون کو اسبات کی استعداد ہوتی ہی کہ وہ امراض شدیدہ کی تکالیف کو روک سکین اور مریض کو عمر طبعی کے بیشتر مرنے سے باز رکھہ سکین۔

علم تشریح اور علم جراحی کی پڑھنے سے یہہ فائدہ ہوتا ہی کہ جراح اون ہڈیونکو جو بہت ٹوٹ جاتی ہین جوڑ سکتا ہی اور جو زخم خوفناک ہو گئے ہین اونکو آرام کر سکتا ہی بلکہ جو پھوڑے اور پھنسیان جسم کے اندرونی اجزا مین ہو جاتے ہین اور بغیر علاج کے مہلک ہوتی ہین اونکو دفعہ کر سکتا ہی۔

علم جر ثقیل کے سیکھنے سے یہہ بات پیدا ہوتی ہی کہ انسان اپنی قوت کو آلات اور کلین بناکر ترقی دے سکتا ہی۔ جہاز دودخانی جو سمندر کو بمخالفت ہوا و طوفان پار کرتا ہی ریل کا انجن جو ایک گھنٹہ مین ساٹھ میل راستہ طی کرتا ہی اور دودخانی ہاتوڑا جو لوہے کی چادرون کو ایک دم مین گھڑکر رکھہ دیتا ہی یہہ سب کے سب اوس قوت کے نمونہ ہین جو انسان کو علم جر ثقیل کے پڑھنے سے حاصل ہوتی ہے

علم البرق کے پڑھنے سے انسان کو اسبات کی استعداد پیدا ہوتی ہی کہ وہ خاک باد اور آب آتش کی لڑائی مین اپنے آپکو بچاتا ہی۔ بجلی جو ایک شعبہ برق کا ہی اون بلند چیزون پر گرتی ہی جو اوسکو کھینچتے ہین۔ بجلی مین وہ بڑی قوت ہوتی ہی جس سے کہ ایک دم مین بڑی بڑی عالیشان مکانات اور گرجا اور مندر مسمار اور خاکستر ہو جاتے ہین۔ مگر جب انسان کو علم البرق کے سیکھنے سے یہہ معلوم ہوتا ہی کہ خاص خاص دھاتون سے بجلی یا برق بڑے زور سے کھینچ آتی ہی تو وہ بلند مکانون پر اون دھاتون کی لمبی لمبی سلاخین کھڑی کرتا ہی جو زمین کے اندر کھودی ہوئی ہوتی ہین۔ جب بجلی گرتی ہی تو وہ بڑے زور اور شور کے ساتھہ اون سلاخون کی طرف دوڑتی ہی اور وہ اوسکو وہ دھاتون کی سلاخین کھینچتے ہین اور بغیر کسی نقصان کے زمین مین بجلی گھس جاتی ہی۔ اسیطرح سے انسان کو کہہ سکتے ہین کہ وہ بجلی کو اپنے ہاتھہ مین پکڑتا ہی اور اوسکی خوفناک اور نیست و نابود کرنے والی قوت کو خاک مین ملاتا ہی۔ بس اسیطرح بیشمار مثالین علم کی فوائد کی اظہر من الشمس ہے

راقم
محب حسین

# جغرافیہ

## جغرافیہ نباتی

جغرافیہ کے بہت سے چھوٹے بڑے رسالے انگریزی اور ہندی زبان مین شایع ہین اور کچھ تعلیم جغرافیہ کی سرکاری اسکولون اور مدرسون مین بھی ہوتی ہی مگر ہم جیس جغرافیہ سے بحث کیا چاہتے ہین وہ ایک نئی ڈھنگ کا ہی ہم یہ چاہتے ہین کہ اوس جغرافیہ کو لکھین جو تاجرون اور سوداگرون کو بڑی مدد دیوے ظاہر ہے کہ جب تک ہمکو ہر مال کا دساور معلوم نہو ہم اوس مال مین معتدبہ اور کثیر منفعت نہین کما سکتی اور یون سے پیسے دو پیسے تو ایک ہی شہر مین ایک بازار سے دوسرے بازار مین مل جاتے ہین جب ہمکو یہ منظور ہو کہ ہم دونا تگنا چوگنا نفع حاصل کرین تو ہمکو یہ ضرور ہی کہ ہم چیز کو جسکی سوداگری کرین اوسکے کان سے منگوادین جب تک ہمکو ہر مال کی کان اور دساور کا مکان معلوم نہو نفع کی توقع نہ کرنا چاہیئے مثلاً ہم چاہین کہ زعفران کی تجارت کرین اور اٹکل پچو پراسنے ڈھرے پر بمبئی سے زعفران منگوالین تو شاید بڑی مشکل سے ایک آنہ روپیہ ہمکو مل جاوے اور یہ بھی احتمال ہے کہ گرانی اور ارزانی نرخ سے بعض وقت مین نقصان ہو مگر یہ ممکن نہین ہے کہ ہم زعفران کی کان سے زعفران منگوادین اور ہمکو خسارہ ہو گو ہم کوڑیون کے مول بیچ ڈالین تب بھی کم سے کم ہمکو دونا نفع ہوگا اور جو ہم اچھی طرح سے کسی گماشتہ کے ذریعہ سے دساور مین بندوبست کرلین تو تگنا چوگنا نفع بھی حاصل ہونا ممکن ہے اشیای تجارتی دو قسم کے ہین ایک فطری دوسری مصنوعی پھر فطری کے تین قسمین ہین نباتی اور حیوانی اور معدنی اور مصنوعی کے ہزارون قسمین ہین - ہم اب کے مضمون مین

مختصر جغرافیہ نباتی تمام ملکون کا لکھتے ہین پہر جغرافیہ حیوانی پہر جغرافیہ معدنی پہر جغرافیہ مصنوعات لکھین گے پہر اسکے بعد ہر ہر شے کی پوری پوری تفصیل وقتاً فوقتاً درج کرتے رہین گے یقین ہے کہ اِس قسم کے جغرافیہ کو ہمارے ملک کے قدردان اور باہنر سوداگر بہت پسند کرین گے اور اشیاۓ تجارتی کے منگواسے مین اوسکا لحاظ رکہین گے سب سے پہلے ہم ہندوستان کے نباتات کو لکھتے ہین —

## ہندوستان

جو پیداوار ہندوستان کے بڑے بڑے ہین وہ یہ ہین - چاول - گیہون - اور اناج - روئی - تیل - افیون - بنگ - گانجہ - سن - اور ریشہ دار چیزین - چاہی - گنا - لاک - زعفران - الائچی - سیاہ مرچ - شکر - گڑ -

اس ملک کے تمام اضلاع زیرین بہار اور بنگال اور ساحل سمندر کے گرد - چاول (چاول)
پیدا ہوتا ہی بنگال مین بردوان کے قریب اور اراکان مین ہر سال اوسکی دو فصلین
ہو تی ہین ممالک مغربی اور اضلاع پنجاب مین گیہون بہت پیدا ہوتا ہی اور دہلی
آگرہ لکہنو میرٹھہ گویا گیہون کے معدن ہین اِن شہرون کے برابر ساری ہندوستان
مین کہین گیہون ارزان نہین ملتا - جو - جوار - باجرا اور چہوٹی اناج نیلگری کے (جو جوار باجرہ)
پہاڑون مین بہت پیدا ہوتے ہین دکھن کے برابر جوار باجرہ کہین کا نہین ہوتا
لیکن باجرہ ممالک مغربی اور شمالی مین دکھن سے زیادہ ارزان ملتا ہی اسیطرح چنا بھی (مکی)
ممالک مغربی اور شمالی مین بہت ارزان ہوتا ہی - آلو - اور اروی - ممالک پنجاب اور (آلو اروی)
ممالک مغربی اور شمالی مین بہ کثرت سے ہو لیکن اروی جبل پور کے نواح مین نہایت
کلان اور مزیدار ہوتی ہے ممالک دکن مین پونا کے اطراف مین آلو بہت کثرت سے

پیدا ہوتا ہی تمام بنگال پر سیڈنسی اور اراکان اور پیگو مین روئی بوئی جاتی ہی مگر گجرات
اور ناگپور اور ماڑواڑ مین اوسکی کثرت ہی ہمالیہ اور گنگا کے درمیان نیل بویا جاتا ہی
بہار اور بنگال سے ۵۰۰۸۶ من نیل اور ولایتون کو جاتا ہی دکھن مین کہین کہین
نیل کی کاشت ہوتی ہے زعفران اطراف اور جوانب مین کشمیر کے پیدا ہوتی ہی
اگر کوئی نیا آدمی زعفران کے کہیتون پر جاوے تو اوسکے سر مین درد ہونی لگتا ہی
مگر وہان کے لوگون کو بالکل تکلیف نہین ہوتی سب درخت پہولون کے اول شاخ
و برگ لاتے ہین پہر پہول برخلاف زعفران کے کہ جب زمین سے چار انگشت اوسکا
درخت نکلا تو پہول سوسنی رنگ چار پنکھڑی کا اوس مین نمودار ہوتا ہی اور اوسمین
نارنجی ریشمی کرم کیطرح ہوتی ہین اور زعفران یہی ہے کہین ایک کوس کہین آدہی
کوس تک زعفران کا تختہ ہوتا ہی دور سے بہت خوشنما معلوم ہوتا ہی - افیون کی
بہت کاشت آسام اور گنگا کے جنوب کیطرف بنگال اور بہار بنارس اور مالوے مین
ہوتی ہے - افیون کا ٹہیکہ سرکار انگریزی نے خود لے رکھا ہی اور اوسکا منافع سرکار کو
پانچ کرور روپیہ سے لیکر سات کرور روپے تک حاصل ہوتا ہے لیکن اب تا بعض
ریاستون مین تہوڑی بہت افیون کی کاشت ہوا کرتی تہی اور وہ وہان کے رعایا مین
صرف ہوتی تہی پر سرکار انگریزی نے چند مصالح کے لحاظ سے سب ریاستون مین
افیون کی کاشت یک قلم موقوف کرا دی ہی مالوے مین یہ حال ہے کہ فی روپیہ ۲۵ تولہ
تک عمدہ افیون ملتی ہے اور بیس تولے سے تو کم نہین ملتی لیکن سرکار نے اوس پر
دس روپیہ فی آثار محصول مقرر کر رکہا ہے اسوجہ سے چودہ پندرہ روپیہ سیر
افیون نہین پڑتی سب اسی وجہ سے ممالک مغربی اور شمالی اور اضلاع ہندوستان مین

سولہ روپیہ سیر افیون بکا کرتی ہی لیکن ممالک دکن مین تین تولے اور دو تولے فی روپیہ
بکتی ہے بنگ گانجہ پٹسن سن ستلج اور بیاس کے کناروں پر اور میسور
اور بنگال مین بہت پیدا ہوتی ہین ہزارون اور لاکھون من سن اور روئی ہندوستان
سے ولایت کو جاتی ہی اور وہان سے عمدہ عمدہ کپڑے بن کر آتے ہین جنکو تمام ہندوستان
کے لوگ خوشی سے خرید کرتے ہین پر اون کپڑون کے بنانے کے لئے اپنے ملک مین
کچھہ سعی نہین کرتے چاہی تھوڑے دنون سے ہندوستان مین پیدا ہونے لگی ہی
آسام کچار سلہٹ اور دارجیلنگ کے قریب پہاڑون پر کمایون مین وادی کانگڑہ مین
پیدا ہوتی ہے اور ممالک مغربی اور شمالی مین منصوری پر اور ممالک جنوبی مین نیلگری
پر بھی چاہے پیدا ہوتی ہے لیکن یہ چاہے عمدگی مین چین کے چاہے کے برابر نہین ہوتی
چاہی کا قاعدہ ہے کہ وہ ہمیشہ اوس زمین پر پیدا ہوتی ہے جو سطح سمندر سی دو ہزار
فیٹ سے لیکر پانچ ہزار فیٹ تک بلند ہو قہوہ لنکا اور نیلگری مین پیدا ہوتا ہی
اور اون کے شمال و مغرب مین وسید مین بھی مگر یہ قہوہ عمدگی مین عرب کے قہوے
کے برابر نہین ہوتا اگر ممالک دکن مین خصوصاً حیدر آباد کے نواح مین کوشش کیجاے
تو قہوے کی پیداوار بخوبی ہوسکے اسوجہ سے کہ یہ ملک اکثر امور مین قریب
قریب ملک عرب کے ہے گنا سارے ہندوستان مین پیدا ہوتا ہو مگر ممالک مغربی
اور شمالی مین بہت کثرت سے ہوتا ہی شاہجہان پور اور بریلی اور دہلی اور میرٹھہ مین
راب اور گڑ اور شکر نہایت ارزان ہی مین نے دیکھا ہے کہ بعض دنون مین پرانا
روپیہ کی ایک من و دو من تک ہو جاتی ہے اور گڑ روپیہ کا سولہ سیر بیس سیر تک بکتا ہے
البتہ فی آم کی ممالک مغربی اور شمالی مین بہت کثرت سے اور نہایت ارزان ملتی ہے

علی الخصوص صوبہ اودہ مین آم کی پیداوار بہت ہونے سے کہٹائی بہی نہایت سستی ہوتی ہے کہٹائی املی کی نواح دکن مین نہایت ارزان ہے — سپاری نہایت تری اور سماں اور تمام ہندوستان کے قطعات مین پیدا ہوتی ہے سپاری اور الایچی ساحل ملیبار کے کنارے پر پیدا ہوتی ہے — بیس کوس کے فاصلے پر الایچی کی بڑی پیداوار ہی اور گجرات مین بھی الایچی ہوتی ہے ساگوان کی لکڑی بہت عمدہ ہوتی ہے اور جہازون اور مکانون کے تعمیر کرنے کا آتی ہے وہ ملیبار کے پہاڑون اور مدراس پریسیڈنسی اور اودہ اور پنجاب اور تناسرم اور پیگو اور اودہ مین کثرت سے پیدا ہوتی ہے ببول ہندوستان کے تمام قطعات مین کم وبیش پیدا ہوتا ہی اوسکے چھال سے چمڑا صاف ہوتا ہی سال یہ لکڑی بھاری اور مضبوط اور دیرپا ہوتی ہے نیپال اور بہوٹان کے جنوبی سرحدون اور اوڑیسہ کے کوہستانی اضلاع مین ہوتی ہی بانس جسکو اہل دکن بہنوبھی کہتے ہین مشرقی ہندوستان مین بہت پیدا ہوتا ہی اور تعمیر کے کامون مین صرف ہوتا ہی سوا ان کے طرح طرح کے میوہ جات جیسے آم خربوزہ تربوز کنولا سنگترہ کیلہ امرود املی سیب ناسپاتی انگور انار جامون فالسہ کہرنی چکوترا اننناس شہتوت آلوچہ شاہ انجیر سیتاپھل یعنی شریفہ پیدا ہوتے ہین مگر جامون بنگلور کے عمدہ ہوتے ہین اور خربوزہ لکہنؤ اور ٹونک اور جادرہ مین اچھا ہوتا ہی اور امرود الہ آباد کا اور آم مدراس اور بمبی کا اور شریفہ حیدر آباد کا اور سپاری ممالک بنگال اور دکن مین کثرت سے پیدا ہوتی ہی۔ فقط وحید الزمان

# جغرافیہ کے عام اصول

(۱) زمین کے بیان کو جغرافیہ کہتے ہین —

(۲) زمین گول شکل کی ہے اور اسواسطے اسکو اکثر کرہ کہتے ہین — قطر مین اسکی پیمایش ۷۹۱۲ میل ہے اور دایرہ یا گھیرہ مین تقریبًا ۲۴۰۰۰ —

(۳) اون متعدد ستارون مین سے جو مختلف فاصلہ پر سورج کے گرد پھرتے ہین ایک زمین بھی ہے —

(۴) ہر چوبیس ۲۴ گھنٹہ مین ایک بار زمین اسطرح گھوم جاتی ہے جیسے کوئی شی محور پر گھومتی ہو اور ایک سال کے عرصہ مین وہ اپنی گردش کو آفتاب کے گرد پورا کرتی ہے —

(۵) سطح زمین کا بڑا حصہ پانی سے ڈھپا ہوا ہے —

(۶) سمندر مین زمین خشک مختلف اندازہ اور شکل اور لمبے ڈھیرون مین قایم ہوتی ہے — اسکی سطح نہایت ناہموار ہے کیونکہ بعض جگہہ قریب قریب یکسان اور بعض جگہہ اونچی ہوتی ہے اور بعض جا اونچی پہاڑیون اور پہاڑی قطارون مین بلند ہوتی ہے — فقط

راقم محب حسین

زراعت کیا کرتے تھے ہر ایک صحابی کے مقطعے اور جاگیرین تہین جنکی ترددا ور ترقی
کی فکر مین وہ مصروف رہتے اسی واسطے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے ارشاد فرمایا
اطلبوا الرزق فی خبایا الارض - ڈہونڈہو تم روزی کو زمین کے پہلون مین اور
ایک روایت مین ہے کہ آپ نے فرمایا - من غرس غرسا فاثمر اعطاہ اللہ من الاجر
بقدر ما یخرج من الثمر یعنے جو شخص کوئی درخت لگا وے پہر وہ پہلے تو اللہ تعالے
اوسکو اتنا ثواب دیگا جتنے پہل پیدا ہون اور ابوہریرہ رضی اللہ عنہ نے
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم سے روایت کیا کہ آپ نے فرمایا - من بنی بنیانا
فی غیر ظلم ولا اعتدی او غرس غرسا فی غیر ظلم ولا اعتدی کان لہ فیہ اجر جار
ما انتفع بہ خلق الرحمن یعنے جس شخص نے کوئی عمارت بنائی بغیر ظلم اور زیادتی
کے یا کوئی درخت لگایا بغیر ظلم اور زیادتی کے تو اوسکا ثواب جاری رہیگا
جب تک اللہ کی مخلوق اوس سے فائدہ اوٹھاتی رہے اور ایک روایت مین ہے
کہ رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ان اللہ تبارک وتعالی اذا اراد
ان یخرج الزرع جعل اللہ فی سنبلہ وقصبہ البرکۃ ویوکل بکل حبۃ ملکا یحفظہا واذا زرعتم
شیئا فقولوا اللہم اجعل البرکۃ والرحمۃ - یعنے اللہ تعالے جل شانہ جب کوئی
کہیتی پیدا کرنا چاہتا ہی تو اوسکی بالیون اور ڈنڈیون مین برکت رکہہ دیتا ہے
اور ہر ایک دانے پر ایک فرشتہ مقرر کرتا ہی جو اوسکی حفاظت کرتا ہی پس
جب تم کچہہ بوؤ تو کہو یا اللہ برکت اور رحمت کر اگلی بزرگون نے جو وصیتین
اور تاکیدین اصلاح زراعت کے لئے فرمائے ہین وہ بیشمار ہین ایک شخص نے
ابوہریرہ رضی سے پوچہا مروت کیا ہی انہون نے کہا اللہ سے ڈرنا اور اپنی کہیت کو

درست کرنا۔ قیس بن عاصم نے اپنی بیٹیوں سے کہا تم اپنی مال کی درستی کرو یعنی کہیت اور باغ کی کیونکہ وہ ہوشیار کرتا ہی سخی کو اور بے پرواہ ہوتا ہی اوسکی وجہ سے آدمی بخیل اور کم ظرف سے عتبہ بن ابی سفیان نے جب اپنے غلام کو مال سپرد کیا تو کہا دیکہو میری مال کی حفاظت کرنا ایسا نہ ہو کہ بڑا مال چہوٹا ہو جاوے۔ بلکہ ایسا ہو کہ چہوٹا مال بڑا ہوتا جاوے ایک بزرگ کی وصیت یہ ہے کہ جو شخص کہیت یا باغ کا مالک ہوا اوسکو چاہیئے کہ وہ خود اپنے کہیت اور باغ کو دیکہتا رہے چہوڑ کر غایب نہ ہو جاوے خاص کر جب جوتنے بونے کا وقت ہو تا کہ محنت کرنے والے اور کام چور دونوں قسم کے لوگوں کو پہچان لیوے پہر جو محنتی ہوں اونکو صلا اور انعام دیوے اور جو کام چور یا بیکار ہوں اون کی بدلی کرے عرب میں ایک مثل مشہور ہے تقول الضیعہ لصاحبہا ارنی ظلک اعمر یعنے کہیت یا باغ اپنے مالک سے کہتا ہے تو اپنا سایہ مجہے دکہاتا رہ میں آباد رہونگا۔ منقول ہے کہ سب سے پہلے جس نے جوتا بویا وہ آدم علیہ السلام تہے اور اون کو اللہ تعالی نے زراعت کی تدبیر بتلائی تہی پہر اون کے بعد شیث بن آدم نے زراعت کی پہر ادریس علیہ السلام نے پہر جب طوفان ہوا تو کسی کو زراعت کی تدبیر نہ آتی اوسوقت حضرت نوح علیہ السلام نے کہیتی کی تدبیر سکہلائی۔

## علم زراعت کی تعریف

علم فلاحت اور زراعت وہ علم ہے جسمیں زمین درست کرنے کی کیفیت اور درخت لگانے کے طریقے اور غلوں اور دانوں کے بونے کی تدبیریں اور اونکو عمدہ اور بہتر کرنے کے طریقے اور جو آفات سماوی کہیت یا باغ پر

تو اوسکے دماغ کی قوتین بھی تکلیف پاتے ہین اور اوسکے دماغ کے قوی اچھی طرح ترقی نہین
پا سکتے ہین — اسطرح سے جسقدر کہ ایک تندرست آدمی دماغی محنت اور جسمانی ریاضت
کر سکتا ہی اوسقدر ایک بیمار آدمی اور ضعیف اور ناتوان شخص ہرگز نہین کر سکتا ہی —

اب یہان سے یہہ معلوم ہوا کہ جو ناتوان اور بیمار لڑکے پیدا ہوتے ہین
وہ علاوہ جسمانی ترقی کے دماغی کامون مین بھی ایسی ترقی نہین کر سکتے ہین جیسے کہ وہ
بچے جو صحیح اور تندرست مان و باپ سی پیدا ہوتے ہین اور سوا اسکے وہ بیچارے معصوم
اور بے گناہ بچے تمام عمر اپنی مان و باپ کی بے احتیاطیون اور گناہون کا کفارہ دیتے ہین اور
اپنے والدین کی بے پروائیون اور جہالت کی وجہ سے تمام عمر بیماریون اور دکھون مین
مبتلا رہتے ہین اور آخر الامر طبعی تک نہ پہونچکر اس جہان فانی سے گذر جاتے ہین —

پس جہان اور خرابیان ہماری قوم مین آجکل پائی جاتی ہین وہان
ایک یہہ بھی ہی کہ لوگ اپنی حفظ صحت سے غافل ہین اور خصوصاً ہمارے ملک کی عورتین تو
اسقدر قواعد حفظ صحت سی دور ہین جسکا کچھہ بیان نہین ہو سکتا ہی — روزمرہ کی چھوٹی چھوٹی
باتین تک اونکو معلوم نہین وہ یہہ نہین جانتے ہین کہ ایام حیض مین کن کن چیزون سے
پرہیز کرنا چاہئی اور وضع حمل مین کون کون باتون کو ملحوظ رکھنا چاہیئے اور بچے کو
دودھہ پلاتے مین کن کن باتون کی احتیاط ضرور ہی — جو اثر کہ ان چھوٹی چھوٹی باتون سے
ہماری قوم پر رفتہ رفتہ ہوتے جاتی ہین اور جنسی ہمارے ملک کے لوگ عموماً بیمار اور کاہل
اور ناتوان اور ضعیف ہوتے ہین اونکو تھوڑا نہ سمجھنا چاہیئے اور اونکو حقارت
کی نظر سے نہ دیکھنا چاہیئے —

واسطے مین چاہتا ہون کہ اس باب مین تین مضمون یعنی ایک

حیض کے بارہ میں اور ایک زچگی کی نسبت اور ایک دودہ پلانے کے باب مین لکہون تاکہ لوگون کو واقفیت حاصل ہو اور وہ صحت ازواج کو ایک ضروری امر سمجہین —

# حفظ صحت ازواج

{ ترجمہ از کتاب ایڈوایس ٹو اے وایف
مؤلفہ ڈاکٹر پاہی ہنری کواسی صاحب }

## مضمون اول

## حیض

حیض بلوغ کی علامت ہی اور اسکا اعتدال سے جاری رہنا عورت کی تندرستی اور حمل کے لیئے ضروری ہی۔ ایام حمل مین ہمیشہ اور دودہ پلانے [illegible] بیماری مین اکثر حیض بند ہوجاتا ہی — حیض [illegible] مین عموماً جاری ہوا کرتا ہی — اور تیس سال تک حیض جاری رہتا ہی پہر وہ بالکل [illegible] ہوجاتا ہی اور اوسکے موقوف ہونے کے وقت ایک تغیر جسم مین [illegible]

۱ عورتین بہت کثرت سے بانجھ ہوتی ہین اور اوسط تعداد انکی فیصدی ۲۰ ہی یعنی سو عورتون مین سے بیس عورتین بے اولاد ہوتی ہین — کیا کوئی ایسا سبب نہین ہے جسکی وجہ سے یہہ زہر یلا اور افسوسناک اثر پیدا ہوتا ہی — بیشک کوئی سبب ضرور ہے لیکن اسمین بھی کوئی شک نہین ہے کہ یہہ سبب اکثر صورتون مین رُک سکتا ہی —

۲ جسطرح سے کہ ایک درخت اپنے پہل و پہول کی وجہ سے پہچانا جاتا ہی اوسیطرح ایک تندرست رحم بہی جو حاملہ ہونے کی قابلیت رکہتا ہی [illegible]

حیض کی وجہ سے جانا جاتا ہی - کیونکہ اگر حیض ہر طرح سے ٹھیک ٹھیک اور اچھی طرح سے جاری ہو تو پھر قاعدے کے بموجب اسباب کوئی سبب نہیں ہی کہ عورت حاملہ نہو اور پورے دنون بعد صحیح و سلامت بچہ نہ جنے - اب یہان سے یہ معلوم ہوا کہ حیض کا صحیح ہونا بہت ضرور ہی اور یہی وہ مضمون ہی جسکو ہم بیان کیا چاہتے ہین - اور یہی وہ مضمون ہی جسکی بہت ضرورت ہی اور جسکے طرف ہر عورت کی توجہ ہونا چاہیے کیونکہ اگر حیض کا جاری ہونا صحیح اور درست ہی تو رحم بھی تندرست ہی اور قاعدہ کے موجب وہ عورت بھی تندرست ہی اور حاملہ ہونے اور بچہ جننے کی قابلیت رکھتی ہے -

۲ عورت کی زندگی مین ایک بہت بڑا قابل لحاظ زمانہ ہوتا ہی جو تین دیا۔ زمانون مین تقسیم ہو سکتا ہی - (۱) ابتداء حیض یا زمانہ بلوغ (۲) حیض کا اوقات معین پر جاری رہنا - یا اولاد کا زمانہ (۳) حیض کے زمانہ کا اختتام یا اولاد کے بند ہونیکا زمانہ یا جسم مین ایک انقلاب ہونے کا زمانہ -

۴ آغاز حیض - حیض کا اچھی طرح آغاز ہونا نہایت ضروری ہی ورنہ لڑکی کی تندرستی مین خلل آنیکا یقین کامل ہوتا ہی اور اوسکے مختلف اعضا مین مثل پھیپھڑے وغیرہ کے صدمہ پہونچنے کا خوف ہو سکتا ہی - (۲) حیض جاری رہنے کا زمانہ حیض کا اچھی طرح اوقات معین پر برابر اور ٹھیک جاری رہنا بہت ضروری ہی ورنہ جب اوسکی شادی ہو گی حمل نہ رہیگا - (۳) حیض کے بند ہونے کا زمانہ - اس زمانہ کی زیادہ ہوشیاری کرنا چاہیئے اور اسکا عمدہ انتظام ہونا چاہیئے تاکہ امراض سخت پیدا ہونے پائین جنکا احتمال اسوقت بہ نسبت اور اوقات کے زیادہ تر ہے -

۵ اسواسطے حیض کے ہر زمانہ کی احتیاط اور ہوشیاری اچھی طرح کرنا چاہیئے

خواہ وہ زمانہ آغاز حیض کا ہو یا اوسکے جاری رہنے یا اختتام کا ہو ورنہ نقصان لا علاج ضرور ہوگا ۔

۶۔ حیض یا ایام ۔ لڑکی کی عمر کا ایک بڑا قابل لحاظ زمانہ وہ ہے جب حیض کا خون دیکھائی دیتا ہی یہہ زمانہ لڑکپن اور بلوغت کے زمانہ کے درمیان ایک حد ہی اور سن بلوغ کی ابتدا ہی ۔ اسوقت عورت کا جسم نمو پاتا ہی اور پہیلتا ہی اور اوسکے قوی عقلی مین ترقی ہوتی ہی ۔ اسوقت اوسکے لڑکپن کا زمانہ ختم ہوتا ہی اور وہ بالغ ہوتی ہی ۔ اسوقت اوسکو حاملہ ہونے کی استعداد اوّلاً پیدا ہوتی ہے ۔

۷۔ اگرچہ اسوقت عورت کا زمانہ بلوغ شروع ہوجاتا ہی لیکن یہہ نہین کہہ سکتے ہین کہ وہ پوری جوان ہی اوسکے جسم کی تکمیل پوری ہونے کے لیئے آٹھ یا دس سال کا عرصہ لگتا ہی یعنی بیس یا بائیس برس تک یہہ سب تکمیل ہو جاتی ہی ۔ اور اگر وہ شادی کرنیکا ارادہ کرے اور اتفاق ہو تو یہہ عمر اوسکے واسطے بہت مناسب ہی ۔

۸۔ جب چھوٹی عمر کی عورت شادی کرتی ہی تو اوسکا جسم کمزور ہو جاتا ہی اور پورا نمو اوسکے جسم کا نہین ہونے پاتا ہی ۔ علاوہ برین زچگی مین بہت شدید تشنج یا اینٹھن ہوتی ہی اور اینٹھن زچگی کی تکلیفون مین سے ایک سخت تکلیف ہی سوائے اسکے جب ایک عورت بارہ یا تیرہ برس کی عمر مین شادی کرتی ہے تو اوسکے کولی کی ہڈیان یعنی نیچے کے دہڑ کی ہڈیان اسوقت کافی طور سے نمو نہین پاتے ہین اور بچہ جننے کے لئے مناسب شکل کی نہین ہوتی ہین اور بچہ کا سر آسانی سے نکلنے کے لئے کافی فاصلہ نہین دیتی ہین جیسا کہ بیس یا بائیس سال کی پختہ عمر مین ہوتا ہی ۔ اسواسطے حالت زچگی بہت خوفناک اور سخت دقت طلب ہوتی ہی ۔ ایسی کم سن عورت کی زچگی

تو تمہارا اکثر خوفناک اور سخت ہوتی ہے یہانتک کہ بے گناہ بچہ مرا ہوا یا عجیب یا بیمار پیدا ہوتا ہے
نقشون کے دیکھنے سے ثابت ہوتا ہے کہ قصبے کی بعض عورتین کم سنی مین شادیان کرتی ہین
اور ایسی شادیون سے اکثر خوفناک حالتین پیدا ہوتی ہین اور بعض وقت مان یا بچہ یا دونون
کی جان پر آبنتی ہے۔ اسواسطے مان و باپ پر فرض ہے کہ وہ اپنی لڑکیون کی اکیس سال
تک شادیان نہ ہونے دین اور اونکو اوس خوف اور نازک حالت سے آگاہ کرین جو غالبا
پیش آئیگی اگر وہ اونکی نصیحت پر عمل نہ کرینگے۔ اونکو چاہیئے کہ وہ اپنی لڑکیون کے دلون پر
اس مثل کو نقش کا سچ کرین جلدی کی شادی۔ جلدی غمی۔

۹ اونکو چاہیئے کہ وہ اپنے لڑکیون کے دلون مین شیکسپیر صاحب کی
اس مثل کو نقل کرین "ہر چیز اپنے موسم اور فصل پر پکتی ہے"

۱۰ کیا تعجب ہے اگر ایک سترہ یا اٹھارہ برس کی لڑکی جسکی ہڈیان ابھی اوسی
پختہ ہوئی ہین اور جیسکے کوئے یعنی پیٹرو کا دھڑ خصوصًا اوسکے رگ و پٹھے ابھی اچھی طرح
پختہ نہین ہوئے ہین بعد شادی کے اپنی تندرستی سے ہاتھ دھو بیٹھے اور اوسکے
بیمار لڑکے پیدا ہوا کرین جو والدین اپنے لڑکون کی خوشی اور بہبودی دل سے چاہتے ہین
اونپر فرض ہے کہ وہ موافق اصول طب کے بیس برس کے پیشتر اونکی شادی نکرین۔ اور
جسقدر لڑکیون کی عمر پچیس سال کے قریب ہوتی جاتی ہے اوسیقدر زیادہ اسبات کا
یقین ہوتا ہے کہ وہ اون دشواریون سے اخلاقًا اور جسمًا محفوظ رہینگے جو بوجہ جلدی شادی کے
پیدا ہوتی ہین۔

۱۱ اگر کوئی عورت زیادہ سن مین شادی کرے یعنی بعد تیس برس کے

[illegible]

اور اسواسطے انکی پھیلنے کی کم قابلیت رہتی ہے۔ اس سبب سے اول مرتبہ زچگی بہت سخت اور تکلیف کی بڑی ہوئی ہوتی ہے۔ دوسری یہ بات ہے کہ جب عورت زیادہ سن میں شادی کرتی ہے تو اسقدر عمر تک وہ زندہ نہیں رہتی ہے کہ وہ اپنے لڑکون کو جوان دیکھے۔ علاوہ برین اون لوگون کی اولاد جو لڑکپن یا بہوڑاپے مین شادی کرتے ہین زیادہ عمر تک نہین پہونچتے۔ اسواسطے ہر شئے سے واضح ہوتا ہے کہ عمر مذکورہ بالا یعنی درمیان ۲۱ اور ۳۰ سال کے عورت کے لئے شادی کرنے کو نہایت مناسب اور محفوظ زمانہ ہے۔

۱۲ اسوقت جبکہ مین شادی کی نسبت گفتگو کر رہا ہون لڑکیون کی مان سے درخواست کرتا ہون کہ اگر اون کی لڑکیان نہایت کم زور ہون تو وہ اونکی شادیان نکرین۔

۱۳ جب تک عورت تندرست اور تندرست خاندان کی نہو ہر شخص کو چاہئے کہ اوسکے ساتھ شادی کرنیکا ارادہ ہرگز نہ کرے۔

اگر اس نصیحت پر عموماً عمل کیا جائیگا تو کسقدر آرام کا یقین ہوگا اور کسقدر تکلیفات کم ہوجاینگے۔ حقیقتاً ایک بیمار عورت کے ساتھ شادی کرنے سے جو نتیجے نکلتے ہین وہ مرد عورت اور اولاد سب کے لیے خوفناک ہوتے ہین۔

۱۴ تمام انشورنس کمپنیان تندرست خاندان کو مسلہ پر زندگی کے بیما کرنے مین زور دیتی ہین اور اوسکو ایسی زبان مین اظہار کرتے ہین جسکو غلطی سے نہیں سمجھنا چاہیے وہ یہ کہ جو بیمہ کمپنی دیتی ہے بہت کار آمد ہے کیونکہ اوسکو فی الواقع لوگون کی زندگی ہی سے سروکار ہے۔

* ہمیشہ تندرست ... کمپنی اور ... ثابت ہوگیا ہے ... لوگون کی زندگی ... [illegible] ... بعد اولاد ... [illegible]
... کی ... بیمہ ... [illegible] ... کریگی۔

شادی کرنے کے معاملہ مین ایک تندرست خاندان ایک مالدار خاندان سے زیادہ تر بہتر ہے
لیکن فی الحقیقت تندرستی ایک دولت ہی اور دولت قیمتی شے ہی —

15 ہم شادی کو ذرا اور زیادہ بیان کرتے ہین کیونکہ یہہ امر بہت ضروری ہی — عموماً یہہ بات ہے کہ کمزور مان و باپ سے کمزور لڑکے پیدا ہوتے ہین اور بیمار والدین سے بیمار اولاد پیدا ہوتی ہے اور سوداوی مزاج والے ماں باپ سے سوداوی مزاج کے لڑکے پیدا ہوتے ہین " جیسے مان و باپ ویسی اولاد " اس بات کے غور کرنے سے یہہ معلوم ہوتا ہی کہ معصوم بچے نہ صرف گنہگار مان و باپ کی وجہ سے تکلیف اوٹھاتے ہین بلکہ بدتمیز اور بے احتیاط والدین کے سبب سے بھی تکلیف برداشت کرتے ہین — اسیطرح سے بیماری اور کمزوری ایک خاندان سے دوسرے خاندان مین منتقل ہوتی ہے اور اہل ہند کی اولاد دن بدن زیادہ تر خراب ہوتی جاتی ہے یہہ جو کچھہ اوپر ہمنے بیان کیا ہی نہایت افسوسناک ہی اور ہمین اون سب لوگون کی کوشش درکار ہے جو اپنے ملک سے محبت رکھتے ہین اور اوسکی ترقی چاہتے ہین —

16 یہہ سچ ہے کہ اب آدمی بہ نسبت پیشتر کے زیادہ عمر تک جیتے ہین اور یہہ بات اس سبب سے ہی کہ علم طب اور روزمرہ کی صفائی کی باتون مین ترقی زیادہ ہوی ہے جس سے کمزور اور ناتوان اندام اور بیمار لوگ زندہ رہتے ہین — لیکن بدقسمتی سے اوران مریض آدمیون سے جن سے آبادی زیادہ ہے صرف ناتوان اور کمزور اور بیمار اولاد نسل اونکے پیدا ہوتی ہے — لڑکون مین مان و باپ سے صرف بیماریان ہی نہین منتقل ہوتے ہین بلکہ مان و باپ کی اخلاقی اور عقلی کمزوریان یا نقصان بھی —

۱۷ اس واسطے بولوگ صبی اور لڑکے ہیں اونکو شادی کرنیکا
استحقاق حاصل نہیں ہے - اور اگر وہ شادی کرینگے تو ایک روز یقیناً ضرور آئیگا جب
وہ اپنے بیوقوفی اور ناسمجھی کی سزا بھگتینگے فی الحقیقت شادی ایک بڑی جوابداری
والی شے ہے اسلئے غور کرنا چاہئے کہ شادی کرنا چاہتے - شادی کے معاملات میں دل
اور جسم کی تندرستی کو دولت اور عزت پر مقدم سمجھنا چاہئے [illegible] بہ ترجیح دینا چاہئے

۱۸ حیض عموماً ہر ماہ میں ایک مرتبہ جاری ہوتا ہے یعنی ہر ۲۸ دن میں
اور عموماً وہی دن اور اکثر وہی ساعت جاری ہوا کرتا ہے بعض عورتیں بعوض
مہینہ کے ہر تین ہفتہ میں حائضہ ہوتی ہیں اور حیض تین دن سے پانچ دن تک رہتا ہے
اور بعض عورتیں ایک ہفتہ تک حائضہ رہتی ہیں اور دوسری عورتیں اس سے زیادہ
عرصہ تک اندازاً ہر ایام میں چار اونس سے پانچ اونس تک مادہ نکلتا ہے -

۱۹ جب تک عورت بیمار حیض سے نہیں ہوتی ہے وہ بہت کم حاملہ
ہوتی ہے اگرچہ بہت سی صورتیں ایسی منقول ہیں جنمیں وہ عورتیں حاملہ ہوئی ہیں
جو کبھی ایام سے نہیں ہوئی ہیں - لیکن ایسی صورتیں بہت شاذ و نادر ہیں -

۲۰ اس ملک میں حیض عموماً تیرہ برس کی عمر سے سولہ برس کی عمر تک
آتا ہے ہوتا ہے اور بعض اوقات اس سے بھی پہلے - اور گاہ گاہ سے گیارھویں یا بارھویں
سال میں بھی اس کا آغاز ہوتا ہے اور کبھی دیر میں جب لڑکی کی عمر سترہ یا اٹھارہ برس کی
ہو جاتی ہے [illegible] خیال ہے کہ [illegible] بہ نسبت دیہات کے جلد [illegible]
[illegible]

الحکمة ضالة المؤمن حیث وجدها فهو احق بها

خذوا الکلمة حق من سفیه و دعوا الکلمة باطل عن نبیه

نشان غره ماه ___ سنه ___ مطابق ___ ماه انگریزی ___ سنه ۱۹ ع

جلد ___ رساله ___ نمبر کیمیا تاثیر ___




مشتمل بر علوم و فنون قدیمه و جدیده یعنی علوم مشتعبه ذیل

ریاضیات - طبعیات - الٰهیات - تجارت - اخلاق -

طب - تاریخ - جغرافیه - ادب - کیمیا - نبات - معادن -

در مطبع نظامی واقع حیدرآباد دکن مطبوع شد

# مقدمہ

یہ رسالہ ہر قمری مہینے کی پہلی تاریخ طبع ہو کر خریداروں کے پاس روانہ ہوا کرتا ہے
علوم و فنون قدیمہ اور جدیدہ یعنے ریاضیات - طبیعیات - آلہیات
تجارت - اخلاق - طب - تاریخ - جغرافیہ - ادب - کیمیا - نباتات - معادن کے
وغیرہ سے بحث کیجاتی ہے -
عمدہ عمدہ مفید کتابوں کے ترجمے جنکی آجکل ہماری قوم کو اشد
ضرورت ہے تحریر کیجاتی ہیں -
مفید چیزوں کے تیار کرنے کے مجرب نسخے اور ولایتی اشیا
کے بنانے کی صحیح صحیح ترکیبین بتصحیح لکھے جاتے ہین -
زراعت اور دیسی پیداوار کی ترقیوں کی تدبیرین مندرج ہین اور
زراعت کے تجربے مختلف زبانوں کے رسالوں سے ترجمہ ہو کر شایع ہوتے ہین

شرح قیمت بحساب سنہ فصلی ذیل ہے -

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| (۱) | جو صاحب بلدہ مین تشریف رکھتے ہین ان سے سالانہ پیشگی | | | | سے |
| (۲) | " | " | " | ششماہی | سے / مہر |
| (۳) | " | " | " | سہ ماہی | عہ |
| (۴) | " | " | " | فی رسالہ | ۱۴ / |
| (۵) | اور جو صاحب بلدہ مین تشریف فرما نہین ہین ان سے سالانہ معہ محصول ڈاک پیشگی | | | | سے / ۲ |
| (۶) | " | " | " | ششماہی | سے / ۱۱ |
| (۷) | " | " | " | سہ ماہی معہ محصول ڈاک | عہ / ۱ |
| (۸) | " | " | " | فی رسالہ | ۱۲ / ۶ |

واضح ہو کہ جو صاحب اس ریاست مین ہین اونسے رقم سکہ حالی اور دوسرون سے سکہ کمپنی لیجاویگی
اس رسالہ کی خریدی جن صاحبونکو منظور ہو یا کچھہ مضامین بھیجنا مدنظر ہون تو محمد حسین
مترجم دفتر معتمد مالگزاری سرکار نظام و منتظم جلسہ خیرخواہ ہند حیدرآباد دکن کی نام روانہ فرمائین
یہہ رسالہ بغیر درخواست کے بہی رؤسا اور عماید کی نام روانہ ہوتا ہی مگر جن حضرات کو
خریدی منظور نہو تو براہ مہربانی بذریعہ خط انکاری مطلع فرمائین ۔ اور جو صاحب تحریر
انکاری سے مطلع نفرماینگے اونکا نام درج کتاب خریداران مستقل کیا جایگا اور جو صاحب
بعد پہنچنے دو یا زیادہ رسالون کے انکار کرینگے تو اونکو پچھلی قیمت ادا کرنی ہوگی ۔

زر قیمت بذریعہ ہنڈوی یا نوٹ یا ٹکٹ ہای نیم آنہ کے بذریعہ رجسٹری ارسال فرمائین
اور اگر ٹکٹ نیم آنہ ارسال فرمائین تو فی روپیہ آدہ آنہ کا ٹکٹ زیادہ ارسال کرین مگر سب سے
سہل اور باکفایت طریق جو حال مین جاری ہی ڈاکخانون کے معرفت روپیہ بہیجنے کا ہی

## اجرت انطباع اشتہارات

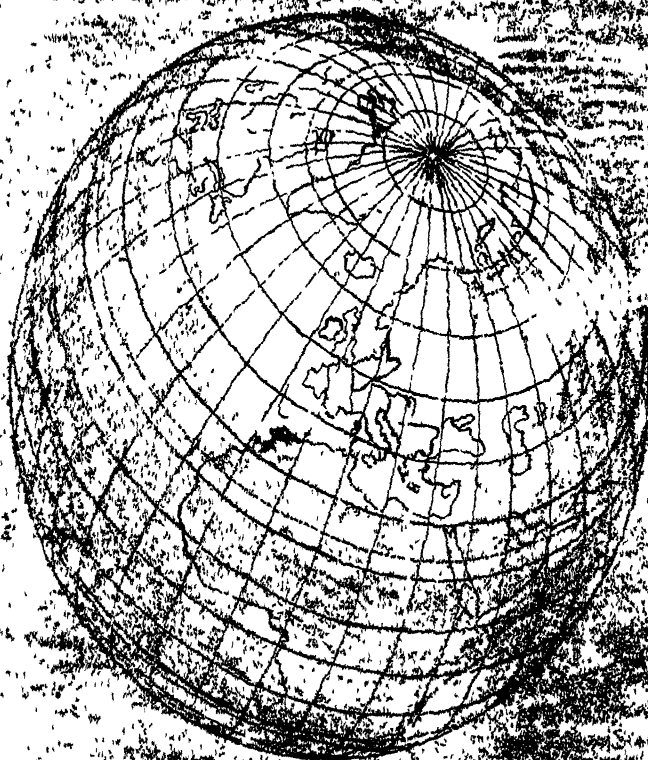
اس رسالہ مین اشتہارات مفید خاص و عام اجرت پر طبع ہوتے ہین
جن صاحبون کو ضرورت ہو ارسال فرمائین اور نرخ حسب ذیل ہے ۔

۱ اجرت فی سطر دو آنہ فی صفحہ تین روپیہ اور جو صاحب مکرر سہ کرر چہپوائینگی اونسے نصف اجرت لیجائینگی

۲ آداب العرض یہہ رسالہ علی العموم خدمت مین تمامی نوابان عالیشان و راجہ ہای
بلند مکان واقع اطراف و اکناف ولایت ہندوستان کے ماہ بماہ بامید قدردانی اور
تمولیت روانہ کیا جاویگا یقین کلی ہی کہ ہمارے ملک کے رؤسا اور والیان ملک بخوشی تمام
اسکی خریداری منظور فرماکر زر پیشگی یکسالہ سے اعانت مطبع کی فرماوینگے ہم بکمال ممنونیت
اونکے اسماے گرامی وقتاً فوقتاً درج کرتے رہینگے ۔

قال النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم إن اللہ وملائکتہ یصلّون

علی معلم الناس الخیر



اس رسالہ کی خریدی جن صاحبونکو منظور ہو یا کچھ مضامین بھیجنا منظور ہون تو وہ

محب حسین مترجم دفتر معتمد مالگزاری منتظم جلسہ خیرخواہ ہند واقع حیدرآباد دکن کے

نام روانہ فرمائین

# فہرست مضامین

صحت نامہ

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۲۳ | ۱۰ | بالطبعہ | بالطبع |
| ۳۰ | ۲۶ | الشروان | الشر |
| ۳ | ۱۸ | [illegible] | [illegible] |
| ۱۴۴ | ۱ | ـــ | ـــ |
| ۳۳ | ۲۴ | ترو | طور |
| ۳۰ | ۲ | مکان سکے | مکان کے |
| | ۱۶ | نکرو | کرو |
| | ۱۹ | باتوں کا | باتوں کا |
| ۳ | ۱ | متقد | منقد |
| ۸ | ۳ | اوسی بدر | اوسی قدر |
| ۷ | ۴ | بیٹیے | بیٹیے |
| ۶ | ۶ | سیر اور سکا | سیر اور شکا |

# شکریہ

خاکسار صاحبان ذیل کا نہایت مشکور ہے جنہوں نے
ازراہ قدردانی اور فیض رسانی رسالہ علم کی خریداری فرماکے اور عموم کے نفع عام
اپنی نیک نیتی ... اور ... خواہی قوم امداد کی خصوصاً جناب مولانا مولوی
صاحب حسینی کا شکریہ نہایت تہ دل سے ادا کیا جاتا ہے جنہوں نے اپنی نیک نیتی
اور سچی ہمدردی اور اپنی ذاتی خوش اخلاقی کی وجہ سے اس رسالہ کی بڑی تائید
فرمائی۔ یہہ وہ صاحب ہین جنہوں نے اپنی صفائی قلب سے اون علمی خیالات
کی تائید کی جو میرے دل مین رسالہ علم کے اجرا کی نسبت آئی تھی اور پھر ابتدا سے
اس رسالہ کی امداد ہر طرح سے فرمائی اور قوم کی بھلائی کے واسطے اپنے اوپر
تکلیف اوٹھا کر مضامین علمی تحریر فرمائے اور آیندہ کے واسطے وعدہ حتمی فرمایا۔

یہہ صاحب بڑے لایق اور فایق شخص ہین جو علوم قدیمہ اور
جدیدہ مین یکتاے روزگار ہین اور ہند مین براے چندے رونق افروز ہوے ہین
یہہ صاحب زبان فرانسیس اور عربی مین کامل ہین اور فارسی تو اونکی مادری زبان ہے
فی الواقع ایسے صاحبون کا ہمارے ملک مین تشریف لانا نہایت مغتنمات سے ہے

ہمکو نواب حافظ صدر الاسلام خان بہادر کا بھی شکریہ ادا کرنا چاہئے جو بنفس
ایک بڑے سچے قوم کے ہمدرد اور سعین ہین اور ہر ایک نیک کام مین اپنی نیک نیتی کی وجہ سے
اول ہوتے ہین۔ اور حتی الامکان اپنی کوشش اور سعی سے اوس کام مین مدد پہونچاتے ہین
یہہ صاحب جلسہ خیرخواہ ہند کے میر مجلس ہین اور بیت المساکین کے بانی مبانی
اور کتب خانہ محبوبیہ کے سرپرست ہین۔ اور فی الحال بہ لا انتظام مین بعہدہ معتمد جناب صدر المہام

# اسمای گرامی نام نامی حضرات زاید خریداران سلم

۴۱ ۔ مولوی محمد مسیح الزمان خانصاحب استاد حضرت بندگان عالی متعالی دام اقبالہم
۴۲ ۔ نواب وزارت علیخان بہادر
۴۳ ۔ راجہ ونکٹ نرسہوار یڈی صاحب ونیکھنڈ
۴۴ ۔ مولوی محمد ابراہیم صاحب صدر مدرس مدرسہ اعزہ
۴۵ ۔ مولوی سید عبد اللہ صاحب ناظم محکمہ قضایا زرعیہ
۴۶ ۔ حکیم آغا مرزا علیصاحب طبیب دار الشفای افضل گنج و مدرس مدرسہ طبابت
۴۷ ۔ حکیم یوسف علیصاحب طبیب افواج گوشہ محل
۴۸ ۔ آغا مرزا عبد الجواد صاحب مدرس مدرسہ اعزہ
۴۹ ۔ مولوی محمد عبد القادر صاحب
۵۰ ۔ مرزا ریاست علیبیگ صاحب صیغہ دار دفتر مالگزاری مدار المہام سرکار عالی
۵۱ ۔ محمد اکرام الدینخان صاحب سوم تعلقدار ضلع شورا پور
۵۲ ۔ محمد جعفر علیصاحب تحصیلدار شاہ پور ضلع شورا پور
۵۳ ۔ غلام دستگیر صاحب تحصیلدار نلگنڈہ
۵۴ ۔ مولوی خواجہ عبد الرحمان صاحب

## رسید زر

۱ ۔ مولوی وحید الزمان خانصاحب سر رشتہ دار دفتر مالگزاری سرکار [illegible]
۲ ۔ مسٹر مانک شاہ بانوجی صاحب دوم تعلقدار ضلع نلگنڈہ [illegible]
۳ ۔ مولوی محمد واصل صاحب مدرس مدرسہ اعزہ [illegible]
۴ ۔ مولوی خواجہ عبد الرحمان صاحب [illegible]
۵ ۔ محمد اکرام الدینخان صاحب سوم تعلقدار ضلع شورا پور [illegible]
۶ ۔ محمد جعفر علیصاحب تحصیلدار شاہ پور ضلع [illegible]
۷ ۔ مولوی سید اسد اللہ صاحب عرف میر نواب اول تعلقدار ضلع گلبرگہ [illegible]
۸ ۔ منشی بہاگوت پرشاد صاحب نائب ناظم عدالت دیوانی [illegible]
۹ ۔ نواب وزارت علیخان بہادر [illegible]
۱۰ ۔ مولوی محمد اعظم صاحب نائب سر رشتہ دار دفتر مالگزاری [illegible]
۱۱ ۔ محمد غلام دستگیر صاحب تحصیلدار نلگنڈہ [illegible]
۱۲ ۔ سید محمد عبد القادر صاحب عرف قادر پادشاہ صاحب تحصیلدار [illegible] [illegible]

# زمانہ کی بے التفاتی اور نا قدردانی

ہر زمانہ مین لوگون کی ایک خاص شئے کی طرف رغبت اکثر ایک خاص کام کی جانب میلان ہوا کرتا ہی جس سے اشخاص کاہل وجود کو خوشی حاصل ہوتی ہی اور محنتی لوگون کی طبیعت اوسطرف مائل ہوتی ہے - خوش نصیب وہی شخص ہی جسمین خداداد اوس کام کی لیاقت ہو جسکی اوسکے زمانہ مین قدر و منزلت ہی اور بہاگوان وہی آدمی ہی جسمین قدرتی وہ قابلیت ہو جو اوسکے زمانہ کے مناسب ہی - کتنے بہت سے شخص ہم اس زمانہ مین دیکھتے ہین جو علوم اور فنون مین گوی سبقت لیجاتے اگر اون کے سابقین اور متقدمین اعلی کامونکو نکر جاتے اور کتنے ایسے بہت سے لوگ ہین جنمین بڑے بڑے کام کرنے کی لیاقت اور بڑی بڑی باتون کے دریافت کرنے کی استعداد موجود ہے لیکن کچھہ بہی سواے چہوٹی چہوٹی باتون اور ناکارہ چیزون کے باقی نہ بچا جنکو وہ دریافت کرتے - برخلاف اسکے وہ لوگ جنمین اوسط درجہ کی لیاقت ہی بہت مشہور اور معروف ہو جاتے ہین کیونکہ اونکے زمانہ مین جس بات کی قدر و منزلت ہوتی ہی اوسی مین وہ لیاقت رکہتے ہین اور اوسی کام کی کرنیمین وہ اول ہوتے ہین ـــ

مثلاً جب یورپ مین لکہنے پڑہنے کا چرچا ہوا تو اوسوقت لوگون کی رغبت نئی کتابین تصنیف کرنے کی طرف نہ تہی بلکہ پرانی کتابون پر حاشیہ اور شرح لکہنے کا شوق ہوتا تہا - پس اوس زمانہ مین کیا امید تہی کہ نئی کتابین لکہی جاتین جبکہ پرانی کتابین ایسے تہین جنکو یا تو کوئی

جانتاہی نہین تہا یا جنکو کوئی سمجہہ ہی نہین سکتا تہا ۔ یہہ بات اوسوقت خلاف عقل ہی کہ نئے فتوحات کی کوشش کیجاتی اور بڑے بڑے شہر اور قطعات زمین جو ویران اور بے زراعت پڑے تہے ویسہی بے آباد چہوڑ دیے جاتے ۔ اسواسطے اوس زمانہ مین کتابون کی شرحین اور تفسیرین لکہنے کا ایک خاص شغل اور کام تہا ۔ پس جو شخص اوس زمانہ مین صرف تصنیف کی ذاتی لیاقت رکہتا ہوگا وہ ضرور مایوسی کی حالت اور گم نامی کی بلا مین گرفتار رہا ہوگا ۔

جب پرانی کتابون پر حاشیے اور شرحین کافی طور سے لکہہ گئین تو اہل علم اور فضل نے اونکی تقلید شروع کی اور اس سے یہہ نتیجہ پیدا ہوا کہ بادشاہ کلیمنٹ ہفتم اور اسکندر ششم کے وقت مین ایک کثیر تعداد لاطن زبان کے شاعرون اور فصیحون اور مورخون کی ہوئی ۔ پہر انہی کتابون کی تقلید کا جوش وخروش صدہا سال تک لوگون مین رہا اور دوسرے علوم اور فنون کی جانب اور دیگر اشغال کی طرف لوگون کی توجہہ بالکل نہ تہی اور وہ مفقود ہوگئی بعد ازان چند شخصون نے یہہ بات دریافت کی کہ جو کتابین طبیعت سے بغیر تقلید کے لکہے جاتے ہین وہ پرانے کتابون کے زیادہ مشابہ ہوتی ہین بہ نسبت اون کتابون کے جو محض تقلید کے ذریعہ سے لکہے جاتے ہین ۔ اسوقت سے نئی زبانون کو ترقی شروع ہوئی اور اوسمین فصیح اور شاعر پیدا ہوے اور اونہون نے خوب اون زبانون مین فصاحت اور بلاغت کو زور دیا ۔

یہی حال بعینہ ہندوستان کا ہوا ہی اور اب تک کچہہ کچہہ چلا جاتا ہی کہ مدت تک لوگون نے پرانی عربی اور فارسی کی کتابون پر حاشیے اور شرحین لکہین

اور صدہا سال تک فارسی مصنفون اور مؤلفون کی تقلید ہوا کی بلکہ اب تک ہوتی ہے جسکا نتیجہ یہہ پیدا ہوا کہ بہت سے لوگ اِس ملک کے عربی اور فارسی بین تو لایق ہوسے اور بڑے شاعر اور فصیح گذرے لیکن اور علوم و فنون جتنے تہے وہ مفقود ہوتے گئے کیونکہ لوگون کی رغبت اونکی جانب نہ تہی اور اُن کی قدر و منزلت بالکل نہ تہی بادشاہ اکبر کے زمانہ بین کچہہ ہند کی زبان یعنے سنسکرت کا شوق ہوا اور پہر شاہ جہان بادشاہ کے وقت سے ایک نئی زبان یعنی اردو پیدا ہوئی اور اوسمین بہی شعر و شاعری کا چرچا ہوا اور آج تک صدہا عمدہ عمدہ شاعر اردو زبان کے وقتاً فوقتاً پیدا ہوتے رہے —

جب مصنف اور شاعر اور قصہ نویس بکثرت پیدا ہوتے ہین تو بالطبع پڑہنے والے بہت سست اور کاہل ہوجاتے ہین اور اس سے یہہ نتیجہ برآمد ہوتا ہی کہ لوگون کے دلون بین اسبات کی خواہش پیدا ہوتی ہے کہ جہان تک ہو سکے علم بہت آسانی سے حاصل ہو - ظاہر ہے کہ جس آسانی سے فن مصوری اور قصہ نویسی اور شاعری وغیرہ حاصل ہوتے ہین اوسطرح سے علوم نہین حاصل ہوتے ہین پس یہان سے یہہ معلوم ہوتا ہی کہ جب لوگون کو اکثر ان فنون کے طرف رغبت اور میلان ہوتا ہے تو علوم پڑا دبا رہتا ہے اور اون کے تحصیل بین زوال شروع ہوتا ہی اور اسیطرح تکمیل شاعری اور کمال مصوری کا زمانہ کچہہ ہی قدم علوم و فنون کے زوال کلی کے زمانہ کے آگے ہوتا ہی - مثلاً اگلے زمانہ بین ہی جب شاعری اور مصوری کو فروغ ہوا تو یہہ زمانہ علوم و فنون کے انحطاط اور زوال کے زمانہ کے کچہہ ہی آگے تہا -

میر حسن کی مثنوی اور ناسخ اور آتش کے کلام فی الحقیقت ایک عمدہ شاعری کے نمونے اور فصاحت سے بھرے ہوئے ہین لیکن اونکی ترقی کا زمانہ وہی تہا جب اور دوسرے علوم کی غارت گری کا زمانہ تہا۔

جو حالت کسی وقت روم اعظم کی تھی وہی حالت بعینہ آجکل ہمارے پیارے ہند کی ہے پبلک اور امیر ہمارے ملک کے آجکل ناچ گانے اور تماشے اور میلے ٹھیلے اور شاعری اور کبت کے زیادہ تر شایق اور معین و مددگار ہین بہ نسبت اسکے کہ علوم و فنون کا شوق اور حکمت سے رغبت ہو اور رسائل علمی کی سرپرستی کرین۔ بڑے سے بڑے رئیس اور متمول سے لیکر جنکے بڑی بڑی کوٹھیان اور عظیم الشان مکان ہین اونسے ادنا غریب آدمی تک جسکے رہنے کو ایک ٹوٹی جہوپڑی یا ایک پہوس کا چہپر ہے سب ناچ اور تماشے اور شاعری کے طرف مایل ہین اور سب اونکی دل سے تعریف کرنے والے ہین اور جو بڑے آدمی ہین اون کی نظر مین سوائے ان باتون کے اور کسی چیز کی قدر و منزلت نہین اور جو غریب اور عام آدمی ہین اون کو بجز ان کے اور کچھ بہلا ہی نہین معلوم ہوتا ہے۔

کیسے خوش قسمت وہ لوگ آجکل ہوتے جو ان باتوں مین کمال رکہتے ہوتے اور کیسی اونکی قدر و منزلت اس زمانہ مین ہوتی جسکا بیان نہین۔ اگر آجکل ہومر شاعر ہوتا جو کسی زمانہ مین باوجود اسکے کہ فن شاعری مین اوستاد بلکہ اگر اوسکو موجد شاعری کہین تو بجا ہے یونان کی گلیون مین اپنے شعر پڑہکر روٹی مانگتا پہرتا تہا اور کوئی ان عمدہ شعرون کی قدر نہین کرتا تہا۔ کاش اگر وہ اس زمانہ مین ہوتا تو کیا نہ

قدر و منزلت اوسکی ہوتی اور کیا نہ کچھ جزا اوسکو اپنے فن کی ملتی —

بہت سے زمانون مین لایق اور فایق آدمیون کو ایسا موقع نہ ملا جس سے انکا علم و فضل ظاہر ہوتا اور اسواسطے وہ بغیر کسی جزا اور قدر و منزلت کے تاسف اور حسرت زدہ اِس جہان فانی سے سدہارے لیکن اکثر یہہ بات ظہور مین آتی ہے کہ جو لوگ عالی ہمت اور لایق اور قابل ہوتے ہین وہ بغیر قدر و منزلت کے بلکہ ایسی حالت مین بہی جب اونکی سخت مخالفت کیجاوی اپنی کوششون سے باز نہین آتے اور سعی کا دامن نہین چہوڑتے — ہمکو اکثر معلوم ہوا ہی کہ ایسے لوگ مثل اون خوشنما پہولون کے درختون کی جو جنگلون اور بیابانون مین خود رو اوگتے ہین اور بغیر اسکے کہ اونکی خوبصورتی اور خوشنمائی کو کوی دیکہے وہین کملا کر مرجہا جاتے ہین بعض ناترقی یافتہ اور غیر مہذب ملکون مین پیدا ہوتے رہتے ہین اور پہر بغیر اسکے کہ اونکے ہنر اور لیاقت مشہور ہو اور اون کے خوبیان اور فضایل ظاہر ہون اِس دار بقا سے گذر جاتے ہین —

پس معلوم ہوا کہ ہر زمانہ مین طبیعتون کا میلان اور دلونکا رجحان خاص خاص باتون کی طرف ہوا کرتا ہی اور اونکے حاصل کرنے کا شوق و ذوق موافق اندازہ رغبت کے ہوتا ہی پس جس صورت مین آج کل ہماری طبیعتین لہو لعب اور ناچ گانے کی طرف مائل ہین اور ہماری دلون مین عشقبازی کوٹ کوٹ کے بہری ہوی اور مجنونانہ اشعار اور ناٹک اور سوانگ کے دیکہنے کی رغبت ہی تو کیا کوی کہہ سکتا ہی کہ اِس زمانہ مین وہ شخص جو کسی علمی بات کا چرچا پہیلانا چاہے اور علوم شایع کرنے کی کوشش کرے اپنے کامون اور مقاصد مین کامیاب ہوگا

[illegible] کی امید [illegible] ہم عصرون او سکی قدر [illegible] اور ک
او [illegible] قدر و منزلت کیجئے۔ نہین نہین یہہ خیال خام ہی [illegible] زمانہ
[illegible] سے [illegible]
[illegible] ہماری [illegible] اور علوم و فنون کی تسہیل [illegible]
[illegible] تعلیم سے آراستہ اور تہذیب کے جامہ سے [illegible]
سے ہماری کتابون اور کوششون کو دیکہکر تعریف اور تحسین کا [illegible] اور
مصنفون اور مؤلفون کو کلمۂ خیر سے یاد کرینگے۔

اسوقت ہمارے دلسے وہ رنج و ملال بہی دور ہوگیا جو اِس زمانہ کی نسبت دلمین بہرا ہوا تہا اور اپنے ہم قوم کی شکایت کا محل بہی باقی نہین رہا۔ کیونکہ زمانہ سے کسی کا بس نہین۔ جب عام اِس زمانہ مین علم اور فضل کی ناقدری ہی اور عموماً جہالت اور کاہلی پہیلی ہوئی ہے تو کیا شکایت کا موقع ہے جبتک کسی قوم مین ایک بات سمجہنے کی استعداد نہین ہوتی ہی اور اوسکے خیالات علم کی روشنی سے مجلا نہین ہوتے ہین تبتک اوس قوم سے کسی علمی بات کی قدردانی کی امید رکہنا محض فضول ہی۔ اور جب وہ قوم بیدار ہوتی ہے اور اوسکی آنکہین کہلتی ہین تب اوسکو علم و ہنر کی قدر و منزلت خود بخود معلوم ہوجاتی ہی۔ یہہ خیال ہمارا اکثرون کے طرف ہی نہ کہ خواص کے جانب کیونکہ ہند کی تعداد آبادی قریب بیس کرور کے ہی

اسوقت ایک شخص کی صوانح عمری کا حال جو نہایت تاسفانگیز ہی میرے سامنے موجود ہی اور اسکے دیکہنے سے دلپر ایک عجیب چوٹ لگتی ہے اور

اوسکی زندگی پر کمال افسوس آتا ہی اگر اسوقت کچھہ تھوڑا سا بیان اوسکے صوانح عمری کا اس موقع پر تحریر کیا جاوے تو یقین ہے کہ ہمارے ناظرین کو اچھا اور دلچسپ معلوم ہوگا

یہہ شخص جسکا مین یہان ذکر لکھتا ہون روم کا رہنے والا تھا اور اوسکا نام مارو پیتو تھا - یہہ شخص فن مصوری کا استاد تہا اور جسنے اوسکی جیتی جاگتی تصویر کو دیکہا ہے وہ یہہ کہہ سکتا ہی کہ یہہ شخص اس فن مین اول درجہ کا آدمی تہا . لیکن باوجود اسکے کہ وہ فن مصوری مین استاد زمانہ تہا تاہم اوسکا زمانہ جسمین وہ پیدا ہوا اوس سے بیگانہ تہا اور ناموری اور شہرت اور حالات زمانہ سب اوسکے مخالف تھے

گوکہ اوسکو تصویر کا فن یاد تہا لیکن بڑے لوگون کی خوشامد کرنیکا ڈھنگ یاد نہ تہا اور اونکی چاپلوسی کرنا نہین آتا تہا اسوجہ سے وہ نہایت شکستہ حالت مین تہا اور ایک شہر سے دوسرے شہر مین روٹی کے ٹکڑون پر تصویرین بنا بنا کر لوگون کو دیتا تہا ایک روز حسب اتفاق ایک معزز شخص سے اس بات پر چشمک ہوگئی کہ اونہون نے اوسکی اوسقدر عزت نکی جسکے وہ مستحق تہا - اور اسوجہ سے اوسکو روم کی سکونت ترک کرنی پڑی اور وہ ننگے پانون بیچارہ و تنہا بے یار و مددگار پیادہ پا اوس شہر سے روانہ ہوا اور اسقدر اوسکے پاس کچھہ نہ تہا کہ ایک روز کی قوت بسری ہوتی —

آخر کار وہ بیچارا مصیبت کا مارا اسطرح پر جہان تک اوسکی قوت نے سہارا دیا وہان تک چلا گیا - بہوک کی شدت پیاس کا غلبہ تلوون مین چہالے پڑے ہوے اور پیر تہکے ہوی اس حالت سے وہ ایک ٹوٹے پہوٹے سرا مین وارد ہوا جو سر راہ تہا اور ذرا سی جگہہ ٹہیرنے کے لیئے مالک سرا سے مانگی - اوسنے جو اس بیچارہ آفت زدہ زمانہ کی گردش کے مارے ہوے کی شکل دیکہی فوراً پہچانا کہ یہہ شخص نہایت محتاج او شکستہ حال ہی اور انکار کیا کہ بغیر پیشگی لیئے

نہ یہان ٹہیرنے کو جگہہ اور نہ کہانے کو روٹی ہی۔

اب کیا کرے جب کچھہ نہ بن آیا تو اوسنے اوس تختہ کو جو سرا کے دروازہ پر لکہا ہوا لگا تہا اور جسکو سائن بورڈ کہتے ہین جہٹ اوتار لیا اور اوسکو سرا کے مالک کے پاس لیگیا اور اوسکو سر نو ہی ہمو دیسے بنا دیا اسکی اجرت مین مالک نے دو روٹی اور ایک کوزا پانی کا دیا جسکو اوسنے صبر وشکر کے ساتھ کہا پی لیا

اسطرح کارادیجیو تہوڑی دیر دم لیکر پہر وہان سے روانہ ہوا اور مالک سرا کچھہ خوش نہوا اور دو روٹی بہی اوس تختہ کی تیاری کی عوض مین دینا اوسکو بار گذرا۔ تہوڑے عرصہ کے بعد اوس سرا مین چند شخص کسی دوسرے ملک سے آے اور انہون نے دروازہ پر اوس تختہ کو دیکہا جو کارادیجیو نے تیار کیا تہا۔ جب اونہون نے اوس تختہ کی خوبصورتی اور صنعت کو دیکہا تو بےمثل پایا اور ہزار جان سے اوسکی تعریف کی اور مالک سرا کو بلا کر اوسکو پانچ اشرفی دیکر خرید کیا۔

جب مالک سرا نے اوس تختہ کی یہہ قدر دیکہی تو اپنی جہالت پر ہزار افسوس کیا اور کہا کہ اگر کاش مین اوس مصور سے چندا یسے تختے تیار کرا لیتا تو مین اسوقت مالدار ہو جاتا۔ ایسے ایسے خیال کرکے وہ کارادیجیو کے تلاش مین نکلا اور کوسون اوسکو ڈہونڈتا ہوا دور چلا گیا آخر الامر ہزار افسوس اوس زمانہ کے مارے ہوے اور فلک کے ستاے ہوے کو ایک سڑک کے کنارے پر مرا ہوا پایا۔ اور معلوم کیا کہ بہوک اور پیاس مایوسی اور ہراس سے اور راہ کے تکان سے مر گیا۔

کیا ہم یہہ نہین کہہ سکتے ہین کہ اِس زمانہ مین بہی علوم اور فنون کی ایسی ہی ناقدری ہی جو کارادیجیو کے زمانہ مین فن مصوری کے روم مین تہے اور کیا ہم یہہ نہین کہہ سکتے ہین کہ اکثر لوگ جو علوم وفنون مین لایق وفایق ہوتی ہین

صرف زمانہ کی ناقدری اور بے اتفاقی سے مثل کاریگر کے آجکل مرجاتے ہیں اور کوئی انکی لیاقت اور علم کا صلہ دینا تو درکنار تعریف تک نہیں کرتا ہی ۔ اور اگر صدہا روپیہ ہر سال بیاہ شادی میں صرف ہو جاتے ہیں لیکن آٹھ آنہ پیسے علوم و فنون کی سرپرستی اور قوم کی ترقی میں صرف کرنا ایک بار معلوم ہوتا ہی بس ہمکو امید ہی کہ ہماری قوم میں علوم و فنون رائج اور ہماری دولت اور دنیا میں ترقی ہو ۔۔ راقم محمد حسین

# تدبیر منزل

## مکان کرایہ لینے کے وقت کن کن باتونکا خیال چاہئے

پیشتر مکان کرایہ لینے کے اس بات کا لحاظ رکھنا چاہئے کہ مکان کا کرایہ تمہاری آمدنی کے اندازہ سے بہت زیادہ نہو ۔ کیونکہ یاد رکھو کہ کرایہ ایک ایسا قرضہ ہے جو ہر مہینہ ادا کرنا چاہئے اور یہ بات بھی یاد رکھنا چاہئے کہ مالک مکان کو ہمیشہ اور قرضخواہوں سے زیادہ تقاضا کرنے کا اختیار ہے اور زیادہ دستدرازی کیوقت تمہارا اسباب قرق کرا سکتا ہے ۔

جب تم کرایہ کا ایک اندازہ جسکو تم ادا کر سکتے ہو اپنے دل میں ٹھیرا لو تب تمکو چاہئے کہ ایک بہت عمدہ مکان بہوشیاری تلاش کرو جو اس کرایہ میں مل سکے لیکن پیشتر اسکے کہ اوس مکان کو لو امور مندرجہ ذیل کو نہایت خبرداری سے ملحوظ رکھو

**اول** جس جگہ وہ مکان ہو اوسکی صفائی کو موافق قواعد حفظ صحت بہوشیاری تمام دیکھنا چاہئے اور قبرستان کے متصل مکان نہو اور نہ اوسکے قریب وہ کارخانے ہوں جنمیں سے مضر صحت دھوئیں نکلتے ہوں ۔ جو محلے نیچے اور تر جگہ میں واقع ہوں اون سے اجتناب کرنا چاہئے اور نہروں اور تالابوں اور گھاس کے

کارخانون کے پاس نہین رہنا چاہیئے - پاس پروس کے بیماریون کو تحقیق کرنا چاہیئے
اور پانی کے رستون کو دیکہنا چاہیئے - جو مکان کہ ڈہالو زمین مین واقع ہوتا ہے
اوسکا پانی بخوبی نکل جاتا ہے بہ نسبت اون مکانون کے جو پہاڑ کی چوٹیون پر یا پہاڑ
سے نیچے سطح زمین پر بنے ہوتے ہین - کوشش اور سعی سے ایسی جگہہ بود و باش
اختیار کرو جہان آفتاب کی شعاعین رسیدہ ہی پاسکے کہ مکان پر پڑین کیونکہ
یہہ بات حفظ صحت کے لیے بہت ضروری ہے اور ایسے گہرون اور مکانون
پر ترجیح دو جسکے کہولے ہوے جگہین (یعنی دالان وغیرہ) شرقی شمالی
یا پوربی اُتری ہوا سے محفوظ ہون —

دوم جس مکان کو تم کرایہ سی لیتے ہو اوسکی دوری اوس مقام سے
جہان تم کاروبار کرتے ہو غور کرو اور دیکہو کہ بازار اور دوکانون سے وہ کسقدر فاصلہ پر ہے

جب ہم ان ضروری اور خاص باتون کو غور کر چکین تو پہر مکان کو ذرا
ہوشیاری سے جانچنا چاہیئے اور اوسکی درستی اور مرمت کو دیکہنا چاہیئے - جو کہڑکیان
ٹوٹی ہون اونکو غور سے دیکہو اور خیال کرو کہ آیا باورچی خانہ درست اور صاف ہے یا نہین
اور دیوارون پر قلعی ہے یا نہین اور دیکہو کہ دروازون کے بینڈے اور زنجیرین اور قفل
اور کہڑکیون کی زنجیرین درست ہین یا نہین بعد ازان ایک فہرست اون چیزون کی
تیار کرنا چاہیئے جو متعلق مکان ہوتی ہین اور جنکو کرایہ دار نہین لیجا سکتا ہے
اب یہہ تحقیق کرو کہ آیا کل کرایہ اور محصول کچہری وغیرہ کرایہ دار سابق نے ادا کیا ہے
یا نہین اور جن سے تم مکان کرایہ لیتے ہو وہ خود مالک مکان ہین یا اونکو کارندے ہین فقط - راقم محمد حسین

[illegible] محصول میونسپلٹی ہے جو کوڑا وغیرہ صاف کرنے پر لیا جاتا ہے

حروف یا نقش سیاہ تہ پر نمایاں ہوجاینگے —

زبرجد مصنوعی بنانا

## مصنوعی زبرجد بنانے کی ترکیب

شیشے کے نگینے بنا کر ایک کوری مٹی کی رکابی مین علحدہ علحدہ رکہکر کوئلون کی آگ پر رکہین جب نگینے خوب گرم ہوجاوین تب اوسپر پہٹکری کا پانی قطرہ قطرہ اسقدر ڈالین کہ وہ ٹہنڈے ہوجاوین اسیطرح تین بار گرم اور ٹہنڈا کرین پہر ٹہنڈے پانی سے دہووین رنگ اوسکا مثل زبرجد کافی کے ہوگا مگر قیمت کم ہوگا -

## کپڑے سے ہندوستانی سیاہی کا داغ دور کرنیکی ترکیب

جہان سیاہی گر پڑے اوس جگہہ خوب تیل ملا کر دلائی صابون سے دہو ڈالین مگر شرط یہ ہے کہ وہ کپڑا دہوبی کے یہان نہ دہلا ہو —

## کپڑے سے تیل کا داغ دور کرنیکی ترکیب

جہان تیل گر پڑے وہان ہندوستانی سیاہی خوب لگا کر ملین پہر صابون سے دہو ڈالین اسمین بہی شرط یہہ ہے کہ کپڑا دہوبی کے یہان دہلا نہ ہو —

## کپڑے سے خون کا داغ دور کرنیکی ترکیب

جہان پر خون کا دہبہ پڑا ہو وہان اول لعاب دہن ڈالین جب وہ تہوڑے سے خشک ہوجاوے تب اچہی طرح دہووین یقین ہے کہ خون کا داغ رفع ہوجاویگا —

## مکان سے کہٹملون کو دور کرنیکی ترکیب

عقرقرہ گندک بیخ نرگس ان تینون چیزون کو پانی سے
ساتھہ پیسکر دیوارون اور زمین پر چھڑکنے سے مکہیان دور ہوجاتے ہین۔

## پسّون کے دفع کرنیکی ترکیب

حنظل کو پانی مین پیسکر گہر مین چہڑکین اوسکی بوسے پسّو
دفع ہوجاتے ہین۔

## مچہرون کے دفع کرنیکی ترکیب

چوب صنوبر یا اُشق کو جلادین تو اوسکے دہوئین سے مچہر
دور ہوجاتے ہین اور برگ سرو کو بستر مین رکہنے سے بھی نزدیک کم آتے ہین

## زنبور کے دفع کرنیکی ترکیب

گندک یا لہسن کے دہوئین سے زنبور دور ہوجاتے ہین

راقم محب حسین

## دِل کی جگہہ

مشہور ہے کہ دل بائین جانب ہے اگر سچ پوچہو تو یہہ بات صحیح نہین ہے
دلکی جگہہ حقیقت مین چہاتی کے بیچ مین ہی۔ اور اگر دل کو دو حصون مین تقسیم کرنے کیلئے
چہاتی کی ہڈی کے بیچ سے ایک خط نیچے کہینچا جاوے تو بڑا حصہ دلکا دائین جانب رہیگا
اور دلکی نوک بائین جانب موڑی ہوی ہی اور متصل پانچوین پسلی کے واقع ہی لیکن
جس سبب سے ہم دلکی جگہہ زیادہ تر بائین جانب بہ نسبت دائین طرف کی قیاس کرتے ہین یہ ہی کہ ہمکو دلکی حرکت
بائین جانب زیادہ تر معلوم ہوتی ہی بہ نسبت اسکی کہ سیدہی طرف معلوم کرسکین کیونکہ دلکی جو چار جوف ہین
ہین ان مین سے اخیر جوف جسکا نام لیفٹ وِنٹریکل ہی بائین جانب واقع ہی اس جوف سے خون تمام بدن مین
جاتا ہی اور جو حرکت اسمین مثل پمپ کے اور نل کی ہوتی ہی اوسکو ہم بخوبی پسلیون کے درمیان معلوم کرتے ہین

راقم محمد حسین

# اسباب حقیقیهٔ سعادت و شقاوت انسان

ما اودعت تلک القوی فی الانسان سجیة الا لان تجلب بها سعادة فصنها
عن مسلک الهوی کیلا تجعلها وسیلة الشقا

حکیم ناسی چون بدین عالم وسیع و فضای مملو از شموس و اقمار نظر اندازد و بطلسکوب بصیرت و دیگر تلسکوب تدبر و تفکر ارتباط هر یک از آنها را به یکدیگر و نیز ابهر واحدی فی حد ذا ملاحظه نماید بلاشک بدین قضیه جلیله (لیس فی الامکان ابدع مما کان) اعتراف کند و اگر بعقل نیز دوربین خود کیفیت نمو نباتات و نتیجه تکون حیوانات و اتقان و نضج آنها را مشاهده کند از تسلیم این کلام محکم (ان العالم قد صنع وضعا حکمیا لیس فیه افراط و لا تفریطا) سر نپیچد — و چون ادراکش بدین پایه عروج نماید و بدین مقام واصل گردد البته بر او منکشف خواهد شد که اتقان و احکام و انتظامیکه در آن عوالم کلیه بکار رفته است همانها بالتمام در اخلاق و سجایا مرعی بوده و آن جراثیم اخلاق که در انسان است بر وفق حکمت گذاشته شده است تا بدانها حفظ حیات و اکتساب سعادت مطلقه و استحصال کمال منتظر خود را نماید ولکن بشرط آنکه بر مقتضیات آنها رفتار نماید و بسوء تصرف خود آن قوای مقدسه را از حد اعتدال و حالت طبیعیه اخراج ننماید و تغییر فطرت الهیه ندهد — و بعبارت اخری حکیمی که کتاب عالم را پیش نهاد خود کرده است و همیشه بر اوراق ابعاد و سطور حوادث و کلمات موالید نظر میکند البته بر او ظاهر و هویدا خواهد شد که مبدع کون این کواکب زاهرات، و مصابیح باهرات را که بحساب و شماره بشر در نیاید بحبائل قوه جاذبه عمومیه بیکدیگر پیوسته و مربوط ساخته است تا هر یک دارای حدی مخصوص بوده دوری نگزینند و بقوه فارده آنها را حافظ مسافات معینه و ابعاد محدوده نموده است تا هر کوکبی در مدار خویش

حرکت کند و از تقادم مصون گردد ـ و ثوابت را که بطور ذاتی و [illegible] جاویده گرد
شموس درخشنده و مرکز عالمی جداگانه قرار داده است تا آنکه مادهٔ حیات بواسطهٔ خطوط
شعاعیّه از آن ینابیع انوار فرود آمده اجسام حیّه ایکه در سیّارات و اقمار آنها است
بهره ور شوند ـ و اجزاء دیمقراطیسیّه آن کرات علویّه و سفلیّه را پس از دادن
خاصیّت فعل و انفعال و تأثیر و تأثّر کیمیاویّه بقوّه جاذبه بیکدیگر ملصق و متصل نموده
تا هر یکی قوام خود را حافظ و بر نظام خویش استوار بماند و روی به تلاشی و اضمحلال نیاورد
ـ و در سیّارات که مقرّ اجسام حیویّه است بواعث و لوازم حیات را آنقدر که حکمت
اقتضا کند نهاده چنانچه کرهٔ زمین را که مستضیئ و مستفیض از انوار آفتاب و مثوای
نباتات و حیوانات است از جهت تکوّن و بقاء آنها [illegible] محاط بهوای موجب زیست
و بقا و قابل تنفّس نموده تا آنکه حیوانات و نباتات از اجزاء مختلفه آن و مخالط آنها که
(اکسیژن) و (نتروجن) و (کاربون) بوده باشد بر حسب مزاج و سرشت
بهره یابند ـ و آن کرهٔ هوا به سبب ثقالت خود اجسام سائله را که در خلایا و اوعیهٔ
اجساد حیّه میباشد از خروج و تفرّق منع نماید ـ و از برای برومندی و شادابی
آنها نهرها و چشمها که مستمدّ است از بحر محیط مالح بواسطهٔ غیوم هطّاله در روی زمین
اجراء نموده ـ و حرارت مرکزیّه را معوان حرارت مکتسبه ایکه از خورشید
بر آن افاضه می شود قرار داده است (سبحانه من مبدع حارت العقول فی صنائعه
و تاهت الافهام فی بدائعه) ـ و آن مبدع در گونه گونه نباتات که ببدیع صنع خود
آنها را دو صنف کرده یکی را بذکورت ممتاز و دیگری را بانوثت مخصوص نموده از برای
حفظ نوع و شخص قوّه مغذّیه و ممسکه و مصوّره و مولّده وضع کرده و گلها و ازهار

آنها را با کمام و برزور و تخمها شان را بقشور و اغشیه و غدد ها و غلافها از حوادث و آفات خارجیه مصون و محفوظ گردانیده و حیوانات شهدخوار چون نحل و غیر آن را وسایل و اسباب تاریخ آنها گردانیده تا مادهٔ لقاح را بشغف انثی برساند و در هریکی از آن ابها شعداری از شهد نهاده تا آنکه حیوانات در آن خدمت تهاون نورزد و از برای راه نمائی آنها هر گلی را برائحه ذکیه و لونی مبهج زیب و زینت داده و بجهت عدم وقوع قصور در نشر گرد بادها را نیز برین خدمت گماشته است — و اوراق اشجار را مانند اکباد حیوانات از برای طرد و دفع اجسام غریبه وضع نموده — و در هریک از حیوانات آنچه باید و شاید از برای زیست و رسیدن آنها بکمال منتظر خود بدایع صنع بکار برده و بهر عضو و جارحه راکه در تعیش و بقاء آنها لازم است بوضع هندسی و نهج میکانیکی برپا کرده و هریکی از آن اعضا را برای ادای خدمت آنچه لازم باشد از قوه و برومندی داده است — و کبد و ریهٔ حیوانات ثدییه را از برای تصفیه خون بواسطه تنفس و دلهای آنها راکه دائما در مهیج و اضطراب است بجهت فرش و بسط آن بجمیع اعضا و جوارح بر مقتضای حکمت درنهاده — و از برای احساس و ادراک و قبض و بسط و حرکت و سکون عروق و اعصاب را از طبقات مخ و دماغ مانند اسلاک تلغراف و اطناب میکانیکی بهرجای بدن کشیده و هر عضوی را از آن بهره بخشیده است تا آنکه بر ادراک مرغوب و منفور قادر و بر جلب ماینبغی و دفع مالاینبغی توانا گردد — و حیات حیوان و نبات را بیکدیگر بسته و هریکی را وسیلهٔ زیست دیگری ساخته حیوان را برای واداشته که باجسام خود و با فراز (کاربون) نبات را خدمت نماید و نبات را برین گماشته که در مقابل این عطیهٔ عظمی در تصفیهٔ (اکسیژن) و تخلیص آن برای

[illegible] پیدا [illegible] و [illegible] اصلاح [illegible] تواریخ [illegible] و [illegible] این [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] پہلو [illegible] تشویش و [illegible] اصول اخلاق و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بالقوہ [illegible] آن [illegible] است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] باشد نہ آنچہ است آنکہ [illegible] آنہا [illegible]
[illegible] ہلاکت [illegible] یا دیگر [illegible] بیندازد — پس آن اخلاق [illegible]
البتہ است درین نوع اگر باعث فساد و مضرت و موجب شقا و ہلاکت گردد باید دانست
کہ آن بسبب سوء تصرف خود انسان و بکار نہ بردن آنہا است در موارد لائقہ خود
بمقتضای عقل و حکمت — بیان این باقی آیندہ جمال الدین حسینی

معلوم باد کہ این مقالہ را سید [illegible] پیشتر نوشتہ بود ہم [illegible] آن را گرفتہ کہ ملاحظہ کند
[illegible] نیاورد لہذا [illegible] لازم دانستیم کہ آخر آنرا [illegible] دفعہ آیندہ درج جریدہ نمایم

## اپنا ذکر کرنا

جب لوگ اپنا ذکر کرین تو تم خوب اپنے دونون کان لگا کر سنو—

یہہ عمدہ طریقہ ہے آدمیون کے پہچاننے کا — کیونکہ آدمی کیسی ہی خبرداری احتیاط کی کیون نکرے کہ اوسکی زبان سے ایسی بات نہ نکلنے پاوے جس سے اوسکا حال کہل جاوے تو بہی اکثر کوئی نکوئی بات زبان سے ایسی نکل جاتی ہے جس سے اوسکی چال چلن کا حال معلوم ہوتا ہی — اسواسطے ہم تمکو نصیحت کرتے ہین کہ تم کبہی اپنے نسبت باتین نکرو اور نہ اپنی سرگذشتین اور حالات بیان نکرو — اگرچہ ہمکو امید ہے کہ تم مین کوئی برائیان نہین ہین جنکو تمہی چھپانا چاہیے تاہم آدمیون مین کسی نہ کسیطرح کا عیب یا نقص ہوتا ہی جسکا ظاہر کرنا محض فضول اور غیر مصلحت ہے فقط — راقم محمد [illegible]

# طول عمر کی ترکیب

اطبای متقدمین اور متاخرین اور جدید محققین [illegible]

اور نئی اور پرانی تصنیفات کے دیکھنے سے جہان تک [illegible]

حیات کی تدبیرین معلوم ہوئین ہین اونکو ایک مختصر تقریر مین [illegible]

کیونکہ اگر اس بحث کی تفصیل کیجاوے تو او [illegible]

بالفعل میرا قصد یہ ہی کہ ہرایک آدمی جو طول عمر اور حیات کا خواہان ہو وہ کمال [illegible]

سے بے دقت اور تطویل اگر اون باتون کو حاصل کرنا چاہے جن سے حیات مین

ترقی ہوتی ہی تو اِس تقریر کو دیکھکر حاصل کرلے اور حتی المقدور کمال احتیاط

اون پر عمل کرتا رہی خدا چاہے تو اوسکے حیات مین ترقی ہوگی اور اوسکی عمر زیادہ ہوگی

اول خلق خدا سے عموماً نیکی اور احسان کرے خصوصاً اپنی عزیز و اقارب کی

جو محتاج ہون جہان تک ممکن ہو خبرگیری کرے اور اون کو راحت اور آسایش

پہونچاوے —

دوم نجاست اور گندیگی اور بدبو سے بہت اجتناب رکھے ہمیشہ سکونت

ایسے مقام مین اختیار کرے جو بلند اور خشک ہو اور گرد و پیش اوسکے کوئی

گہورہ یا نالہ یا تالاب نجاستون کا نہو اور اطراف مین اوسکے بہت درخت

بھی نہ ہون اگر تہوڑے درخت ہون تو مضایقہ نہین ہے ہوا کی طہارت

اور پاکیزگی حفظ صحت کے لئے نہایت ضروری اور بدون حفظ صحت کے طول عمر

ممکن نہین ہی اور جو ہو بھی تو بیمار رہ کر زندگی موت سے بدتر معلوم ہوتی ہے

سوم جس مکان مین سکونت اختیار کرے اوسمین کئی باتوا [illegible] ہونا ضرور ہے

ایک یہ کہ اوس مکان مین ہوا کے آمد و رفت کی منفذ ہون یعنی ایک طرف سے ہوا
آوے تو دوسرے طرف سے نکل جاوے اور اس مطلب کے لئے یہ ضرور ہے
کہ اوس مکان مین مقابل کے دروازے یا شبکے ہون اگر صرف ایک جانب سے
مکان کھلا ہووے اور تین طرف سے بند ہووے جیسے ہندوستانی دالان
یا کوٹھریان ہوتی ہین اور اوسکا سقف پختہ ہووے تو ہرگز اوسمین نرہی البتہ
اگر سفالپوش ہو تو چندان مضر نہین ہی اسلئے کہ ہوا نیچے کی اوپر کھپریلون کے
منافذ سے نکل جاویگی اور اوپر کی ہوا اونہین سوراخون سے نیچے آجاویگی مگر
پھر بہی اوسمین رہنا بہتر اور قرین احتیاط نہین ہے۔
دوسری یہ کہ وہ مکان سوکھا اور خشک ہو یعنی اوسکی دیوارون اور چھت مین
سیل اور تری نہ ہو اگر اوسکے دیوارون مین تری اور لونی ہو تو ہرگز وہان
نرہے تیسری یہ کہ اوس مکان مین پانی بہنے کے لئے ٹھری ہو کہ بارش کا
پانی اکٹھا نرہے۔ اسیطرح نجاست کا پانی وہان جمع ہوکر ہوا کو متعفن نہ کرے
چوتہی یہ کہ وہ مکان نہایت تنگ اور مختصر نہ ہو کم سے کم ایک آدمی کے لئے
اتنا بڑا دالان یا حجرہ یا ہال ضرور ہی کہ اوسکا طول پانچ ہاتھہ کا ہو اور عرض بہی
پانچ ہاتھہ کا اور بہتر یہ ہی کہ طول اور عرض پانچ پانچ گز یعنی دس دس ہاتھہ سے
کم نہ ہو لیکن اگر ہوا کے لئے اوسمین شبکے اور دروازے مقابل کے کثرت
سے ہون تو اس سے کم بہی چندان نقصان نہین کرتا اگر ایک مکان مین
کئی آدمی رہا چاہین تو اسی حساب سے جگہ ہونا ضرور ہی یعنی فی آدمی دس گنہ
کسر جسکے سو گز ہوتے ہین جگہ ہونا چاہیئے پانچوین یہ کہ وہ مکان نشیب مین

واسطے نہ ہو اور ... گرد وپیش اوسکے اوس سے بلند مکانات نہ ہون کہ تازی ہوا آنے
پاوے اسمین یہی ضرور ہے کہ بیرونی دیوار اور تنگ گلی مین واقع نہ ہو اگر مکان
شریعت ... مذکورہ بالا کے موافق ہے لیکن خام سفالپوش یا چھپرکا ہو تو بہتر ہے
اس سبب سے کہ ایسا ... محل ... شریعت کے خلاف ہو—

سیوم ... مکان کا باورچیخانہ ایسے مقام مین ہو کہ سونے اور بیٹھنے کی جگہ مین
دہوان نہ آوے—

چہارم بہت گنجان آبادی جیسے شہر کے بیچا بیچ چوک یا بازار مین نہ رہے—

پنجم جس ملک مین رہتے وہان کی آب وہوا اوسکے مزاج کے موافق ہو اور
جو تہوڑی سے ناموافقت ہو اور اصلاح سے اوسکا تدارک ہو جاوے تو قباحت نہین
مگر جس صورت مین اکثر اوس ملک مین بیمار رہے تو فوراً اوسکو چہوڑ دیوے اور
قواعد طبی کے موافق مناسب مزاج ملک مین سکونت اختیار کرے—

ششم اگر اوس شخص کو قبض رہتا ہو تو دوسرے یا تیسرے روز رفع قبض کی
تدبیر کرتا رہے اسمین ہرگز کوتاہی نہ کرے بلکہ سنا کی چاے دودہ ڈالکر رات کو سوتے وقت
جب کہانا معدے سے اوتر جاوے پی کر سو رہا کرے اور اگر جی چاہے تو صبح کو پیا کرے
لیکن چای نہ پیے کیونکہ وہ خود قابض ہے اور جو قبض کا عارضہ نہ ہو تو نہار منہ اٹہتے
ہی چاے دودہ ڈالکر پیا کرے اور اوسکے ساتہہ نہایت قلیل بسکٹ یا اور کوئی غذا کہا لیا کرے

ہفتم ہمیشہ غذا سریع الہضم اور معتدل کہایا کرے جیسے روٹی گیہون اور جوار اور
باجری اور چنے کی اور دال یا گوشت ترکاریون کے ساتہہ جیسے کدو اور ترئی اور پالک
اور آلو اور شلجم اور چقندر وغیرہ اور چانول شوربا کے ساتہہ بہتر غذا ہے لیکن ضرورت ہے

گہی روغن کا استعمال بہت نہ کرے اور ہمیشہ سنگین اور ثقیل غذائین جیسے پلاؤ بریانی
مزعفر کباب شیرمال سونبان طرح طرح کے تلن نہ کہاوے اگر کبہی سنگین یا ثقیل
غذا کے کہانے کا اتفاق پڑجاوے تو بہت تہوڑی کہاوے اور اوسکا تدارک
بعد غذا کے کرلیوے ہمیشہ ہمارے ملک کے امیر اور متمول انہی عمدہ غذاؤن کی
وجہ سے بیمار رہتے ہین اور کم عمر مرجاتے ہین اور غریب ان عوارض سے بری
ہوتے ہین روٹی ہمیشہ اوس آٹے کی کہاوے جسمین بہوسہ بہی شریک ہو میدیکا
استعمال کبہی نہ کرے اور ہمیشہ گیہون کی روٹی نہ کہایا کرے بلکہ کبہی جوار یا جو یا
باجرے کی روٹی بہی کہاوے اور روز قورمہ یا قلیہ دونون وقت نہ کہاوے
بلکہ ایک وقت دال اور بہاجی اور دوسرے وقت گوشت کا استعمال کرے
ایک قسم کی غذا کی کبہی عادت نہ کرے اور حتی المقدور بیکار اور غیر ضروری پرہیز سے
پرہیز رکہے اور جہان تک روغن فائدہ کرے ڈال سکتا ہی لیکن جب گرانی یا نفخ
لاوے اور اشتہا مین کمی کرے فوراً ترک کرنا چاہیئے۔

**ہشتم** شراب یا گانجہ یا افیون یا مدک یا بہنگ یا اور کسی نشے چیز کا استعمال
کبہی نہ کرے جب پہلے پہل کوئی شراب کو پیتا ہی تو اوسکو بہت بڑا فائدہ تمام تنمین
معلوم ہوتا ہی حرارت غریزی کا زور ہوجاتا ہی اشتہا بہت ہوتی ہی طبیعت مسرور رہتی ہی
پس وہ دہوکے مین پڑکر شراب کو اکسیر سمجہتا ہی اور یہ نہین جانتا کہ شراب ایک عجیب
قسم کا زہر ہے جو استعمال کے وقت مفید معلوم ہوتا ہی لیکن رفتہ رفتہ چند روز مین اپنی
سمیت کا اثر بد دکہلاتا ہی اور اس سے زیادہ کون سا بڑا اثر ہوگا کہ شراب پینے والکی
عمر طبعی گہٹ جاتی ہی اور اکثر بلکہ تمام شرابخوار جوان مرتے ہین اور جو شاذ و نادر کوئی

زندہ بھی رہ گیا تو رعشہ اور فالج اور لقوہ وغیرہ اور اکثر امراض مہلکہ مین گرفتار رہتا ہے
جتنے بادشاہ شرابخوار گذرے ہین وہ سب جوانی مین مرگئے ہین اور جو متقی پرہیزگار
ہوئے ہین وہ اکثر طویل العمر ہوئے ہین دیکھو شہنشاہ اکبر اور جہانگیر اور
شاہجہان کو کہ ان لوگون نے شراب کا استعمال نہین کیا تہا پس اسّی اسّی
اور نوّے نوّے برس کی عمر مین انہون نے انتقال کیا —

ہشتم جب غذا کہاوے تو پیٹ بہر کر نہ کہاوے بلکہ آدہا پیٹ کہانا کہاوے کہ
اگر بہوک جلدی لگے تو کچہ قباحت نہین پہر تہوڑا سا کہا لیوے تہوڑا تہوڑا کہانا
کئی بار کرکے طبیعت پر گران نہین ہے بہتر ہے اس سے کہ ٹوٹ کر ایک بار
اتنا کہا لیوے کہ اپہارہ ہو جاوے غذا اوس وقت مناسب ہے جب سچی بہوک معلوم ہو
اور علامت اسکی یہ ہے کہ نفس خواہش کرے غذا کی اور کلیجے مین کہجن ہو اور
طبیعت مین ضعف اور نقاہت معلوم ہو اور غذا کہاتے ہی طبیعت بشاش اور
خوش ہو جاوے —

نہم جب غذا کہاوے تو خوب چبا چبا کر نرم کرکے کہاوے جلدی جلدی نگلنا
کہانا بالکل منع اور مذموم ہے ہر ایک نوالے کو اتنا چبانا چاہیئے کہ وہ پیسکر گہل جاوے
اور خوب باریک ریزہ ریزہ ہو جاوے نہین تو معدے کو دانتون کا بہی کام کرنا
ہوگا پس چند روز مین معدہ کمزور ہو جاویگا اور ہضم مین فتور لاویگا کم سے کم وقت
کہانیکا آدہا گہنٹہ ہے اور ایک گہنٹہ بہتر ہے —

دہم کہانا کہاتے وقت طبیعت کو خوش اور بشاش رکہے اور جہان تک ہوسکے
کہانے کے وقت خوشی کے سامان مہیا کرے اگر دوست احباب مین بیٹہ کر اون کے

ساتھہ کہانا کہاوے تو بہتر ہے اور جو دوست احباب نہ ہوں تو اپنے خیالات کو ان امور کے طرف متوجہ کرے جو خوشی لاوین کوئی رسالہ یا اخبار ایسا دیکھنا چاہوے جس سے رنج پاس نہ پہٹکنے پاوے اور طبیعت اودہر متوجہ ہو جاوے —

دوازدہم پانخانہ مین جانے کے لئے وقت مقرر کرے ہر دن رات مین دو بار پانخانے جاوے صبح اور شام اور خواہ اجابت ہو یا نہ ہو لیکن آدہی گہنٹی تک پانخانے مین بیٹہے اس ترکیب سے اکثر بڑے بڑے قبض والونکا قبض رفع ہو گیا ہے اور اکثر قبض کا عارضہ اس ترکیب کے چہوڑ دینے اور اسپر التفات نہ کرنے سے عارض ہوتا ہی —

سیزدہم سردی اور گرمی اور بارش مین ہر فصل کے موافق لباس اور غذا مین احتیاط کرے جاڑے مین گرم غذائین کہاوے جیسے انڈہ گوشت وغیرہ اور لباس بہی خوب گرم پہنے اور اگر نزلے کی تحریک رہتی ہو تو سر پر گرم ٹوپی اور عمامہ رکہے رہے اور احتیاط رکہے کہ سرد ہوا بے موقع لگنے نہ پاوے اور گرمی مین غذا معتدل مایل بہ حرارت یا مایل بہ برودت کہاوے جیسے چانول آش جو کہچڑی وغیرہ اور لباس اسقدر گرم پہنے کہ گرم ہوا جسم تک سرایت نہ کرے اگر اندر پسینا رہے تو مناسب ہے اور برسات مین موقع کے موافق لباس پہنے اور غذا معتدل کہاوے لیکن خشک غذائین کہانا بہتر ہے جیسے چنے کی روٹی باجڑی کی روٹی مینہی کا ساگ بشرطیکہ مزاج مین یبوست اور خشکی نہ ہو —

چہاردہم اگر ممکن ہو تو ہر روز نہین تو ایک دن بیچ حمام کرے جاڑے مین گرم پانی سے نہاوے اور گرمیون مین سرد پانی سے مگر دونون فصلون مین

احتیاط رکہے کہ نہاتے وقت خارجی ہوا بدن مین نہ لگنے پاوے

پانزدہم بعد حمام کے اوجلے کپڑے نئیے پاد ہوئے ہوے بدلے اور کپڑون مین وہ خوشبو لگاوے جس سے نزلے کی تحریک نہ ہو اگر اوجلے کپڑے نہ ہون تو اوسی کپڑون کو دہلواکر یا دہوپ مین ڈلواکر پہن لیوے لیکن آٹہہ روز کے بعد ضرور بدل ڈالے اور کپڑون کے ساتہہ پلنگ کی چادرین اوڑہنے اور بچہونے کے بہی بدلہ کرے اور تکیون کے غلاف بہی بدلے اگر ہر روز یا دوسرے روز ان چیزون کا بدلنا ممکن نہ ہو تو ان کو دہوپ مین ڈلوادیا کرے پہر آٹہہ روز کے بعد ضرور بدل ڈالے —

شانزدہم اگر پانی یا ہوا تہوڑی سے ناسازی کرے تو اون کی اصلاح کرلے پانی کی یون اصلاح کرے کہ پہلے اوسکو جوش دیوے اتنا کہ دو ثلث پانی جل جاوے پہر ایک ثلث پانی کو کوزیلون اور ریتی مین مقطر کر لیوے یا غلطر مین ڈالکر صاف کرلے اور ہوا کی یون اصلاح کرے کہ گرد وپیش کی نجاست اور رطوبت کو دور کرے اور مقابل کے دروازون مین چلمنین ڈالدے اور مکان مین ریتی بچہوادیوے اور چونے کے بڑے بڑے ڈہیر چارون طرف ڈالدیوے اور مکان کی چہت مین توکرا کوئیلون کا لٹکادیوے اور کونون مین تہوڑا چونا رکہا دیوے اور سونے سے کچہہ پہلے لوبان یا عود سلگا دیوے اور جو اسپر بہی آب و ہوا ناموافق ہو تو اوس ملک کی سکونت ترک کردے —

ہفدہم جس مکان مین رہے وہان آٹہوین روز گندہک کی دہونی کردیا کرے اور اگر ہو سکے تو ہر روز لوبان یا عود کا دہوان دیا کرے اور اوسکے طاقون مین

ہشتم صبح اور شام ریاضت جسمانی یعنی ورزش کرے اور جسقدر دماغی محنت
زیادہ ہوتی جاوے اوسی قدر جسمانی محنت کو بڑھاتا جاوے بہتر ریاضت یہ ہے
کہ کشتی کرے ڈنڈ پیلے مگدر ہلاوے چکی پیسے کشتی کھیوے پانی بھرے لکڑیاں چیرے
کاغذ چھاپے پھر یہ کہ دوڑے کودے اور تیرے چڑھے پانی میں تیرے گیند کھیلے
بوجھا اوٹھاوے پھر یہ کہ گھوڑے پر چڑھے گھوڑا دوڑاوے اور پھراوے
پھر اور شکار کرے پھر یہ ہے کہ جھولے میں جھولے میانے پالکی میں سوار ہو کشتی
یا جہاز پر چلے ہر ایک شخص کو اپنی اپنی طاقت اور قوت کے موافق اوسکے لائق
ریاضت اختیار کرنا چاہیے لیکن جب اخیر قسم کی ریاضت کی عادت ہو جاوے تو
اوس سے اوپر کی ریاضت اختیار کرے اس ترکیب سے ضعیف اور کم قوت کی
طاقت اور قوت میں بہت جلد ترقی ہو سکتی ہے جب ریاضت کرے تو خارجی ہوا سے
پرہیز رکھے اور لباس گرم پہنے رہے تاکہ بدن میں عرق آجاوے اور
ریاضت کو رفتہ رفتہ ختم کرے جب بالکل طبیعت بحال ہو جاوے اور خون کی
تیزی اور حرارت جاتی رہے اوسوقت غذا کا استعمال کرے —

نہم آٹھ گھنٹے سے زیادہ اور چھ گھنٹے سے کم نہ سووے اور جس جگہہ
سووے وہاں دھواں نہ ہو اور اوس جگہہ چاروں طرف کی ہوا ہلکی ہلکی
آتی اور نکلتی رہے اور جہاں تک ممکن ہو وہ مکان بلند اور وسیع ہو —

دہم ہمیشہ سویرے اوٹھنے کی عادت کرے اگر مسلمان ہو تو فجر کی
نماز اندھیرے منہ پڑھا کرے لیکن سونے سے جب بیدار ہو تو فوراً باہر نکل آوے

ہوتے ہین اون کے دور کرنے کی تدبیرین بیان کیجاتی ہین اور اسی علم مین زمین کے
پہچاننے کے طریقے بیان کیجاتی ہین کہ کونسی زمین عمدہ اور کھری ہی اور کونسی
متوسط ہی اور کونسی اوسکے دینے کی [illegible] یعنے زمین کا پہچاننا زراعت کا
اصل الاصول ہی جسکی ہر شخص کو ہر وقت مین احتیاج ہی اس علم کے حاصل کرنے کے لئے
یہ ضرور ہی کہ ہر ایک جنس اور ہر ایک قسم کے پھل اور دانے اور ترکاری یعنی ساگ پات کو
جو چیزین درست کرتے ہین اونکو پہچانے اور ہر ایک قسم مین کھرے اور عمدہ کو اختیار کرے
اور ہر ایک چیز کے برتنے اور لگانے کے وقت اور فصل کو پہچانے اور جو ہوا اوسکے موافق
ہی اوسکو دریافت کرے پھر بونے اور بوتنے اور درخت لگانے کی تدبیرین اور ترکیبین
سیکھے اور جسطرح کے پانی ہر ایک قسم کو مفید ہوتے ہین اونکی شناخت کرے اور
طرح طرح کی کھاد اور اونکا بنانا سیکھے پھر یہ بھی جانے کہ کون کون سی کھاد کس کس
قسم کے درختون اور دانون اور ترکاریون کو مفید ہوتے ہین اور یہ بھی دریافت
کرے کہ زراعت کرنے سے پہلے زمین کو کسطرح آباد کرتے ہین اور بعد زراعت یا درخت
لگانے کے اوسکو کیونکر درست کرتے رہتے ہین تاکہ پانی سب مقامات پر پہونچا کرے
پھر ہر ایک زمین کا کیا اندازہ ہی ہر ایک پھل یا میوہ یا بیج لگانے کے لئے یعنی کسقدر
فاصلے سے ہر ایک زمین مین کیونکر تخم ریزی کرنا چاہئے پھر ہر ایک درخت یا سبزی پر
جو آفت آوے اوسکا علاج کیونکر کرنا چاہئے اور کس تدبیر سے اوس آفت کو دور کرکے
اوسکی صحت اور تندرستی سے مستفید ہونا چاہئے تاکہ اوسکے فواید پورے پورے حاصل ہون
اور اوسکی پیداوار پھر پورا ور زیادہ ہو پھر غلون اور میوون اور ترکاریون کو کیونکر
حفاظت سے رکھنا چاہئے کہ وہ خراب نہ ہون ہم چاہتے ہین کہ ان سب مضامین

اور مطالب کو اچھی طرح تفصیل سے ایک ایک باب مین بیان کرین اور بعد ان مطالب کے بیان کرنے کے ہم حیوانات کی فلاحت کو بھی بیان کرین یعنی ان حیوانات کی جنکی زراعت مین بہت بڑی احتیاج ہوا کرتی ہے جیسے گای بیل بہینس اونٹ وغیرہ اور ان کی پالنے کے طریقے اور انکی بیماریان دور کرنے کے نسخے اور علاج اور جو باتین اس بحث سے تعلق رکہتی ہین ۔

## پہلا باب

زمین کی شناخت مین اور بیان اس بات کا کہ مزروعہ* زمین مین سے کون سی زمین اعلی درجہ کی ہی اور کون سی متوسط ہی اور کون سی ادنی درجہ کی ہی اور اسکے شناخت کرنے کے واسطے کیا کیا علامات اور دلایل ہین اور اسی باب مین بیان ہی اوس زمین کا جو ادسر (مہلہ) ہی اور ذکر ہے اسباب کا کہ ہر ایک قسم کی زمین کن کن درختون اور کس کس چیز کی کاشت کے لئے زیادہ مناسب ہی ۔

## زمین کے اقسام

جاننا چاہئے کہ علم فلاحت اور زراعت مین سب سے پہلے اس بات کے جاننے کی ضرورت ہی کہ زمین مین عمدہ اور بہتر کون سی زمین ہی اور اوسکے پہچاننے کی تدبیر کیا ہی پہر اوس زمین مین بلحاظ عمدگی اور خوبی کے کتنے درجے ہین یعنی کونسی زمین اول نمبر کی ہے اور کون سی دوم نمبر کی اور کون سی سوم نمبر کی جو شخص ان باتون سے واقف نہ ہووے علم زراعت کے اصول سے ہرگز واقف نہ ہوگا بلکہ اگر زمین کی شناخت نہ ہو اور سارا علم زراعت جانتا ہو تو کہہ سکتے ہین کہ اس نے اپنی اوقات کو ضایع اور برباد کیا

* مزروعہ زمین سے وہ زمین ... کھیتی کے لائق ہو اور اوسر وہ زمین جو کھیتی کے لائق نہو جسکو عربی مین مہلہ کہتے ہین ۱۲

اور بغیر زراعت سے محض جاہل رہا — رازی نے کتاب جمع الکیان میں لکھا ہی کہ ایک
مدت میں آفتاب کے اثر سے اور بارش سے پتھر مٹی ہو جاتا ہی اسلیے کہ آفتاب خشک
کرتا ہی اور اوسکے اجزا جدا جدا کر ڈالتا ہی جیسے آگ کا اثر ہوتا ہی پھر بارش
تو اوس میں سے جو لطیف ہی وہ نکل جاتا ہی اور ریزہ ریزہ ہو جاتا ہی پھر ایک مدت گذرنے
کے بعد مٹی ہو جاتا ہی ابن حجاج نے کہا رازی کے اس قول سے معلوم
ہوا کہ آفتاب ہی زمین کو گرم کرتا ہی اور اوسکے اجزا کو جدا جدا کرتا ہی اور اسلیے اوپر کی
زمین بوجہ آفتاب کے حرارت پہونچنے کے اندر کی زمین سے عمدہ اور لطیف ہوتی ہی
اور یہ بات مشاہدہ ہوتی ہی کہ جو مٹی کہ زمین کے تہ سے یا عمارت کے نیو سے نکلتی ہی
وہ پہلے سال اس لایق نہیں ہوتی کہ اوسمیں کچھہ اوگے لیکن جب اوسکو آفتاب
پکا دیتا ہی اور اوسکے اجزا کو لطیف کر دیتا ہی اور وہ گرم ہو جاتی ہی تو اوگانے
لگتی ہی اور اسکی وجہ یہ ہی کہ مٹی کا مزاج سرد اور خشک ہی پس اگر حرارت آفتاب کی
اور بارش کی تری اوسکو نہ پہونچے تو کوئی چیز اوسمیں پیدا نہ ہوگی اس موقع پر
یہ بات بھی یاد رکہنا چاہیے کہ اگرچہ زمین اپنی طبیعت سے سرد اور خشک ہی مگر تاہم
ایک زمین دوسرے زمین کے نسبت زیادہ تر ہوتی ہی اسیطرح ایک زمین دوسری
زمین کی نسبت زیادہ سرد ہوتی ہی —

سب سے گرم باجماع علماے زراعت کے وہ زمین ہی جسکی مٹی کالی ہو پھر لال — اور سب سے سرد
وہ زمین ہی جو سفید ہو پھر زرد اور جس زمین میں جسقدر سفیدی ہو اوسی قدر سرد ہی
اوسمیں سمجھنا چاہیے ایسا ہی زردی کا حال ہی اور سب رنگون کا* —

* یعنی جس زمین میں جتنی کالک اور سیاہی زیادہ ہو اوسی قدر وہ زیادہ گرم ہی اور جتنی کالک کم ہوگی اوتنی ہی گرمی کم ہوگی ۱۲ منہ

لیکن وہ زمین تر جو اعلی درجے کی ہو وہ وہ زمین ہی جسکی شکل پرانی گوبر کی طرح ہوا ور
پہولی پہولی ہو اوسمین نہ نرمی ہو نہ سختی اور اوسکا ڈہیلہ سخت ہو جا ہوا پتہر کی طرح
لیکن نہ بالکل جمی ہوئی ہو نہ بالکل خشک ہو بلکہ تہوڑی تہوڑی تری ہو اور اجزا
اوسکے الگ الگ ہون جیسے پتہر کی ریتی اِس سبب سے کہ اوسمین تری کم ہوتی ہے
اگر درحقیقت دیکہو تو وہ بہت چہوٹی چہوٹی کنکریان ہین یہ تو سب قسمون مین تری
کے اعلی درجے کی ہی اور اکثر ایسی زمین کم دیکہی گئی ہے لیکن کبہی کبہی دیکہی گئی ہے
اِس زمین کے بعد وہ زمین ہی جسکا بیان ابوحنیفہ دینوری صاحب نبات نے
اپنی کتاب مین کیا ہی اور اوسکی بہت تعریف کی ہی وہ لکہتا ہی جو ملک نرم اور گرم
اور ملایم ہوتا ہی اوسکی مٹی ریت کی طرح ہوتی ہی لیکن ریت نہین ہوتی اِس قسم کی
مٹی سبزی کو بہت پالتی ہی خصوصاً جب اوسکے گرد اگرد کہود دیا جاوے تو وہ
درخت کی پرورش کرتی ہی اور اوسکی حفاظت کرتی ہی اسوجہ سے کہ وہ پانی
پی لیتی ہے خواہ آسمان کا ہو یا زمین کا بوجہ اپنی نرمی کے اور پانی اوسکے ہر رگ
اور ریشے مین سما جاتا ہی پہر اوسمین سے درخت کی رگون مین جاتا ہی اور جسقدر درخت
کی جڑ کا زور ہوتا جاتا ہی وہ کشادہ ہوتی جاتی ہی اسوجہ سے درخت خوب اوبہرتا ہی اور
اوسکی عمر زیادہ ہوتی ہے —

جب کوئی ملک سخت اور دشوار ہوتا ہی تو پانی وہان سے بہ جاتا ہی اور زمین مین
جذب نہین ہوتا اور چونکہ جذب نہین ہوتا اوسمین نمی بہی نہین آتی اور چونکہ نمی
نہین آتی وہان کچہہ نہین اوگتا اور بوجہ اِس امر کے کہ وہ زمین سخت اور خشک ہوتی ہے
اوسمین پانی نہین ٹہیرتا نہ درخت کی رگین اوسمین پہیلتی ہین —

پایا ہے [illegible] اور لڑکا [illegible] وغیرہ [illegible]

نسبت ویکھم صبح اور شام منہ دھویا کرے دانتوں کو مانجھے اور [illegible]
اگر مسلمان ہو تو پانچوں وقت منہ کا دھونا بہتر ہے بعد [illegible] جب سو کر
ہو جاوے تو منہ دھو ڈالا کرے جب کسی قسم کا کام کرکے اوٹھے خواہ [illegible] ہو
یا جسمی تو منہ کا دھو لینا بہتر ہے

بس یہ اکیس امور ہیں جو آب زر سے لکھنے کے قابل ہیں عاقل کو چاہیئے کہ
ان امور کو نظر غور سے دیکھے اور جہاں تک ہو سکے اون پر مواظبت اور مداومت
کرے ان امور کو نظر حقارت سے نہ دیکھے اور ان پر بے التفاتی نہ کرے
اسلیئے کہ یہ خلاصہ ہیں ان تحقیقات کا جو اگلے اور پچھلے حکیموں نے بہت
بڑی دقتیں اوٹھا کر کئے ہیں اب میں آخر میں ایک اسپشٹ [illegible] کا حال لکھتا ہوں
جنگلی [illegible] اور [illegible] ہجری [illegible] ہوئی اب کہ سنہ ۱۲۹۰ ہے اون کی عمر ۹۲ برس کی ہو
ہے اور وہ سب طرح تندرست [illegible] ہیں [illegible] کے سبب
ہیں ٹوٹے بلکہ بقدر [illegible] موجود ہیں جب میں نے اون کے معمولات کو
تحقیق کیا تو مجھے جواب شافی [illegible] سوا اسکے کہ وہ علمی [illegible]
تعلق نہیں رکھتے مگر جہاں تک انہوں نے بیان کیا تو وہی باتیں نکلیں جو
اوپر مذکور ہوئیں مثلاً انہوں نے کہا کہ میں نے غذا بہت [illegible] نہیں کیا جیسے
اور لوگ کیا کرتے ہیں کہ ہمیشہ ایک ہی غذا کہایا کرتے ہیں کوئی قلیہ چپاتی
کہاتا ہے کوئی صرف کھچڑی کہاتا ہے کوئی دودھ ہی پیتا ہے کوئی یخنی پر اپنی اوقات
گذارتا ہے بلکہ جو مل گیا روکھا سوکھا یا بہ رغبت عمدہ کہا لیا اور میں اکثر صبح سے شام تک

جب پیٹ بہرا ہوا ہو کہانا کہایا ہو پانی پیا ہو تب پہر اسی مین گذرتا ہی رات کو بڑے مزے سے سوتا ہون کیونکہ جب تک نشہ نہ ہوا اور بدن مین تہکاوٹ پیدا نہ ہوا اوس وقت تک مجہکو نیند نہین آتی اور چای کا استعمال مین بہت رکہتا ہون حاصل یہ ہے کہ ہر ایک انسان کو خواہ امیر ہو یا غریب اپنی حفظ صحت اور ترقی حیات کا ضرور خیال رہنا چاہیے کیونکہ جب صحت محفوظ رہیگی اور حیات قایم رہیگی اوسی وقت تک ہم نیک کاموں کو بجا لاوینگے اور نیکی کو دنیا مین پہیلا وینگے اسیواسطے مخبر صادق نے ارشاد فرمایا ہے - طوبے لمن طال عمرہ وحسن عملہ - یعنی مبارک ہو اوس شخص کو جسکی عمر طویل ہو اور اوسکے اعمال نیک ہون بہ نسبت غربا کے امرا اور شاہزادون اور والیان ملک کو زیادہ تران قواعد کا خیال رہنا چاہیے اور جہان تک ہوسکے اون کی پابندی کرنا چاہیے اگر ایسا کرینگے تو زندگی کا ثمرہ اور لطف اوٹہاوینگے آیندہ اختیار وما علینا الا البلاغ - وبیدا اون

**ارضی اور سماوی آفات سے بچنے اور حوادث زمانہ سے محفوظ رہنے کی تدبیرین مندرجہ ذیل کے قاعدون کو آب زر سے صفحہ یادگار پر لکہنا چاہیے**

(۱) اکثر حادثے ناگہانی پانی کی وجہہ سے ہوجاتے ہین اسواسطے ضرور ہے کہ جب دریا اور ندی کے کنارہ پر ہون تو احتیاط کرین —

(۲) جب بجلی چمکتی ہو تو درخت کے قریب اور لوہیکے دروازہ کے متصل اور سداخون دار کیواڑون اور حاطون کے پاس نہ کہڑے ہون —

(۳) بہری ہوی بندوق کو محفوظ جگہہ مین رکہنا چاہیے اور دلگی و مذاق مین بہی بندوق کو کسی پر ہرگز نہ اوٹہانا چاہیے —

(۴) کوئلون کے قریب کبھی نہین سونا چاہیئے - اگر کبھین ایسی جگہہ عنودگی آجاوے جہان کوئلون کی آنچ سے کام ہوتا ہو تو نزدتازی ہوا باہر جا کر کہانا چاہیئے -
(۵) پیشتر اسکے کہ درخت کاٹے جائین اونکو ہوشیاری رسی سے باندہنا چاہیئے تاکہ جب وہ گرین تو کوئی نقصان یا صدمہ نہ پہونچائین -
(۶) جب سردی سے بدن ٹہٹر جاوے اور ہاتہہ پانون سُن ہوجائین تو باہر سونا چاہیئے - اور اگر برف دستیاب ہوسکے تو اوسکی مالش کرانا چاہیئے اور جلدی سے ایک مرتبہ آگ کے پاس نہ جانا چاہیئے -
(۷) تری اور نمی سے بچنا چاہیئے -
(۸) پیشتر اسکے کہ تم تنگ اور تاریک اور بند مکانون اور گنبدون مین داخل ہو اونکو کچھہ وقت تک کہلا رہنے دو یا ایسا ہوا چہوڑنا اونمین کسیقدر منتشر کردو - جہان چراغ نہین جل سکیگا وہان حیوان زندہ نہین رہ سکتا ہی اسواسطے ایسے تنگ اور تاریک اور تر مکانون مین جانے کے قبل اِس سادے تجربہ کو کرلین -
(۹) کہولے گئے ہوئے گہوڑون کو تنہا نہ چہوڑنا چاہیئے اور نہ لدے ہوئے گہوڑون کے بے محابا پیچہے چلے جانا چاہیئے کیونکہ اسوقت لات مارنیکا شبہہ ضرور ہے -
(۱۰) پگہنڈنڈی راستہ سے گہوڑے پر سوار ہو کر نہین جانا چاہیئے -
(۱۱) لڑکون سے ہوشیار ہو خواہ وہ سوئے ہون یا جاگتے اور خصوصاً جب وہ آگ کے نزدیک ہون جس سے کہ وہ زیادہ خوش ہوتے ہین تو خبرداری کرو

(۱۲) کوئی چیز زہردار کھولی ہوئی اور ایسے مقام پر نہ رکھو جہان ہر کوئی اوسکو چہو سکے اور جس شیشے اور جس ظرف مین وہ ہوا وسکے اوپر موٹے حرفون مین زہر کا لفظ ضرور لکھو خواہ وہ کسی جگہہ رکھی ہو۔

(۱۳) چلنے مین سڑک کے کنارے چلنا چاہیئے اور ایک طرف دیکھنا اور دوسرے طرف چلنا نہ چاہیئے۔

(۱۴) نارنگی کا چھلکا اور کانچ کے اور تل کے ٹکڑے راستے مین ہرگز نہ ڈالو

(۱۵) بارود کو چراغ کی بتی سے نہ چھیڑو۔

(۱۶) گیاس کا تیل لیمپ مین موہنہ تک نہ بہرو بلکہ کچھ خالی رہنے دو تاکہ جب تیل گرمی سے پہیلے تو اوسکو پہیلنے کی جگہہ ملے۔

(۱۷) بچے کو آگ مین چہوڑ کر نہ جانا چاہیئے۔

(۱۸) جب کسی ایسے عرق کے بوتل کو کہولو جسمین اوبہان آوے جیسے سوڈا واٹر کی بوتل تو کاگ کو اپنے ہاتہہ سے پکڑ لو۔

(۱۹) جب کوہرا پڑتا ہو تو خوب ہوشیاری کے ساتہہ گہر سے نکلنا چاہیئے۔

(۲۰) دیا سلائیون کو اونکی ڈبی مین رکھو اور اونکو ادہر اودہر پڑا نہ رہنے دو۔

(۲۱) جنگل مین اگر چراغ جلاوین تو اوسکے پاس نہ بیٹھین۔

(۲۲) گیاس کا تیل [illegible] مقدار سے گہر مین نہ رکھین۔

(۲۳) ریل گاڑی [illegible] چلتی ہو تو اوسوقت نہ اوترین چڑہین۔

راقم محب حسین

## فہرست تصاویر

[illegible] چنانچہ [illegible]

[illegible] والی ریاست [illegible] دام اقبالہم

جب سے یہ رسالہ علم شفیق جاری ہوا تھا اوسوقت سے ہم

منتظر تھے کہ ہمارے ملک ہند کے بڑے بڑے مہاراجوں اور نوابوں و والیان

ریاست عظیم الشان [illegible] میں سے کون صاحب ذی ہمت اور

عالی قدر ہمارے اس رسالہ کی خریداری اور سرپرستی سب سے پہلے منظور فرماکر

اور کون صاحب اپنی بلند ہمتی اور قدردانی سے علوم و فنون کے شایق اور

[illegible] سرپرست [illegible] انتظار میں ہم تھے کہ ہمارے حاتم دوران

[illegible] قدردان علوم و فنون عظیم الشان رفیع المکان

[illegible] مہاراجہ صاحب [illegible] گائیکواڑ راج [illegible]

[illegible] بہادر [illegible] والی ریاست [illegible] دام اقبالہم نے

اپنے عالی [illegible] قدردانی سے اس رسالہ کی خریداری منظور فرمائی

اور اپنے نام نامی اور اسم گرامی سے اس رسالہ کو معزز اور ممتاز فرمایا۔

ہم کمال ادب اور نہایت دل سے مہاراجہ صاحب دام اقبالہم

کی اس قدردانی کا شکریہ دست بستہ بجا لاتے ہیں اور خداوند تعالی سے

دست بدعا ہیں کہ ہمارے مہاراجہ صاحب دام اقبالہم کی عمر و دولت اور شان و

شوکت میں روز افزوں ترقی ہو [illegible]

[illegible] عالی الشان کرنل [illegible]

[illegible] ریذیڈنٹ بہادر دام اقبالہم حیدرآباد [illegible]

ہم صاحب عالیشان بہادر دام اقبالہ کا شکریہ بھی بہت تہِ دل ادا کرتے ہیں جنہوں نے بوجہ اپنی بلند خیالی اور بنظر رفاہ عام اور بغرض سرسبزی علوم و فنون اس رسالہ معلم شفیق کی قدردانی فرمائی اور اپنی خریداری سے اس رسالہ کو سرفراز فرمایا۔ صاحب ممدوح علم و لیاقت اور خیرخواہی عوام اور نیک نفسی اور ہمدردی اور دیگر کمالات میں مستثنیٰ صاحبوں میں سے ہیں جو ہندوستان میں تشریف لائے۔

## شکریہ جناب نواب لشکر جنگ بہادر دام اقبالہ

ہم کو جناب نواب لشکر جنگ بہادر دام اقبالہ کا شکریہ بھی نہایت تہِ دل سے ادا کرنا ضرور ہے جنہوں نے بغرض بہبودی علوم و فنون اور بنظر فائدہ خلق اللہ کمال شوق و ذوق سے اس رسالہ کی خریداری فرمائی۔ یہہ صاحب علوم و فنون سے فی الحقیقۃ کمال محبت رکھتے ہیں اور نیک کاموں کی طرف دل سے مائل ہیں۔

## ریسٹ خریداران معلم

۱۳- حضرت بندگان عالی ... مہاراجہ مرلیدھر راؤ سرکار گائیکواڑ ... بہادر کی سی ... ادام اقبالہ ... ۱۶ نمبر

۱۴- نواب لشکر جنگ بہادر دام اقبالہ ... ۱ نمبر

۱۵- نواب حافظ صدر الاسلام خان بہادر معتمد جناب صدر المہام متفرقات ... ۱ نمبر

١٠ ـ مولوی [illegible] شیخ [illegible] خان صاحب [illegible] — [illegible]
حضرت بندگان عالی [illegible] دام اقبالہم

١٧ ـ [illegible] صاحب [illegible] — [illegible]

١٨ ـ ڈاکٹر پھوننا تھہ چنویادی صاحب [illegible] — [illegible]
بحضور پیشیل [illegible]

١٩ ـ قاضی [illegible] نصر اللہ صاحب فدائی [illegible] — [illegible]
حضرت بندگان عالی متعالی حضور پر نور دام اقبالہم

٢٠ ـ شیخ [illegible] الدین صاحب وکیل — [illegible]

٢١ ـ مولوی محمد سلیم الزمان صاحب — [illegible]

٢٣ ـ [illegible] الرحمان صاحب [illegible] — [illegible]

٢٤ ـ [illegible] — [illegible]

٢٥ ـ [illegible] — [illegible]

٢٦ ـ قاضی [illegible] — [illegible]

٢٦ ـ [illegible] وارا [illegible] صاحب [illegible] — [illegible]

٢٧ ـ منشی احمد حسین صاحب [illegible]





ب — بارومیٹر کی تصویر … الف بارومیٹر

## طبعیات

### بارومیٹر یعنی مقیاس الریح

**شاگرد کا سوال** — ہوا کا وزن کیون بارومیٹر سے دریافت ہوتا ہے۔

**معلم کا جواب** — اوسکا سبب یہہ ہے کہ بارومیٹر مین ایک شیشہ کی نلی ہوتی اور یہہ نلی ایک طرف بند اور دوسرے طرف کہولی ہوئی ہوتی ہے اسطرحسے کہ ہوا کا دباؤ جو نلی کی کہولی ہوئی جانب پڑتا ہے پارہ کے وزن کے تو اتنا ہے اور جب ہوا کا دباؤ پارہ کے سطح پر زیادہ اور کم ہوتا ہی تو اوسیقدر پارا چڑہتا اور اوترتا ہے

س — بارومیٹر کو "ویدر گلاس" یعنی آئینہ موسم کیون کہتے ہین —

ج — اسواسطے کہ جب موسم مین تبدیل ہوتی ہے تو اسکے پہلے ہوا کے دباؤ مین تغیرات واقع ہوتے ہین — لیکن یہہ موسم کی تبدیلیان ہمکو معلوم نہین ہوسکتین کیونکہ وہ بہت آہستہ آہستہ واقع ہوتی ہین — پس جب پارہ مین تغیر پیدا ہوتا ہے تو ہمکو اس سے یہہ بات معلوم ہوسکتی ہے کہ ہوا مین تغیر ہورہا ہے اور تجربہ سے ہم چند قاعدے معین کرسکتے ہین جنکے ذریعہ سے موسم کی حالت کی نسبت یقین کے ساتہہ پیشی گوئی کرسکتے ہین —

س — جب پارا چڑہتا اور اوترتا ہے تو کیون ویدر ڈایل یا آلہ موسم نما کی سوئی اپنی جگہہ بدلتی ہے —

ج — اسواسطیکہ پارہ کی سطح پر جو ایک وزن تیرتا رہتا ہے وہ ایک تار مین بندہا ہوا ہوتا ہے اور اوس تار کی دوسری جانب ایک ہم وزن بوجہ ہوتا ہے یہہ تار ایک گہومتے ہوے مہور پر رکہا جاتا ہی جسمین کہ سوی لگی ہوتی ہے — اور جب پارا چڑہتا اوترتا ہے تو تار کی رگڑ سے یہہ سوی پہرتی ہے —

س — جب ہم بارومیٹر کے موہنہ کو تہپ تہپاتے ہین تو کیون بعض وقت سوئی پہرتی ہے —

ج — اسواسطے کہ جو وزن پارہ کی سطح پر تیرتا رہتا ہی وہ اکثر نلی کی کسی جانب لگ رہتا ہی اور اچہی طرح نہین پہرتا ہے — اور پارہ بہی نلی کے چارون طرف کیپلری کشش کی وجہ سے لگ جاتا ہی — اسواسطے جب بارومیٹر کے موتہہ کو تہپ تہپاتے ہین تو وہ بوجہ علحدہ ہوجاتا ہی اور وہ کشش بہی مغلوب ہوجاتی ہی

جو پارہ کو چڑھا اور اوتارسے روکتی ہے —

س — بارومیٹر کے اوتارسے کیون بارش کی علامت ظاہر ہوتی ہی یعنی جب پارا اوترتا ہی تو کیون معلوم ہوتا ہی کہ پانی قریب برسیگا —

ج — اسواسطے کہ جب ہوا پارہ کو نہین سنبھال سکتی تو معلوم ہوتا ہے کہ ہوا ضرور بوجہ بخارات رقیق ہوی ہے —

س — جب بارومیٹر کا پارا اوپر چڑھتا ہی تو کیون اوس سے یہہ معلوم ہوتا ہے کہ موسم گرما آنے والا ہے —

ج — اسواسطے کہ بیرونی ہوا جب گف ہوجاتی ہے اور بخارات سے پاک ہوتی ہی تو وہ پارے کو جسمین وہ بوجہ تیرتا ہے بڑے زور کے ساتھہ دباتی ہے — اسواسطے جب پارا بڑی نلی مین چڑھتا ہی تو وہ بوجہ چھوٹی نلی مین ہوجاتا ہی اور سوئی کو پھیر دیتا ہے —

س — بارومیٹر کب بہت چڑھا ہوا رہتا ہے —

ج — جب عرصہ تک کہرا گرتا ہے یا جب شمالی شرقی یا ادترہی پورہی ہوا چلتی ہے

س — کیون بارومیٹر کا پارا ان وقتون مین چڑھا ہوا رہتا ہی —

ج — اسواسطے کہ ان وقتون مین ہوا نہایت خشک اور گف ہوتی ہی اور اسواسطے وہ پارہ کو اچھی طرح اوٹھای رہتی ہے —

س — کب بارومیٹر بہت اوترا ہوا رہتا ہے —

ج — جب بعد کہرا گرنے کے برف پڑتا ہی یا جب جنوبی غربی ہوا چلتی ہے

س — کیون بارومیٹر ان وقتون مین اوتر جاتا ہی —

ج — اسواسطے کہ ان وقتون مین ہوا مین بہت تری ہوتی ہے جسکی وجہ سے وہ کم گف اور کم وزنی ہوجاتی ہے* —

# کیمیا

## صنعت

### جوتون اور بوٹون پر فرانسیسی وارنش کرنیکی ترکیب

تین پاو عمدہ سرکہ ڈیڑہ پاو پانی ملاوین اور آدہ پاو سریشم [illegible] اور [illegible] لاکہہ کے ٹکڑے اور ۹ ماشہ عمدہ پسا ہوا نیل اور ۹ ماشہ عمدہ نرم صابون اور ۹ ماشہ ایسن گلاس[1] اوسمین ملاکر ملاوین پہر ان سب اجزا کو آگ پر رکہین اور دس یا زیادہ منٹ تک اوسکو جوش دیوین پہر اوسکو چہانکر ایک شیشے مین بند کرلین اور ڈاٹ لگاوین جب ٹہنڈا ہو تو اوسکو استعمال مین لاوین اس طرح کہ ایک صاف اسپنج لیکر اوس سے چمڑے پر ملین —

### جوتون کی سیاہی بنانیکی ترکیب

جوتون کی سیاہی اکثر آیوری بلیک اور ٹریکل اور السی کا تیل یا میٹہا تیل اور

---

* "ب" وہ آلہ ہی جو بارومیٹر کے پشت پر لگا ہوا ہوتا ہی — "الف" کانچ کی نلی ہے — "الف" اور "ب" کے درمیان مین خالی جگہہ ہے — "ت" پارہ کی بلندی کو ظاہر کرتا ہے — "د" کہلا موہنہ نلی کا ہے — "ج" وہ وزن ہی جو پارہ کی سطح پر تیرتا ہے — "ر" [illegible] جسپر تار پہرتا ہی — "س" دوسرا وزن ہی جو مہور پر پہرتا ہے —

[1] ایسن گلاس ایک کم چمکدار سفید چیز ہے جو جانورون کے پہکنون سے بنتا ہی وہ بہی ایک چمکدار چیز ہی [illegible] آیوری بلیک یعنی ہڈی کا کوئلہ باریک پسا ہوا [illegible] ٹریکل [illegible] کا شیرہ —

آئل آف وٹریل سے بنتی ہے اس کی ترکیب کئی طور پر ہے اور ہر ایک طور میں [illegible]
[illegible] اگر گاڑھی بنانا منظور ہو [illegible]
[illegible] پتلی بنانا منظور ہو [illegible] پانی زیادہ ڈالے۔ اگر پتلی بنانا چاہے تو اوسکا
یہ ہے آیوری [illegible] اور ٹریکل ہر ایک آدہ آدہ سیر اور میٹھا تیل اور آئل آف وٹریل
ہر ایک آدہ آدہ پاؤ پہلے آیوری بلیک اور ٹریکل اور میٹھے تیل کو خوب اچھی طرح
ملا دیں پھر وٹریل کو تھوڑے پانی میں حل کریں بعد اوسکے دونوں کو ملا دیں اور
تین گھنٹے رکھکر مجموعے کے ایک چوتھائی پانی یا تیز بیر شراب ملا دیویں۔ اگر بہت
کثرت سے اسکا بنانا منظور ہو تو وزن یہ ہے۔ آیوری بلیک تری ہنڈر ڈویٹ
ٹریکل دو ہنڈر ڈویٹ السی کا تیل تین گیلن اور وٹریل دس سیر اور پانی اسی
گیلن ان سب کو مذکورہ بالا ترکیب سے ملا دیں۔

اگر گاڑھی بنانا چاہیں آیوری بلیک ایک سیر ٹریکل آدہ سیر زیتون کا تیل اور وٹریل
ہر ایک آدہ آدہ پاؤ مذکورۂ بالا ترکیب کے موافق ان سب کو ملا دیں اور اسقدر
پانی ڈالیں کہ لئی کی طرح گاڑھی ہو جاوے اگر کثرت سے بنانا چاہیں تو اوسکا وزن
یہ ہے آیوری بلیک تین ہنڈر ڈویٹ ٹریکل دو ہنڈر ڈویٹ السی کا تیل اور سرکہ ہر ایک

ف۔ آئل آف وٹریل یعنی گندہک کا تیزاب جسکو سلفیورک ایسڈ بھی کہتے ہیں حالانکہ وہ آئل
نہیں ہوتا مگر دیکھنے میں بغیر آواز کے تیل سے مشابہ ہوتا ہے اسلئے آئل آف وٹریل کہتے ہیں اور صرف
وٹریل کا اطلاق بھی کرتے ہیں۔ ایوری بلیک کو ضرور اچھی طرح سے پیس لینا چاہئے جب پتلی سیاہی
بنانا منظور ہو ورنہ وہ جلدی سے تہ نشین ہو جاویگا اور وٹریل خوب اچھی طرح سے کہپا جاوے
پانی ملانے سے پہلے اور اگر آیوری بلیک میں تہوڑا چونا ملا دیں تو ذرا جتنا سوا اوسکو علیحدہ رکھیگا اور سیاہی
[illegible] کی پیدا کریگا۔ آدہی چھٹانک کا ایک اونس اور سولہ اونس کا ایک پونڈ اور اٹھائیس پونڈ کا
[illegible] ایک [illegible] اور [illegible] ہنڈر ڈویٹ کا ایک ٹن ہوتا ہے۔ ایک پینٹ
[illegible] پاؤ [illegible] کا ایک کوارٹ اور چار کوارٹ کا ایک گیلن ہوتا ہے تو ایک گیلن تین سیر کا ہوا

تین تین گیلن - آئل آف وٹریل چودہ سیر ان سب اجزا کو مذکورہ بالا ترکیب سے ملاوین اور بقدر مناسب پانی شریک کرین —

## ہندوستان کی بوٹونکی وارنش

السی کا تیل پاو بھر کہربا آدہ پاؤ کہربا کو السی کے تیل مین پکاوے جب وہ پک کر گاڑہا ہوجاوے اوسوقت وہ توسنے چپڑا لاکہہ اوسمین ڈالے اگر آبی بنانا منظور ہو تو ولایتی نیل (صاف کیا ہوا نیل) اوس مین شریک کرے اگر کالی بنانا منظور ہو تو کاجل شریک کرے جب چمڑے پر خواہ لکڑی پر لگانا منظور ہو تو اوسمین تارپین شریک کرکے لگادین —

## چھاپے کے لئے روشنائی بنانی کی ترکیب

السی کا تیل لیکر خوب پکادین یہان تک کہ گاڑہا ہوجاوے ورلس پکڑ لاوے اوسوقت ٹھنڈا کرکے کاجل ملاکر خوب پیسین یہان تک کہ چمکنے لگے پھر استعمال مین لاوین —

## کاغذ پہ لکھنے کی روشنائی

وارنش کہربائی ۳ تولہ چربی ولایتی صاف کی ہوئی ۲ تولہ موم زرد صاف کیا ہوا تین تولے رال سفید تولہ بھر صابون ولایتی چار تولے کاجل تولہ بھر چپڑا لاکہہ تولہ بھر پہلے چربی اور موم اور صابون کو پگھلا دین پھر اوسمین وارنش اور رال اور چپڑا لاکہہ ڈالین جب گل کر مل جاوے تو کاجل ملا دین اور پکادین یہان تک کہ خوب ملکر یکذات ہوجاوے پھر اوتار کر ٹھنڈا کرلین وہ جم جاویگی جب استعمال کرنا چاہین تو گرم پانی مین گھول کر لکھین —

## سادی روشنائی

کاجل ایک تولہ اور گوند ببول کا پانچ تولہ اور نیل ویسی ۲ ماشہ پہلے گوند کو پانی مین بہگاوے پھر ان دونون چیزون کو ملاکر گہوٹے اور حل کرے جسقدر زیادہ گہوٹنے گا اوتنا ہی روشنائی عمدہ ہوگی ۔

## طرح طرح کی رنگین روشنائی بنانے کی ترکیب

جس طرحکا چاہے انگریزی رنگ لاوے اور پانچ گنی گوند مین ملاکر گہونٹ لیوے

## شنجرف بنانے کی ترکیب

شنجرف کی ڈلی لیکر بڑے کہٹی مین رکہے اور اوسکو بہوبل (جلتی راکہہ) مین دبا دیوے تین بار ایسا ہی کرے پھر اوسکو خوب پیسکر پانی مین گھولے اور چینی کے پیالے مین ڈالکر بہت سا پانی بہر دیوے اور ایک لیمون کاٹ کر اوسمین نچوڑ دیوے جب شنجرف تہ نشین ہوجاوے تو بتی لگاکر اوپر کا پانی سب بہا دیوے جسقدر نیچے رہ جاوے اوسمین فی تولہ چار تو لے گوند صاف کیا ہوا ملاکر خوب حل کرے اور سرکی یا قلمون پر اوسکو لیس کر دہوپ مین رکہدے وہ سب کھینچ کر علحدہ ہوجاویگی اوسکو استعمال کرے ۔

## کانچی کا کاغذ بنانے کی ترکیب

عصارہ ریوند چینی دو تولے کتیرا آدہ پاو پانی مین بہگو کر مثل پتلی لئی کے بنا دے اور کاغذ پر ہلکا ہلکا اہار کرین جب خشک ہوجاوے تو کاغذ بیچ مین دونا کرکے چاہو کہ لپیٹ ۔

راقم

وحید الزمان

# ادب

## بیان ماخذ علوم

تصنیف فاضل کامل عالم بے بدل سر امد دانشوران ہندوستان جناب سید احمد ...
سید کرامت علی الحسینی الجونپوری اللہم اغفرہ وادخلہ فی جنات النعیم متولی امام بارہ ہوگلی
در جواب سوال خیر خواہ ہندوستان عمیم الامتنان جناب معلی القاب انربل سر چارلس
ٹریویلین صاحب بہادر یعنی کہ عربون نے یونانیون سے اور فرنگستانیون نے
عربون سے کتنا فائدہ علمی حاصل کیا اور اب مسلمانان ہندوستان اہل انگلستان
کے اختلاط سے کتنا فائدہ علمی حاصل کر سکینگے - مرسلہ مولوی سید اسد اللہ صاحب عرف
میر ثواب اول تعلقدار ضلع گلبرگہ برائے فائدہ ناظرین با تمکین رسالہ معلم شفیق
مورخہ ۱۲ صفر المظفر ۱۲۹۸ سنہ ہجری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و شکر حکیم مطلق و آلہ حق کا کہ پیغمبرون کو بنی آدم کی تعلیم اور ہدایت کیواسطے بھیجا
اور بہت بہت درود و سلام پیغمبرون پر کہ حکمای آلہی ہین خصوصًا خاتم پیغمبران پیغمبر
آخر الزمان پر اور اونکی برگزیدہ اور پاک اولاد پر اور اونکے اصحاب اولو الالباب پر
اما بعد کہتا ہی کرامت علی بن رحمت علی حسینی جونپوری کہ یہ چھوٹا رسالہ ہی بیان مین
ماخذ علمون کے یعنی آدمیون نے کہان سے علم پایا اور بیان مین اسکے کہ کتنا فائدہ
علمی حاصل کیا عربون سے اور اب مسلمان کتنا فائدہ حاصل کر سکینگے اختلاط سے
اہل فرنگستان کے - اس رسالہ سے اگر ممکن ہو کہ کوئی شخص فائدہ حاصل کرے

لازم ہے کہ دعا کرے واسطے جناب مستطاب سر چارلس ٹریویلین صاحب بہادر کے
کہ مشوق طلبہ علوم ہین پہلا مقدمہ مشاہدہ لڑکون مین کہ اوراک کے آلات
کیواسطے جوان کو ملا ہی کم کم آہستہ آہستہ علمون کو حاصل کرتے ہین اور جتنا اصلی
حالت سے دور ہوتے ہین اوتنا ہی علم اور معشوقون سے نزدیک ہوتے ہین
لیکن اس کسب کے واسطے معلم یعنے سکھلانیوالا ضروری سب سے پہلے سکھلانا
زبان کا ہی دیکھو لڑکون کے ساتھہ کتنا بکنا پڑتا ہی جب وہ بات کرنی سیکھتے ہین
اور بڑی محنتون سے حرفون کو اونکے خاص مخرجون سے اور خاص وصفون کے
ساتھہ نکالتے ہین یہہ بات اور اتفاقون سے بھی معلوم ہوتی ہے چنانچہ اکبر شاہ
تیموری نے ایک مکان بنوایا اور اوسمین دودہ رستے عورت اور مرد سب گونگے
اور بہرے لاکے رکھے اور لڑکے نوزاد کو پرورش کے واسطے اونکو سونپا
لیکن وہ لڑکے بعد رشد کے قادر کلام پر نہووے - اس تمہید سے یہہ غرض
نہین کہ اونکو قوت مائیت نہین بلکہ اس قوت مائیہ سے کچھہ آن اون این
اور مانند اسکے جیسے اور گونگے کرتے ہین وہ بھی کرینگے بلکہ جیسے با - ما - پا -
آ - اور قریب اون حرفون کے کچھہ نکل سکینگے - لیکن بہت عرصہ کے بعد اوس
آپ سے اون حرفون کو ملانہ سکینگے اور انکو واسطے کچھہ معنے مقرر نکر سکینگے مگر
جیسے اشارے اگر ہم اپنے نوع کے افراد کو متفرع ایک شخص سے جانین تو ضرور
پہلا معلم ہمارا ایک ہی تہا - مگر بعض یونان کے فیلسوفون کا قول ہے کہ انواع
[illegible] سب قدیم ہین - چنانچہ یونان کے فیلسوفون کی تواریخ مین فیلسوف ارسطالیس
[illegible] کو جب [illegible] دیکھتے ہین ہمیشہ

گہومتا ہی اسیطرح سے قدیمی ہی اور نزاد و ولد کا اول نہین ہے اور ممکن نہین کہ کوئی
بے مان باپ کے پیدا ہووے اور اسیطرح سے چڑیان ہین نہ کوئی انڈا اولی
ہی۔ نہ کوئی چڑیا اولی ہے۔ چڑیا انڈے سے ہی۔ انڈا چڑیا سے ہے۔ اسی طرح
سب اجناس و انواع قدیم ہین۔ مانند اس قول کے ایک حدیث مین ہے کہ ایک
شخص نے ہمارے پہلے امام سے پوچھا کہ آدم کے پہلے کون تہا فرمایا آدم
جب سائل نے اپنے سوال کو کئی دفعہ مکرر کیا تو حضرت نے فرمایا اگر تو قیامت
تک مجھسے پوچھتا رہے گا تو مین یہی کہونگا۔ اس سے توہم ہوتا ہی کہ آدمی قدیم ہے
لیکن اوس امام ہمام کے اقوال سے کتابین بہری ہوئی ہین اور سب کے
کان پر ہین کہ آدم مخلوق ہی اوس سے سب آدمی پیدا ہوئے اور قرآن مجید
فصیح عبارت سے پکارتا ہی اور ضروری دین مسلمانون کا ہی کہ عالم حادث ہی
آدم تو ایک جزء ہے عالم کا اوس جواب سے مستنبط ہوتا ہی کہ اصلی غرض سائل کی
یہہ تہی کہ آدم کی خلقت کے زمانہ کو جانے اور جاننا زمانیکا طاقت سے باہر ہے
جیسا کہ زید کو بے بتلائے دوسرے کے اپنی زمان ولادت اور عمر سے آگاہی
نہین ہوسکتی تو اوسکی اولاد کو کسطرح آگاہی ہوگی حقیقت یہ ہے کہ ایسی چیز دیکہنا
علم مبدء و معاد سے نزدیک نہین کرتا بلکہ دور کرتا ہی اور نہ معاش کے کام آتا ہی
لیکن بات فروشون کے رونق کا بڑا سبب ہوا ہی اس حدیث کے معنی یہہ ہی
ہین کہ علت غائی اگرچہ وجود مین موخر ہے لیکن تصور مین علت مادی و علت
صوری و علت فاعلی سے مقدم ہی چونکہ عالم کے ایجاد کی علت غائی آدم تہا
حقیقت [illegible]

قدم و ظاہر ہے اسیطرح سے اوس بڑے فیلسوف کا قول بہی جو پیشتر بیان ہوا
اگر سلسلے قدیم و بلا زوال ہون تو اجناس و انواع معانی بہی قدیم و [illegible]
اگر اپنے ظاہر معنی پر ہو تو لازم آویگا کہ اوسکی سمجہ بہت ہی پست ہی سوا اسکے اوس قول
پر کوئی دلیل نہین محض خیالی ہے کچہ مدتون کے دیکہنے سے ایک ایسی چیز کی
ازلیت و ابدیت کسطور سے ثابت ہو گئی اوس قول سے نکلتا ہی کہ ہر چیز موجود
حادث اور فانی ہی اور حدوث و فنا ضد ازلی و ابدی ہے قطع نظر اسکے کہ تسلسل
باطل ہے — ہم اگر ایک گٹہلی بو دین اور اوس سے دس پہل ہون اور پہر ہر
پہل سے دس دس پہل تو کہسکینگے کہ ابتدا ان سب پہل کی ایک گٹہلی تہی اگرچہ
ایسے حساب آدمی کی طاقت سے باہر ہین پہر بہی لوگ کوشش کرتے ہین کہ
اس کہیت مین کے من غلہ اور کتنے تخم سے اتنا ہوا تو توالد و تناسل و تکاثر
بڑی دلیل ہے کہ ابتدا مین ایک ہی شخص تہا گو ہم حساب نہ دے سکین علاوہ اوسکے
سب ملت والے قائل ہین کہ اصل آدمی کی ایک ہی تو ہمکو ضرور ہے کہ کہین کہ
اوس اصل اول نے الہام سے سب سیکہ کے اپنے لڑکون کو سکہلایا — اور
جتنی قومین ہم مین ہین متفرع اوسی اصل سے ہین اگر ہم اپنے قوتون کو کہ جس
کام کیواسطے اصالۃ و بالذات خلق ہوئی ہے صرف کرین تو ہمسے بڑے بڑے
کام صادر ہو سکینگے دوسرا مقدمہ یہود و عیسائی و مسلمان سب متفق ہین
کہ پہلے اصل سے سوا ہی ایک شخص کے جنکو حضرت نوح علیہ السلام اور آدم ثانی
اور دوسرا ابو البشر بہی کہتے ہین اور انکی تین بیٹیون اور انکی جورو دونکے
[illegible] سے تمام ہو گئے سوا [illegible]

اوتنا لنبا تھا کہ پانی اوسکی چھاتی اور کمر تک نہ پہونچا اوسے حضرت موسیٰ علیہ السلام
مارا جتنے آدمی اونکے بعد ہوئے اونہین تینون کی اولاد ہین شام نامی اونکے
بیٹے ہین حضرت سام حضرت یافث حضرت حام بت پرستون نے خلقت عالم کے
زمانیکو بہت لنبا اور دراز لکھا ہی کہ آدمی کے فہم سے باہر ہے محض خیالی ہی اوسکے
کوئی دلیل اوسپر نہین صرف تقلید ہی ہے کہ برابر سے سنتے آتے ہین وہ جھوٹی
کہانی بھی لوگ سنتے آتے ہین وہ جھوٹی کہانیان کیا سچ ہوسکتی ہے - اگلے لوگونمین
بڑا چرچا تھا علم نجوم کا اور اب بھی بعضے ان مین ہی مصریون کا علم نجوم اور کلدانیون کا
اور ہندون کا علم نجوم مشہور ہے ان تینون سے ملکی چوتھا علم نجوم نکلا اوسے
فارسیونکا علم نجوم کہتے ہین اون کے منجمون نے عالم کی خلقت کا اور آدم کی خلقت
کا اور طوفان کا زائچہ بنایا خطا وایقورس کے حکما کے نزدیک آفرینش عالم سے لغایت
حال تخمیناً آٹھ کرور چہیاسی لاکھ تیس ہزار چار سے بتیس برس گذرے ہین رقم
اوسکی یہہ ہے ۸۸۶۳۰۴۳۲ طوفان کا قول مانند انکے اقوال کے ہے لیکن
بلکہ اوسپر دلیلین ہین گول ہونا زمین کا اور اونچی جگہین پانی وغیرہ کی صدمے سے
نیچے بہہ کے آوے اور نیچے زمین کو کم کم بہاوی تو ضرور پانی ساری زمین کو گہیر لیگا
دوسری کائنات حضریہ کا ہونا تیسرے زمین کو کہودنے سے اور بعض پہاڑ طبقہ
طبقہ معلوم ہوتے ہین اگرچہ یہہ سب علوم ابتک کمال کو نہین پہونچے اور جسقدر
بہی اونکا آدمی کی طاقت سے باہر ہے مگر طبعیات مین اتنا ہی کافی ہے جیسے
آدمی درخت کی عمر کو دیکھ کے علامتون اور نشانیون کو پہچان کے تخمینا بتلا سکتا ہو
کے زمانہ تحقیقی معلوم نہو سب سے بڑی دلیل پیغمبر وسلم فرمانا کہ حکما ہی الہی ہین کا اور

اقوال مانند اورون کے واہی تباہی نہین وہ سب محالات عقلیہ کے قائل ہین
تواسمین کچھ شک نہین کہ طوفان ہوا اور او نہین تینون کی ذریت ساری جہانمین
ہوگا
سے ہے قطع نظر اسکے اگر ہم اپنے ہی امتحان کو درست سمجھین تو دیکھنے سے معلوم
کہ سارے جہان کے آدمی تین صنفین ہے آپسمین ممتاز ہین اور باوجود تباین شکل
وشمایل کے بسبب اوس شناخت کے جو ہمکو عطا ہوئی ہے دیکھنے سے
کہہ دینگے کہ یہہ سب بنی نوع انسان اور ہماری ذات بہائی ہین تو جنہون نے
کہا ہی کہ انسان سب ایک ہی کی اولاد نہین محض خیالی ہے بسبب داخل ہونے
نسبون کے ایک دوسرے مین جغرافیہ والون نے بہت سا اختلاف کیا ہی
اور اختلاف بلاد ہی کچھ کچھ شورش ہے تیسرا مقدمہ جغرافیہ و تواریخ کی کتابون
سے معلوم ہی کہ حضرت سام کی اولاد نے اچھے اچھے ملک ایشیا کے اور یونان
اور روم و مصر کو گہیر لیا سواسے مصر کے اور جگہون افریقیہ مین بہی گہس پڑے
حضرت حام کی اولاد جنگلون پہاڑون مین اور بعض جزائر مین بہاگ گئے پہرے
حضرت یافث کی اولاد شرقی و شمالی ایشیا و فرنگستان مین جا بسے اور جتنے پیغمبر
کہ یہود و عیسائی و مسلمانون کے کتابون مین مذکور ہین وہ سب حضرت سام کی
اولاد ہین مسلمانون کی حدیث کی کتابون مین شمار مین پیغمبرون کے ظاہر ہین
بہت سا اختلاف معلوم ہوتا ہی شیعون کے ایک حدیث مین ہی کہ سوای اورون کے
صرف بنی اسرائیل کے چار ہزار پیغمبر تھے ایک روایت مین ہی کہ سب پیغمبر
تین لاکھہ بیس ہزار تھے تیسری روایت مین ہی کہ ایک لاکھہ چالیس ہزار تھے
اور اسی قدر انکے وصی تھے مشہور یہہ ہے کہ ایک لاکھہ چوبیس ہزار تھے اور

اس ... ... کے وصی تھے لیکن ایک ڈاکٹر جو الیس ... بزرگی روایت سا تہین بات
رسالہ اشاعت یوحنا سے ظاہر ہوتا ہی کہ ہر ہر فرقہ بنی اسرائیل جن سے بارہ بارہ ہزار
تھے ... دیگر فرقون سے بہت مگر اوسمین پیغمبر کے انکے ... شکو نہین مگر حالات
ایک ہی ہی لیکن ان سب پیغمبرون مین کتنے کس قوم سے معلوم نہین اسمین
شک نہین کہ حضرت یافث کی اولاد مین پیغمبر ہوے ہین کہ اونمین دانشمند کو
پیدا ہوے ہین لیکن حضرت حام کی اولاد مین مجھے تردد ہے کہ کچھ بو آدمیت
کی اونمین نہین پائی جاتی شاید اونمین بھی ہوے ہون ان سب پیغمبرونمین
بہت تھوڑے ہون گے کہ سب جن وانس پر مبعوث ہوے ہون بعض
اونمین سے ایک قوم یا ایک شہر یا گانون یا ایک خاندان یا اپنے ہی گہر کے
لوگون پر مبعوث ہوے ہین بعض اونمین سے اپنے ہی پر مبعوث تھے حضرت
ذوالقرنین وحضرت لقمان جیسے یونانی یا افریقی ... مین ایڈوب کہتی ہین
اونکی پیغمبری مین اختلاف ہی حدیث مین مفضل بن عمر جعفی کے جو توحید مین ہے
ہمارے چھٹے امام نے رد مین اون لوگون کے جو منکر صانع تعالی وآلہ احق
ہین اور خلقت کو ناقص جانتے ہین ارسطاطالیس حکیم کے قول کو سند لائے
اوس نے رد کیا اونپر اور کہا کہ جو چیز بسبب عارضون کے کہ رحم مین حادث
ہوتا پیدا ہوتی ہے منافی عقل کے نہین ہے چون کہ اکثر امور حکمت کے
قانون پر واقع ہوتا ہی البتہ ایک مدبر حکیم چاہیئے فقط اس حدیث سی اوس
حکیم کی بزرگی پائی جاتی ہے خواہ پیغمبر ہو خواہ نہو پیغمبر کے معنی مسلمانونکی
کتابون مین دیکھو مسٹر ڈال پادری امریکائی نے جو قائل خدای یگانہ کے

جیسے کہا کہ جو آدمی سچ کہے وہ پیغمبر ہے چونکہ حضرت عیسے علیہ السّلام بڑے
سچے تھے تو وہ پیغمبر تھے لیکن اور بہت سی پیغمبری کے وصفون سے تو بہت [illegible]
ایک ہی وصف کو کہ سچائی ہے لیا وہ سب وصفون کو چھوڑ دیا ظاہر ہے [illegible]
کہ ہر پیغمبر سچا ہوتا ہی لیکن ضرور نہین کہ ہر سچا پیغمبر ہو۔ جو تھا مقدمہ آیندہ تحریر کیا جائیگا

# زراعت

(بقیہ مضمون زراعت)

شیخ ابوزکریا نے کتاب الزراعت مین لکھا ہے کہ سوکھی زمین دو طرح کی ہوتی ہے
ایک تو ریتی وہ نہایت خشک ہوتی ہے کیونکہ وہ چھوٹے چھوٹے پتھر ہین اور پتھر
کی سختی تو معلوم ہے جیسی کچھ ہوتی ہے۔ دوسری طفلیہ وہ بھی خشک ہوتی ہے
لیکن ریت کے نسبت بہت تر ہوتی ہے لیکن اوسکو خشک اسوجہ سے کہتے ہین
کہ اوسکا ڈھیلہ سخت اور خشک ہوتا ہی جیسے پتھر نہ پھولتا ہی نہ نرم ہوتا ہی لیکن
جب اس قسم کی زمین نرم مٹی جو باریک ریتی کے طرح ہوتی ہے مل جاتی ہے تو
وہ اوسکی اصلاح کر دیتی ہی اور اس قابل کر دیتی ہے کہ درخت کی رگین اوسمین
پھیلین اور وہ پانی چوسے اور اکثر ایسی زمین جزیرون مین ہوتی ہے لیکن
جزیرون مین یہ زمین اور عمدہ ہو جاتی بوجہ اسباب کے کہ وہان کالی مٹی
زیادہ ہوتی ہے اور یہی اس لئے کہ دریا کا پانی وہان گوشہ گرکٹ نجاست کھینچ
کر لاتا ہی تو وہ اور نرم اور گیلی ہو جاتی ہے اور کبھی اوسمین باریک ریتی دریا کی
مل جاتی ہے اسوجہ سے زیادہ نرم اور پولی ہو جاتی ہے۔

حکیم شولون نے ایسا ہی بیان کیا ہی وہ لکھتا ہی کہ عمدہ زمین وہ ہی جسمین سینشا گرمی بھی
اور تری بھی پہونچا ہے اور رنگ [illegible] کی اسیطرح سرخی ہی مگر سرخی کی

گرمی سیاہی کی گرمی سے کم ہی پہر سرخی سے کم زردی ہے اور وہ اخیر درجہ ہے
حرارت کا اور قریب ہے سردی کے اور سفید زمین تو بالکل سرد ہے۔
اور تری اور خشکی کی پہچان تو نہایت سہل ہے وہ یہہ ہی کہ جو زمین پہانی گوبرکی
جو سڑ گیا ہوا ور او سپر کئے برس گذر گئے ہوں مشابہ ہوا ور پہول ہو جیسی روئی
دہنکی ہوئی وہ تو اعلی درجے کی تر ہی پہر وہ زمین جسمین کالی مٹی اور باریک ریتا
ملی ہوا ور وہ جزیرون کی زمین ہے اور سب سے زیادہ خشک وہ زمین ہے
جو تری پہرپہری ہو جمتی نہ ہو نہ اوسمین چیک ہو وہ ریتی کی زمین ہے جسمین
بالکل مٹی نہین ملی جس کی وجہ سے اوسمین چکناہی یا تری آتی اسیطرح وہ زمین
جو کہرکہری اور پہرپہری ہوا ور سفیدی مین چونے سے مشابہ ہو لیکن طفلیہ
زمین تو وہ بہی خشک ہوتی ہے مگر ریتی سے زیادہ تر ہوتی ہے اسلئے کہ
اوسکا ڈہیلہ سخت ہوتا ہی جب وہ خشک ہو جاتی ہے اور اوسکے خشکی کی
یہ دلیل ہے کہ وہ صاف ہوتی ہے اور اوسکا ڈہیلہ سخت ہوتا ہے تو ؤ
اجزا اسکے اجتماع اور التیام مین پتہر سے مشابہت رکہتی ہے البتہ اگر اس قسم
کی مٹی مین کچہہ پہرپہری مٹی مثل ریتی کی مل جاتی ہی تو وہ اوسکو نرم اور کہلا
کر دیتی ہی اور درخت کی جڑین پہیلنے کے لایق کر دیتی ہے۔
حکیم سعید غوبس نے لکہا ہی کہ جب ہم زمینون کو اچہی طرح پوری غور سے دیکہین
تو یہ بات معلوم ہوگی کہ جس قدر ہمکو زمین کی تری اور چکناہٹ اور اوسکے
پہولے ہونے کی احتیاج ہی اوسقدر اوسکی گرمی کی احتیاج نہین ہی اسواسطے
کہ آفتاب اور ہوا سے گرمی حاصل ہو جاتی ہی مگر چکناہٹ اور نرمی اسیلئے

زیادہ ضرور ہی کہ پیداوار اوس سے مستفید ہو اور اوسمین پہیلے اور زمین اوسکی
مزاحمت نہ کرے البتہ اگر قدرتی حرارت اور رطوبت کسی زمین مین زیادہ ہو تو
وہ بہت ہی کہری اور عمدہ زمین ہے ــــ
ابن حجاج نے کہا کہ سیداغوس کا بیان بالکل سچ ہی جسمین کچہہ شبہہ نہین ہے
پہر ابن حجاج نے لکہا کہ زمین کی اقسام مین حکیمون کے جیسے یونیوس اور
کستنوس اور ذیمقراطیس اور قلیسطوس کے مختلف اقوال اور آرا ہین ــــ
حکیم یونیوس کہتا ہی کہ سب زمینون مین عمدہ زمین وہ ہے جو کالی ہو جسکی
تعریف اگلے لوگ کرتے چلے آئے ہین اور انہون نے مبالغہ کیا ہے
اوسکی تعریف مین اسوجہ سے کہ وہ بارش کے کثرت کی متحمل ہوتی ہی اور قریب
ہے اس زمین کے وہ زمین جسکا رنگ بنفشی کے طرح ہو (ابن حجاج نے
کہا بنفشی کے رنگ سے یہ مراد ہے کہ وہ زمین لال ہو مایل بہ سیاہی اور
ہم اوس زمین کو ہندی کہتے ہین وہ نہایت عمدہ زمین ہی جب پہولی ہوئی
ہو اوسمین درخت خوب اوگتا ہے) پہر یونیوس نے کہا قریب ہی اسکے
وہ زمین جسکو نہر کے پانی نے ڈبا دیا ہو اوسکو حابیہ کہتے ہین ۔
حکیم ذیمقراطیس کہتا ہی جو زمین پانی کو چوس لے اور بعد پانی برس جانے کے
اوسمین شخ نہ ہو نہ پہسلا پن وہ عمدہ زمین ہی اسیطرح جو زمین شدت کی گرمی
مین نہ تڑخے وہ بہتر زمین ہے ۔
ابن حجاج نے کہا اس کلام کا مطلب یہ ہی کہ وہ زمین طفلیہ (یعنی بالکل نرم
اور چکنی چیپ دار) نہ ہو نہ پتہر کی طرح سخت اور صاف ہو اور بعض لوگون نے

مجھسے اعتراض کیا کہ ذیمقراطیس سے تڑخنے والی زمین کی برائی کیون کی ہے حالانکہ ہم سے قرمونہ شہر مین دیکھا ہے وہان کی زمین بہت تڑختی ہے لیکن گیہون کے درخت اوسمین بہت بلند اور عمدہ ہوتے ہین کہ ایسے دوسرے شہرون مین نہین ہوتے ہین سے جواب دیا کہ ذیمقراطیس نے اوسکی بدمت مطلقًا نہین کی بلکہ بہ نسبت اوس زمین کے کی ہے جو اوس سے عمدہ اور بہتر ہو دوسری یہہ کہ اوسمین صرف گیہون کے عمدہ پیدا ہونے سے فضیلت کلی لازم نہین آتی اسلئے کہ اور بہت سے غلے اور درخت اوسمین اچھے نہین ہوتے پھر کیونکر دوسرے قسم کی زمین اوس سے افضل نہ ہوگی حالانکہ کالی زمین مین جو پھولی ہوئی ہو اور مشابہ ہو پرانے گوبر کے اوسمین عمومًا ہر ایک غلہ اور درخت عمدہ ہوتا ہی پس اس قسم کی زمین نہایت اعلی درجے کی ہے ہر کیونکہ اسکے نسبت وہ زمین بری نہ ہوگی جسمین ہر ایک پیداوار اچھی نہین ہوتی سوا بعض چیزون کے —

حکیم قسطوس نے کہا کہ عمدہ زمین وہ ہی جو بارش کا پانی بہت پیے اور جسمین طرح طرح کی گھانسین اوگین اور وہ خوب سرسبز اور شاداب اور کھلی ہوان اور جسمین باریک باریک گھانسین اوگین —

حکیم یونیوس نے کہا ترکاریون کے بونے کے واسطے لیعنے باغات کی زراعت کے لیئے وہ زمین عمدہ ہے جو سفید اور سخت نہ ہو اور گرمی مین بہت نہ تڑخے اسلئے کہ سفید زمین جاڑے مین جلدی جم جاتی ہے اور گرمی مین جلدی خشک ہو جاتی ہے جو پیداوار اوسمین ہو سب تلف ہو جاتی ہے

یا اگر کچھہ رہتی ہے تو ضعیف اور ناتوان ہوتی ہی اور سفید زمین باغون کے لایق نہین ہوتی مگر بڑی دشواری اور محنت سے جب اوسمین مٹی کے برابر گوبر ملایا جاوے لیکن وہ زمین جو گرمی مین تشخ جاوے وہ باغ کے لایق نہین ہوتی اور نہ وہ زمین جو سخت ہو کیونکہ وہ درخت کی اچھی طرح پرورش نہین کرتی اور اس قابل نہین ہوتی کہ پانی کو چوسے اور روکے اور بعضے زمینین کم سخت ہوتی ہین جنمین ریتی ملی ہوتی ہے وہ ترکاریون کے بونے کے واسطے اچھی ہین وہ وہ زمینین ہین جنمین کالی مٹی زیادہ ہوتی ہے اور وہی ترکاریون کے جڑون کی غذا ہی اس بیان سے اوس زمین کا پہچاننا جو ترکاریون کی زراعت کے لئے بہتر ہے سہل ہوگیا اور وہ اسطرح پر کہ اوس مٹی کو پانی سے بھگووین اور دھووین اگر اوسمین کالی مٹی زیادہ ہو تو وہ زمین ترکاریون کے لئے مناسب ہی اور اگر اوسمین ریتی زیادہ ہو تو وہ ترکاریون کے لئے موافق نہین ہے اگر ہاتھ سے اوس مٹی کو مسلین اور اوسمین موم کیطرح چیکنہ ہو تو وہ زمین ترکاریون کے لئے مناسب نہین ہے یہ حکیم کستنسوس کا قول ہے کہ ترکاریون کی زراعت کے لئے وہ زمین چاہیئے جو چکنی ہو تیار نہ سخت ہو نہ سفید اور نہ چیک دار اور نہ گرمی مین تڑخنی والی ابن حجاج نے کہا ان لوگون نے چیک دار اور سخت زمین کو ترکاریون کے لئے مناسب نہین سمجھا اوسکی وجہ یہ ہی کہ ترکاری اپنی ذات سے تر اور آبی اور لطیف ہے بہ نسبت اوس درخت کے جسمین لکڑی ہو بس نہین مناسب ہے اوسکے مگر وہ زمین جو چکنی اور تر پھولی ہوئی ہو تا کہ اوسکی جڑ عمدہ اور لطیف

غذا کو جذب کرنے اور جو زمین بہت چپک دار ہو اوسمین سے جڑون کو تہوڑی غذا ملیگی ہا ور اوسکی رگین اچہی طرح اوسمین نہ گہسین گے اور سخت زمین درخت کو زیادہ مناسب ہی بہ نسبت تر کاری کے

بعض کاشتکارون کا مقولہ ہے کہ ریتیلی زمین گرمی مین بہت گرم ہو جاتی ہے اور جاڑے مین بہت سرد ہو جاتی ہے اسیطرح پتہر کا حال ہے کہ گرمی اور سردی کو جلد ہی قبول کر لیتا ہے پس اوس سے ایذا ہوتی ہے اون جڑون کو جو اوسکے اندر ہوتی ہین گرمی اور جاڑے مین اسلئے کہ پتہر گرم ہو جاتا ہی آفتاب کی حرارت سے اور ٹہنڈی ہوا سے سرد ہو جاتا ہی یہ قول ہی یونیدوس کا۔ حکیم جالینوس نے ادویہ مفردہ کی کتاب مین لکہا ہے کہ یونانی اوس زمین کو جسکی مٹی چکنی اور نرم ہوتی ہے اندر اور باہر سے اوسکو خشنہ کہتے ہین اور جو زمین اسکے ضد مین ہے اور چکنی نہین ہے اوسکو صلدہ کہتے ہین اور وہ برتن بنانے کے لائق ہوتی ہے اور فرق کرتے ہین اون مقامات مین جو نرم اور تر اور عمدہ ہین اور جو خشک اور سخت اور ریتیل ہین۔

پہر کہا کاشتکارگان کرتے ہین کہ سیر وہ زمین ہے جو پتہر کے مزاج سے دور ہو اور برا کہتے ہین خشک ریتیلی زمین کو کیونکہ وہ کسی کام کی نہین ہے پہر کہا کہ جس زمین مین لوگ کہیتی کرتے ہین اوسکی کئی قسمین ہین ایک تو چکنی سیاہ رنگ کی دوسری کہر کہری سفید رنگ کی اور یہ دونون قسمین ایک دوسرے کی ضد ہین اور باقی قسمین ان دونون کے بیچ مین ہین یا اول قسم کے قریب ہین یا دوسرے قسم کے قریب ہین پہر کہا کہ عمدہ زمین کہیتی کو سے وہی ہے

جو چکنی ہو ۔
ابن حجاج کی کتاب مین بلند اور پست زمین کے بیان مین ہی کہ پہاڑ کی اوپر کی زمین
بہ نسبت نیچے زمین کے سرد اور خشک ہوتی ہی اوسکی خشکی کی وجہ تو ظاہر ہے کہ وہ
پتھر ہے یا اگر مٹی ہی تو پتھر کیطرح سخت ہی اور اوسکی سردی کی وجہ یہہ ہی کہ وہان
ہوا خوب آتی جاتی ہے اور برف زیادہ گرتی ہی یہ ثابت بن قرہ کا قول ہے اور
لیکن چٹانین پہاڑ کی تو اوسکی قوت کم عمدہ ہوتی ہی اسواسطے کہ جسقدر اوسمین سے
بوجہ حرارت آفتاب کے گرم اور لطیف ہوتی ہے اوسکو پانی بہا دیتا ہے وہ
نیچے چلی آتی ہے اسوجہ سے وہان کی مٹی خراب رہ جاتی ہے اور نشیب
زمین کا حال اسکے برعکس ہے لیکن وہ زمین جو صاف میدان اور چراگاہ
کی ہو جسمین پانی بہت نہ ٹھہرے وہ نہایت عمدہ ہوتی ہے اسوجہ سے کہ اوسکی
مٹی سیاہ ہو جاتی ہے بسبب اسکے کہ پانی اوسکو سڑا دیتا ہی اور جو چیز
سڑ جاویگی وہ گرم ہوگی لیکن جب پانی بہت وہان رہیگا تو وہ اوسکو سرد
کر دیگا اور اوس حرارت کا جو تعفن سے پیدا ہوئی ہے مقابل ہو جاویگا
حکیم شولون نے کہا چراگاہ کی زمین اکثر سرد ہوتی ہے لیکن بہت سرد نہین
ہوتی اور علت اسکی یہ ہی کہ پانی وہان جذب ہوتا ہی اور گہری گہری آیا کرتا ہی
اور مٹی کی طبیعت پر سردی غالب ہی تو اب دو طرف سے سردی ہوگی (ایک
ذاتی اور ایک عارضی) مگر اوسمین حرارت کا ایک جز ہے جو سڑاہند کی وجہ سے
پیدا ہوا ہی اسی وجہ سے وہ پہاڑ کے نسبت کرکے زیادہ تر اور گرم ہے
لیکن وہ زمین جسکی گرد و پیش بلندیان ہون اور وہ نشیب مین چھپی ہوئی ہو

؎ اور ایک وجہ یہ بھی ہو سکتی ہے کہ اکثر حکما نے لکھی ہی کہ پہاڑ کی بلندی پر جسقدر بلندی زیادہ ہوتی جاوے ہوا کا ثقل
کم ہوتا جاتا ہی اور نیچے کی ہوا بھاری ہوتی ہے ۱۲ مترجم

زیادہ سرد ہوتی ہے اسوجہ سے کہ آفتاب کا اثر اوسپر نہیں پہونچتا وہان کی پیداوار کو غذا نہین ملتی وہ زمین تو اپنی طبیعت سے نہایت سرد ہے اور بہت تر ہے پس معتدل اور عمدہ زمین وہ ہی جو پہاڑ کے بہ نسبت نشیب مین ہو لیکن صاف اور ہموار ہو پھر چراگاہ کی زمین پھر پہاڑ کی زمین اور پہاڑ نہین اوسکے بلندی کی زمین بہتر ہے اوسکے کنارون کی زمین سے کیونکہ کنارون پر سے عمدہ مٹی کو پانی بہالیجاتا ہی اور سب سے بدتر وہ زمین ہے جو نشیب مین چھپی ہوئی ہو جہان آفتاب کا اثر نہ پہونچتا ہو وہ کسی کام کی نہین ۔

حکیم شولون نے کہا جب تجھسے سوال ہو کہ ایک زمین ایسی ہے جسکا ایک حصہ نشیب مین ہی اور ایک حصہ بلند ہی تو کون سا حصہ بہتر ہے تو کہہ کہ نشیب کا حصہ بہتر ہی اسلئے کہ پانی عمدہ مٹی کو بہاکر نشیب والی زمین مین لاتا ہی تو وہ ہمیشہ تر اور لطیف رہیگی اور بلند حصہ خشک اور سخت ہوگا جیسے پہاڑ ہوتی ہین یہ حکم تو عمومی اور اکثری ہی مگر کبھی بلند حصہ زمین کا نشیب سے بہتر ہوتا ہی باعتبار خلقت اور فطرت کے اوسکی دلیل یہ ہے کہ بعضے میدان ہم دیکھتے ہین جہان ریت کثرت سے ہی اون مین کچھہ زمین بلند ہوتی ہے اور وہ تر ہوتی ہے لیکن اکثر وہی حکم ہے جو اوپر بیان ہوا یعنی نشیبی حصہ بلند حصے سے بہتر ہوتا ہے نشیبی حصے کی افضل اور عمدہ ہونے کی ایک دلیل یہ بہی ہے کہ جب زمین کا بلند حصہ سرخ ہوتا ہے تو اوسکا نشیبی حصہ سیاہ ہوتا ہی اور جب زمین کا بلند حصہ سفید ہوتا ہی اوسکا نشیبی حصہ سرخ یا سیاہ ہوتا ہی یہ بات اکثری ہی ۔ جو زمین مین ہمیشہ پانی گرتا رہی وہ نکمی اور خراب ہی اسواسطے کہ رطوبت اوسپر

غالب آجاتی ہی اور اوسکے حرارت کو بجھا دیتی ہے اس قسم کی زمین زراعت کے
لایق نہین ہوتی مگر اون چیزون کے لیئے جو شروع (قبض) مین بوئی جاتی ہین
جیسے ککڑی اور کدو اور جوار کے لیئے اور جو ان کے مشابہ ہین لیکن درخت ایسی
زمین مین نہین ہوتا بلکہ سڑ جاتا ہی مگر نشم* اور بق* وغیرہ اور جو مشابہ ہین ان کے۔
ابن حجاج نے اپنی کتاب مین لکھا ہی کہ زمین کا امتحان لوگون نے مختلف طریقون سے
رکھا ہی بعضون نے اوسکا امتحان بو اور مزے پر رکھا ہی اور بعضون نے دیکھنے
اور چھونے پر رکھا ہی اور بعضون نے اوسکی پیداوار پر رکھا ہے لیکن ان سب
طریقون مین دیکھنے اور چھونے کا امتحان بہتر ہے اسلئے کہ کبھی زمین مین
کوئی پیداوار نہین ہوتی پھر اوسکا امتحان کیونکر کرینگے اب جن لوگون نے
امتحان دیکھنے پر رکھا ہی اون مین سے حکیم یونیوس ہی وہ کہتا ہی عمدہ زمین
کی پہچان دیکھنے سے ہوتی ہے اور وہ یہ ہی کہ جب ہوا مین خشکی ہو اور بارش
بند ہو تو اوس زمین مین بہت ترا حق نہ ہو اور جب بارش شدید ہو تو وہ کیچڑ
ہو جاوے اور جسقدر پانی پڑے اوسکو چوس لیوے اور جاڑے کے دنون مین
اوسکا بالائی سطح بالکل سوکھا اور خشک نہو۔
حکیم یونیوس نے کہا کہ اگلے لوگون نے ایک اور طرح کا امتحان دیکھنے سے
رکھا ہی وہ یہ ہی کہ اوس مین جو صحرائی نباتات اور اشجار ہون اگر وہ بڑے بڑے
اور خوب گھنے ہون تو وہ زمین عمدہ ہی اور اگر وہ متوسط ہون یعنی نہ بہت بڑے اور گھنے ہون
تو زمین بھی متوسط ہی اور اگر اوسمین باریک شاخون کی سوکھی ہوئی درخت ہو

یعنی قبض پیدا کرنیوالی ہون کہ جنکو عربی مین قابض کہتے ہین ۱۲ منہ

* نشم وہ درخت ہی جسکی کمان بنانے ہین کذا فی الصراح ۱۲ منہ * بق وہ درخت ہی جسکو دردار کہتے ہین اور مینا سمی ہوتا ہی

اور چہوٹے چہوٹے گہانس ہو تو وہ زمین کمزور ہے ۔

جن لوگون نے امتحان زمین کا مزے پر رکہا ہے وہ فقط اوسکی شوریت اور شیرینی کا امتحان کرتے ہین ۔

حکیم یونیوس نے کہا زمین کا امتحان مزے سے اسطرح پر کرین کہ گڈہا کہود کر اندر کی مٹی نکالین پہر ایک شیشے کے برتن مین مٹی کو ڈالکر اوپر سے تہوڑا شیرین پانی ڈالین پہر اوسکو چکہین اگر وہ کہاری ہے تو وہ زمین نکمی ہے اگلے لوگ ایسے زمین سے بہاگتے تہے وہ کسی پیداوار کے لایق نہین ہے مگر کہجور کے لئے کیونکہ کہجور کا درخت ایسی زمین مین نہایت عمدہ ہوتا ہی اور خوب پہیلتا ہے ابن حجاج نے اپنی کتاب مین لکہا ہی کہ بہت سے کاشتکارون نے بیان کیا ہے کہ ایسی زمین مین کرنب خوب ہوتا ہے اور بعضون نے کہا کہ ککڑی بہی اچہی ہوتی ہے اور اوسکا ذایقہ خوب ہوتا ہے ۔

جن لوگون نے امتحان سونگہنے پر رکہا ہی وہ اوسکی بو دیکہتے ہین کہ بری خبیث ہی یا بری نہین ہے کاشتکارونکا اتفاق ہی اسی بات پر کہ بدبودار زمین اچہی نہین ہے اور جن لوگون نے اسکا ذکر کیا ہی اون مین سے حکیم دیمقراطیس ہے وہ کہتا ہے عمدہ زمین جو درخت کا ڑنے کے لئے بہتر ہے اوسکی پہچان یہ ہے کہ ایک گڈہا دو ہاتہہ کا گہرا اوسمین کہود دین پہر مٹی وہان کی لیکر ایک شیشے کے برتن مین ڈالین اور اوس پر بارش کا پانی یا نہر کا میٹہا پانی جو بدبودار نہ ہو بلکہ لطیف اور خوشگوار ہو ڈالین اور مٹی کو اوسمین گہولین پہر چہوڑ دین یہان تک کہ پانی اوپر آجاوے

✤ پس جو زمین چکہنے مین کہاری ہو وہ بری ہی اور جو شیرین ہو وہ نہایت عمدہ ہے اور جو پہیکی یا تلخ ہو وہ متوسط ہے ۱۲ منہ ✲ اور ارنڈ بہی خوب ہوتا ہے ۱۲ منہ

# طب

## طب کی تاریخ کا مختصر بیان

طبابت بہت قدیم زمانے سے ہے اگرچہ بطور علم کے نہین تہی مگر
اُسکا کچہہ نمونہ پایا جاتا تہا کیونکہ ہر ایک جا سے کے آدمی خواہ جاہل یا باعلم ہون انکو
دلین موت کا ڈر اور درد کی ایذا سے نجات پانیکے لئے کچہہ تدبیرین کیا کرتے تھے
اِس سے ثابت ہوتا ہی کہ قدیم زمانہ سے طبابت کا کچہہ نمونہ تہا اگرچہ بطور علم کے
نہین تہی مگر عقلا کی اسکے طرف توجہ ہونے سے یہہ علم رفتہ رفتہ ترقی پاتا گیا
چنانچہ بنیاد علم طب کی اول مصر مین ہوی اور اوسنے رواج پایا مگر وہ لوگ اپنی
منفعت کے لئے اِس امر کے ساعی تہے کہ اِس علم کو دوسرے لوگونکو معلوم
ہونے نہ دیوین اسواسطے اسکے طبابت مین منتر و تعویذ وغیرہ ہی تہے جیسا کہ
یہہ تعویذ وغیرہ ابتک بھی جاہل و بے سمجہہ لوگون مین جاری ہین بعد اس علم کے
ترقی یونان مین ہوی اور یونانیون نے مصر و فنیشیا کے ملک کے لوگون سے
حاصل کیا یونانی حکما مین سب سے اول حکیم اسقلیدس تہا بعد اسکے مرنیکے
اہل یونان نے اِسکو خدا مقرر کرکے اسکے نام کے ہزار ہا بت خانے جابجا
بنائے اور پوجاری لوگ جو اسکے شاگرد تہے علاج کیا کرتے تہے اور جب بیمار
صحت پاتا تہا تو اپنے بیماری کی کیفیت و علاج وغیرہ سونے چاندی کے ورقہ پر
لکہہ کے بطور نذر کے بت خانہ مین لگاتا تہا بقراط ان ورقون کو بہت کام
مین لایا۔ بارہ سو برس پہلے حضرت پیغمبر خدا کے اہل یونان علم فلسفی کے طرف
متوجہ ہوی طبابت مین سب سے مشہور فیثاغورس تہا حیوانات کی تشریح کی

شاگردون کو علم طب علانیہ سکہایا اسکا شاگرد جو ذیمقراطیس تہا اوس نے سب سے
اول انسان کے جسم کی تشریح لکھی ان فلاسفہ مین سے بقراط بہت کامل عقلمند و
تجربہ کار وہشیار تہا اسکو طب کا بانی کہتے ہین مسہلات مدرات معرقات فصد
جوک پچھنے وحقنہ وغیرہ استعمال کرتا تہا اور نباتی دوائین استعمال کرتا تہا کیونکہ
معدنی دوائین ایجاد نہین ہوئے تہی پرہیز پر بہت اعتبار رکہتا تہا اور یہہ قیاس
کرتا تہا کہ طبیعت جسم کے خراب مادون کے اخراج کے واسطے جو کوششین
کرتی ہے وہی امراض ہین اور یہہ بہی کہتا تہا کہ حکیم کو ضرور ہے کہ طبیعت کی
تائید کرے اور بحران کے جلد ہونے کے واسطے کوشش کرے غرض بقراط
کو علم طب کا باپ کہنا سزاوار ہے۔ بعد بقراط کے حکمائی فلاسفہ کے دو فرقہ
ہوے ایک وے جو اپنی عقل سے بغیر تجربہ کے کلیات مقرر کرکے علاج
کرتے تہے دوسری وے جو فقط تجربہ سے علاج کرتے تہے بغیر قواعد و کلیات
ان دونون اہل یورپ نے ان دونو طرح کے فرقون کے قیاسون کو ترکیب دی ہے
اور اونکو ملایا کیونکہ علم طب کے درستی و ثبوت کے لئے تجربہ و تجربہ کی رہنمائی کے
لئے کلیات ضرور ہین۔ انہین فلاسفہ نے افلاطون اور ارسطاطالیس بہی تہے
یہہ دونو اگرچہ طبیب نہین تہے مگر علم طب جانتے تہے ارسطاطالیس سے کچھ ترقی
علم طب کی ہوئی اور اوسنے ایک رسالہ حیوانات کی تشریح و فزیالوجی کا بہی لکھا مگر بغیر تجربہ
کے فقط غور و قیاس سے کیونکہ طبیب نہین تہا علاج نہین کرتا تہا۔ تو سو برس آگے
حضرت پیغمبر خدا کے اسکندریہ مین مدرسہ طبابت کا مقرر ہوا انسان کی تشریح کی گئی۔

علم تشریح کو ترقی دی گئی اسی زمانہ مین علم طب سے علم جراحی دوا سازی علیحدہ ہوئی۔ رُوم جو اطالیہ کا پای تخت ہے وہان حکیم جالینوس تہا نہایت نامور حکیم حاذق وعزت دار تہا اس نے دو سو کتابین تصنیف کین بعد اسکے سنہ [illegible] ہجری مین عرب لوگون نے علم و فن طب کا شروع کیا مشہور کتابون کا ترجمہ کیا خصوصاً جالینوس و بقراط کے کتابونکا ترجمہ کیا علم طب کو افزایش نہین دی مگر کمسٹری یعنی علم کیمیا نیا ایجاد کیا اس علم کیمیا سے طبابت مین بہت بڑا فایدہ ہوا عربی حکیمون مین سے سب سے اول ہارون نام تہا جسنے چیچک کا بیان سب سے اول لکھا۔ سنہ [illegible] ہجری مین عراق عجم مین رازی نام پیدا ہوا اس شخص نے چیچک و گوبری کا بیان طولانی لکھا جراحی کو ترقی دی نئی دوائین ایجاد کین سنہ [illegible] مین بو علی سینا بخارہ مین پیدا ہوا یہہ عربی طبابت مین بہت مشہور تہا بہت کتابین تصنیف کین اور مشہور کتاب قانون ہے ان عربی اطبا مین آخر شخص جو مشہور ہوا البوکاسس تہا یہہ شخص جراحی مین بہت مشہور ہوا بعد اسکے اسپین کے ملک مین دو حکیم ہوئے جنہون نے عربی زبان مین کتابین لکھین۔ باقی اینده۔

## تاریخ
## حاجب محمد ابوالمنصور

حاجب محمد ابوالمنصور سال مین چند بار بطور سیر و تفریح ایک مقام کو جایا کرتے تہے جسکا نام کاروا تہا اور ایک مکان عالیشان تیار کرایا تہا جسمین عالم اور فاضل اور شاعر سب جمع ہوتے تہے۔ اور جن شاعرون کے کلام فصاحت اور بلاغت سے بہرے ہوے ہوتے تہے اونکو درہم و دینار عطا کرتا تہا۔

محمد ابو المنصور نے علی ہذا القیاس ایک مدرسہ مختلف زبانون کی
تعلیم کے لئے قایم کیا تہا اور بڑے بڑے نامی گرامی علما اور صاحب تصانیف
اور تالیف کو جو اوس زمانہ مین مشہور و معروف تہے وہان بلوایا تہا اور اونکو کرسی
معلمی پر سرفراز کیا تہا حاجب محمد ابو المنصور خود جامع مسجدون اور عدالتون اور اون
مکتبون اور مدرسون کو خوشی اور سرگرمی سی جایا کرتا تہا جو نوجوان کی تعلیم کے لئے بنائے گئے تہے
اور خود طالب علمون اور تلمیذون کے بیچ درمیان جاکر بیٹہتا تہا اور اپنی جانے اور آنے سے
تعلیم اور تدریس مین خلل ہونا گوارا نہین کرتا تہا اور جو طالب علم محنت سی اپنی علم
کی ترقی کرتے تہے اور دیگر طالب علمون سے ممتاز ہوتے تہے اونکو انعامات
عطا فرماتا تہا۔ اور انعامات صرف طالب علمون ہی کو عنایت نہین ہوتے تہے
بلکہ اوستادونکو بہی جاتے تہی۔ پس اس وسیلہ سے وہ لایق لوگون کو اپنی نظر مین
رکہتا تہا اور جب کبہی عدالتون اور جامع مسجدون مین قاضی اور خطیب کی ضرورت
ہوتی تو وہ انہین لایق شخصون کو ان عہدون پر مامور کرتا تہا۔

جب حاجب ذکارڈوا مین نزول اجلال فرمایا تب پہلا کام اوسکا یہہ تہا
کہ اوسنے ایک شخص کو جسکے علم و فضل کا ذکر اوسنے سن رکہا تہا مسجد سلطان ہکفیم
میر مجتہد یا امام اعلی کے منصب پر مامور کیا۔ یہہ شخص سعد بن ادریس بن یحیی مدرسیقی کا
شاگرد یادہانکی مسجد کا خطیب تہا اور حج بیت اللہ سے بہی مشرف ہوا تہا لوگ جیسا اوسکے
علم و فضل کی تعریف کرتے تہی ویسا ہی اوسکی نیک چلنی کی مدح کرتے تہی اور اللہ نے اوسے
خوش الحانی اور بلند آوازی بہی بخشی تہی۔ اس سنہ ۳۶۲ ہجری کے آخر مین باعزت
و ... بہی ... پہونچنے کے بعد انتقال کیا فقط راقم خیر خواہ انام حافظ صدر الاسلام

# معدنیات

## میٹلرجی

۱ یہہ لفظ دو یونانی الفاظ سے مرکب ہی میٹلن بمعنی فلزیا معدنی اور ارگن بمعنی کام سے یعنی فلزات اور معدنیات کا کام اور یہہ میٹلرجی کے لفظی معنی ہے اور اصطلاح مین (بقول استادی ڈاکٹر پرسی صاحب کے جو اس فن مین یکتا فرد لاثانی ہین) بمعنی استخراج فلزات کا اونکے معدنیات سے اور بکار آمد کرنا اونکا واسطے اقسام امور کے جنین وہ صرف ہوتے ہین —

۲ چونکہ ہم کوئی ایک طریقہ بتا نہیں دے سکتے ہین جس سے سب فلزات کا استخراج کیا جاوے لہذا ہر ایک کے استخراج اور بنانیکے طریقے ہم علاحدہ علاحدہ بیان کرینگے — اور جن فلزات کا بیان اس رسالہ مین لکھا جائیگا اونکی فہرست ذیل مین مندرج ہے

| | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| سونا ۱ | چاندی ۲ | تانبا ۳ | لوہا ۴ | شیشا ۵ | جست ۶ | رانگ ۷ | پارا ۸ |
| انٹیمونی ۹ | آرسینک ۱۰ | بزمت ۱۱ | کوبلت ۱۲ | نیکل ۱۳ | الومنیم ۱۴ | پلاٹینم ۱۵ | منگنیز ۱۶ |

۳ یہہ سب بسایط فلزی ہین — بسایط جنکی ابتک تحقیق ہوچکی ہے شمار مین تریسٹھ ہین اونمین سے قریب ستاون کے فلزات ہین — مگر انمین سے اکثر بہت ہی کمیاب اور نادر ہین اور مصارف روزمرہ مین اونکا استعمال بہت کم ہے اگرچہ علم کیمیا مین اونکے خواص و استعمال سب معلوم ہین تاہم اس رسالہ مین اون فلزات کے استخراج کے طریقہ بیان ہونگے جو انسان کو ہر روز کاروبار مین درکار ہوتے ہین — یہہ وہ فلز ہین جنمین خواص مختلف

وقوت و لچک و کوفت پذیری و امتداد و گدازندگی و پائیداری کے پائے جاتے ہین ۔ ہم ان الفاظ کی تشریح آگے چلکر بیان کرینگے ۔

۳ فلزات وہ اجسام ہین جنمین خواص سبعہ بالا کے سوا قوۂ کہربائی اور حرارت کے تحمل کرنیکے اعلیٰ درجہ کی قدرت ہو ۔ علاوہ ان خواص کے فلزات اکثر ثقیل الوزن اور چکدار ہوا کرتے ہین ۔

سختی اوس خاصیت کا نام ہے جو نرمی اور ملایمت کے برخلاف ہو مثلاً لوہا سخت ہے

قوت اوس خاصیت کو کہتے ہین جو وزن اور بوجھ کا تحمل کرسکے ۔

لچک خاصیت بازگشت کو کہتے ہین یعنی اگر ایک شی کچھہ دباؤ یا وزن کسی کے وجہ سے خمیدہ ہوگئی ہو جسوقت اوس وزن کو زایل کردین تو وہ شے اپنی اصلی حالت پر پھر آئے مثلاً فولاد کی تلوار جو دبانیسے ہوجاتی ہے مگر بوجھ دور کرنے اوس دباؤ کے وہ پھر سیدہی ہو جاتی ہے ۔ اسکو لچک کہتے ہین

کوفت پذیری ۔ ہم نے اس لفظ کو اوس خاصیت کے لئے وضع کیا ہے کہ جسکے کسی جسم مین پائی جانے سے وہ جسم ٹھونکنے مین قابلیت پہیلنے کی رکھے اور چور نہو جاوے ۔ اسکو قابلیت انبساط اور پھیلاو بھی کہہ سکتے ہین ۔

امتداد ۔ یا طوالت اوس خاصیت کو کہتے ہین جسکے کسی شے مین موجود ہونیسے اوس شے کا تار کھینچ سکے اور اسکو ہندی مین چمڑاہٹ کہتے ہین ۔

گدازندگی ۔ گلنے کی خاصیت کو کہتے ہین ۔ یعنے جب ایک شے حرارت سے گلجاوے تو کہینگے کہ اوسمین خاصیت گداخت یا گدازندگی کی ہے

پائیداری ۔ بمعنی استحکام کے ہے یعنے ایک شے کا قیام و دوام استعمال مین ۔

* تحمل کرنا یعنی پہونچانیکے جیسے لوہا کہ ایک طرف گرم ہونے سے دوسری طرف بھی حرارت محسوس ہوتی ہے

۵ فقط پارا جسے سیماب اور زیبق کہتے ہین معمولی گرم ہوا مین مستقل رہتا ہی اور باقی فلزات حالت انجماد مین رہتے ہین اور آگ یا کسی اور مادہ کے حرارت سے فلائے جاتے ہین۔ اکثر اونمین سے غیر فرار ہین اگر نہایت درجہ کی حرارت سے وہ بھی گلنے کے بعد بخار ہو کر اوڑ سکتے ہین اور بعض شل جست اور قدمیم کے تیز سرخ حرارت سے بخار بنکے فرار کرتے ہین اور بعض مثل آرسنک کے (یہہ ہزو فلزی سنکھیا کا ہی) کند سرخ حرارت سے بغیر گلنے کے حالت انجماد سے حالت بخاری مین چلے جاتے ہین۔

## ساخات و طبقات فلزی

۶ چند فلزات ایسے ہین کہ وہ حالت فلزی مین پیدا ہوتے ہین مثل سونا اور پلاٹینم کے۔ یہہ دونون فلز طبعیت مین ہرگز مرکب حاصل نہین ہوتے چاندی اور تانبا حالت فلزی مین بھی پیدا ہوتے ہین اور حالت ترکیبی مین بھی نکلتے ہین۔ لیکن دوسرے فلزات اکثر مرکب نکلتے ہین جنکو معدنی اور کانی کہتے ہین۔

۷ اکثر فلزات کا استخراج اونکے معدنی احجار یا پتھرون سے ہوا کرتا ہے اور یہہ احجار معدنی مرکب ہین ان فلزات اور آکسیجن یا کاربانک (تیزاب فحمی) یا گندہک یا کلورین یا آرسنیک یا تیزاب فوسفورس سے اکثر معدنیات ایسے ہوتے ہین کہ جنمین ایک سے زیادہ فلز شریک ہین مثل چاندی اور شیشے کے یا لوہے اور تانبے کے یا کوبلٹ اور نیکل کے اکثر ملکر پیدا ہوتے ہین۔

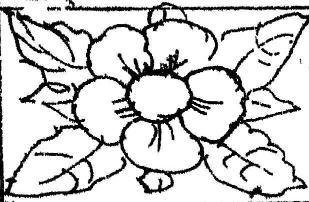
حرارت کے اقسام کا تختہ آخیر کتاب مین درج ہوگا ۱۲

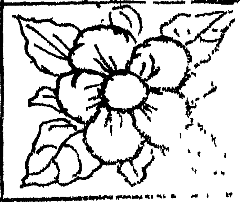
۸ بہت سے فلزّی معدنیات سامات مین (یعنی لشون یا رگون) نکلتے ہین۔ گرچند قسم کے لوہے کے معدن اور بعض اوقات تانبے کے پتھر طبقات باقی مین بھی نکلتے ہین۔ سام مثل لشون کے ہین یعنی زمین مین شگاف یا دراڑ یا خالی جائے ہین جو معدنیات فلزّی اور غیر فلزّی سے بہرے ہوئے ہین۔

۹ فلزّی سامات جو طولاً بین مشرق اور مغرب کے واقع ہین انکو ہم سامات مستقیمہ کہینگے اور جنکی سمت طولاً سامات مستقیمہ سے زاویۂ قائمہ بناتی ہے یعنی وہ سامات بین شمال وجنوب کے واقع ہین اونکو ہم سامات منحرفہ سے نامزد کرینگے۔ انکے سوا اور بھی سامات پیدا ہوتے ہین مگر بواسطہ اونکے نامنتظم ہونیکے ہم اونکو سامات غیر منتظمہ کہینگے۔ ان سامات کا عرض ایک انچ سے لیکر چالیس اور پچاس فٹ تک اور بعض جائے اس سے بھی زیادہ ہوتا ہے۔ اور طول مین یہ سامات دو میل سے دس میل تک ہوا کرتے ہین فقط۔ باقی آیندہ

راقم

میرزا احمدی خان





# فہرست مضامین



## فہرست تصاویر

# شکریہ جناب نواب مکرم الدولہ بہادر

صدر المہام مالگزاری سرکار عالی نظام دام اقبالہم

باغبان حقیقی نے اِس گلستان جہان مین ہر شے کے وجود اور اوسکے ترقی کے واسطے خواہ وہ شے چھوٹی ہو یا بڑی ایک قانون فطرت ٹھہرا رکھا ہے جسپر اوسکی ترقی اور تنزل منحصر ہے۔ مثلاً نباتات کو ملاحظہ فرمائین تو معلوم ہوگا کہ اگر کسان یا باغبان زراعت یا درختون کو لاکھہ خوبی اور احتیاط سے لگائے اور اوسکو ہمیشہ پانی دے اور دن ورات اونکی آراستگی مین مشغول رہے اور ہر درخت اور ہر پودے کو اسکے اپنے موقعہ پر لگائے اور اوسکی ترقی مین ہر لحظہ اور ہر ساعت سرگرم رہے اور وہ درخت نمو بھی پاتے جائین اور کسیقدر اونمین سرسبزی بھی آتی جائے مگر آفتاب جو تمام درختون کے پھلونکو پکاتا ہے اور اونکی نمو اور ترقی مین ایک بڑی مدد پہنچاتا ہے وہان پر اپنے کرنون کو نہ چمکائے اور اون اشجار کو اپنے نور سے فیضیاب نکرے تو اخرالامر وہ درخت سب کے سب ٹھٹر کر رہ جاوینگے اور ثمر کا تو کیا ذکر اون کے پتے ڈالیں مرجھا کر اوس لگانے والے کے دل کو بڑ مردہ کر دینگے اور اوسکی کوشش اور سعی سب رائیگان جاوینگی۔ یہی حال بعینہ ایک قوم کا ہے جسکی مثال ٹھیک باغ سے دی جاسکتی ہے جب تک رؤسا اور نوابان عظیم الشان اور امیر و امرا کسی قوم کے جو آفتاب جہان تاب کی طرح چشمہ فیض ہین اوس قوم کی حالت کے طرف توجہ نہین کرتے ہین اور بڑے بڑے قومی کامون مین شریک نہین ہوتے ہین اور اخبارون اور انجمنون اور مدرسون کی سرپرستی اور اعانت نہین فرماتے ہین تب تک قومی قانون فطرت کے موافق ہر شخص پیشین گوئی کر سکتا ہے کہ وہ کام خواہ کیسے ہی اوسکا کرنے والا محنت اور سعی کیون نکرے اوسمین کامیاب نہین ہوسکتا ہے اور اوسکی ترقی تو بہت دور چندروز وہ کام چلکر مثل ٹھہرے درخت کے اپنی جگہہ پر مرجھا کر رہ جاتا ہے اور برخلاف اسکے جب اوس کام کے طرف اوس ملک کے امرا کی توجہ ہوتی ہے اور اون کے جانب سے میلان اور رجحان پایا جاتا ہے تو صاف معلوم ہوتا ہے

کہ خدا نظر بد سے بچاے یہہ کام روز افزون ترقی پاتا جاتا تھا اور یہہ قوم بھی اور قومون مین مشہور اور انگشت نما ہونے والی ہے —

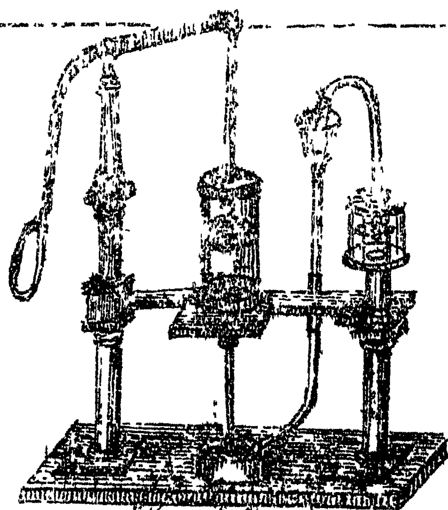
ہم ہزار ہزار جان و دل سے **جناب نواب مکرم الدولہ بہادر دام اقبالہم** کا شکریہ دست بستہ ادا کرتے ہین جنکو اپنے قوم مین علوم و فنون پہیلانے کا شوق و ذوق تہا ایک فطری خیال ہی اور جنکی دریا دلی اور فیاضی نیک کامون خصوصًا قومی کامون مین اظہر من الشمس جناب نواب ممدوح علوم اور فنون کے بڑے حامی اور مددگار رہین جیسا کہ مسلمانونکو کسی وقت مین علوم و فنون کی سرپرستی مین خلفای عباسی پر فخر تہا جنہون نے بڑی بڑی مدرسے اور یونیورسٹیان ممالک یورپ اور بغداد مین قایم کی تہین اسطرح اب آجکل دکن مسلمانون کو جناب نواب ممدوح پر ناز ہی جنہون نے کئی ایک مدرسے قایم کئے ہین اور جیسا کہ ایک زمانہ مین اسپین کو حاجب محمد ابو المنصور پر ناز تہا ایسا ہی آجکل ہمارے حیدرآباد کو جناب نواب ممدوح کی توجہہ اور شوق پر فخر ہے —

غرض کہ جناب نواب صاحب مستثنی نوابان عظیم الشان مین سے ہین اور علوم و فنون کے نسبت خیال اپ لوگون سے منتخب ہین —

اگر ہمارے ملک کے چند امرا بہی ایسے متوجہہ اور علم دوست ہون جیسا کہ جناب نواب ممدوح ہین تو امید قوی ہے کہ ہم بہت جلد اس اپنے نازک حالت سے بہت ترقی کر سکتے ہین اور اس ادبار اور افلاس کے ہلاک دریا سے پار ہو سکتے ہین — خدا کرے ہمارے وطن کے امیرون اور رئیسون کے دلون مین ایک ولولہ علوم اور فنون کے پہیلانے کا پیدا ہو جاے اور جناب **نواب مکرم الدولہ بہادر دام اقبالہم** کی تندرستی اور دولت اور حشمت و جلال مین روز افزون ترقی ابدالآباد ہوتی جاے اللہم آمین ثم آمین —

# رسید زر از حضرات خریداران معلم

| | | |
|---|---|---|
| ۲۸ | نواب مکرم الدولہ بہادر صدر المہام مالگزاری سرکار عالی دام اقبالہم | سے/ |
| ۲۹ | نواب سلیمان یار جنگ بہادر دام اقبالہم | سے/ |
| ۳۰ | نواب میر غضنفر علیخان بہادر عرف چاند پادشاہ دام اقبالہم | سے/ |
| ۳۱ | نواب رسول یار خان بہادر صدر الصدور | سے/ |
| ۳۲ | مولوی سید حسین صاحب بلگرامی بی۔ اے۔ معتمد جناب مدار المہام سرکار عالی علاقہ [illegible] | سے/ |
| ۳۳ | مولوی محمد صدیق صاحب میر مجلس عالیہ عدالت سرکار عالی | سے/ |
| ۳۴ | مولوی محمد چراغ علی صاحب مددگار معتمد مالگزاری سرکار عالی | عہ |
| ۳۵ | محمد عبد الکریم صاحب صدر تعلقدار صاحب سمت غربی علاقہ سرکار عالی | سے/ |
| ۳۶ | حکیم محمد وزیر علی صاحب طبیب خاص حضرت بندگانعالی حضور پرنور دام اقبالہم | سے/ |
| ۳۷ | حکیم محمد مرزا صاحب صدر مہتمم مجالس سرکار عالی | سے/ |
| ۳۸ | مولوی سید غلام امر اللہ شاہ صاحب اول تعلقدار | سے |
| ۳۹ | مولوی محمد عبد القادر صاحب مہتمم تعمیرات بیرون بلدہ | سے/ |
| ۴۰ | میر کاظم علی صاحب مہتمم تعمیرات اندرون بلدہ | سے/ |
| ۴۱ | مولوی محمد انوار اللہ صاحب استاد حضرت بندگان عالی حضور پرنور دام اقبالہم | سے/ |
| ۴۲ | منشی گیا پرشاد صاحب ایم۔ اے۔ ایلچی سرکار عالی | سے/ |
| ۴۳ | ونکٹ پرتاب ریڈی صاحب دیسمکھ | سے/ |
| ۴۴ | حاجی محمد سعید الدین احمد صاحب تاجر | سے/ |



پانی چڑہانے کا کل

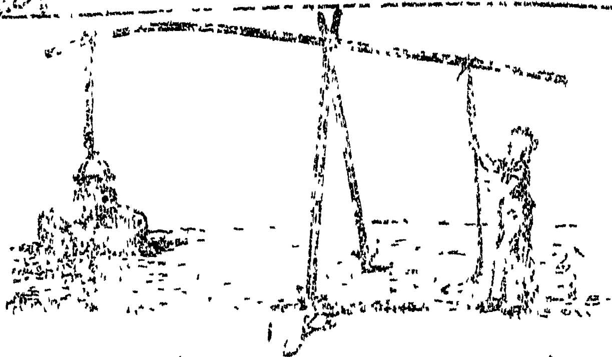
# جرثقیل

## پانی بہرنے کے طریقے

۱- پانی بہرنے کا بہت پرانے زمانہ مین کیا دستور تہا — ہر ایک ملک مین سب سے پہلے ایجادین علم جرثقیل اور طبیعیات کے متعلق جو ہوئین اونہین سے اول پانی بہرنے کے تجویزین تہین جن سے پانی ایک کافی مقدار اور صفائی مین حاصل ہو - کیونکہ پانی اون عام ضروری چیزون مین سے ہی جو انسان کی زندگانی کا دار ومدار ہے اور اگرچہ پانی خداوند تعالی نے بکثرت پیدا کیا ہے لیکن ہمیشہ اور ہر جگہہ وہ نہین پایا جاتا ہی بعض مقامات ایسے ہوتے ہین جہان انسان کو حوادث زمانہ سے مجبورا بود و باش کرنی پڑتی ہی اور وہان پانی دستیاب نہین ہوتا ہی — قدرتی پانی کے چشمے دیکہنے سے یہ بات ظاہر ہوتی کہ پانی کے سوتے یا جہرے زمین کے نیچے ہی

کنوئیں کھودنے اور برپا کرنے کا خیال پیدا ہوا۔ لیکن یہہ پانی جو [illegible]
زمین کی تہہ میں پایا جاتا ہی شاذ و نادر خود بخود زمین کی سطح تک بلند ہوتا [illegible]
بعض بہت گہرے کوئوں اور عمیق چشموں میں یہہ بات ہوتی ہے کہ پانی خود بخود
اوپر آتا ہی۔ لیکن تمام معمولی صورتوں میں جب کوئی کھودا جاتا ہے [illegible] اور جب
اسقدر گہرے کھودے جاتے ہیں کہ پانی نکلے تو پانی کوئوں کی [illegible] تک
ہوتا ہی اور وہ ایک محدود اونچائی سے زیادہ اوپر نہیں چڑھتا ہی اسواسطے
وہ طریقے اور بہت ضروری ہیں جو ایسی صورتوں میں پانی کو کنوئیں سے [illegible]
چڑہاتے ہیں۔

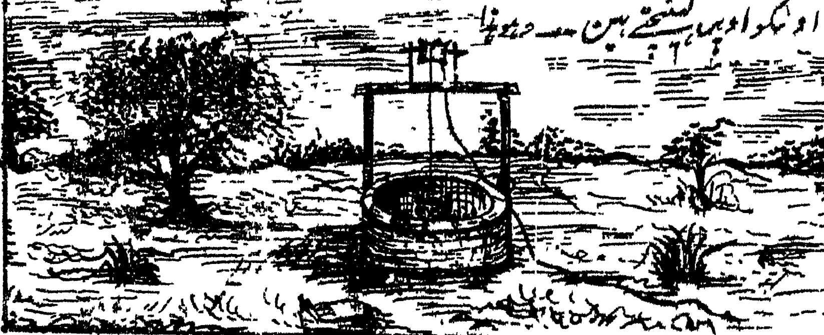
۳۔ ڈول سے پانی بھرنا۔ سب سے [illegible] پانی [illegible]
سیدھی سادی اور محض یہی ہی وہ ڈول سے پانی بھرنے کی [illegible]
میں رسی باندھکر کنوئیں سے پانی نکالنا اور ایک ڈول سے [illegible]
ڈول کو کنوئیں میں بذریعہ رسی کے لٹکا کر پانی بھرنا۔ بعض اوقات جب
کنواں کم گہرا یا اوتھلا ہوتا ہے تو اوس رسی کو جو ڈول میں بندھی ہوتی ہی
ایک لمبے ٹکڑے کے ایک جانب باندھتے ہیں اور اوسکو دو لکڑیوں کے
[illegible] سے بناکر قایم کرتے ہیں اور ایک جانب ہاتھ سے پکڑ کر نیچے اوپر حرکت
[illegible] ہیں اور جب اوسکو اوپر اوٹھاتے ہیں تو ڈول کنوئیں میں جاتا ہی
اور [illegible] کھینچتے ہیں تو ڈول اوپر آتا ہے لیکن حرکت دینے کے طرف کی لکڑی
چھوٹی ہوتی ہے [illegible] مندرجہ ڈول کی شکل کو دیکھو۔



شکل ۱

یہہ طریقہ پانی بھرنے کا تمام اور دوسرے پانی بھرنے کے طریقون سے شاید نہایت سادہ اور سیدھا ہے اور یہہ سب عام طریقہ پانی بھرنے کا ذریعہ کرتے ہیں کہ جو آجکل تمام ہندوستان مین اکثر مستعمل ہے اور یہہ اس سے بہتر ہے —

دوسرا طریقہ پانی بھرنے کا یہہ ہے کہ کنوئے کے اوپر دو کھنبے قائم کرکے اور پھر ایک لکڑی [illegible] کہتے ہین اور اس ترچھی لکڑی پر دو اور لکڑیان سیدھی کھڑی کرتے ہین جنکو [illegible] اصطلاح مین [illegible] کہتے ہین اور پھر ان دونون لکڑیون یعنی چرخیون مین ایک ایک سوراخ ہوتا ہے اور ان سوراخون مین ایک ڈنڈا ترچھا رہتا ہے جسمین گراری لگاتے ہین پھر ایک لمبی رسی مین ڈول باندھکر اس گراری کے ذریعہ سے اوسکو کنوئین مین پھانستے ہین اور جب ڈول کنوئین مین جاتا ہے اور وہ پانی مین ڈوب جاتا ہے تو اوسکو اوپر کھینچتے ہین — دیکھو نقشہ



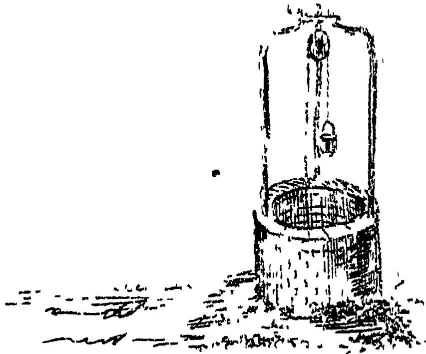
شکل ۲

۴۔ اس پانی بھرنے کے طریقہ میں بہت بڑی محنت پڑتی ہے کہ ایک تو پانی اور ڈول کا وزن اوپر کھینچنے میں پڑتا تو دوسرے رسی کھینچنی پڑتی ہے اور اگر کنواں بہت گہرا ہے تو رسی زیادہ ہے کھینچنے میں بہت طاقت صرف ہوتی ہے علاوہ اسکے یہہ خیال رکھنا پڑتا ہے کہ رسی گراری کے اوپر رہے نہ کہ گراری سے ڈنڈے یا محور پر پہنچ جاوے۔

۵۔ اس سے ایک درجہ بہتر پانی بھرنے کا طریق یہہ ہے کہ چرخ کو کنوئیں کے منہہ پر قائم کریں اور یہہ طریقہ تمام مذکورہ بالا طریقوں سے صرف اسکے بہتر اور اچھا ہے۔ اس صورت میں ڈول چرخ کے ڈنڈے کے ہاتھ کو گھمانے سے اوپر آتا ہے اور رسی تھوڑی تھوڑی چرخ کے ڈنڈے پر لپٹتی جاتی ہے۔ اس پانی بھرنے کے طریقہ میں بھی رسی کے وزن کو اوٹھانے اور اسکو چرخ کے ڈنڈے پر لپیٹنے اور ڈنڈے کو گھمانے میں طاقت صرف ہوتی ہے۔ دیکھو



شکل ۳



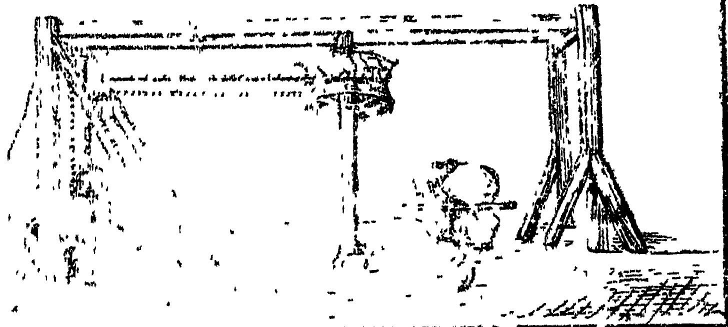
شکل ۴

٦ — ہمیشہ جرثقیل کی قوتون کو استعمال کرنے سے اول یہہ مقصود ہوتا ہی کہ جہان تک ممکن ہو تمام اون اسباب کو دور کرین جنکی وجہ سے قوت حرکت بے فائدہ صرف ہوتی ہے۔ صورت مذکورہ بالا مین قوت حرکت کا عمدہ اور مفید استعمال وہی ہی جو پانی بھرنے مین کارآمد ہو۔ اس پانی بھرنے کے طریقہ مین ہماری قوت کئی طرح سے فضول صرف ہوتی ہی۔ اول یہہ کہ ہماری قوت ڈول کے وزن کو اوٹھانے مین صرف ہوتی ہی۔ دوسرے رسی کے بوجھ کو سنبھالنے مین خرچ ہوتی ہے۔ تیسرے رسی کو گری کے اوپر چڑھانے اور اوسکو گری کی نالی پر قایم رکھنے مین صرف ہوتی ہے۔ چوتھے گری اپنے ڈنڈے پر گھومنے مین جو رگڑ کھاتی ہی اوسمین صرف ہوتی ہے۔ پانچوین یہہ ہے۔ ڈول پانی کا بھرکے اوپر کنوے کے آتا ہی تو اوسکو ایک جانب کرنے اور اوسکے پانی کو دوسرے برتن یا حوض مین ڈالنے مین صرف ہوتی ہے۔ چھٹوین جب ڈول خالی ہوتا ہی تو اوسکو پھر کنوے مین لٹکانے

میں صرف ہوتی ہے۔

۷ — وہ قوت جو ان پانی بھرنے کے طریقوں میں فضول ضایع جاتی ہے اوسمیں سے کسیقدر اس سیدھی اور آسان تدبیر سے محفوظ رہتی ہے۔ وہ تدبیر یہہ ہے کہ ایک رسی کے دونوں چھوروں میں دو ڈول باندھے جائیں اور اس رسی کو ایک گراری پر چڑھائیں جو کنوے کے منہ پر قایم ہوتا ہے (دیکھو شکل نشان ۹ کو) اس تدبیر سے جب پانی کا بھرا ہوا ڈول اوپر کھینچتے ہیں تو خالی ڈول نیچے جاتا ہے۔ اور اس خالی ڈول کا وزن جو نیچے جاتا ہے اور اور اوس رسی کا بوجھہ جو اس خالی ڈول کے ساتھہ کنوے میں اوترتی ہے اوس بھرے ہوے ڈول کے وزن سے جو اوپر آتا ہے اور اسکی رسی کی بوجھہ سے تولتا ہے اور برابر ہوتا ہے اور اسطرح قوت حرکت پانی ہی کے وزن کو اوٹھانے میں صرف ہوتی ہے اور گراری کی رگڑ اور رسی کے لپٹنے کی ضرورت نہیں پڑتی ہے۔

۸ — اس پانی بھرنے کے طریقہ میں جو تدبیر کام میں لائی جاتی ہے اوسکی نقشے کو ہمنے شکل مندرجہ ذیل نشان ۹ میں دکھلایا ہے۔



شکل ۹

اس طریقہ کو فرانس کے باغبان آبپاشی کے لئے عموماً بڑے بڑے قصبون کے اطراف وجوانب کے باغون اور باڑیون مین استعمال کرتے ہین - اس طریقہ مین کنوے کے موہنہ پر دو گرڑیان قایم کئے جاتے ہین اور یہہ دونو گرڑیان برابر ایک دوسرے کے ایسے فاصلہ پر لگائے جاتے ہین کہ دو ڈول جو اونپر پہانچے جاتے ہین جب وہ یکے بادیگرے اوپر نیچے آتے ہین تو ایک دوسرے سے ٹکر نہین کہاتے ہین - کنوے سے ہتوڑے فاصلہ پر ایک موٹی لکڑی یا دہہن مین ایک بہت بڑی ڈہول کی شکل کی گرہی چسپان کی جاتی ہے اور اوس رسی کا ایک بل اسمین دیا جاتا ہے جسکے دونون چہورون مین دو ڈول بندہے ہوئے ہوتے ہین - جب ایک ڈول کی رسی ایک گرڑی پر سے گذر کر اوپر آتی ہے تو وہ دو یا تین بار اس بڑے گرڑی پر بل کہاتی ہے اور دوسرے ڈول کی رسی معہ ڈول کنوے مین اوترتی ہے -

ہلالی یا قوس کی شکل کے دستے جنمین رسی باندہی جاتی ہے ڈولون مین لگائے جاتے ہین اور یہہ ہلالی دستہ ڈول کے موہنہ کے کنارون پر نہین لگایا جاتا ہے بلکہ اوسکے دونون جانب بیچ سے کچہہ اوپر لگایا جاتا ہی اسطرح سے کہ جب ڈول بہرا ہوا ہوتا ہے تو یہہ دستہ سیدہا کہڑا رہتا ہی اور جب خالی ڈول پانی کی سطح پر پڑتا ہی تو وہ ایکطرف ہو جاتا ہی اور ڈول مین آسانی پانی بہر جاتا ہی -

اس بڑے پہینے ہین جسمین وہ ڈہول نما گرہی لگی ہوتی ہے ایک لمبی لکڑی آڑہی ایک جانب لگی ہوئی ہوتی ہے - اس لمبی لکڑی مین

ایک گھوڑا یا بیل جوتا جاتا ہی۔ یہہ گھوڑا یا بیل اس لکڑی کو پھراتا ہی۔ اور اسکے ذریعہ سے وہ پہیا معہ بڑی گراری کے گھومتا ہوا اور جب بیل یا گھوڑا ایک پھیر گھوم چکتا ہی تو ایک ڈول کنوے کے اوپر آجاتا ہی جسکا پانی کسی حوض میں ڈالا جاتا ہی اور دوسرا ڈول کنوے مین اوترکر پانی مین ڈوب جاتا ہی پہر بیل یا گھوڑے کو اوس جانب سے دوسرے جانب پھیرتے ہین جسکی وجہ سے بہرا ہوا ڈول اوپر آتا ہے اور یہہ خالی ڈول نیچے جاتا ہی فقط باقی آئندہ

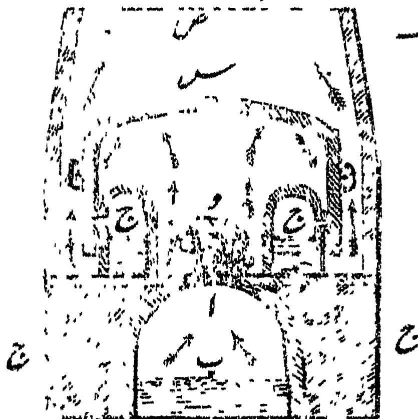
راقم محب حسین

## صنعت

### ولایتی گلاس اور شیشے آلات تیار کرنیکی ترکیبین

### کانچ گلاسے کی بھٹی

جس بھٹی مین گلاس اور شیشہ کا سامان تیار کیا جاتا ہی وہ ایک بڑی گردی شکل کی عمارت یا مکان ہوتا ہی جسمین چھہ کہڑاوے کے ظروف یا برتن رکھنے کی جگہہ ہوتی ہے اور ان ظروف مین کانچ یا شیشہ گلایا جاتا ہی۔ [illegible] ایک عام طرحکی بھٹی ہے۔



یہہ بہٹی ایک محراب پر تیار کی جاتی ہی اور اسکے پیچہے جو خلا ہوتا ہے
بہٹی وہ جگہہ جو محراب سے گہری ہوی ہوتی ہے اوسکو غار کہتے ہین جیساکہ
حرف "الف" سے ظاہر ہوتا ہی۔ اس درجہ مین دو دروازے "ج" "ج"
آنچ کے انتظام کرنے کے واسطے لگے ہوسے ہوتے ہین - کیونکہ جو
ہوا آگ جلنے کے واسطے ضروری ہے اوسکو ضرور ان دروازون کی راہ سے
اندر داخل ہونا چاہیئے اس غار کے اوپر ایک جہنجرے دار انگیٹہی "د" آگ
جلانے کے لئے بنائی جاتی ہے۔ جب آگ جلتی ہے تو راکہہ ان جہنجریون ہوکر
پانی کے حوض "ب" مین گرتی ہے اس جہنجرے دار انگیٹہی کے چارون طرف
کہنبے بنائے جاتے ہین اور یہہ کہنبے "ف" "ف" فلیوس" یعنی ہوائین کی نل ہوتی ہین
ان کہنبون کے اوپر ایک لوہی کا گنبد "س" بنایا جاتا ہی اور اس گنبد کے
اوپر ایک چمنی "ص" یعنی دود کش ہوتا ہی۔ ان کہنبون "ف" "ف"
کے درمیان مین دو ظروف "ج" "ج" رکہے جاتے ہین جنپر بوجہ اسکے کہ
بہٹی ایک خاص طرحکی تیار کی جاتی ہے چارون طرف سے آنچ برابر پہونچتی ہے
کیونکہ جب آگ کی لو اوپر بلند ہوتی ہے تو وہ گنبد مین جاکر لگتی ہے اور پہر وہان
سے لوٹکر چارون طرف پیپے ظروف پر گرتی ہے۔ جسطرف سے لوئین لوٹتے
ہین اونکی راہ کو ہنیے تیرون کی شکل مین یہان دیکہلایا ہے۔ یہہ ظروف
"سائنی لینڈر" یعنی اسطوانی شکل کے بنائے جاتے ہین اور اوپر سی نصف
کرہ کی طرح گول ہوتے ہین اور ایک طرف اسکے ایک دریچہ ہوتا ہے جسکی راہ
سامان یا چیزین جن سے کانچ بنائی جاتی ہے داخل کی جاتی ہین اور جب کانچ

یا شیشہ تیار ہوجاتا ہے تو اوسکو راستے نکالتے ہیں ۔ جب ان ظروف کو بھٹی میں رکھتے ہیں تو اونکو اسطرح ترتیب دیکر رکھتے ہیں کہ اونکے منھ بھٹی کے سوراخ آگ کے باہر رہتے ہیں ۔ اون ظروف میں سوا سوراخ و دہنے کے اور کوئی سوراخ نہیں ہوتا ہے جسکے راہ گرد وباد ہوا ان ظروف کے اندر جاکر کانچ کے مصالح کو خراب کرے ۔ مختلف کانچ بنانے کے مصالحے ان ظروف میں رکھے جاتے ہیں اور چوبیس گھنٹوں تک ان ظروف پر بھٹی کی آنچ پہونچائی جاتی ہے ۔ ان چوبیس گھنٹوں کی نصف گھنٹوں میں یعنے ۱۲ گھنٹوں تک بھٹی کی آنچ میں رفتہ رفتہ ترقی دیجاتی ہے اور دوسرے نصف وقت میں پھر اوسی آنچ رفتہ رفتہ کم کی جاتی ہے یہاں تک وہ مصالحہ جسکو کاریگر شیشہ کہتا ہے تیار ہوکر کام کے قابل ہوجاتا ہے ۔ جب تک یہ کانچ اون ظروف میں رہتی ہے جو بھٹی میں رکھے جاتے ہیں کاریگر یا شیشہ ساز تھوڑا تھوڑا ایک لوہے کی سلاخ کے ذریعہ سے اوسکو تھوڑا تھوڑا نکالتا ہے اور جب وہ ٹھنڈی ہوجاتی ہے تو جانچتا ہے کہ ابتک اوسمیں ہوا کے بلبلے باقی ہیں اور وہ عمدہ رنگ کی ہے یا نہیں ۔ اگر وہ مصالحہ جس کا کانچ بنا ہوتا ہے بہت خراب اور میلا ہو تو ان ظروف میں اوس مصالحہ کے اوپر میل جمع ہوجاتا ہے اور اس میل کو شیشہ کا میل کہتے ہیں ۔

## فلنٹ گلاس بنانے کی ترکیب

فلنٹ اوس کانچ یا شیشہ کو کہتے ہیں جس سے پانی پینے کے گلاس اور کنٹر اور دوربینوں اور خوردبینوں کے شیشے اور دیگر آلات تیار کیے جاتے ہیں

چونکہ اس قسم کی کانچ [illegible] تا کہ [illegible]
اور [illegible] حصہ [illegible] تیار کرتا
[illegible] کانچ یا شیشہ تیار ہوتا ہے

عمدہ سفید ریت ۳۰۰ حصہ
پیج لیڈ یا لیتھارج (سیندور یا مردار سنگ) ۲۰۰ حصہ
عمدہ پرل ایش (کاربونیٹ آف پٹاس) ۸۰ حصہ
نائٹر یا شورہ ۳۰ حصہ
اور [illegible] تھوڑے مقدار میں شریک کرنا چاہیے

## کراؤن گلاس بنانے کی ترکیب

اس قسم کے گلاس سے کھڑکیوں اور دروازوں کے شیشے یا آئینے تیار ہوتے ہیں اور اس میں لیڈ یا سیسہ بالکل نہیں ہوتا ہے۔ کراؤن گلاس سلیکا اور پٹاس یا سوڈا اور لائم (چونا) سے مرکب ہوتا ہے۔ اور اس کانچ کے بنانے کی مقدار ذیل میں مندرج ہے

عمدہ سفید ریت ۱۰۰ حصہ
کاربونیٹ آف لائم (یعنی کاربونک ایسڈ اور چونے سے) ۱۲ حصہ
کاربونیٹ آف سوڈا (کاربونک ایسڈ اور سوڈیم سے بنا ہے) ۵۰ حصہ
کراؤن گلاس کی کترن یا ٹکڑے ۱۰۰ حصہ

## بوتل کی کانچ یا ہری کانچ بنانے کی ترکیب

بوتل کی کانچ عام چیزوں سے باآسانی تیار ہوتی ہے اور [illegible]

* یہ زرد یا سرخی مائل چمکدار شئے ہوتی ہے ✢ یہ نمک ہے جو کاربونک ایسڈ اور پٹاس سے تیار ہوتا ہے

۹ فقط ریت سے بنائی جاتی ہے۔

| | |
|---|---|
| ریت | ۱۰۰ حصہ |
| عام سوڈا غیر مصفیٰ | ۳۰ ″ |
| وڈ ایشیز (لکڑی کی راکھہ) | ۴۰ ″ |
| چکنی مٹی جس سے مٹی کے برتن تیار ہوتے ہیں۔ | ۱۰۰ ″ |
| ٹوٹے پھوٹے گلاس یا کانچ کے ٹکڑے | ۱۰۰ ″ |

## پلیٹ گلاس کے تیار کرنے کی ترکیب

پلیٹ گلاس وہ سب سے عمدہ قسم کا گلاس یا شیشہ ہے جس سے مونہہ دیکھنے کے آئینے اور عمدہ عمدہ تصویروں وغیرہ کے آئینے تیار ہوتے ہیں۔ اس گلاس کے بنانے مین اون چیزوں کی بڑی ہوشیاری کرنا چاہئے جن سے یہہ گلاس بنایا جاوے اور اس گلاس کی ترکیب اور پگھلانے وغیرہ سب مین بہت ہوشیاری کرنا چاہئے اس قسم کی کانچ تیار کرنے کے لئے مقدار مندرجۂ ذیل عمل مین لاوین۔

| | |
|---|---|
| عمدہ سے عمدہ سپید ریت | ۷۲۰ حصہ |
| عمدہ سے عمدہ سوڈا | ۴۵۰ ″ |
| لایم یا چونا | ۸۰ ″ |
| نائٹر یا شورا | ۲۵ ″ |
| ٹوٹے پھوٹے پلیٹ گلاس کے ٹکڑے | ۴۲۵ ″ |

## کھڑکیوں اور دروازوںمین لگانیکے عام شیشے یا آئینے تیار کرنیکی ترکیب

| | |
|---|---|
| ریت | ۱۰۰ حصہ |

چاک یا لیبرٹی ۳۵ حصہ

سوڈا ایش یا سوڈا کی راکھ ۳۵ ٪

اور بہت سی مقدار ٹوٹے پہوٹے گلاسون اور کانچ کے ٹکڑون کی —

# اودھ

## باقی مقالہ گذشتہ اسباب حقیقیہ سعادت و شقاوت انسان

بیان این بہج اوضح اینست کہ مبدع کون چندین گونہ قوہ ہا در انسان نہادہ است و اگر غور شود ظاہر خواہد شد کہ آن قوہ ہا چہار قسم از میلہا و خواہشہای موجب طلب و جذب و تنفرہا و کراہتہای باعث دفع وطرد و تحذرہای مستوجب صیانت و حفاظت و تأثرہا و انفعالات مستلزم تعاون و توازر — و آن میلہا و تنفرہا و تحذرہا و تأثرہا اصول اخلاق وجرائیم سجایا ہم افراد این نوع است — و ہر یکی از آنہا در بقاء حیات شخصیہ و صیانت وجود نوعی و استحصال ضروریات معیشت و اکتساب زندگانی بہج اکمل بمنزلہ عضوی و جارحہ ئے میباشد — و چنانچہ فقدان بعضی از جوارح و اعضا موجب نقص در زندگانی و انعدام برخے سبب عدم قدرت بر استحصال ضروریات و لوازم حیات و فساد پارہ ئے مقتضی ہلاک شخص و زوال صنفی باعث اضمحلال نوع خواہد گردید ہمچنین است حال آن اصول اخلاق و جرائیم سجایا ولکن بشرطیکہ علی الدوام تحت مراقبہ عقل بودہ از حدود طبیعیہ مقتضیات فطریہ تجاوز نکنند والّا فوائد آنہا بمفاسد مبدل شدہ موجب ہلاک شخص یا تباہی ہیئت اجتماعیہ و یا ضیق در معیشت و زندگانی خواہد شد

چنانچه قوهٔ شهویهٔ بهیمیه یعنی میل و خواهش ماکل و مشارب و زنها که باعث جلب بدل
ما یتحلل و موجب توالد و تناسل است و بدون این قوه شریفه این انواع را پایداری
ممکن نباشد ولکن چون بسبب سوء تصرف بسر حد غلو و شره برسد مستلزم فساد
مزاج و حصول امراض و در غالب اوقات باعث هلاکت خواهد گردید۔ و بار سبب
اصحاب شره و غلو همیشه بحقوق دیگری تعدیها خواهند نمود و از برای اقتضای شهوات
خود با انواع مکرها و حیله ها و خدعها بکار خواهند برد و اگر از اصحاب اقتدار بوده باشند
جبارا از روی قهر و غلبه حقوق ضعفا و زیر دستان را غصب خواهند کرد۔ و البته
چون این صفت شره و غلو عموم شود موجب فساد هیئت اجتماعیه خواهد شد۔
میل حیات و حب زندگانی مقتضی بناء قصور و عمارات و دوایر و بنا نمودن
و قصبات و قری که زیب و زیور عالم انسانیت میباشد و جمیع صنایع جمیله و بدایع
انیقه و حرف نافعه بواسطهٔ همین میل بظهور رسیده است ۔ و این میل و محبت
حیات است که انسانها را برین داشت که از خواص معادن و نباتات و حیوانات
بحث کنند و آثار ازمان و فصول را دریافت نمایند و طبایع اراضی و اهویه
را بفهمند و حرکات کواکب و قرب و بعد آنها را استنباط کنند۔ پس بدون
این میل بقاء نوع انسانی متعذر خواهد بود و لی چون حب حیات بحد افراط
رسد در بعضی اوقات مستوجب هلاکت خواهد گردید چنانچه اشکریان در بعضی
بجهت فرط حب زندگانی از میدان حرب گریخته که جانی بسلامت برند این
موجب جرأت و اقدام دشمنان شده آنها را تعقیب و در وقتی بوادی هلاکت
میرسانند و در بعضی اوقات مستلزم این می شود که بعضی ..... در محبت حیات

بذل و مسکنت و عبودیت مبتلا کردند و با غایت پریشان حالی و فقر و فاقه طوق اسیری بر گردن نهند و این در آن وقتیست که بسبب گران جانی و محبت زنده گانی از قوم و وطن خود با دفاع نکنند—

محبت ذات موجب آنست که انسان در استحصال منافع خویشتن بکوشد و بقدر طاقت خود اسباب راحت و رفاهیت زنده گانی را اکتساب نماید و خود را بر رتب شریفه و مراتب عالیه برساند— ولی اگر محبت ذات از حد تجاوز کند باعث آن خواهد شد که صاحب آن صفت منافع خود را بواسطهٔ ضرر دیگران بدست آورد و حقوق عباد الله را با باطلهای خود ابطال کند— و البته اگر متصفین بدین صفت بسیار شوند امنیت مرتفع شده سلسلهٔ انتظام هیئت اجتماعیه منقطع خواهد گردید—

میل برتری و طلب تفوق در کمالات صوریه و معنویه بر دیگران انسان را بر جد و اجتهاد دعوت میکند و بدان سعادت و نیکبختی دو جهان حاصل می‌شود— و بدون این میل هرگز تجلیات انسانیه بظهور نخواهد پیوست و اختراعات عجیبه و فنون غریبه لباس هستی نخواهد پوشید و مزایا جلیلهٔ انسانیه و قوای عظیمه اینکه در بشر ودیعه گذاشته شده است بمنصهٔ شهود جلوه نخواهد کرد بلکه اگر این میل نباشد انسانها با اول درجهٔ حیوانیت مانده از عقل و ادراک خود با بهره نخواهند گرفت— پس این صفت محرک اول است بسوی اسباب نیکبختی اگر در شر و ارباب عقول ناقصه بتکبر منجر نشود و اصحاب نفوس خسیسه آنرا بحد مبتذل نسازند— و اگر بدرجهٔ تکبر برسد اول مفسده‌ئی که بدو متفرع

می شود و قوف حرکت انسانیت بسوی معالی زیرا آنکه اگر شخصے را صعاود شود که مزایا و فضائل بشریه را پایانی نیست و کمالات و ترقیات انسانیه را حدے نه هیچ وقت او را بسبب فضائل و کمالات و غنی و ثروت و قوة و غلبه خود تکبر حاصل نخواهد شد پس تکبر انسان را در وقتی حاصل می شود که گمان کمال و تمامی خود نماید و این عین وقوف و سکون است و دوم تباهی ایکه از و بظهور میرسد قطع روابط عالم انسانی و هدم ارکان قوام انسانیت است بجهت آنکه روابط انسانها با یکدیگر و قوام انسانیت ایشان عبارتست از افاده و استفاده و تعاون و دوری از رو مجاملت با یکدیگر و چون صفت تکبر در کسی متمکن شود از جمیع این امور دوری گزیده از معاشرت و معارفه دیگران کناره خواهد گرفت و درین صورت وجود او در عالم انسانی بیفائده و بے ثمر و کالمعدوم خواهد بود و اگر این صفت عمومی شود لامحاله روابط انسانیه منقطع و ارکان قوام انسانیت منهدم خواهد گردید — و اگر این صفت بحسد منجر شود بلاریب هرگونه شر و فساد را نتیجه شده باعث تباهی هیئت اجتماعیه خواهد شد و طرق فضائل و مسالک ... را بر روی طالبان مسدود خواهد نمود زیرا آنکه حسود چون در شده ... را ... مهارات با خداوندان نعمت و ارباب کمالات نمی بیند در ازاله نعمت این و اظهار نقائص آن و افساد اعمال دیگران میکوشد و گونه گونه مفاسد از مساعی او آن دنی الهمه در هیئت اجتماعیه بظهور میرسد —

حب صیت و میل و خواهش نام آوری موجب آنست که هر انسانی غایه سعی و نهایت جد و اجتهاد خود را در منافع عمومیه بکار برد و این صفت دعوت می کند

افراد بشر را به شیکه صرف افکار نموده از برای فایدهٔ خلق علوم نافعه و صنایع عجیبه
اختراع کنند چونکه نیک نامی بغیر از خدمت عموم دست یاب نخواهد شد و این
خواهش نام آوریست که از برای صیانت وطن جان فشانی را مرا باب نفوس
کبیره سهل و آسان میکند و این سبب چیست است که نفوس را از شرارتها
و تعدیها و ظلمها منع میکند و تمام این کتب نافعه و مؤلفات مفیده و اختراعات
غریبه و اشعار رائقه و آداب فاضله نتیجهٔ همین خواهش نام آوریست - اما نتیجهٔ
این میل را بسبب سوء استعمال بجائی رسانید که نفس انسانیه راضی شود بدینکه
از راههای حیله و عذر و مکر و دروغ و ریاکاری استحصال صیت و اکتساب
نیک نامی نماید یعنی آنکه حقیقة فعلی که قابل نام آوریست از وسر زده باشد مثل اینکه
از برای نام آوری مؤلفات و اشعار دیگران و صنایع و اختراعات دیگران را بخود
نسبت بدهد زیرا آنکه اولا این گونه نام آوری هیچ لذت و مسرتی در نفوس
نخواهد بود بلکه بجز انفعالات و انقباضات نفسانیه اثر دیگری نخواهد بخشید
و ثانیا اگر استحصال این نوع صیت و نام آوری در امتی عمومی شود البته نفوس
از حرکت بسوی معالی و اکتساب فضائل باز خواهد ایستاد اما نفوس آنانکه
بدین گونه اکتساب نام آوری کرده اند بجهت آنکه دیگر ایشان را داعی و مقتضی
باقی نخواهد ماند و اما نفوس آن اشخاصیکه هنوز مشهور بنام نیکی نشده اند بواسطه
آنکه چون ایشان را معلوم شود که حسن صیت از طریق حیله و مکر و ریاکاری
نیز حاصل می شود بلاشک نفوس ایشان از تحمل رنج و تعب مسالک نام آوری
حقیقی سر باز زده طریق اسهل یعنی راه حیله و مکر و ریاکاری را اختیار خواهند نمود -

میل ستایش ارباب کمال و قدح عموم افراد انسان و خیرخواهان عالم و خواهش
ذم و نکوهش اشرار و قلل اعتنا از این هیئت اجتماعیه سوق مینماید انسان مجبول
بر طلب مدایح را بسوی کمالات و تحریض میکند بشر مفطور بر حب ستایش را
بر مکارم اخلاق و زجر مینماید مردم را از هبوط و منع میکند از انحطاط و از ارتکاب
افعال رذیله — و چون افراد بشر را معلوم است که میل مدح اخیار و خواهش نکوهش
اشرار مرکوز است در نفوس انسانیه پس این میل و این خواهش بزرگترین
باعث خواهد بود از برای اینکه مردم منافع عمومیه را بر منفعت شخصیه ترجیح دهند
و از شرارت و بدخواهی نوع بشر دوری گزینند — و بلاشک اگر مدح و ذم نمی‌شد
در حرکت انسان بسوی فضائل بطلان حاصل می شد و در همت آن فتور روی
میداد و عملش خالی از قصور نمیگشت پس مدح و ذم چرخهای گردون ترقیات
انسانست و بدون این دو امر کمال و اعتدال از برای او حاصل نخواهد شد
ولکن نباید ستایش کننده افراط کرده ستایش خود را بدرجه تملق برساند
که ممدوح را مغرور و از اکتناه احوال خویش کور سازد — و اگر تملق در قومی
شیوع یابد بلاشبه فساد اخلاق که بنیاد کهن مدنیت است آن قوم را
فرا خواهد گرفت زیرا آنکه چون متملقین فضیلت حقیره ای را چون کوهی در نظر
صاحب آن فضیلت جلوه دهند و معایب آن را بلباس فضائل بپوشانند
البته آن شخص در نفس خود اشتباه کرده دیگر در اصلاح آن نخواهد کوشید
و این سبب آن می شود که رفته رفته فساد اخلاق برو غلبه کند و چون باهر کسی
باین طریق رفتار نمایند فساد عمومی خواهد شد — و همچنین نباید نکوهش کننده

افراط کرده خود را نام قرار دهد و متعرض هتک اعراض عباد الله شده افعال قبیحه
ایکه غیر آنها متعدی نیست از بین ودر آن نقل نماید و بلا ملاحظه منافع تامه قدح
ورزید وطعن ودر عمر وکند چون این گونه روش باعث اثاره فتن و تاسیس اساس
عداوات خواهد گردید و اگر این صفت در امتی فاش شود سلسله انتظام آن
امت گسیخته خواهد شد۔

میل استکشاف احوال امم وحب اطلاع بر تواریخ عالم موجب آنست که انسانها
حوادث ماضیه قبائل وشعوب را بمنزله آئینه قرار داده ودر آنها صور احوال آینده
خود ها را ملاحظه کنند۔ واگر بواسطه این میل اطلاع براحوال اجیال سابقه
حاصل نمی شد انسان را چگونه ممکن بود که این طریق مشکل حیات واین سبیل پر خوف
ووحشت زنده گانی واین مسلک تنگ سهمناک دنیا را با این عجز وناتوانی قطع
نماید وچه سان میتوانست که مسالک خیر را از مهالک شر تمیز دهد۔ واگر بسبب
این میل علم به تجربهای پیشینیان دست یاب نمیگشت صیانت وجود وتحصیل
اسباب حیات چگونه ممکن بود۔ این میل است که عقول وادراکات جمیع امم
ماضیه را در عقل شخصے واحد جمع میکند۔ واین میل است که انسان را بجائے
میرساند که بذ حواس ظاهره وباطنه گذشتگان فائده میگیرد وبچشمهای ایشان
نظر میکند وبگوشهای ایشان می شنود۔ واگر این میل در شخصے نباشد وخواهش
اطلاع براحوال وحوادث امم نداشته باشد آن بیچاره درین عالم چون کوری
خواهد بود بے دست وپا که در بیابان بے آب وگیاه وحید وتنها وبے زاد
ودلتنگ مانده باشد۔ وسود استعمال این میل اینست که انسان تواریخ امم

پدران افسانه‌ها شنیده بعد از استماع آنها ساکت شود و از ملاحظه مسرور گردد چنانچه
نزد طوایف امرای مشرق است که در وقت غنودن بر روی سریر افسانه‌گوی را
مهیا میدارند که قصص و حکایات گذشتگان را ذکر کنند تا از استماع آنها در حین
غیر از لذت افسانه شنیدن فائدهٔ دیگری ملاحظه نمی‌کنند —
میل به معرفت علل و اسباب حوادث و حب دانستن خواص و آثار اشیا باعث
فتح ابواب منافع است بر روی انسانها — و این میل رهنمائی میکند افراد بشر را
بسوی صنایع عجیبه و اختراعات غریبه — و علم طبیعت و علم کیمیا که عالم را از صورتی
بصورت دیگر درآورده است بلکه جل علوم که موجب تکمیل عقول و مقتضی تقویم
نفوس و باعث اصلاح شئون ظاهریه و باطنیهٔ انسانها گردیده است همگی از
آثار همین میل و از نتایج همین خواهش است — و این میل است که قوام حقیقت
انسان است و بدین از سایر حیوانات امتیاز یافته است و اعظم سعادتها
و نیکبختیها را بواسطهٔ این استحصال نموده است — پس بر انسانها لازم و
واجب است که این میل مقدس را از سوء استعمال مصون و محفوظ دارد
و در امور بلافائده آن را بکار نبرد تا آنکه از منافع و فوائد آن خود را و دیگران را
را محروم نسازد — چنانچه متفلسفین مشرق زمین خودها را محروم ساخته‌اند
زیرا آنکه ایشان از قرون متعدده رغبت و میل خودها را در مسائلی بکار برده‌اند
که نه در آنها منافع دنیویه است و نه منافع اخرویه چون مسئلهٔ هیولی و صورت
و مسئلهٔ عقول عشره و نفوس تسعه و مسئلهٔ محددالجهات و عدم جواز خرق والتیام
بر افلاک و امثال اینها از خرعبلات و خرافات —

میل محامات از وطن و جنس و خواهش مدافعه از دین و هم کیش یعنی تعصب وطنی و
تعصب جنسی و تعصب دینی بر میانگیزاند انسانها را بر مسابقت در میدان فضائل
و کمالات و باعث این می شود که اصحاب ادیان و ارباب اوطان و قبائل و شعوب
در اعلای کلمهٔ خود ها بکوشند و موجب این میگردد که هر یک از آنها در اسباب
عزت و شوکت و وسائل قوت و سطوت سعی و اجتهاد خود ها را بکار برند — و این
میل است که قبائل و ارباب ادیان را برین میدارد که بر مدارج شرف عروج کنند
و بکوشش تمام مزایای عالم انسانی را استحصال نمایند — و این میل است که آتش
غیرت را در نفوس مشتعل میگرداند — و این میل است که نمیگذارد انسانها را
که بفرومایه گی راضی شوند — و این میل است که از برای تشیید قصر مجد و شرف
جماعات کثیره را متفق میگرداند و بصیانت حقوق عمومیه دعوت می کند و بر حمایت
وطن و مدافعه از شرف دین بر میانگیزاند — ولی نباید این میل مقدس را
بسبب سوء استعمال بحدی رسانید که با عدالت و حقانیت مضاده نموده موجب
ابطال حقوق و باعث جور و تعدی بر دیگران گردد و یا آنکه سبب حقد های
بیجا و عداوتهای بیفائده شود چونکه دل از برای این خلق نشده است که عداوت
کده و بیت الضغینه بوده باشد — و چون کلام بدینجا رسید میخواهم با هزار تاسف
بگویم که مسلمانان هندوستان میل حمایت دین یعنی تعصب دینی را بسیار بیجا و بد
بکار برده اند زیرا آنکه ایشان تعصب را بسبب سوء استعمال بحدی رسانیده اند
که موجب بغض علوم و معارف و سبب تنفر از صنایع و بدایع گردیده است —
و چنان گمان کرده اند که آنچه منسوب بمخالفین دیانت اسلامیه بوده باشد نباید

از روی تعصب دینی آن گروه و مبغوض داشت اگرچہ علوم و فنون بوده باشد
و حال آنکہ از روی تعصب دینی بر ایشان واجب چنان بود کہ ہر جا فضیلتی و
کمالی و علمی و معرفتی بہ بینند خود با را احق و اولی دانستہ در استحصال آن سعیہا
و کوششہا بکار برند و نگذارند کہ مخالفین دیانت حقہ اسلامیہ در فضیلتی از فضائل
و در کمالی از کمالات بر ایشان سبقت گیرند۔ افسوس ہزار افسوس ازین سوء
استعمال تعصب دینی کہ عاقبت آن بتباہی و اضمحلال منجر خواہد شد۔ و میترسم
کہ سوء استعمال تعصب دینی مسلمانان ہند بجائے برسد کہ یک بارگی مسلمانان
دست از حیات ناشستہ زندہ گانی را ترک کنند بجہت آنکہ مخالفین دیانت اسلامیہ
درین عالم زندہ گانی میکنند لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم۔ باقی آیندہ

راقم جمال الدین حسینی

## زراعت

### بقیہ مضمون زراعت

اور مٹی تہ نشین ہوجاوے پہر اوس پانیکو سونگہیں اور چکہیں اگر وہ پانی بدبودار
نہ ہو بلکہ خوش ذایقہ ہو تو وہ زمین عمدہ ہی اور اگر پانی کہاری ہوجاوے تو
وہ زمین شور ہے اور اگر بدبودار ہوجاوے تو وہ زمین خراب ہی جہانتک
اوسکا مزہ اور بو خراب ہو۔

پہر حکیم ذیمقراطیس نے کہا کہ جو زمین بدبودار ہو یا شور ہو اوس سے
پرہیز کرنا چاہئیے مگر نمکین زمین کہجور کے درخت کو سزاوار ہے۔

حکیم یونیوسس نے کہا کہ اگر زمین کا امتحان کرنا چاہیں کہیتی کے لئے تو ایک
گز قدم برابر کہودیں پہر اوسکا مزہ اور بو دریافت کریں اگر انگور کی بیل لگانا

چاہین تو تین قدم بہا بر گڈہا کہو دین اور جو درخت گاڑنا چاہین تو چار قدم گڈہا کہو
اور جو زمین بری بو رکہتی ہو اوس سے ہر حال مین بہاگنا چاہیئے کسیلیئے کہ وہ نکمی ہے
حکیم سید آغوس نے کہا جب دو زمینون کا امتحان منظور ہو کہ کون سی بہتر اور
عمدہ ہے تو ایک ہی برتن مین پہلے ایک مٹی بہر اور ترازو کے ایک پلڑے
مین ڈالدے پہر دوسرے مٹی سے بہرا ور دوسرے پلڑے مین ڈالدے
بعد اوسکے تول جو مٹی ہلکی ہو وہی بہتر ہے لیکن شرط یہ ہے کہ دونو مٹیان
خشک ہون یا تری مین برابر ہون ــ
ابن حجاج نے کہا بعضون نے زمین کی عمدگی اور خرابی پر استدلال کیا ہے
بعضی چیزکے اوگنے سے جسمین کبہی خطا نہین ہوتی مثلاً مقیشہ جسکو قروال
کہتے ہین یا حروبحری جسکو بستناج کہتے ہین کیونکہ یہ دونون گہانسین نہین اوگتی
ہین مگر عمدہ زمین مین اور یہ بات اکثر یہی ہے اور جو زمین بری ہوتی ہے اوسمین
زعترا وگتا ہی جسکو صفر الحمیر کہتے ہین اور انزدطین جسکو مستل کہتے ہین اور حسک اور
سوکہی گہانس گری ہوئی اور قمح بری جسکو قمح الجمل کہتے ہین کیونکہ یہ گہانسین نہین
ہوتی ہین مگر بری زمین مین خلاف اور گہانسون کے کہ وہ عمدہ اور بری زمین
دونون مین ہوتی ہین جیسے پیاز اور سخت ترکاریان ــ
بعضون نے کہا عمدہ زمین وہ ہی کہ اگر برسون آباد نہ ہو اوسمین درخت نہ اوگین
اور جو زمین بری ہوتی ہے اوسمین درخت اوگ آتے ہین ــ
ابن حجاج نے کہا ہم نے زمین کے باب مین جو بیان کیا امید ہے کہ اوسپر قناعت
ہو جاویگی اگر خدا چاہے اور شاید کوئی کہے کہ جس زمین کی حکما نے مذمت کی ہے

ہم دیکھتے ہین کہ بعضے چیزین اوسمین خوب پیدا ہوتی ہین جیسے ریت ہے کہ کہ اوسمین ببول کا درخت عمدہ ہوتا ہے اسیطرح خاج اور نبلہ (کتھر) سخت زمین مین خوب ہوتا ہے تو اوسکا جواب یہ ہے کہ تم جو کہتے ہو صحیح ہے پر بعضی زمین ایک خاص قسم کی چیز کے لئے مناسب ہوتی ہے لیکن ممکن ہے کہ اور چیزون کے لیئے نامناسب ہو پس حکیمون نے اوس زمین کو عمدہ کہا ہے جو تر اور گرم ہو یا صرف تر ہو اور جو زمینین اسکے برخلاف ہین اون کی مذمت کی ہی اسکی وجہ یہ ہے کہ حکما اوس زمین کی تعریف کرتے ہین جو گیہون اور جو اور باقلا وغیرہ کے مناسب ہو کیونکہ لوگون کو عموماً ان چیزون کی احتیاج ہی اسیطرح تعریف کرتے ہین اوس زمین کی جو باغ کے میوون کے مناسب ہو جیسے سیب اور امرود اور آلو کے اور ترکاریون کے جیسے بیگن اور دہنیا (کشنیز) اور ساگ وغیرہ —

شولون نے کہا جو زمین تر ہو اوسمین ہر ایک چیز کی زراعت ہو سکتی ہے اور ہر ایک درخت لگ سکتا ہی اسیواسطے حکیمون نے اوسکی تعریف کی ہے اور فضیلت بیان کی ہے اور ایک چیز کے عمدہ پیدا ہونے سے کسی زمین مین وہ زمین عمدہ نہین ہوسکتی جیسے ترمس (ایک قسم کا چھوٹا باقلا) وہ ریتی کے زمین مین عمدہ ہوتا ہے اب ترمس کے عمدہ ہونے سے ریتی کی زمین فضیلت نہین حاصل کرسکتی کیونکہ یہ امر شاذ اور نادر ہے اور اگر ترمس عمدہ زمین مین بویا جاوے تو بھی اچھا ہوتا ہے اسیطرح صنوبر کے ریتی مین عمدہ ہونے سے ریتی کی عمدگی نہین ہوتی کیونکہ اور میوون کے لئے وہ مناسب زمین نہین ہے جیسے سیب اور جام اور آلو وغیرہ — باقی آئندہ

راقم وحید الزمان


باز

# حیوانات

## شکاری پرندوں کا بیان

### عقاب اور باز

ہمنے عقاب اور باز دونون کو پرندون کی ایک قسم مین شامل کیاہی۔ اسکی وجہ یہہ ہے کہ اگرچہ عقاب اور باز کی شکل اور عادات بالکل یکسان نہین ہین لیکن تاہم ان دونون مین ایک بہت بڑی مشابہت ہے یہہ پرندے اکثر جنگلی اور وحشی جانور ہوتے ہین اور انکی ٹہیک تشبیہ شیر اور چیتے اور دوسرے چوپایی درندون سے دیجاسکتی ہے جو دوسرے جانورون کو شکار کرکے اونکا گوشت چیر پہاڑ کر کہاتے ہین اور اپنا پیٹ بہرلیتے ہین۔

عقاب سب پرندون مین بڑا جانور ہے اور اگرچہ ایک یا دو قسم کے گدہ اس سے ایک ذرا بڑے ہوتے ہین لیکن اور کوئی پرند عقاب سے بڑا نہین ہوتاہی اور اسکو پرندون کا بادشاہ کہنا درست ہے جن لوگون عقاب کو کٹہرون اور بڑے بڑے پنجرون مین دیکہاہے اونکو وہ اصلی اور طبیعی حالت اوسکی نہین معلوم ہوتی ہے جبکہ وہ پہاڑون اور چٹانون مین رہتاہے جہان کہ وہ اپنا گہونسلا بناتاہے۔ لارڈ ایڈورڈ اسٹنلی صاحب لکہتے ہین کہ ہم اتفاقاً ایکمرتبہ عقاب کے گہونسلے کے پاس جانکلے۔ اور جب ہم اون اونچے پہاڑون پر چڑہے جو آوورنؔ ضلع مین واقع ہین جہان جوالا مکہی یا کوہ آتش فشان زیادہ ہین اور اوسکے قریب ایک بڑی اونچی جگہہ سے پانی گرتاہے

ؔ آورن فرانس کی سرزمین مین واقع ہے۔

اور بڑے زور و شور کے ساتھ اون چٹانون مین لہرین مارتا ہے تو ہمنے اس
پانی کے زور و شور مین ایک تیز آواز سنی اور وہ ایسی آواز تھی کہ گویا آسمان سے
آتی ہے جب ہمنے اوسطرف نگاہ کی جہان سے وہ آواز آتی ہوی معلوم ہوتی تھی
تو ہمکو ایک چھوٹی شے حرکت کرتی ہوی دور سے معلوم ہوی - یہہ شے جو دور سے
اوڑتی معلوم ہوتی تھی ایک سنہرا عقاب تھا جو نیچے کے میدان سے آرہا تھا -
متصل پہنچنے سے ہمکو یہہ معلوم ہوا کہ اوسکے بازو بہت کم حرکت کرسکتے تھے
جیسا ہے اوڑنے کے وہ ہوا مین مثل جہاز کے تیرتا معلوم ہوتا تھا اور کبھی کبھی
اوسکے پر کسیقدر تھپتھپاتے تھے - چونکہ وہ سیدہا ادہر کو چلا آتا تھا
اسواسطے ہمنے اپنے آپکو ایک چٹان کے پیچھے چھپایا اور اوسکی حرکت کو
دوربین کے ذریعہ سے دیکھا - پہلے پہل جب ہمنے اوسکو دیکھا تو وہ ایک
میل کے فاصلہ پر تھا لیکن ایک منٹ کے عرصہ مین وہ گولی کے شبہ تیر آگیا -

باقی آئندہ - محب حسین

# تاریخ
## آنربل جان آدم

آنربل جان آدم ۲۴ مئی ۱۷۹۵ع مین پیدا ہوے اور یہہ رایٹ آنربل
ولیم آدم کے بڑے بیٹے تھے جو اسکاٹلنڈ کی عدالت جوری مقدمات دیوانی
مین لارڈ چیف کمشنر رہے ہین انکا سلسلہ ماں کی طرف سے الفنسٹن صاحب سے
ملتا ہے ۱۸۰۵ع مین سول سروس بنگالہ مین داخل ہوے اور فروری ۱۸۰۶ع
مین اپنے ماموں مونٹ الفنسٹن (گورنر سابق بمبئی) کے ہمراہ کلکتہ مین آے
اور مختلف سرکاری خدمتون کو انجام دیتے رہے یہانتک کہ کلکتہ کے

کونسل مین ممبر اعلی مقرر ہوے اور اوسی حالت مین (جن دنون لارڈ ہیسٹنگ اپنی خدمت کی مدت تمام کرکے ولایت گئے) مسٹر آدم کو عہدہ گورنر جنرلی کا کام دیکہنا پڑا اور قریب ساتہہ مہینہ کے سنہ ۱۸۲۳ اور ۱۸۲۴ع مین لارڈ امہرسٹ کے تشریف آوری تک اسی خدمت کو نہایت استقلال اور عمدہ انتظامون کے ساتہہ انجام دیتے رہے آزادی مطابع کو اپنے زمانہ حکومت مین انہون نے روک دیا چونکہ وہ چند سال سے پیچش مین مبتلا تہے اور مختلف جگہہ تبدیل آب و ہوا کے لئے پہرے مگر کوئی فائدہ نظر نہ آیا ناچار لارڈ امہرسٹ کے جایزہ لیتے ہی انگلستان جانے کا ارادہ کیا اور مارچ سنہ ۱۸۲۵ع مین جہاز پر سوار ہوے لیکن بیماری اونکے مزاج پر اسقدر غلبہ کر گئی تہی کہ وہ جان بر نہو سکے اور اثنائے سفر مین انہون نے جہاز ہی پر انتقال فرمایا اونکی لاش ۴ جون کو جزیرہ مڈاگاسکار کی اوسطرف سمندر مین ڈال دے گئے اور اونکے مختصر حالات عمری ایک تختی پر سینٹ جارج چرچ مین آویزان کیئے گئے اور ایک قد آدم تصویر اونکی یادگاری مین ٹون ہال کلکتہ مین لگائے گئے مسٹر آدم نے ایسٹ انڈیا کمپنی کی ۲۳ برس نوکری کی دایرکٹرون نے اونکی نسبت لکہا ہے کہ اونکی دیانت اور لیاقت اور مستقل سرگرمی اس قابل ہے کہ اور لوگ اوسکی پیروی اور تقلید کرین۔

راقم اکرام الدین
سوم تعلقدار شولاپور

# طب

## بقیۂ مضمون حفظ صحت ازدواج

۲۱ حیض تیس برس تک بلکہ بعض وقت ۵۳ سال تک جاری رہتا ہے اور جب تک وہ جاری رہتا ہی عورت حاملہ ہو سکتی ہی بشرطیکہ حیض معمولی زمانہ سے زیادہ دنون تک نہ ہی حسب قاعدہ اسواسطے جب حیض بند ہوتا ہی ولادت بھی بند ہو جاتی ہے اسلئے چونکہ حیض عموماً پینتالیس برس پر بند ہو جاتا ہی یہہ امر بہت کم ہی کہ بعد اس عمر کے عورت لڑکا جنے —

۲۲ مین نے ایسے عورتون کے لڑکا ہوتے دیکھا ہے جنکی عمر پچاس برس سے زائد تھی اگرچہ یہہ امر بہت کم ہی کہ عورتین بعد تینتالیس سال یا ۴۵ سال کے حاملہ ہوتی ہین مین نے خود ایک عورت کو جنا یا تھا جسکی عمر ۵۱ برس کی تھی اور اوس نے ایک عمدہ تندرست لڑکا جنا۔ اوسکی زچگی کم تکلیف دہ اور آسان تھی اور اوسکے بہت سے لڑکے تھے اور اوسکے چھوٹے لڑکے کی عمر اس زچگی کے وقت بارہ سال کی تھی - ڈاکٹر کارپنٹر نے جو مقام ڈرہم کے رہنے والے ہین مجھہ سے بیان کیا کہ مین نے چند عورتون کو جنایا جنکی عمر پچاس سال کی تھی مجھکو ایک صورت اچھی طرح سے یاد ہی جو میرے باپ کے وقت مین بسنہ ۱۸۳۹ء واقع ہوئی اور وہ یہہ تھی کہ ایک عورت ۴۷ سال کی عمر مین بیوہ ہوئی بعد بیوہ ہونے کے اوس نے جلدی دوسرا نکاح کیا اور بارہ مہینے کے عرصہ مین اوسکے پہلا لڑکا پیدا ہوا ہم صورتین محنت کرنے والے لوگ یا مزدور ... مین واقع ہوئین لیکن دو اور صورتین مجھکو معلوم ہین جنمین شریف عورتون ... پچاس کی عمر مین لڑکا جنا ایک نے پہلا لڑکا جنا اور دوسرے نے آٹھوان لڑکا جنا - مین یہہ بات نہین کہہ سکتا ہون کہ کسطرح اونکی حیض جاری ہوتا تھا - لیکن مین ایک کو اتنی لڑکی کو جانتا ہون جسکا حیض برابر بہت کم ہوکر ساٹھہ سال کے اخیر تک جاری رہا - ڈاکٹر باول کہتے ہین کہ سالگذشتہ مین مین نے ایک عورت کو

جنا یا جسکی عمر ۲ ۵ سال کی تہی اور مسٹر میکفورڈ کہتے ہین کہ مین نے ایک عورت کو جنایا جسنے اپنی عمر
کم سے کم پچاس سال کی بتلائی - مسٹر کلارک نے جو مقام مولڈ کے رہنے والی تہے بیان کیا کہ
مین نے چند عورتون کو جنایا جنکی عمر ۴ ۴ سال سے زائد تہی اور بیان کیا کہ فی الحال مین نے ایک کو
جنایا جسنے پہلا لڑکا جنا اور جسکی عمر ۴ ۴ سال کی تہی - مسٹر بلاوکس ہیم نے جو پورٹ ماوتہ کے
رہنے والی ہین بیان کیا کہ مین نے ایک عورت کو جنایا جسکی عمر ۲ ۵ برس کی تہی اور جسنے
اپنی شادی ۵ ۳ برس کی عمر مین کی تہی —

۲۳ لڑکا ہونے کی صورتین مندرجہ ذیل جو صحیح ہین مگر نادر ہین ایسی
وقوع مین آئی ہین - جرنل ڈی ٹولس مین مندرج ہی کہ میڈہم وڈہم مقام لامور کی سے
جسکی عمر ساٹہہ برس کی تہی تہوڑے دن ہوے کہ دو لڑکے توام جنے

۲۴ مین نے ایک زیادہ عمر کی عورت کے بچہ پیدا ہونے کی صورت بیان
کی اب مین ایک صورت بہت زیادہ کم سن عورت کے بچہ جننے کی جو میرے مشاہدہ مین
آئی بیان کرتا ہون - جسمین ایک لڑکی نے ۱۲ برس کی عمر تک تین لڑکے جنے - اوسکی
شادی ۱۲ سال کی عمر مین ہوئی تہی اور اوسکے خاوند کی عمر صرف ۱۵ برس کی تہی

۲۵ بہت گرم ملکون مین جیسے ابیسینا اور ہندہی لڑکیان بہت کم عمر
مین یعنی دسوین یا گیارہوین سال حیض سے ہوتی ہین فی الحقیقت بعض اوقات
وہ اس سن مین بچے جنتے ہین لیکن جب حیض جلدی شروع ہوتا ہی تو جلدی بند بھی
ہوتا ہی اسطرح سے وہ تیس برس کی عمر مین بوڑہی ہوجاتی ہین —

۲۶ ہم جانتے ہین کہ انسان کے زمانہ بلوغ مین قدرتی ایک بہت بڑا فرق ہے
اور یہہ فرق صرف افرادہی کے درمیان مین نہین ہی بلکہ قومون کے درمیان بھی ہے

یہہ فرق ایسا بڑا ہی کہ ایشیا کے بعض جنوبی ملکون مین ہم سنتے ہین کہ عورتین بارہ برس
کی عمر مین صاحب اولاد ہوتی ہین - ڈاکٹر مانٹگومیری بعض صورتین جلدی بلوغ کی جو
دلچسپ ہین بیان کرتے ہین - وہ ڈاکٹر بروس سے نقل کرتے ہین کہ اونہون نے
ملک ابیسینا مین اکثر گیارہ برس کی عورتین صاحب اولاد دیکہین ہین اور ڈیلاب
نے بہی اسہی قسم کی عورتون کو بنگال مین دیکہا ہے - ڈاکٹر گوڈیو نے جو کلکتہ مین
مڈوائفری (دایاگیری) کے اوستاد یا پروفیسر تہے ایک سوال کے جواب مین جو
اس بحث مین تہا بیان کیا کہ بہت چہوٹی عمر جسمین مین نے ایک ہندو عورت کو لڑکا
جنتے دیکہا دس برس کی ہی لیکن مین نے سنا ہی کہ ایک نو برس کی عورت نے بہی لڑکا جنا

۲۷ سرد ملکون مین مثل روس کے عورتین بہت دیر مین حیض سے
ہوتی ہین یعنی اکثر درمیان ۲۰ اور ۳۰ سال کے - اور چونکہ حیض کے جاری رہنے کا
زمانہ اونہین تیس یا پینتیس سال کا ہوتا ہی اسواسطے اونکا بہت بڑی عمر مین یعنی
ساٹہہ برس کی عمر تک لڑکا جنا غیر معمولی بات نہین ہے - وہ اکثر برابر حیض سے
نہین ہوتی ہین اور یہہ بات سال مین تین یا چار دفعہ سے زیادہ ہوتی ہے
اور جب یہہ صورت واقع ہوتی ہی تو حیض کا مادہ اکثر مقدار مین کم ہوتا ہی

۲۸ حیض کا رقیق مادہ حقیقت مین خون نہین ہے اگرچہ وہ
صورت اور خواص مین بہت خون کے مشابہہ ہے - تاہم وہ تندرستی کی حالت
مین اسطرح نہین جمتا ہی جیسے کہ خون جمتا ہی - وہ ایک مادہ ہے جو رحم سے آتا ہی
اور جب حیض کا خون ایک تندرست عورت کا ہوتا ہے تو اوسکا رنگ بہت سرخ
ہوتا ہی اور وہ اوس خون کے زیادہ مشابہہ ہوتا ہی جو ایک تازہ کٹی ہوئی اونگلی سے نکلتا ہی

۲۹ مادہ حیض کو جیسا کہ اوپر مذکور ہوا ہی جمنا نہین چاہیئے اور اگر ایسی صورت ہو تو عورت اپنے ایام مین سخت درد سے تکلیف اوٹھاتی ہے علاوہ برین جب تک یہ جمنا بند نہین ہوتا ہی وہ کبھی حیض کہنین ہوتا ہے۔ اسواسطے ایسے صورت مین ایک حکیم کی مدد ضرور لینا چاہیئے جو کہ علامات دردآمیز مذکورہ بالا کو دور کریگا اور اس علاج سے اوسکے حاملہ ہونے کی بہی راہ غالبًا کہولیگا۔

۳۰ حمل مین حیض بالکل بند ہوجاتا ہی اور دودہ پلانے کے زمانہ یا ایام رضاعت مین بہی بند رہتا ہی اور رحم کی بیماری اور بے ترتیبی کی حالت مین بہی وہ بند ہوجاتا ہی۔ اور نہایت کمزوری کی حالت اور سخت بیماری مین بھی خصوصًا دِق اور سِل مین بند ہوجاتا ہی اور فی الحقیقت سل کی بیماری مین اوسکا بند ہونا بہت سخت علامات مین سے ہی۔

۳۱ اسبات کا اقرار کیا گیا ہی بلکہ بڑے تجربہ کار آدمیون نے اسبات کا اقرار کیا ہی کہ بعض اوقات عورت ایام حمل مین بہی حیض سے ہوتی ہی اسبات سے مین اتفاق نہین کرسکتا ہون۔ یہہ بالکل غیر ممکن معلوم ہوتا ہی کہ اِس حالت مین عورت حیض سے ہونے کے قابل ہو۔ جسوقت وہ حیض سے ہوتی ہی اوسہی وقت رحم کی گردن "میوکس" جہلی کے ذریعہ سے بند ہوجاتی اور حقیقت مین اوسپر ایک تنگ مہر لگجاتی ہے۔ فی الواقع بعض اوقات ذرا سا سرخ مادہ جو حیض کے خون سے مشابہ ہوتا ہی معمولی ایام کے دنون مین نکلتا ہی لیکن عمومًا وہ مقدار مین بہت تہوڑا ہوتا ہے اور صرف ایکدن یا اِس سے زیادہ نہین اور بعض وقت ایک یا دو گہنٹون مین بند ہوجاتا ہی لیکن یہہ خون رحم کے اندر سے

# فہرست مضامین



## فہرست تصاویر

# رسالہ حافظ صحت

(۱) یہہ رسالہ عرصہ سے ہر مہینہ کے ۱۵ و ۳۰ کو نکلتا ہے (۲) اسمین حفظ صحت کے لئے خوراک پوشاک خواب و بیداری اور کثیر الوقوع امراض کے خاص علامات و طریق تشخیص و علاج و تجربہ ہای انگریزی و یونانی اور اُن تدابیر کا ذکر جو حسب تغیر موسم بطور علاج حفظ ما تقدم عمل مین لانے سے بیماری رُک سکتی ہے درج ہوتے ہین۔ (۳) جناب نواب لفٹنٹ گورنر پنجاب و سنٹری کمشنر و دار کٹر و مڈیکل فکلٹی و چیف کمشنر میسور و راجہ صاحب جودہپور و کپورتہلہ و نواب بہادلپور معاون ہین۔ (۴) قیمت معہ محصول سالتمام کے لئے رؤسا سے عه طلبا سے عه مقرر ہین۔

رسالہ دافع آتشک رسالہ قیافہ المشتہر

عه حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما مہتمم رسالہ حافظ صحت لاہور موچی دروازہ

# اشتہار

## مجرب!!!

ادویۂ مندرجۂ ذیل شرطاً تا حصول صحت بادای نقد قیمت لاہور موچی دروازہ مین دار الشفای حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما مالک مہتمم رسالہ حافظ صحت سے مل سکتی ہین۔

۱۔ روغن دافع سستی و باریکی و کجی مجلوق بچہ پن کی خرابی سے اگر رگ پٹی کمزور ہوگئے ہون تو اسکی چند روز مالش سے حالت اصلی پر آتی ہین فی تولہ للعہ۔ روپیہ

۲۔ ادویہ جو سوزاک و قرحہ کو جو سالہای سال سے ہو جلد دور کرے فی تولہ صہ روپیہ

۳۔ شربت دافع نامردی و رقت منی و جریان و احتلام و ضعف اعضای رئیسہ و معدہ و کمزوری اعصاب و چشم و درد کمر و تاریکی چشم و خشکی بدن و درد سر جو کثرت

شرا انجواری و اقسام فواحش مثل کثرت جماع و اغلام وجلق سے ضعف جگر وکمی اشتہا
دہاتہہ پاؤنکا پہولنا وسستی وتکاہل بدن دایمی قبضی لاحق ہون دور ہوتے ہین
فی بوتل للعہ روپیہ ۔

۴ — تریاق مایوسین یہہ دوائی جسکی نصف چانول خوراک بہی نامردی و
سرعت انزال ونسیان وضیق النفس کہانسی تردمہ دردشقیقہ عرق النسا
وجع مفاصل وجلدی کہنہ امراض اور پرانے زخم خنازیر ناصور دور ہوتی ہین
جنکو ذدوده وروغن زرد نہ ہضم ہوتا ہو اس سے اچہی طور پر ہضم کرسکتے ہین
فی خوراک ۸ر ۳۰ خوراک ۔

۵ — حب دافع ذیابیطس ان گولیون کے کہانے سے باربار آنا پیشاب
وتشنگی بند ہو جاتی ہے سلسل البول وضعف مثانہ وپیچش و اسہال دیرینہ
وپانی کے لاگ جو تاثیر آب وہوا یا کثرت کار سے نظام عصبی مین بگاڑ ہوا ہو
دور ہوتے ہین عـہ ۔

۶ — حب قایم مقام افیون اس سے بے ضرر وجیح نشہ افیون وچنڈو
چہوٹ جاتے ہین بہوک کہلتی ہے نیند آتی ہے سستی بدن ونزلہ وزکام وریزش
جو گلے مین گرتی ہو وکہانسی وتپ ربعہ دور ہوتے ہین ۔ صہ روپیہ

۷ — ہلاس اسکے سونگنے سے پڑوال دور ہوتے ہین عـہ ۔

۸ — حب دافع آتشک کیسی سخت آتشک ہو نرہو یا مادین بلا تکلیف مونہہ و قے
دوست جاتا رہتا ہی للعہ روپیہ ۔

۹ — ماءاللحم یہہ پہول میوجات وطیور کے گوشت سے طیار کیا ہوا عرق نامردی
و قراقر شکم ولقوۃ واسترخا وما لیخولیا مراقی وخفقان وکمی خون کو کہوتا ہے
فی بوتل عـہ ۔

## ایک عرق بطور علاج حفظ ماتقدم

مرض جانکاہ آتشک و سوزاک دیدہ سے بچنے کے لئے تجربہ کیا گیا فی بوتل ۲ ایک بوتل چھ مہینے کیواسطے کافی ہے مفصل حال آدہ آنہ کے ٹکٹ کے بھیجنے سے معلوم ہو سکتا ہے نمبر ۱۵۰

## رسید زر از حضرات خریداران معلم

| | |
|---|---|
| نواب شوکت جنگ بہادر دام اقبالھم | ۲ |
| نواب اکرام جنگ بہادر دام اقبالھم | ۲ |
| نواب وزارت علیخان بہادر دام اقبالھم | ۲ |
| نواب احمد علیخان بہادر دام اقبالھم | ۲ |
| مولوی حافظ محمد انور اللہ صاحب استاد حضرت بندگان عالی حضور پرنور دام اقبالھم | ۲ |
| حکیم سید علیخان بہادر میر مجلس صفائی | ۲ |
| مولوی محمد حسن عطار اللہ خان صاحب منصرم معتمد صدر المہام عدالت سرکار عالے | ۲ |
| مولوی محمد اعظم صاحب ابو الجلال نائب سررشتہ دار دفتر معتمد مالگزاری سرکار عالے | ۲ |
| مولوی محمد غضنفر علی صاحب مہتمم دفتر معتمد مدار المہام سرکار عالی علاقہ تعمیرات عامہ | ۲ |
| منشی کشن راؤ صاحب میر منشی دفتر معتمد مالگزاری سرکار عالی | ۲ |
| غلام نبی صاحب جاگیردار پوکن پلی | ۲ |

# جرثقیل

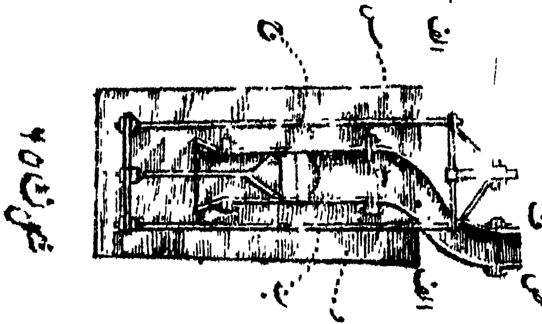
## بقیہ مضمون پانی چڑہانے کے طریقے

۱۱ اوس پانی بہرنے کے طریقہ مین جو شکل ۵ معلم نشان سے واضح ہے اور دوسرے اسی قسم کے طریقون مین رسّی کا بوجہ دونون طرف تلتا ہے - کیونکہ جب بہرا ہوا پانی کا ڈول اوپر چڑہنا شروع ہوتا ہے تو اگرچہ اوس ڈول کی رسّی کا بوجہ بوجہ اسکے کہ اسطرف کی رسّی بہ نسبت دوسرے طرف کے رسّی سے بڑی ہوتی ہے چڑہانے والی قوت کو روکتا ہے لیکن تاہم یہ بوجہہ رفتہ رفتہ کم ہوتا جاتا ہے یہان تک کہ چڑہتا ہوا اور اوترتا ہوا ڈول دونون برابر ایک نقطہ پر ملجاتے ہین - اس نقطہ پر جہان یہ دونون ڈول برابر مین چڑہتے اور اوترتے ہوے دونون رسی کی جز برابر ہونگے اور ایک دوسرے کے ہم وزن ہونگا اور بعد اسکے وہ رسی جو کنوے مین اوترتی جاتی ہے خود بہاری ہو کر اوس چڑہانے والیکی قوت کو اوسیقدر مدد پہونچاتی ہے جسقدر کہ پیشتر چڑہتی ہوی رسی اوسکو روکتی تہی - اسواسطے رسی کے دونون طرف کے جزون کی قوت مین ایک تغیر اور تبدل کی قوت ہے -

۱۲ اسی طریقے اور اسی آیے سے ملک فرانس مین دوسیا ہے کہینے قایم کرکے بڑے بڑے گہرے چہرون کی کانون یا معدنون سے پتہر اوپر چڑہاے جاتے ہین -

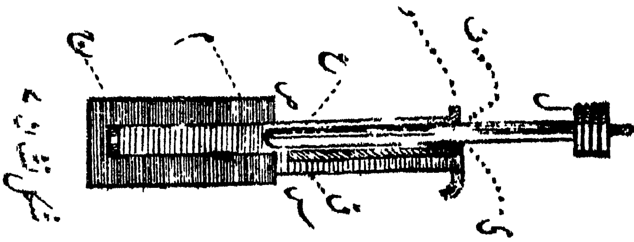
۱۳ اگر بعوض رسی اور ڈول کے کنوے مین ایک نل لٹکا دیا جاے اور اس نل مین ایک مقابض یا پسٹن داخل کرین اور یہہ پسٹن صندوقی ہوا یا اوپر کہولا ہوا ہو اور اس پسٹن کو موافق معمول کے اوپر نیچے حرکت دین تو پانی تہ بعینہ

نلکے اوپر چڑھیگا – اس قسم کے آلہ کو پانی چڑھانے کا آلہ کہتے ہین جو تصویر نشان ۵۹ سی ظاہر ہے –



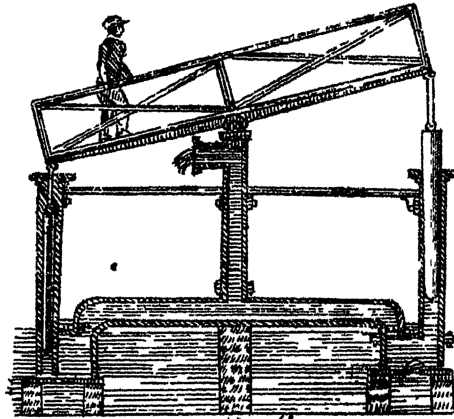

"الف" کنوے کا پانی ہے "ب ج" مقباض یا پسٹن ہے "د" پسٹن کا صندوق ہے جو اوپر کہلا ہوا ہے جب پسٹن کو نیچے حرکت دیتے ہین تو یہ صندوق یا ویلو کا موںہہ کہل جاتا ہے اور اوس مین ہوکر پانی اوپر گذرتا ہے اور جب پسٹن کو اوپر حرکت دیتے ہین تو وہ پانی اوپر چڑھتا ہے اور ویلو یا صندوق کا موںہہ پانی کے دباؤ سے بند ہو جاتا ہے اور "ب ج" کے اوپر ایک دوسرا ویلو یا صندوق "س" مستقل طور سے قایم کیا جاتا ہی جسمین ہوکر پانی اوپر گذرتا ہے جبکہ پسٹن اوپر حرکت کرتا ہے – اور یہہ دوسرا ویلو پانی کو نیچے واپس آنے سے روکتا ہے کیونکہ یہہ دوسرا ویلو یا صندوق پانی کے دباؤ کی وجہ سے بند ہو جاتا ہے اس پانی کو جبکہ پسٹن اوپر چڑھا لیجاتا ہے بذریعہ نل "ص ف" کے جبقدر طبیعت چاہے اوپر چڑھا لیجا سکتے ہین – اس قسم کے آلہ مین قوت حرکت پانی کے برابر ہو جبکہ پسٹن اوپر چڑھاتا ہے اور "پمپ راڈ" یعنی لوہے کے سلاخ کے جو پسٹن مین لگی ہوی ہوتی ہے اور اوسکے فریم یا چوکہٹے کے جسکی ذریعہ سے پسٹن کام دیتا ہے اور حرکت کرنے ہوئے اجزاے پسٹن کی یہہ قوت حرکت برابر یا مساوی ہو –

۱۴۹ ایک نہایت ہی عمدہ پانی چڑہانے کے نل کی طرز جو اگرچہ صورت مین نل مذکورہ بالا کے مختلف ہے لیکن اصول دونون کے ٹہیک ٹہیک ایک ہی ہین شکل نشان ۔ سے واضح ہوتی ہے ۔ اِس نل مین یہہ فائدہ ہے کہ اوسمین رگڑ بہت ہی کم ہوتی ہے اور وہ ایک جانور کے سیدہا پہرنے سے حرکت کرتا ہے یہہ طریقہ بہت عمدہ ہے جسمین جانور کی قوت سے کام لیا جاتا ہے ۔



۱۵ "د ج" ایک کاٹہہ کا نل گول یا چوکور تیار کرو اور کنوے یا تالاب کے پانی مین اوسکو اسقدر ڈوبا رکہو جسقدر کہ اوپر بلندی پر اوسکا پانی چڑہا لیجانا منظور ہو یعنے جسقدر بلندی پر پانی چڑہانا چاہو اوسی نسبت سے وہ نل پانی مین غرق رکہو ۔ مثلاً اگر "م ص" وہ بلندی کنوے کے پانی کی سطح سے ہے جسپر تم پانی چڑہانا چاہتے ہو تو "ص ج" کو برابر "م ص" کے ہونا ضرور ہے ۔ "ل م" ایک بہاری بلنجر یا لٹہہ ہے جو ایک زنجیر مین باندہا جاتا اور جو اپنے خود بوجہہ کے دباؤ سے پانی مین اوترتا ہے اور پہیا ہوا سوراخ "ف ی" مین ہوکر نیچے اوپر گذرتا ہے ۔ وہ نل جو کنوے مین ڈالا جاتا ہے اوسکی تلی کہلی ہوی ہوتی ہے اور اوس تلی مین ایک ویلو یا کواڑ وار دروازہ لگایا جاتا ہے ۔ اپنے دباؤ سے پانی نل مین ویلو ہوکر اوپر گذرتا ہے اور نل کو

ص س " تک جو کنوے کے پانی کی سطح سے بہرتا ہے اور " س ع " ایک چہوٹا
نل ہے جو اوس بڑے نل کی ایک طرف کنوے کے پانی کے سطح کے برابر آڑا
لگایا جاتا ہے اور یہہ چہوٹا نل ایک کہڑے نل ہی ق سے بذریعہ ویلو " ع " کے
ملایا جاتا ہے جو اوپر کے طرف کہلتا ہے " ک " پانی کے نکلنے کا موہنہ یا ٹونٹی
ہے - پلنجر یا ٹہہ ل م اوس بڑے نل مین ہوکر ڈہیلے طور سے گذرتا ہے
اسطرح سے کہ وہ نیچے اوپر سوا اوس جگہہ کے جو حروف ف ی سے ظاہر
اور جسمین چکنائی لگائی جاتی ہے بغیر رگڑ کہانے کے یعنے ڈہیلا گذرتا ہے
جب یہہ پلنجر اپنے دباؤ سے اوس پانی مین نیچے اوترتا ہے جو نل کے نیچے
کے حصہ مین بہرا ہوا ہے تو ویلو یا دروازہ بند ہوجاتا ہے اور پانی پلنجر
دبکر اور ویلو " ع " مین گذرکر چہوٹے نل ق ی مین جاتا ہے اور جب
پلنجر اوپر اوٹہتا ہے تو ویلو " ع " بند ہوجاتا ہے اور وہ پانی جو چہوٹے
نل ق ی مین بہرجاتا ہے وہ پہر نیچے نہین لوٹنے پاتا ہے اور پہر کنوے
کا پانی بڑے نل مین س ص سطح تک چڑہکر بہرجاتا ہے - پہر جب
دوبارہ یہہ پلنجر یا پسٹن نیچے حرکت کرتا ہے تو زیادہ پانی کو چہوٹے نل
ی ق مین ڈہکیلتا ہے اور اسطرح سے پانی اسوقت تک کنوے سے
چڑہتا رہتا ہے جب تک کہ وہ پلنجر یا پسٹن کام کرتا ہے - جسطرح کہ یہہ آلہ
ایک آدمی یا جانور کے دباؤ سے کام دیتا ہے وہ طریقہ شکل نشان
مندرجہ ذیل سے ظاہر ہے - اسطرح سے ایک بڑے کنوے مین دو پلنجر یا پسٹن
اور دو نلون کے ذریعہ سے پانی اوپر جلد جلد پہونچایا جاتا ہے اور جب ایک
پلنجر نیچے جاتا ہے تو دوسرا اوپر آتا ہے - ان دونلون کے ذریعہ سے پانی



شکل نشان ۸

ایک سیدہی نل مین جاتا ہی جو اون دونون کے بیچ مین قایم کیا جاتا ہے اور اس بیچ کے نل مین پانی دم بدم چڑہتا ہی کیونکہ جب ایک نل کا پسٹن اوپر جاتا ہی تو دوسرے نل کا پسٹن پانی کو دباتا ہی اور اسیطرح سے پانی کے چڑہاؤ کا سلسلہ منقطع نہین ہونے پاتا ہی۔ ایک آڑے تختہ پر جو اون دونون نلون کے پسٹنون کے اوپر قایم ہوتا ہے اور جسکا بیچ بیچ کے نل پر جایا جاتا ہی ایک آدمی ایک طرف سے دوسرے طرف ٹہلتا ہی اور جب اوس آدمی کا بوجہ ایک جانب پسٹن کے اوپر پڑتا ہے تو وہ پسٹن نیچے جاتا ہی اور جب وہ دوسرے طرف جاتا ہے اور دوسرے پسٹن پر دباؤ پڑتا ہی تو وہ پسٹن نیچے جاتا ہی اور پہلا پسٹن اوپر آتا ہے

۱۶ چونکہ ویلو یا کواڑ دار دروازہ ہر قسم کے نل مین کارآمد ہوتا ہے اسواسطے اِس جگہہ اوسکے مختلف قسمون کا مختصر بیان کرنا نہایت مفید ہوگا۔

۱۷ ویلو عموماً وہ تدبیر ہے جسکی وجہ سے پانی یا رقیق چیز کو جو ایک نل یا سوراخ مین ہوکر بہتی ہی ایک طرف کو بلا روک بہنے دیتے ہین اور دوسرے طرف سے روکتے ہین۔ اوسکی ساخت ایسی ہوتی ہی کہ جب ایک طرف

پانی کا بوجھہ پڑتا ہی تو وہ یعنے ویلو بند ہو جاتا ہی اور جب اوسکے دوسرے طرف دباؤ پڑتا ہے تو وہ کھل جاتا ہے -

۱۸ چونکہ تمام قسم کے نلون سے پانی اوپر چڑہانا مقصود ہوتا ہی اسواسطے تمام ویلو ضرور اوپر کے جانب کہلتے ہین اور نیچے کے طرف بند ہوتے ہین

۱۹ ویلو کے چند قسمین ہین

"کلیک ویلو" صندوق کے ڈہکنے کی طرح ہوتا ہی (شکل نشان ۹ کو دیکھو) وہ اوپر کے جانب کہلتا ہے اور ایک چول پر حرکت کرتا ہے اور جب پانی اوسکو نیچے دباتا ہی تو وہ بند ہو جاتا ہی -

اس قسم کے ویلوون مین سی نہایت سادہ ایک مفرد "کلیک ویلو" ہے اور اسکو عموماً اسطرح تیار کرتے ہین کہ کسی ایک دہات یعنی لوہے تانبہ پیتل وغیرہ کے تختہ پر جو اوس سوراخ سی بڑا ہوتا ہی جسکے ڈہکنے کے لئے وہ بنایا



شکل نشان ۹

جاتا ہے ایک چمڑے کا ٹکڑا دونون جانب منڈہا جاتا ہے - اور جو چمڑا اوس تختہ کے نیچے کے طرف ہوتا ہی اوسکے نیچے ایک دوسری تختی یا ٹکڑا دہات کا جو سوراخ سے چھوٹا ہوتا ہی لگایا جاتا ہی - یہہ چمڑا بڑے تختہ سے کسیقدر بڑا ہوتا ہی اور مڑ بھی جاتا ہی اسواسطے اسکی نوک سے چول بنائی جاتی ہے جسپر ویلو مذکور حرکت کرتا ہی - اس قسم کا ویلو خود اپنے ہی بوجھہ سے بند ہو جاتا ہے اور پانی کے زور سے کہلتا ہی جو اوسمین ہو کر نیچے سے اوپر گذرتا ہی اور اس سے

بہی زیادہ وہ اوس پانی کے بوجہہ سے بند ہو جاتا ہی جو اوپر چڑہکر نیچے واپس آتا ہی اور جسکے روکنے کے لئے یہہ ویلو تیار کیا جاتا ہے۔

۲۰ ویلو کو اوسقدر کہلنا چاہیئے جسقدر کہ وہ باعتبار لنبان چوڑان کے سوراخ کے موہنہ کو ڈہانکتا ہی۔ یہہ بات اوسوقت پیدا ہوگی جب اوس چول کا زاویہ جسپر وہ حرکت کرتا ہی قریب تیس ۳۰ درجے کے ہو۔

"ڈبل کلیک ویلو" دو نصف کروی تختون سے مرکب ہوتا ہی اور اوسکی چولین ان نصف کرون کے قطر پر ہوتی ہین۔ دیکہو شکل نشان ۱۰

۲۱ اون سب ویلوون مین سے جو پانی کی سیدہی حرکت سے کہلتے ہین نہایت سیدہا سادہ وہ ویلو ہے جسمین ایک چوڑا تختہ تانبہ لوہے وغیرہ کا ہوتا ہے اور یہہ دہات کا تختہ اوس سوراخ سے بڑا بنایا جاتا ہے جسکے ڈہکنے کی غرض سے وہ تیار کیا جاتا ہے اور اوس تختہ کو اسطرح سی ریت کر ٹہیک کرتی ہین کہ سوراخ کو اچہی طرح سے بغیر کسی سانس کے بند کرے۔ اس قسم کے ویلو مین ایک لوہے کی پتلی سلاخ مثل تکلے کے بیچا بیچ مین لگائی جاتی ہے اور نیچے کے طرف اوس تکلے کا اخیر ایک سوراخ مین ہو کر پہسلتا ہی جو دوسرے ترچہی سلاخون کے آپسمین ملنے سے پیدا ہوتا ہی (دیکہو شکل نشان ۱۱)

شکل نشان ۱۰



شکل نشان ۱۲

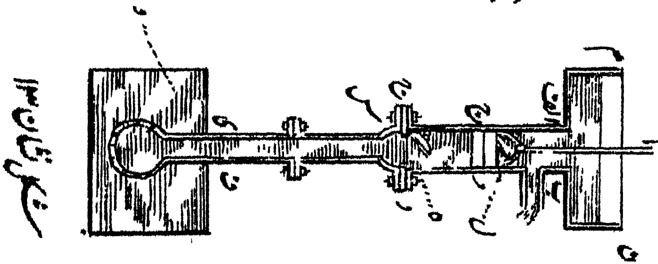
شکل نشان ۱۱

۲۲ اس قسم مین سے مخروطی ویلو جنکو اکثر "اسپنڈل ویلو" کہتے ہین عموماً رایج ہین مخروطے ویلو مین ۴۵ درجہ کا زاویہ رکہنا مناسب سمجہا گیا ہے۔

بہت آسانی سے اِس قسم کا ویلو اپنی جگہہ کو ڈہانک لیتا ہی وہ ویلو بکس" کا رقبہ ویلو کی اوپر کے طرف سے دونا ہونا چاہیئے اور ویلو کو اسطرح حرکت کرنا چاہیئے کہ وہ اپنی جگہہ سے چوتہائی حصہ اپنے اوپر کی سطح کے قطر سے اوپر بلند ہوجاوے

۲۳ یہہ ویلو جو شکل نشان ۱۲ سے ظاہر ہین کروی یا نصف کروی شکل کے بنائے جاتے ہین اور ایک مخروطی جگہہ پر قایم ہوتے ہین اور اس صورت مین وہ خود اپنے ہی بوجہہ سے بند ہوجاتے ہین اور پانی کے زور سے کہلجاتی ہین جوادنمین ہوکر اوپر چڑہتا ہے —

۲۴ یہہ چند پانی چڑہانے کی تجویز ہین جو ہمنے اوپر بیان کین اوس پانی چڑہانے کے نل یا آلہ کے سامنے گرد اور بے حقیقت ہین جو آجکل عام رایج ہی اور جو سکشن پمپ کے نام سے مشہور ہے۔ اس مفید آلہ کا ایک حصہ شکل نشان ۱۳ سے ظاہر ہے —


شکل نشان ۱۳

۲۵ اس آلہ مین ایک نل یا پائپ س س د ہوتا ہی جسکو کنوے مین اوتارتے ہین - اِس نل کی لنبائی ۳۲ فٹ سے زیادہ ہرگز نہین ہونا چاہیئے اس نل کے موہنہ پر جسکو سکشن نل کہتے ہین ایک بڑی سیر نج پچکاری لگائی جاتی ہے جو اونہین عام اصول پر کام دیتی ہے جیساکہ عام پچکاری —

جب اس نل سے پانی چڑہانے کی کارروائی کو شروع کرتے ہین تو

تو اول نل س س ی کو کنوئے کے پانی کے سطح تک ہواسے بھرتے ہین اور پچکاری کو حرکت دیتے ہین ۔ یہ پچکاری ہوا کو جو کنوئے مین بھری گئی ہے نل س س ی سے اوپر کھینچتی ہے ۔ جب وہ پانی جو نل س س ی مین بھرا ہوا کر قدرے ہوا کے دباؤ سے خالی ہوا تو اوس کرۂ ہوا کا دباؤ جو کنوئے کے پانی کی سطح پر باہر کی جانب ہے کنوئے کے پانی کو نل س ی مین ڈھکیلتا ہے اور جسطرح سے کہ ہوا پچکاری کے ذریعہ سے اوپر کھنچے جاتی ہے اوسیطرح پانی اوپر چڑھتا جاتا ہے یہان تک کہ وہ پانی ویلو "د" مین ہوکر اوپر گذرتا ہے ۔ یہ ویلو اوپر کے جانب کھلتا ہے اور پانی کو لوٹنے نہین دیتا ہے اسواسطے کہ جو پانی اوسکے اوپر ہوتا ہے اوسکے دباؤ سے وہ بند ہوجاتا ہے جب پانی نل الف ج مین بھر جاتا ہے تو پچکاری کو اسطرح حرکت دینے کی حاجت نہین رہتی ہے بلکہ پھر وہ لفٹنگ پمپ کے اصول پر جنکا ہمنے اوپر بیان کیا ہے حرکت کرتی ہے ۔ جب پسٹن نیچے جاتا ہے تو ویلو "د" بند ہوجاتا ہے اور ویلو "ل" کھلجاتا ہی اور پانی پسٹن مین ہوکر اوپر گذرتا ہے ۔ جب پسٹن کو اوپر کھینچتے ہین تو ویلو "ل" بند ہوجاتا ہے اور جو پانی پسٹن کے اوپر ہوتا ہے وہ اوپر چلا جاتا ہے ۔
اس عرصہ مین کرۂ ہوا کے دباؤ سے جو کنوئے کے پانی کی سطح پر پڑتا ہے زیادہ پانی نل مین پچکاری کے ساتھ اوپر چڑھتا ہے ۔
کرہ ہوا کے دباؤ مین یہ قابلیت ہے کہ وہ ۳۴ فٹ کے پانی کے ستون کو سنبھالے رکھتا ہی اسواسطے ظاہر ہے کہ اس قسم کا پانی چڑھانے کا آلہ اوسی وقت کارآمد ہے جبکہ اوسکا پسٹن کنوئے کے پانی

کے سطح سے ۳۴ فٹ سے بھی کم اونچا ہو کیونکہ اگر ایسا ہوگا تو ہوا کا دباؤ پانی کو پسٹن سے ملحق نرکھیگا —

اسواسطے جب سیکشن پمپ اور لفٹنگ پمپ کو مقابلہ کرکے دیکھتے ہین تو معلوم ہوتا ہے کہ سیکشن پمپ مین ۳۴ فٹ کی لنبی لوہے کی سلاخ کی ضرورت نہین ہوتی ہے اور سوا اسکے اور کوئی فائدہ اسمین نظر نہین آتا ہے — باقی آیندہ — راقم محب حسین

## تدبیر منزل

### غنا اور تونگری کی ترکیب

۱ اسباب مین جو اسکے حکیمون اور دانشمندون نے لکھا ہے اور جو اون مین وقتاً فوقتاً اور حکما اور عقلا کمی اور بیشی اور اصلاح اور ترمیم کرتے چلے آئے ہین اگر اون سب امورات کو تفصیل سے لکھا جاوے اور اون کے اسباب اور علل کو بیان کیا جاوے پھر اون اسباب اور وجوہ کی واجبیت اور ناواجبیت پر غور کیا جاوے تو ایک بہت بڑی کتاب مدون کرنا چاہیئے —

۲ — یہ امر ظاہر ہے کہ جسقدر دلون کا توجہ اور میلان اور اونکا سرور اور انبساط ایک مختصر تقریر کے سننے اور ایک مختصر رسالے کے دیکھنے سے ہوتا ہے ویسا سرور ایک بہت لنبی چوڑی تقریر کے سننے اور بڑی موٹی کتاب کے دیکھنے مین نہین ہوتا ہے بلکہ برخلاف اسکے ایک لنبی تقریر کے سننے اور ایک موٹی پوٹ کتاب کے دیکھنے سے طبیعت اوداس اور منقبض ہو جاتی ہے اسکی وجہ یہ ہے کہ انسان کی اصل اور فطرت مین یہ بات

رکھی گئی ہے کہ وہ ہر ایک کام کو جلد پورا کرنا چاہتا ہے اور بہت جلد اوسکے نتایج اور ثمرات کو دیکھنا چاہتا ہے اسی وجہ سے وہ ایک مختصر تقریر کو جو جامع اور نافع اور مفید مطلب ہو بہت پسند کرتا ہے۔

۳ — مختصر تقریر اور تحریر سے ایک یہ بھی فائدہ ہے کہ عمل کرنے والیکو بہت آسانی ہوتی ہے اور وہ بڑی تشفی اور دلجمعی سے اوسکے ایک ایک فقرہ کو اپنا دستور العمل بناتا چاہتا ہے۔

۴ — اسی خیال سے مین چاہتا ہون کہ غنا اور تونگری کے اسباب کو جنپر اسگلے اور پچھلے حکیمون کا اتفاق ہے ایک مختصر تقریر مین بیان کرون

۵ — جس شخص کا دل یہ چاہے کہ مین دولتمند اور مالدار ہو جاؤن وہ ان تراکیب پر عمل کرے خدا سے یہ توقع ہے کہ وہ بہت جلد غنی اور تونگر ہو جاویگا —

۱ — قناعت کے معنے سمجھنے مین جو غلط فہمی ہوتی ہے اوسکو رفع کرے قناعت کے یہ معنی نہین ہین کہ انسان اپاہج اور کاہل الوجود بن کر بیٹھ رہے اور ذرا بھی دولت کے حاصل کرنے سے ہاتھ پانون پسار دے یا جس وقت اوسکو دولت بقدر کفایت مل جاوے تو وہ اوسکی ترقی اور افزایش کے فکر چھوڑ دیوے قناعت کے صحیح معنی یہ ہین کہ جسقدر مال اللہ جل جلالہ اوسکو مباح ذریعون سے عنایت فرماوے وہ اوسپر شاکر رہے ... خداوند کریم کی درگاہ مین بے ادبی اور ناشکری کے کلمے زبان پر نہ لاوے اور اپنے بنی نوع کے اموال پر ناواجب اور ناجائز طریقون سے دست درازی نکرے اور نہ دست درازی کا خیال دل مین لاوے جب قناعت کے یہ معنی سمجھے

تو طمع کے معنی یہ ہونگے کہ خداوند کریم کی ناشکری اور شکایت اور اپنے بنی نوع کے اموال پر ناجایز طریقون سے دست درازی کرنا یا ایسی دست درازی کی نیت اور تدبیر کرنا۔
اس معنی کے صحیح اور درست ہونے کے دلایل قرآن اور حدیث سے بہت لا سکتے ہین پر اس مقام پر اون کے بیان کرنے کا کوئی موقع نہین ہے مگر عاقل آدمی سمجھہ سکتا ہی کہ جب قرآن اور حدیث مین جا بجا کسب حلال اور تحصیل مال کی ترغیب دی ہے پھر کسب کو چھوڑ دینا اور ذرایع تحصیل کو قطع کر دینا کیونکر محمود ہوگا ہمارے دلون کی تشفی کے لیے صرف یہ آیت کافی ہی وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا - جب قناعت کے صحیح معنی ہمکو معلوم ہوے پس اگر ہزار اون لاکھون روپیے ہمارے پاس موجود ہون اور ہم اوس سے زیادہ کی فکر کرین اور جتنے ذریعے دولت کے ہین اون سب پر عمل کرنے کی کوشش کرین تو ہمارے قناعت پر ایک ذرا سا دہبہ بھی نہین لگ سکتا۔
۲ ہر بات مین سچائی اور ایمانداری کو لازم کرلے اس بات کا دہیان رہے کہ کبھی بہولے سے بھی جھوٹ زبان سے نہ نکلے اور جو وعدہ کرے اوس مین سر مو خلاف نہو جب یہ کریگا تو اوسکا اعتبار لوگون کے نظر مین ہوگا اور ہر ایک شخص اوسکو قرض دینے کی اور اوسکے تجارت اور سوداگری اور ہر معاملے مین شریک ہونیکی آرزو کریگا۔
۳ بعوض اون بیکار دوستون کے جنکی مثال بے پہل درخت کی سی ہے اور اونکے ساتہہ بیٹھنے یا زندگی بسر کرنے سے بجز بے فائدہ اوقات رایگان ہونے کے اور ضرورت کے وقت ندامت اور حسرت لاحق ہونے کے

کچھ حاصل نہین ہوتا بڑے بڑے متمول تاجرون اور قومی استطاعت بیوپاریون اور خوش معاملہ او متدین ساہوکارون اور بنیون سے دوستی پیدا کرے اور اوقات فرصت کے وقت اون کی صحبت مین بیٹھے اور شادی اور غمی مین اون کے شریک رہ کر دوستی کا حق اون کے ساتھ ادا کرتا رہے۔

۴ کسی قسم کی تجارت اور پیشہ مین شرم نہ کرے جو شرع اور مذہب کے روسے حلال ہو اور لوگون کے طعن تشنیع کے طرف ہرگز التفات نہ کرے۔

۵ اپنی آمد اور خرچ کا حساب ہمیشہ لکھا کرے اگر فرصت کثیر ہو تو حساب تفصیلی لکھا کرے ورنہ حساب اجمالی پر قناعت کرے۔

۶ ہر مہینے کے بعد اپنے خرچ کے فرد کو دیکھے اور جسقدر مدات اوسمین ہون اون کو خوب غور سے جانچے اور باستثنا اون مدات کے جو ضروری ہون فضول اور بیکار مدات کو چھانٹ کر اونکا خیال رکھے کہ ماہ آیندہ مین اون مدات مین کچھ صرف نہ ہو۔

۷ جب ضروری اور لازمی مدات معین اور علحدہ ہوجاوین تو اونکی ایک فہرست نمبروار اس طور سے بنا دے کہ جس مد کی رقم سب سے کم ہو پہلے اوسکو لکھے پھر جو اوس سے زیادہ ہو اوسکو لکھے پھر جو اوس سے زیادہ ہو اسیطرح اخیر تک۔

مثال

مدات مصارف ماہانہ

| | | |
|---|---|---|
| ۱ | بابت دیا سلائی | ۶/ |
| ۲ | بابت ظروف گلی | ۲/ |

| | | |
|---|---|---|
| ۳ | روغن سیاہ | ۳ر |
| ۴ | خاکروب | ۴ر |
| ۵ | گازر | ۶ر |
| ۶ | سقّا | ۸ر |
| ۷ | خرچہ خطوط محصولی بحساب اوسط یکسالہ | ۹ر |
| ۸ | متفرقات حجامت وغیرہ تفریح طبع | ۱۰ر |
| ۹ | محصول اخبارات ورسایل علمی | عہ |
| ۱۰ | چندہ مجالس قومی وخیرات وغیرہ | ۲عہ |
| ۱۱ | پان تماکو وغیرہ | ۳عہ |
| ۱۲ | تنخواہ ماما | [illegible] |
| ۱۳ | تنخواہ ملازم | [illegible] |
| ۱۴ | کرایہ مکان | ھر |
| ۱۵ | خرچہ خوراک مع دعوت احباب وغیرہ | [illegible] |

میزان کل

[illegible]

۸ جب فہرست بموجب طریقہ مذکورۂ بالا کے اچھی طرح کئی مہینون کے تجربے سے تیار ہو جاوے اور سوا اون مدات کے جو مندرجہ فہرست ہین اور کوئی نئی مد معمولی خرچ کی پیدا نہ ہو اوس وقت جسقدر رقم آمدنی مین سے بعد ان مصارف ضروری کے ماہانہ بچ رہے اوسکا ایک فنڈ علحدہ قایم کرے جب وہ اوس مقدار کو پہنچے کہ وہ اپنی ماہانہ منفعت سے کم سے کم والی مد کو

ہو اول نمبر مین ہے مثلاً سنے لایق ہوجاوے تو اوسکو فوراً کسی منفعت کے کام یا ن شریک کرے منفعت کے کام یہ ہین –

اوس رقم سے خود کچہہ سودا گری کرے کسی تجارتی کمپنی مین داخل کرے جہان بد دیانتی یا خوف نہ ہو اور وقت پر نفع سے ملنے کا ہمیشہ اطمینان ہو چہوٹے چہوٹے دوکانداروں اور بنیا لوگونکو جنکی ایمانداری پر بہروسا ہو نفع کا اندازہ ٹہرا کر دیوے اور وقت پر اون سے منافعہ وصول کرتا رہے کہیتی کرنے والونکو فصل سے پہلے روپیہ دیوے اور فصل پر اون سے جنس ٹہرالیوے ہر ایک پیشہ والے اور ضروری اشیا کے بنانے والیکو دیوے جسکے امانت اور دیانت پر بہروسا ہو اور اوس سے مال کا نرخ کر لیوے یا منفعت مین شریک ہوجاوے مکان یا دوکان یا باغ یا مقطعہ مول لیوے جسکی آمدنی ہمیشہ ہوتی رہے اگر ان صورتون مین سے کوئی صورت ممکن نہ ہو تو روپیہ سرکاری بنک یا معتبر مہاجن کے وہان جمع کرے جسکا نفع ہمیشہ ملا کرے –

## تمثیل و تشریح

مثلاً فرض کیجئے کہ ایک مہینے مین بعد مصارف ضروری کے اوس شخص کے پاس ۵ روپیہ بچ رہے تو اس رقم کو حقیر سمجہہ کر بیکار نہ ڈال دیوے بلکہ اوس پانچ روپیہ سے کوئی تجارت کرے یا کسی کمپنی مین داخل کرے اسلئے کہ اگر کم سے کم منفعت رکہی جاوے تب بہی روپیہ سیکڑے کے حساب سے پانچ روپیہ کے ۵ سا ہوار ہوتی ہے اور وہ ضرورت نمبر ایک کے نباہنے کے لئے کافی ہے پہر فرض کیجئے کہ دوسرے مہینہ مین یا تیسرے مہینہ مین

ہو جمع ہوئے تو اوسکی منفعت ؎ رما ہواری جو نمبر ۲ کی ضرورت کے مٹانے کے لئے کافی ہے اسی طرح سے وقتاً فوقتاً ہر ایک ضرورت معمولی کے لئے جب اسقدر روپیہ جمع ہوجاوے کہ اوسکا نفع اوس ضرورت کے مٹانے کے لئے کافی ہو تو فہرست مدات مین سے اوسپر قلم نسخ کہنچدیوے اور جسقدر رقم ماہواری اوس ضرورت کے لئے بچتی جاوے اوسکو بھی رقم بچت مین شریک کرتا جاوے غرض اس سے یہ ہے کہ چند ہی روز مین اوسکے سارے معمولی اخراجات رقم منافع سے ادا ہونے لگین گے اور کل آمدنی ماہواری بچتی جاویگی علاوہ اسکے ایک معتدبہ رقم یعنی دو ہزار دو سو ایسے غریب شخص کے پاس جسکا ماہواری مصارف ؎ سے زیادہ نہ ہو جمع ہونا کسقدر مفید اور باعث مسرت اور خوشی کا ہوگا۔

۹ کبھی روپیہ کو بیکار نہ رکہنا خواہ قلیل ہو یا کثیر بلکہ ہمیشہ ایسے کام یا جائداد مین لگا دینا جس سے منفعت حاصل ہوتی رہے اور اصل مین نقصان کا اندیشہ نہ ہو۔

۱۰ سودی قرض کبھی نہ لینا چاہیئے اگرچہ کتنی ہی ضرورت ہو اسلیئے کہ ہر ایک ضرورت کو پورا کرنا جب ہی واجب ہے کہ اپنے پاس مال ہو ورنہ پرائی مال سے اپنی ضرورت نکال لینا پہر ساری عمر اوسکی تکلیف اوٹھانا عقل سے بعید ہے۔

۱۱ بغیر سودی قرض بھی نہ لینا جب تک کہ ضرورت شدید مہلک نہ ہو۔

۱۲ کوئی چیز بغیر ضرورت شدید کے نہ لینا اسوجہ سے کہ جب کسی موقع پر روپیہ کی ضرورت ہوتی ہے تو گہر کے سامان اس لایق نہین ہوتے کہ وہ قوت

بک جا دین اور اون سے روپیہ حاصل ہو یا جب سفر کا اتفاق پڑتا ہے اور ان چیزون کے نیلام اور فروخت کی ضرورت ہوتی ہے تو بہت نقصان ہوتا ہی اسی وجہ سے جہان تک ہو سکے نقد روپیہ یا سونا چاندی اپنی پاس رکہنا ضرور ہے البتہ جس چیز کی بہت ضرورت ہو کہ اوسکے بغیر گذارہ دشوار ہو تو اوسکو خرید کرے ۔

۱۳ جب کوئی ضروری شے خریدے تو اوسمین چند باتون کو دیکھے ایک یہ کہ وہ شے مضبوط ہی یا نہین دوسری یہ کہ واجبی قیمت پر ملتی ہے یا اوس سے گران تیسری یہ کہ وہ ایسی شے تو نہین ہے کہ چند روز مین محض بے قیمت ہو جاوے جیسے ملمع کی چیزین اور انگریزی سونا چاندی وغیرہ یا جہوٹا گوٹا پٹھا یا زیور وغیرہ ۔

۱۴ جس قدر آمدنی ہو اوسکے نصف سے زیادہ صرف نہ کرے اگر بہت ہی سخت ضرورت لاحق ہو تو دو ثلث تک صرف کر سکتا ہی مگر ایک ثلث حوایج اور ضروریات اتفاقی اور غیر معمولی کے لئے بچا رکہنا ضرور ہے ۔

۱۵ اپنا وقت بیکار نہ گذرنے دینا کوئی ایک کام تحصیل معیشت اور مال کا اوسمین تجویز کرنا فرض کیجیے کہ دس بجے سے چار بجے تک ہماری نوکری ہو گئی تو ہرگز مناسب نہین ہے کہ ہم اسکو کافی سمجھکر اپنی صحت اور تندرستی محفوظ رکہکر دوسرے اوقات فرصت مین کوئی کام نہ کرین مثلاً صبح سے دس بجے تک یا چار بجے سے چھہ بجے تک یا چھہ بجے سے آٹھہ یا دس بجے تک اگر ہو سکے تو ہم ایک اور جگہہ نوکری کرین اور اگر یہ ممکن نہ ہو تو اجرت کی اور کوئی کام کرین ۔

۱۶ جب سب اوقات معمور ہوجاوین اور شرایط صحت کے رعایت کے بعد کوئی وقت بیکار نہ رہے تو اب بھی ہمکو ضرور نہین کہ تحصیل معاش سے غافل ہوجاوین بلکہ یہ ضرور ہے کہ اب ہم اور دن سے کام لیوین اور اونکے محنت کا اجر ادیکر منفعت کے ایک حصے سے ہم متمتع ہوون مثلاً کسی سے مضاربت یا شرکت کرین یا انجمنہاے تجارتی مین شریک ہوون ۔

۱۷ اگر ایک معاملہ مین ہمکو اتفاق سے خسارہ ہو تو ہمت ہار کر اوس معاملہ کو چہوڑ نہ دین بلکہ نقصان کی وجہون پر غور کرکے آیندہ اون سے احتراز کرین اور پہر وہی معاملہ شروع کرین یہان تک کہ منزل مقصود پر پہونچین ۔ ع
بہر کارے کہ ہمت بستہ گردد * اگر خارے بود گلدستہ گردد * ۔

۱۸ ذرایع تمول یعنی تجارت اور صنعت اور حرفت اور زراعت اور نوکری مین سے جسمین ہم اپنی لیاقت کو زیادہ پاوین اوس کام کو کرنا چاہیے اور اسکو منتظر نہ رہنا چاہیے کہ ایک کام ہمکو نہین آتا مگر سعی اور سفارش سے اوسکو حاصل کرلین گے کیونکہ اخیر مین وہ ساعی علیحدہ ہوجاتے ہین یا مرجاتے ہین پہر ندامت اور شرمندگی حاصل ہوتی ہے اب اصلی کام بھی ایک مدت چہوٹ جانے کی وجہ سے نہین ہوسکتا نہ یہ کام چل سکتا ہے ۔

۱۹ ہم وہ علم حاصل کرین جو ہمارے زمانہ مین کارآمد ہو اور جسکی ہمارے زمانہ مین قدر و منزلت ہو اگرچہ گزشتہ زمانہ مین اوسکی کچھ قدر و منزلت نہ ہو یا ہمارے بزرگون نے اوسطرف التفات نہ کیا ہو ۔

۲۰ اگر فرصت کثیر ہو اور اشغال ضروری مانع نہون تو ہمیشہ ہر ماہ کا بلحاظ اخراجات ماہ گذشتہ کے ایک موازنہ بناوے جس سے زیادہ صرف ہونے یا

اور جو فرصت قلیل ہو تو سالانہ موازنہ پر قناعت کرے۔

اس موازنہ سے مقصود یہ ہے کہ ہر ایک مد کا سالانہ خرچ معلوم اور معین ہو پہرا دسکے زیادتی یا کمی یا واجبیت اور ناواجبیت پر غور کرنے کا موقع حاصل ہوا اور یہ غرض نہین ہے کہ اگر کوئی ضرورت شدید غیر معمولی درپیش ہو جاوے تو وہ پوری نہ ہوسکے اسلئے کہ بانی موازنہ خود یہ شخص ہے جسکو اپنے گہر کے تمام امورات مین بحسب مصالح تبدل اور تغیر کا اختیار کلی حاصل ہے۔

۲۱ ہم اپنے اولاد اور بی بیون اور لونڈیون اور غلامون اور کنبے والون کی تعلیم و تربیت مین ایسی کوشش کرین جسکی وجہ سے اشخاص مذکورہ بالا مین سے ہر شخص اپنی روٹی کمانے کے لایق ہو جاوے اور ہمارے تکفل کا محتاج نہ رہے گو ہم قرابت اور یگانگت کے خیال سے ہر ایک کے ساتھہ رعایت و مراعات کرتے رہین۔

جس گہر مین ایک کمانے والا ہو اور دس کہانے والے وہ گہر ہرگز غنی اور مالدار نہین رہ سکتا برخلاف اسکے اگر دس کمانے والے ہون اور دو ایک معذور کہانے والے تو وہ گہر نہایت بے فکرا اور مالدار رہیگا۔

جب ہم عورتون کو لکہنا اور پڑہنا اور طرح طرح کے مطعومات اور ملبوسات کا تیار کرنا سکہلا دینگے تو وہ ہرگز محتاج نہین رہ سکتین فقط راقم وحید الزمان

معدن

بقیہ مضمون منیتلرینے

(۱) جسوقت سے کہ انسان کی نظر اس شریف فلز پر پڑی کوئی اور فلز

قدر وقیمت مین اسکے مقابل ابتک پیدا نہین ہوا - ہر چند کہ انسان کے
ہر روزہ امور مین لوہے کی نہایت ضرورت ہے یعنی بغیر لوہے کے کوئی کام
باسانی ہو نہین سکتا تاہم سونے کی لون ورنگ مین کچہہ عجب دلفریبی ہے کہ جسکے
دیکہنے سے طبیعت کو فرحت حاصل ہوتی ہے گویا قرآن مین بہی صفراء فاقع
لونہا تسر الناظرین اسی کے شان مین آیا ہے -

ف ۱۱ قدیم زمانہ مین سونا بہت کم مقامات مین نکلتا تہا - مگر اب تحقیقات
حال سے یہہ ظاہر ہوا ہے کہ تمام عالم مین پہیلا ہوا ہے اگرچہ اوسکا نفع کے
ساتہہ اور کثرت سے پیدا ہونا موقوف تہوڑے مقامات پر ہے - انگلستان مین
عیسوی سوہلوین صدی مین کثرت سے نکلتا تہا اور اب بہی بقدر پانچ سو یا چہہ سو (۵۰۰ ۶۰۰)
سیر فی سال کے شمالی ویلز کے خطہ مین پیدا ہوتا ہے - ہونگالیہ مین بہی
سالیانہ بقدر تیس لاکہہ روپیہ کے سونا استخراج کیا جاتا ہے - مگر ہر صورت مین
اسکے نکالنے مین نہایت حکمت اور خبرداری سے کام کرنا لازم پڑتا ہے

ف ۱۲ کرۂ زمین پر تین خطہ مشہور و معروف ہین کہ جنمین سونا بکثرت
پیدا ہوتا ہے یعنی اورل کے پہاڑونکا سلسلہ مملکت روس مین اور کلیفارنیہ
امریکہ مین اور جزیرۂ آسٹریلیہ مین - گو اورل کے پہاڑون مین اب پیداوار
بہت کم ہے مگر سیبریہ مین (جو شمال ممالک اشیائے روس مین واقع ہے)
البتہ چند سال تک بہت ہی زرخیز معادن پیدا ہوے - حال مین کلیفارنیہ
کے معادن مشہور ہین جو سنہ ۱۸۴۸ عیسوی مین نکلے تہے اور آسٹریلیہ
کے بہی سونے کے کہیت جو سنہ ۱۸۵۱ عیسوی مین ظاہر ہوی تہی نہایت ہی
نامور معدن ہین یعنی حال مین جتنا سونا تمام عالم مین پیدا ہوتا ہے اوسکا دو ثلث

۱۲ کلیفارنیہ اور آسٹریلیہ سے آتا ہی۔ آسٹریلیہ کے ملک مین اور اکثر مقامون مین
جہان سونا پیدا ہوتا ہی یہہ دیکہا گیا ہے کہ سونا طبقات یلتا مارنیک سیلوریہ مین واقع
ہوتا ہی۔ اگرچہ کلیفارنیہ کے سونے کے معدن طبقات جوراسیہ مین واقع ہین
جو سیلوریہ طبقات سے جدید تر ہین۔

ف ۱۳ یہہ جاننا چاہیئے کہ سونا سامات مین سخت پتہر کے اوس کثرت سی
پیدا نہین ہوتا جیسا کہ ہُل ہُلے چکنی مٹی مین پیدا ہوتا ہے۔ کلیفارنیہ اور
اوسکے اطراف کے اضلاع کے سونیکا محاصل سالیانہ آٹہہ کرور سے دس
کرور روپیہ تک کا ہی۔ اور آسٹریلیہ کا محاصل طلا سات کرور اور ممالک
روس کے سونیکا محاصل ساڑے تین کرور روپیہ ہے اور کل جنوبی
امریکہ کا محاصل کوئی دو کرور سالانہ ہے۔ ۱۸۴۸ء کے آگے کل محاصل
تمام عالم کے سونیکا سال مین سات کرور کا ہوا کرتا تہا مگر اب کوئی انتیس
کرور روپیہ کے قریب ہوتا ہی یعنے ۲۹ کرور روپیہ کا سونا سال مین پیدا ہوتا ہے

ف ۱۴ سونے کے سامات کے اطراف وجوانب کے پتہر کسی قسم کے کیون نہون
مگر جس پتہر مین کہ سونا ہوتا ہی وہ اکثر اوقات کوارٹس یعنی بلور کا پتہر ہوا کرتا ہی
کلیفارنیہ کے سامون مین فی ٹن نصف اونس سے پانچ اونس تک سونا نکلتا ہی
یعنی فی کہنڈی پتہر مین گیارہ ماشہ سے نو تولے تک سونا پیدا ہوتا ہے مگر
کبہی کبہی اس سے بہت زیادہ بہی نکلتا ہی بعض وقت فی ٹن تین سو اونس تک
بہی پیدا ہوتا ہی یعنے فی کہنڈی (۵۴۰) تولہ سونا ہوتا ہے۔

ف ۱۵ ندی کے مٹی مین جسکو ڈرفٹ کہتے ہین سونا پیدا ہوتا ہی جوکہ مدتون مین
سخت پتہر مین سے ڈہل کر میٹی مین شامل ہو گیا ہی۔ سونا اکثر گٹہ اور قدیم ندیون

اور دریاؤن کے تلیوٹین پیدا ہوتا ہی اور ایسے زردار طبقات ایک فٹ سے
بارہ فٹ تک ضخیم ہوا کرتے ہین ۔

ف۱۶ جب پانی کسی زرخیز مقام پر دستیاب نہو سکتا ہو تو ایسے سونے کے معدن کو نہایت حکمت اور احتیاط سے نکالتے ہین جیسے کہ آسٹریلیہ مین اور جب پانی افراط سے دستیاب ہو سکے جیسے کہ کلیفارنیہ مین تب ان قدیم دریا کے تلیونکو جنمین سونا ہی پانی کے ذریعہ سے دہوتے ہین اور اسکو ہیڈرالیک ورک یعنی پانی سے معدن نکالنے کا کام یعنے پانیکو جو پچاس سے دو سو فٹ تک کے بلندی پر واقع ہی بذریعہ گاڑہے کپڑے اور چمڑے کے نلون کے لاکر سطح پر اوس مٹی کے بہاتے ہین اور چونکہ وہ پانی کسیقدر زور سے اوس سطح پر پڑتا ہے وہ مٹی دہل جاتی ہے اور بڑے بڑے حوضون مین یا نالابون مین سونے اور پانی کے ساتھ بہہ جاتی ہے ۔ چونکہ سونا کئی درجہ مٹی اور پتھر سے بھاری ہے فوراً ته نشین ہو جاتا ہی اور ان حوضون کے دروازے کہولدیتے وہ مٹی اور چہوٹے پتھر باہر نکلجاتے ہین ۔ قدیمی لوگ یا وہ اقوام جنہین عمدہ طریقے استخراج کے نہین پائے جاتے ہین اکثر سونیکے مٹی کو چوڑے ظرف مین ڈالکر پانی سے دہوتے ہین جو مٹی ہے وہ دہل جاتی ہے اور سونا رہجاتا ہے بہرکیف دونون طریقون مین کوئی فرق نہین ہی کیونکہ سونے کے ثقیل الوزن ہونے سے سونا ته نشین ہو جاتا ہے اور مٹی پانیکے ساتھ بہہ جاتی ہے ۔

ف۱۷ فطری[۱] سونا اکثر چاندی کے ساتھ شریک نکلتا ہی ۔ جو سونا آسٹریلیا سے آتا ہی اوسمین تین جزو سے اٹھہ جزو تک ہر سو جز مین چاندی ہوتی ہے ۔ مگر بعض اوقات ہر سو جزو فطری سونے مین چالیس جزو تک بہی چاندی شریک ہوتی ہے فی زمانا

[۱] فطری سونا اسکو کہتے ہین جو معدن سے حالت خالص نکلتا ہے اور ایسا ہی معدنی ... کبہی فطری ... وہ دھات خالص ہی مین معدن سے نکالے جاتے

جتنے طریقے سونیکے استخراج کے ہین ان سب مین سونیکو چاندی یا تانبے کے ساتھہ شریک کرکے اونکا الوی یعنی ممزوج تیار کرلیتے ہین۔

ف۱۸ خاک آلودہ سونیکا دہونا سب سے آسان طریقہ ہے۔ مگر جب سونا کسی قسم کے پتھر مین بہت بکھرا ہوا ہوا اور بہت ہی مہین حالت مین شریک ہو یا زرخیز کوارٹس کے ساتھہ شریک پیدا ہو تب ایسے پتھر کو بوسیلہ ایک آلہ کے جسے اسٹامپ کہتے ہین چور کرتے ہین تاکہ وہ بالکل مثل سفوف کے ہوجاسے۔ اوسوقت اس چورے مین پارا شریک کرتے ہین اور وہ پارا کل سونیکو جذب کرکے ایک ممزوج بنالیتا ہے یعنی سونا پارے مین حل ہوجاتا ہے (یا جیسا کہ عوام کہتے ہین پارا سونیکو کہا جاتا ہے) جو فضلہ مثل پتھر کے چورے اور مٹی کے ہے وہ الگ ہوجاتا ہے اور سونے اور پاریکا ممزوج الگ کرلیا جاتا ہے۔ اس ممزوج طلا وزیبق کو لوہے کے انبیق مین ڈالکے آنچ اوسکے نیچے دیتے ہین تب وہ پارا کل بخار بنکے اوڑتا ہے۔ اور پانیکے ظروف مین سے اوس بخار کو اگر گذارین تو کل پارا حاصل ہوتا ہے اور دوسرے بار پہر کام آسکتا ہے۔ جو کچہ انبیق مین رہجاتا ہے وہ سونا ہے۔ اوسکو گلالیتے ہین اور اگر اوسمین تانبا یا چاندی شریک ہو تو اوسکو دوسرے طریقون سے صاف کرلیتے ہین جو ذیل مین مندرج ہین۔

ف۱۹ آج کل ایک اور طریقہ بھی سونیکے حاصل کرنیکے لئے رایج ہے نمک کو پانی مین حل کرکے اوسمین سے کلورین گیس کو (جو ایک قسم کا زرد رنگ ہوائی مادہ ہے) گذارتے ہین اور اس محلول نمک مین سونیکے مٹی یا زر آلود پتھر کے چوریکو بھگوتے ہین۔ اثر اس محلول کا سونے پر

( اور اوس چاندی پر جو سونیکے ساتھہ ممزوج ہہے) یہہ ہوتاہے کہ بالکل سونا حل ہوجاتا ہی - بعد اوسکے اس محلول طلا مین تانبے کے ٹکرے ڈال دینے سے سونا مانند بہورے رنگ کے درد کے تہ نشین ہوجاتا ہی اور چاندی بہی سفید درد کے مانند تہ نشین ہوتی ہہے اور تانبا اوسکے عوض مین حل ہوجاتا ہی -

ف ۲۰ سونیکو کئی طریقون سے چاندی سے الگ کرتے ہین مگر بہترین طریقہ بوسیلہ تیزاب کے ہہے - اسمین بہی دو قسم ہین اول طریقہ تربیع ہہے یعنی اگر سونا چاندی کے ساتہہ شریک ہہے تو اوسمین اور بہی چاندی گلانیمین شریک کیجاتی ہہے جب تک کہ نسبت سونیکی چاندی سے ایک اور تین کے ہوتی ہہے - یعنی ایک جزو سونا اور تین جزو چاندی کا ممزوج تیار کرلیا جاتاہہے بعد اس ممزوج کو پتلے لوح یا ورق کے شکل مین تیار کرکے شوریکے تیزاب ( نیٹرک اسڈ ) مین جوش دیتے ہین - شوریکا تیزاب کل چاندی کو حل کرتا ہی اور خالص سونا شیشے مین رہجاتا ہی - اور دوسرا طریقہ گندہک کے تیزاب ( سلفیوریک اسڈ) کا ہی اور یہہ طریقہ ارزان تر اور آسان تر ہے طریقہ تربیع سے - اس طریقہ مین دستور یہہ ہی کہ کچہہ نسبت سونے اور چاندیکے وزن مین مزوبخیین فقط تین یا چار برابر اوس نا صاف سونیکے چاندی شریک کردیجاتی ہہے (یعنی گلانے سے) اور اس ممزوج نقرہ و طلاکو گندہک کے تیزاب مین جوش دینے سے چاندی حل ہوجاتی ہی اور سونا باقی رہجاتا ہی - چہان لینے سے سونیکی خاک الگ کرلیکے گلالیتے ہین اور اوس محلول مین تانبے یا لوہے کے ٹکرے ڈال دینے سے چاندی بہی تہ نشین ہوتی اور گلانے سے حاصل ہوجاتی ہے

ف ۲۱ فلزات مین فقط سونا زرد رنگ ہی اور نہایت کوفت پذیر ہے یعنی اوسمین قابلیت طرق بہت اعلی درجکی ہے - اور دولاکہہ بیاسی ہزار ورق ملکر ایک انچ موسٹے ہوسکتے ہین یعنی ہر ورق کی موٹائی $\frac{1}{282000}$ انچ کے ہوتی ہی - اور سونیکا ورق جو کنارے وغیرہ سکے چاندی کے تار پر رہتا ہی وہ اس سے بہی کہین پتلا ہوتا ہی - اس صورت مین چاندیکے سلاخ پر سونا مڑہتے ہین اور اوس سلاخ کو کہینچ کے رفتہ رفتہ تار بناتے ہین - اِس بات سے سونیکی خاصیت استداد ہی نظر آتی ہے اگرچہ خالص سونیکا نہایت مہین تار کہینچ سکتا ہی -

ف ۲۲ خالص سونا نرمی مین قریباً سیسے سکے برابر ہی اور ہوا اور پانی کے اثر سے دہندلا اور میلا نہین ہوتا کوئی تیزاب بذات واحد سوا ہی سیلنک اسڈ کے اوسکو حل نہین کرتا مگر نائٹر (یعنی تیزاب نمک اور شورہ سکے ممزوج) وزن اضافی سونیکا ۱۹۲۵ (۱۹ ۱/۴) ہے -

ف ۲۳ سونا جو یورپ مین سکہ یا زیور کے لئے مستعمل ہے اوسمین ہمیشہ تانبا یا روپا ممزوج کیا جاتا ہی تاکہ اوسمین کچہہ سختی پیدا ہو - انگلستان کے سونیکے سکہ مین ہر چوبیس جزو مین بائیس جزو سونا اور دو جزو تانبا ہوتا ہی اور اسکو استاندرڈ گولڈ یعنی طلائی مقیاس کہتے ہین - اور ہر جزو کو سونیکے ایک کرٹ کہتے ہین اور زر خالص کو چوبیس کرٹ کا سونا کہتے ہین اور اس قیاس سے انگریزی سکہ کے سونیکو بائیس کرٹ خالص یا بائیس جزو خالص کہینگے یعنی چوبیس جزو مین بائیس جزو خالص سونا ہی - زیور اور گہڑیکے تاب اور زنجیر وغیرہ مین کم سے کم آٹھہ جزو خالص سونا ہوتا ہی مگر ہرگز اٹھارہ جزو خالص سے زیادہ کا سونا مستعمل نہین ہی اور زرگر اور دوسرے

کاریگر ایسے ممزوج سونے کو مخصوص طریقوں سے خالص سونیکے رنگت پر لاتے ہین یعنی بعض دواؤن اور تیزابون کے استعمال سے اوسکے اوپر کے سطح کا تانبا حل ہو جاتا ہی اور خالص سونا رہجاتا ہی۔ بعد جلا کرنے سے مثل زر خالص کے اوسمین آب وتاب آتی ہے۔

ف ۴۴ سونا ملمع کے کام مین با قراط صرف ہوتا ہی اور یہہ ملمع یا ورق سے ہوتا ہی یا بوسیلۂ قوۃ کہربائی کے اور شیشے یا چینی کو جو یا قوت یا قرمزی رنگ دیا جاتا ہی ممزوج طلا اور رنگ سے ہی۔ راقم میرزا مہدی

## ادب

## سوسائٹی (انجمن) یا کلب

ہر ملک کے لئے نہایت ضرور ہے کہ وہان عمائد اور اعزا کے چند سوسائٹیان ہون یا کلب۔ ہندوستان مین یہہ امر مروج ہو گیا ہی گو اہی وہان بہی اعلی درجہ کے سوسائٹیان بہت ہی کم ہین مگر امید تو ہے کہ رفتہ رفتہ وہ اپنے فرایض منصبی کو پورا کر لینگے اور بمصداق اس ضرب المثل کے۔ بے کار مباش کچہہ کیا کر ہم یہہ کہہ سکتے ہین کہ این ہم غنیمت است مگر وہ ملک یا شہر جسکے کان نے کبہی سوسائٹی کا لفظ نہ سنا ہو ہمکو اس سے کیا امید ہو سکتی ہی کہ وہ اسکے فوائد اور نتایج کو سمجہے گا۔ دیکہو ہمارے ہی شہر مین بعض مہذب اور نیک اندیش حضرات نے کچہہ کچہہ اسکی بنا ڈالے ہین مگر جب تک یہان کے امرا اور عمائد کو اسطرف رغبت نہو کچہہ امید ہو سکتی ہے کہ اسطرحکے کام اعلی درجہ کی ترقی کر سکینگے۔

مین چاہتا ہون کہ سوسائٹی کے فوائد اور نتایج کو بالتصریح بیان کرون مگر جب رسالہ معلم کے خریدارون کے رجسٹر کو دیکہتا ہون تو ہمت پست ہو جاتی ہے کیونکہ یہان کے

بہت کم امرا بالفعل اسکے خریدار ہین اور جو خریدار ہین وہ سوسائٹی کے فوائد او نتایج سے بخوبی واقف ہین غرض کس بشنود یا نشنود من گفتگوے می کنم —

مین ابہی اس بحث کو چہیڑنا نہین چاہتا کہ سوسائٹی کسطرحکی ہونا چاہیے کیونکہ اب بہی بہت سے سوسائٹیان صبح و شام نظر آتے ہین —

مین صرف اپنے اوپر کے قول کی پابندی کرتا ہون اور میرے قول کی تائید مین ایک بہت بڑی دلیل پیش کرتا ہون —

سوسائٹی یا انجمن سے اصل مطلب باہمی میل جول ہی اور اسکے فوائد سب پر ظاہر مگر ہمکو شکر کرنا چاہیے کہ ہمارے شارع کا بھی یہی مقصود تہا جیسے دن مین پانچ وقت ایک خاص جاہی پر جمع ہونیکو بہت مستحسن بتلایا اور پھر مین اوس کام کے کرنیکی (جو ایک خاص جاہی پر کرنیکو حکم دیا ہی —) اسقدر عزت ہنین کی اور اسہی کام کو آٹھہ دن مین ایکدفعہ بہت ہی زیادہ معزز کیا کہ کوئی کاہل وجود ہی کیون ہو مگر اس سعادت سے مشرف ہو — اسہی طرح بہت سے کام ایسے بتلائے جس سے آپس مین میل جول ہو مگر یہان بیان کرنا کچھہ میرے مطلب سے متعلق نہین ہے —

سوسائٹی مین متعدد دیار و امصار کے اخبارات آتے ہین لائبریری بہت قرینے سے مہیا کیجاتی ہے ہر وقت وہان دس پانچ لوگ جمع رہتے ہین کوئی روز کہانے کا بھی مقرر کردیا جاتا ہی بلیرڈ اس ٹیبل بہی وہان رکہا رہتا ہی — اوسمین لکچر دئے جاتے ہین وہان پر ہر ایک امر کی بحث ہوا کرتی ہی — باکار لوگون کے ستانے اور بیکار حضرات کے آرام کے لیے بہت ہی مفید جاہی آدمی کو کیسی ہی فکر ہو مگر دو گہڑی وہان دل بہل جاتا ہی نئی پرانی خبرین سنے مین آتی ہین دور دراز کے حالات معلوم ہوتے ہین ہمجنس مین محبت و الفت بڑہتی ہے مگر ہان یہہ بہی اہتمام ہوتا ہے کہ سوسائٹی مین ہمجنس

اشخاص شریک ہون یا دادا داکا حسد سوسائٹی مین نہ نکلا کرے غرض ہر ہر شخص
اپنے اپنے کام مین مصروف رہی کوئی کتاب دیکھتا ہے کوئی اخبار پڑہتا ہی کوئی بلیرڈ
کہیلتا ہی کوئی اپنے دوست سے باتین کرتا ہی کوئی سوڈا لیمونیڈ پیتا ہی کوئی ٹیفن کہاتا ہی
اگر ہمارے شہر کے امرا چاہین تو مین بدل اسطرح کی سوسائٹی
یا کلب کے قایم ہونیکا مشتاق ہون اور حتی الوسع دامے درمے قدمے سخنے سے
دریغ نہین کرنیکا اور جب وہ معزز لوگ اس امر پر کمر باندہینگے تو اسکے نتایج بہی
انکو معلوم ہوجائینگے اب نتائج بیان نہ کرنیکی معافی چاہتا ہون اسلیئے کہ ہمنے فوائد اور
قواعد بتلا دیئے اب آپ اوس کام کو کرکے نتیجے اسکے دیکہہ لو والسلام —

راقم خاکسار غضنفر علے

# نباتات

## جمال گوٹا

جمال گوٹا - جمال گوٹیکو انگریزی زبان مین کروٹن آئل کہتے ہین اور جمال پور کے قریب جو پہاڑیان ہین اونکی
جڑون کے پاس مسلسل نیچے زمین مین جمال گوٹے کے درخت بکثرت خود رو اوگتے ہین - اور لوگ
قیاس کرتے ہین کہ اس جگہہ کا نام اسی وجہ سے جمال پور× ہوا کہ وہان جمال گوٹیکے درخت بہت پیدا ہوتے ہین
جمال گوٹا ایک مفید شی ہے اور اسکا درخت سایہ دار ہوتا ہی - اسکا بیج آٹھ آنہ سیر
فروخت ہوتا ہی - جمال گوٹے کے ایک درخت مین سی سالانہ دس سیر جمال گوٹا پیدا ہوتا ہی اور
اس حساب سے پانچ روپیہ سالانہ ایک درخت کی منفعت ہوی - جمال گوٹے کے درخت کافی کو درختون مین
پندرہ فٹ کی فاصلہ سے بغیر کسی نقصان کے لگائی جاسکتے ہین - اور اس حساب سے ایک ایکڑ زمین مین ۱۹۰ درخت
جمال گوٹے کے بوی جاسکتے ہین جنکی آمدنی بعد چار سال کے نو سو پچاس روپیہ سالانہ ہوگی - اور اس ایک
ایکڑ زمین مین جسمین درخت مذکور بوئے جائین اور درخت بہی بوے جاسکینگے خواہ وہ کافی کے ہون
یا اور کسی چیز کے اور اونکی پیداوار کی آمدنی علاوہ جمال گوٹون کے درختون کے آمدنی کے ہوگی - فقط راقم مجیب

× مغربی شمالی مین ہے

# طب

## بقیہ مضمون طب کی تاریخ کا مختصر بیان

اور اُنہین دونون پر عربی طبابت کا اختتام ہوا یعنے بعد اُسکے کوئی مشہور عربی حکیم نہین ہوا غرض عربی اطبا نے بہت سے نئی دوائین جو ملک عرب فارس اور ہند مین میسر آئین ظاہر کین اور کئی طرح کے نمک فلزات (اسڈ) و عرق کہینچنے کی ترکیب ایجاد کی سواے اسکے جو دوائین کہ کیمیائی ترکیب سے بنائی جاتین ہین ظاہر کین عرب کے لوگ اس تدبیر کے شایق تہے کہ فلزات کو متبدل کرکے سونا چاندی بناوین مگر سونا چاندی تو نہین بنا کئی دوسری کیمیائی اشیا معلوم ہوئین یہہ شوق ملک یورپ مین بہی جاری تہا مگر اب متروک ہے سونا یا چاندی بسیط عنصر ہے انسان کئی عناصر کو ملانے سے یا جس چیز مین کہ کئی عناصر ہون جدا کرنے سے طرح طرح کے کیمیائی اشیا بنا سکتا ہی مگر نئی عنصر کو سواے خداے تعالی کے کوئی شخص نہین بنا سکتا ہی خلاصہ عربون کا علم طبابت سنہ ۶۰۰ ہجری تک جاری رہا اور سنہ مذکور سے عربی علم طب کی ترقی موقوف ہوگئی بعد سنہ مسطور سے یہہ علم یورپ مین آیا اہل یورپ نے عربی کتابونکا ترجمہ کیا اور بہرہ مند ہوئی اس امر کے تمامی یورپ بہت ممنون و مشکور ہین غرض نو سو ہجری تک ملک یورپ مین علم فقط مشایخ لوگون مین تہا اسکے بعد علم طب کی ترقی ملک یورپ مین کئی اسباب سے ہونے لگی پہلے یہہ کہ انگلستان و فرانس کے لوگونکے پاس لاٹن طبابت کے کتابین تہین بعد اسکے جب وہ لوگ ملک یہودیا کے جنگ سے جو کہ بیت المقدس کے لینے کے واسطے تہی

بچے تو عربی و یونانی کتابین اپنے ہمراہ لیتے آئی انکا ترجمہ کیا یہہ تینون طرح کے علم طب یعنی لاٹن یونانی عربی یورپ کے علم طب کی بنیاد ہوئین یہہ جنگ ۱۰۹۶ء مین شروع ہوئی اور ۱۲۶۹ء مین آخر ہوئی اس جنگ سے واپس ہونیکے وقت سے یورپ کے لوگون نے عربی یونانی اور لاٹن زبانین سیکہنا شروع کین اس سبب سے یورپ کے لوگونکے زبان مین عربی یونانی اور لاٹن کے اکثر الفاظ مروج ہین گویا یورپ کے زبان کی بنیاد ان تینون زبانون سے ہے ۱۳۱۵ء مین شہر بلونا مین موڈینا نام شخص نے انسان کی تشریح کرنا شروع کی اسی سن مین متاخرین کی طبابت متقدمین سے جدا ہوئی۔ دوسرا سبب علم کی ترقی کا یورپ مین یہہ ہوا کہ ۱۴۵۳ء مین شہر قسطنطنیہ کو محمد نام بادشاہ نے فتح کیا اس شہر کے خانقاہون کے عالم جو کہ عیسوی تہے وہان سے نکلکر یورپ کیطرف آئے اور اپنے ہمراہ کتابونکو بہی لائے یورپ مین ان کتابونکا ترجمہ ہونا شروع ہوا اور درس تدریس شروع ہوی ان لوگونکے آنیکے باعث یورپ کے لوگونکی جہالت اور بے علمی کی تیرگی علم کے چراغ سے روشن ہوی۔ تیسرا سبب یہہ ہوا کہ خود یورپ کے لوگونکو بہی علم سیکہنے کا شوق ہوا بسبب ان کتابونکے ملنے اور ان عالمون کے آنے کے۔ چوتہا سبب علم کے پہیلنے کا یہہ ہوا کہ اسی عرصہ مین چہاپنے کی ترکیب ایجاد ہوی جسکے سبب جلد نئی علوم ملک یورپ مین پہیلنے لگے ان کلہم امور کے سبب علم طب کی ترقی ہوی اور ۱۶۰۹ء مین اطبا کے تین حصہ ہوی ایک طبیب دوسری اہل کیمیا تیسری اہل تشریح ان تینون مین سے علم تشریح نے بہ نسبت دوسری علوم کے زیادہ ترقی پائی۔ یورپ مین طبابت کا علم ۱۸۰۰ء کے آخر تک اسطرح جاری رہا اور ترقی پای جیسا کہ مذکور ہوا اس صدی کے آخر سے ابتک علم طب مین مثلاً علم نباتات علم کیمیا وغیرہ کی ترقی ہوتی جاتی ہے یہہ زیادتی اور ترقی علم کی کسی ایک شخص سے اور کسی ایک ملک سے نہین ہوئی کہ جسکا فخر اور بزرگی اوس شخص

یا اوس ملک کو ہو بلکہ بہت سے شخص کئی ملکون مین اسکے درپے ہین اسلیئے
وے سب اِس فخر و بزرگی کے مستحق ہین فقط باقی آیندہ ــ

راقم میرزا اصفدر علی سینیر آسس ٹنٹ سرجن سوم پلٹن باقاعدہ

## تاریخ

## عبدالمومن بن علی سلطان ملک ہسپانیا

سلطان عبدالمومن بن علی نے جب آفریقہ کے امورات کے انتظام کو بخوبی تمام سرانجام دیا تو توسن توجہ کے عنان کو اپنی دارالسلطنت مراقعہ کو آرایش و زیبایش دینی کے طرف گرم جولان کیا اور اوسے عدالت کے محکمون اور مکتبون اور مدرسون سے رونق بخشا۔ اور اوس نے وہان ایک ایسے دارالعلوم کی بنیاد ڈالی کہ جہان نوجوان لڑکون کی نہ صرف علم و ہنر مین بلکہ پیشہ نبرد آزمائی مین اور ایسے ایسے کسب و کمال مین جو ہر تک سرفروشی کو پُرضرور رہو۔ تعلیم و تربیت کی جاوے ـ کیونکہ اوسکو نہ فقط قاضیان قابل کی اور ناظمانِ لایق صوبجات اور حاکمان شہر کی حاجت تہی بلکہ اوسکی تمنا یہہ تہی کہ عمدہ عمدہ سپہ سالار اور اچہے اچہے سپاہ جرار اپنے مدارس سے تیار ہو کر نکلتے دیکہے غرض اوس سلطان نے ماسوا کے اعلی ترین خاندانون کے لڑکون کو اور دوسرے قبیلون کے بچون کو اُن مکتبون اور مدرسون مین داخل فرمایا چنانچہ اونکا شمار تین ہزار کا تہا۔ اور اونکا سن ایسا برابر بلا فرق و تفاوت تہا کہ ہر ایک دیکہنے والے کو

ایسا مفہوم ہوتا تہا۔ کہ اُن سب لڑکون نے ایک ہی دن کتم عدم سے کشور ہستی مین قدم رکہا ہے یہہ کل لڑکے حافظ اور بعض وقت طالب عالم کے لقب سے ملقب کئے جاتے تہے۔ کیونکہ وہ عقائد و فقہ کی نہایت عمدہ عمدہ کتابین پڑہتے تہے۔ اور اونکو یاد رکہتے تہے۔ اور بہت سے دوسرے کتابون مین بہی اونکا درس ہوا کرتا تہا۔

سلطان عبدالمومن کی یہہ عادت تہی کہ ان سب حافظون کو جمعہ کے دن اپنے بارگاہ شاہی مین فراہم کرتا۔ اور اونکو حکم دیتا کہ ہفتہ بہر جو کچہہ کہ انہون نے پڑہا سیکہا تہا اپنے حضور مین اعادہ کرین۔ پس اسطرح سے اول نوجوان حافظون کو واسطے تحصیل علوم و فنون کے ترغیب و تحریص دیتا تہا۔ تاکہ آخر کار وہ عالم فاضل اور مستعد و مجتہد اور رائے صائب دینے مین قابل و کامل بن جائین۔ اور دوسرے روز سلطان عبدالمومن بن علی کے سامنے وہ اپنے اپنے گہوڑون کی سواری کا اور ہتیار چلانیکا ہنر بتلانے مین نیزہ پہینکنے اور گہوڑ دوڑ مین پہرتی اور شتابی دیکہا دیتے تہے اور بہی ایسے ایسے کمالات و فنون جو اونکی وضع سپاہانہ و طرز دلاورانہ سے مناسبت رکہتی تہی۔ کر بتلاتے تہے اور تیسرے روز اونکی غلیل بازیکی مشاقی و چابک دستی کا۔ برچہیون کی پہینک مارکا تہرہون کا نشانہ لگانیکا۔ اور پہینک کر مارنیکے دوسرے ہتیارون کو استعمال مین لانیکا امتحان لیا جاتا تہا۔ اور ایک دن پہر وہ سلطان اون حافظون سے شناوری یعنی تیرنیکا شغل کرواتا تہا۔ باقی آئندہ۔ راقم خیرخواہ انام صلاح الاسلام

# علمی خبرین

لنڈن کے اخبارون مین سے "ڈیلی ٹیلیگراف" ۲،۲۰،۰۰۰ پرچہ فروخت ہوسے ہین اور "ڈیلی نیوز" کے ۱،۶۰،۰۰۰ پرچہ اور "ٹائیمس" کے ایک لاکھہ پرچہ اور "کرانیکل" کے ۹۰،۰۰۰ پرچہ اور "گرافک" اور "لنڈن نیوز" معہ تصاویر اور پولس نیوز معہ تصاویر انمین ہر ایک اخبار کے ایک ایک لاکھہ پرچے فروخت ہوسے ہین۔

پروفیسر پیروسینو جو منڈوی کے رہنے والے ہین اور ڈاکٹر ایچ - ای لکس صاحب نے جو بیتھلم کے باشندہ ہین یہہ دیکھلایا ہی کہ تار برقی کے ذریعہ سے چیزون کی شکل اور رنگت ایک مقام سے دوسرے مقام تک منتقل ہوتی ہی جیسے کہ آلہ ٹیلی فون کے وسیلہ سے آواز سنائی دیتی ہی امید ہے کہ یہہ لوگ بہت جلد ایک ایسا آلہ ایجاد کرلین گے جسکے ذریعہ سے وہ آدمی جو ہزارون کوسون کے فاصلہ پر ہونگے اور جنکے درمیان مین بڑے بڑے سمندر حائل ہونگے ایک دوسرے کو دیکھینگے اور آپسمین بات جیت کرینگے۔

خبر ہے کہ روس کے شاہی مجلس علوم و فنون کے ایک شعبہ کے لوگ ایک ہوائی جہاز کے ایجاد کرنے کی کوشش کر رہے ہین جو ہوا مین اوپر چلے گا - ان ایجاد کرنے والونکا اقرار ہے کہ اونہون نے ایک کشش دریافت کی ہے جو زمین کے کشش ثقل کے برخلاف عمل کر سکتی ہے۔ جو ہوائی جہاز کہ اونہون نے تجویز کیا ہی وہ ۴۰ فٹ کا لنبا اور ۲۴ فٹ کا چوڑا اور ۱۶ فٹ کا اونچا ہوگا - اس جہاز کی شکل عموماً مخروطی ہوگی اور یہہ جہاز

دو پہیون کے ذریعہ سے چلے گا اوران پہیون پر ایک خاص ساخت کے آلہ سے قوت دی جاویگی اس جہاز کا وزن باوجود اس معتد بہ لنبائی چوڑائی کے دو سو سیر ہوگا اور کہتے ہین کہ یہہ ایک غبارہ وغیرہ سے مختلف ہوگا کیونکہ اگر اس جہاز مین کوئی چیز ٹوٹ جاویگی تو وہ ایک بارگی گر نہ پڑیگا بلکہ آہستہ آہستہ زمین پر اوتریگا۔

چند روز گذرے کہ مقام وینزیندت مین دفتر تلغراف کے پاس ایک شہاب ثاقب ٹوٹ کر گرا اور پختہ سڑک مین دور تک دہس گیا۔ اس واقعہ کو بہت سے لوگون نے ملاحظہ کیا اور بیان کیا کہ شہاب ثاقب مذکور بڑا چمکدار تہا۔ جب اس آسمانی پتہر کو بغور ملاحظہ کیا تو معلوم ہوا کہ اوس مین ایک مثلث سوراخ پانچ سانٹ (سانٹ زیادہ ہوتا ہے $\frac{39}{100}$ انچہ سے) کا چوڑا موجود تہا جسوقت یہہ شہاب ثاقب گرا تہا تو وہان کے آس پاس کی زمین جہان وہ پڑا تہا اوسوقت جم گئی تھی بعد اسکے ڈاکٹر اسکو یر کے رو برو جو وینزنا سدت کے مدرسہ اعلی کے مدرس تہے یہہ پتہر زمین سے نکالا گیا یہہ آسمانی پتہر مثلث الشکل تہا اور ہر طرف سے سنگریزہ دار تہا جسکے طرفین بہورے اور زردی مایل سرخ اور قدرے سیاہ رنگ کی تہین۔ اسکا وزن ۵۷۳ گرام کا تہا۔ اسکی تشریح اب کیجاتی ہے

ملک سائبیریا یعنی شمالی روس کے ایک ضلع مین جسکا نام دورکویانسک ہے ایک بہت بڑے گینڈے کا مردہ جسم ملا ہے۔ یہہ جسم ایک دریا کے کنارہ جو دریا جانا کے متعلق ہے یعنی اوسمین بہکر جاتا ہے ملا ہی اور پانی کی رگڑ سے اوبل گیا تہا۔ جسطرح کہ ۱۷۹۹ء مین دریا لینا کے کنارہ ایک بہت بڑے ہاتہی کا جسم ملا تہا جسکو مینتہ کہتے ہین (یہہ قسم ہاتہی کی اب دنیا مین نیست و نابود ہے) اور اسیطرح سے اب یہہ گینڈ ملا ہے جو بالکل تروتازہ ہے کہ گویا ابہی مرا ہی

اسکا چہرا کسی جگہہ سے پہٹا ہنین ہے اور بالون سے ڈہکا ہوا ہے ۔

برقی روشنی کا تجربہ الہ آباد کے ریلوی اسٹیشن پر قریب ہونے والا ہے اسکا انتظام مسٹر لاڈس اسکو ینڈر جو پروشیا کے باشندے ہین کرینگے ۔ چار لمپین مختلف مقامون پر اس غرض سے رکہی جاینگی تاکہ روشنی تمام اسٹیشن مین ہو ۔ ہر لمپ کے نیچے ایک چاندی کا بہت صاف آئینہ نما عکس انداز لگایا جاویگا ۔ اور یہہ عکس انداز روشنی کی سید ہے اور معکوس شعاعون کو ایک سفید سطح پر ڈالیگا کیونکہ اس روشنی کی شعاعین آنکہون پر سیدہی ہنین پڑنی پاوینگی ۔

ایک آلہ استماع صوت کلکتہ کے دفتر تلغراف مین قایم کیا گیا ہے ۔ اور خوب اچہی طرح سے کام دیتا ہے ۔ بطور تجربہ کے بذریعہ اس آلہ کے گفتگو دو شخصون مین کرائے گئے جو دور دور کے مقامون مین تہے اور نزدیک کے مقامون مین بہی اس تجربہ کو کیا گیا ۔ غرضیکہ ہر طرح سے یہہ آلہ مکمل اور پورا پایا گیا ہے ۔ جب رانی گنج اور کلکتہ کے آدمیون سے بذریعہ اس آلہ کے گفتگو ہوی تو اوسکو قابل اطمینان پایا ۔

مقام ٹیورن سے یہہ کیفیت آی ہے کہ فاسفورس کو چہاپے کی روشنائی مین ملا سکتے ہین اور اسکی وجہ سے حروف اندہیری رات کو چمکدار ہونگے ۔ خبر ہے کہ مقام ٹیورن مین ایک روزانہ اخبار اسہی فاسفورس کی روشنائی سے چہاپا جاویگا جسکی وجہ سے اندہیری رات مین لوگ بغیر چراغ کے پڑہ سکینگے ۔

# زراعت

## تماکو بونے کے لئے کس قسم کی زمین ہونا چاہئے

صرف تجربہ سے معلوم ہو سکتا ہے کہ کون سی زمین تماکو کی زراعت کے قابل ہوتی ہے لیکن مشہور ہے کہ ہوانا تماکو کی خوبی لوہے کی مقدار اور حالت پر منحصر ہے جو زمین میں ہوتا ہے ہماری ملک میں ہوانا اور رسیلا تماکو سرخ قسم کی زمین میں پیدا ہوتی ہے۔ جو زمین سرخ اور سرخی مائل بہوری رنگ کی ہوتی ہے اوسمین اکثر لوہا یعنی لوہے کا "آگزائیڈ" (خاک یا کشتہ) جسکا رنگ سرخی مائل بہورا ہوتا ہے شامل ہوتا ہے۔ اور جسمین کا رنگ ہلکا ہوتا ہے اوسمین کالا آگزائیڈ لوہے کا ملا ہوا ہوتا ہے۔

شمالی امریکہ اور یورپ کی ملکون میں تماکو کی زراعت کے لئے بہت زرخیز زمین کی ضرورت ہے لیکن اون ملکون میں جنکی آب ہوا گرم ہے یا جہانکی ہوا میں تری ہے اسقدر ضرورت نہین ہے۔ ملک ورجینیا میں تماکو کی زراعت کے لئے ہلکے سرخ رنگ کی زمین اور پہاڑی زمین اور ہلکی کالی زمین جو پہاڑون کے غارون میں ہوتی ہے اور زرخیز بھی زمین تلاش کیجاتی ہے۔

ہند کے بعض بعض حصون میں مثلاً اون جایون میں جو دریائے گنگا کے کنارے واقع ہین اور نارورن سرکار (جنوبی سرکار) میں تماکو عمدہ اور تیز پیدا ہوتا ہے۔ جب نیک مرتبہ سی عمدہ اور مزہ دار تماکو پیدا ہوجاتی ہے تو اوسکا بونے والا مالدار ہوجاتا ہے

فقط ایگری کلچر۔ راقم محب حسین

## غزل

سو سہی کچھ نہ شعلہ نہ کچھ کوہ طور ہے | ظاہر ہوا ہمین کہ اوسیکا ظہور ہے
ہم سجدہ بہر بتون کو نکیونکر کرین بتا | زاہد خدا کا جلوہ تو انمین ضرور ہے

# فہرست مضامین



# فہرست تصاویر آلات

# اشتہار

ہمارے تمام ناظرین بلند خیال اور عالی ہمت کو مژدہ ہو کہ آجکل
ہمارے کارخانہ مین ایک مصور رشک مانی اور بہزاد موجود ہین جو تصویر روغنی
اور آبی نہایت عمدہ مثل تصاویر ولایتی کے تیار کرتے ہین شرح قیمت مندرجہ
ذیل ہے جن صاحبون کو اپنی تصویر تیار کرانا منظور ہو وہ اپنا فوٹو بھیجکر ایڈیٹر
رسالہ معلم سے رسل و رسایل فرماوین مگر شرط یہ ہی کہ نصف قیمت پیشگی لیجاویگی۔

| روغنی | | آبی | |
|---|---|---|---|
| مقدار بلندی تصویر | قیمت | مقدار بلندی تصویر | قیمت |
| یک فٹ | [illegible] | ۶ انچہ | [illegible] |
| ۱۳ انچہ | [illegible] | یک فٹ | [illegible] |
| ۱۴ انچہ | [illegible] | | |

اسیطرح بحساب فی انچہ تین روپیہ زاید لیجاوینگے یک فٹ سے کم بلند تیار نہو گی۔
اور قد آدم تک تیار ہو سکتی ہے۔

# اشتہار

## مجرب !!!

ادویۂ مندرجۂ ذیل شرطًا تا حصول صحت بادای نقد قیمت لاہور موچی دروازہ مین
دار الشفای حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما مالک ہتمم رسالہ حافظ صحت سے مل سکتی ہین۔
۱۔ روغن دافع سستی و باریکی و کجی مجلوق بچہ پن کی خرابی سے اگر رگ پٹھی کمزور
ہوگئے ہون تو اسکی چند روز مالش سے حالت اصلی پر آتی ہین قیمت فی تولہ [illegible] روپیہ۔

۲۔ ادویہ جو سوزاک و قرحہ کو جو سالہا سال سے ہو جلد دور کرے فی تولہ صہ

۳۔ شربت دافع نامردی و رقت منی و جریان و احتلام و ضعف اعضای رئیسہ و متعددہ و کمزوری اعصاب و چشم و درد کمر و تاریکی چشم و خشکی بدن و درد سر جو کثرت شرابخواری و اقسام فواحش مثل کثرت جماع و اغلام و جلق سے ضعف جگر و کمی اشتہا و ہاتھہ پاؤنکا پہولنا و سستی و تکاہل بدن دایمی قبضی لاحق ہون دور ہوتے ہین فی بوتل للعہ روپیہ۔

۴۔ تریاق مایوسین یہہ دوائی جسکی نصف چانول خوراک بھی نامردی و سرعت انزال و نسیان و ضیق النفس کہانسی تر دمہ درد شقیقہ عرق النسا وجع مفاصل و جلدی کہنہ امراض اور پرانے زخم مثل ناسور ناصور دور ہوتے ہین جنکو دودہ و روغن زرد نہ ہضم ہوتا ہے اس سے اچہی طور پر ہضم کرسکتے ہین فی خوراک ۸ر ۳۲ خوراک۔

۵۔ حب دافع ذیابیطس ان گولیون کے کہانے سے باربار آنا پیشاب کا و تشنگی بند ہوجاتی ہے سلس البول و ضعف مثانہ و پیچش و اسہال دیرینہ و پانی کے لاگ جو تاثیر آب و ہوا یا کثرت کا سے نظام عصبی مین بگاڑ ہوا ہو دور ہوتے ہین سےہ۔

۶۔ حب قایم مقام افیون اس سے بے ضرر وجہ نشہ افیون و حسینڈ و چہوٹ جاتے ہین بہوک کہلتی ہے نیند آتی ہے سستی بدن و نزلہ و زکام و ریزش جو گلے مین گرتی ہو و کہانسی و تپ ربعہ دور ہوتے ہین عہ روپیہ۔

۷۔ ہلاس اسکے سونگہنے سے پرڈال دور ہوتے ہین عمار۔

۸۔ حب دافع آتشک کیسی سخت آتشک ہو خواہ ہو یا مادین بلا تکلیف منہہ آئے درست جاتا رہتا ہے للعہ روپیہ۔

۹— ماءاللحم یعنی پہول میوجات، وطیور کے گوشت سے طیار کیا ہوا عرق نامردی وقراقر شکم وقلت القوۃ واسترخاء مالیخولیا مراقی وخفقان وکمی خون کو کہوتا ہے۔
فی بوتل عـ/

## ایک عرق بطور علاج حفظ ماتقدم

مرض جانکاہ آتشک وسوزاک دیدہ سے بچنے کے لئے تجربہ کیا گیا فی بوتل ع ایک بوتل چہہ مہینے کیواسطے کافی ہے مفصل حال آدہ آنہ کے ٹکٹ کے بہیجنے سے معلوم ہوسکتا ہے نمبر ۱۵۰ —

## رسید زر از حضرات خریداران معلم

میر عبدالسلام خان صاحب
اول تعلقدار اطراف بلدہ — لعہ/

# جرثقیل

## بقیہ مضمون پانی چڑہانے کے طریقے

۳۰ بادی النظر مین معلوم ہوتا ہے کہ ہوا کا دباؤ جو پانی کے ستون کو سیکشن پایپ مین سنبہالے رہتا ہی اوس قوت کو مدت دیتا ہے جو پانی چڑہانے کے کام مین آتی ہے ۔

۳۱ لیکن جب اچہی طرح سے اون قوتون پر غور کرتے ہین جو اس طریقہ مین کام دیتے ہین تو معلوم ہوتا ہی کہ یہہ بات نہین ہے ۔

۳۲ ان قوتون مین سے بعض ایسے قوتین ہین جو اوس پانی کے ستون کی چوٹی سے جسکو پسٹن نے اوپر چڑہایا ہے اوپر سے نیچے کو کنوے کی تلے کے طرف زور کرتی ہین اور بعض ایسے ہین جو نیچے سے اوپر کی طرف زور دیتے ہین ۔ اب یہان سے یہہ بات ظاہر ہے کہ وہ قوت جرثقیلی جو پسٹن کو اوپر کہینچنے کے لئے استعمال کیجاتی ہے تمام اوس زور یا قوت پر غالب آتی ہے جو اوپر سے دبانے والی قوت مین بعد منہا نیچے سے دبانے والی قوت کے باقی رہتی ہے ۔ یعنی وہ قوت جو نیچے کی طرف زور دیتی ہے اوس قوت سے جو نیچے سے اوپر کی طرف زور دیتی ہے زیادہ ہوتی ہے اور پسٹن کو اوپر کہینچنے مین اس قوت کو مغلوب کرنا پڑتا ہے جو نیچے کے طرف زور دیتی ہے ۔ اب ہم تصریح کے لئے اوس پانی کے ستون کو قیاس کرتے ہین جو ویلو مین گذر کر پسٹن کے اوپر رکہا ہوا ہی اس پانی کے ستون کے اوپر کی سطح پر کرہ ہوا کا دباؤ پڑتا ہے اسواسطے پسٹن کو ہوا کا دباؤ سنبہالنا پڑتا ہی ۔ اور پسٹن کو اوس پانی کے ستون کا بہی بوجہہ سنبہالنے پڑتا ہے

جو اوسکے اوپر واقع ہے - کرۂ ہوا کا وہ دباؤ جو کنوے کے پانی کی سطح پر پڑتا ہے
پانی کے ذریعہ سے پسٹن کے تلے تک پہونچتا ہے - لیکن یہہ اثر کرہ ہوا کی دباؤ کا
پسٹن کے تلے تک پہونچنے مین اوس پانی کے ستون کے وزن کی وجہہ سے
گہٹ جاتا ہے جو پسٹن کے تلے اور کنوے کے سطح کے درمیان مین واقع ہے
کیونکہ کرہ ہوا کا دباؤ جو کنوے کے سطح پر پڑتا ہی اول اوس پانی کے ستون
کے بوجہہ کو سنبہالتا ہی جو پسٹن کے تلے اور کنوے کے پانی کے سطح کے
درمیان واقع ہے - اور پسٹن کے تلے پر صرف اوسقدر زور ڈالتا ہی جو اس
پانی کے ستون کو سنبہالنے کے بعد باقی بچتا ہی - اسواسطے جو اثر پسٹن کے
تلے پر پڑتا ہی وہ ویسا ہی ہوتا ہے جیساکہ اگر وہ پانی کا ستون جو پسٹن کے
تلے اور کنوے کی سطح کے درمیان مین ہی پسٹن کے اوپر ہوتا اور اوسکو
نیچے دباتا - اور نیچے سے کرۂ ہوا کا دباؤ جو کنوے کے پانی کی سطح پر
پڑتا ہے اوس پسٹن کو دباتا - پس پسٹن کو نیچے کے طرف دو قوتین
دباتی ہین ایک تو کرۂ ہوا کا دباؤ جو اوس پانی کے سطح پر پڑتا ہی جو پسٹن کے
اوپر واقع ہے دوسرے پانی کے ستون کا بوجہ جو پسٹن کے اوپر بہرا ہوا
اور دوسرے پسٹن کو کرہ ہوا کا وہ دباؤ اوپر ڈہکیلتا ہے جو کنوے کے پانی کے
سطح پر پڑتا ہی اور بذریعہ اوس پانی کے ستون کے پسٹن کے تلے تک
پہونچتا ہے جو پسٹن کے تلے اور کنوے کے پانی کے سطح کے درمیان
بہرا ہوا ہی - اور یہہ ہوا کا دباؤ جو پسٹن کے تلے پر نیچے کے طرف سے پڑتا ہی
اور پسٹن کو اوپر اوٹہاتا ہے اوس کرہ ہوا کے دباؤ کو توڑتا ہی جو اوس
پانی کے سطح پر پڑتا ہی جو پسٹن کے اوپر بہرا ہوا ہے اور پسٹن کو اوپر سے

دباتا ہی۔ پس پسٹن کو نیچے دبانے والی قوت صرف اوسی پانی کی باقی رہے جو اوسکے اوپر بہرا ہوا ہے۔

۳۳ پس اوپر کے بیان سے ظاہر ہوتا ہے کہ پمپ پانی سے پانی بہرنے کے لئے اسقدر قوت دینا چاہئے جو اوس تمام پانی کے بوجہ کے برابر ہو جو نل مین بہرا ہوا ہے اور یہہ کہ کرہ ہوا کا دباؤ پانی بہرنے یا پانی چڑہانے کی قوت کو کسیطرح کی کچہہ مدد نہین دیتا ہے۔

۳۴ چونکہ پمپ کی حرکت پانی چڑہانے مین ٹہیر ٹہیر کر ہوتی ہی اسواسطے وہ دہار پانی کی جو ٹونٹی کی راہ سے نکلتی ہے وہ بھی ضرور رک رک کر بے ترتیب طور سے نکلے گی اگر کوئی تدبیر اس بے انتظامی کے دفع کرنے کی نکی جا ویگی۔ پمپ کی چوٹی پر ایک چہوٹا حوض اوس بے انتظامی کے دفع کرنے کے لئے اوسطور کا تیار کر سکتے ہین جو شکل نشان ۱۳ سے ظاہر ہے۔ اگر پمپ کو مثلاً اسطرح حرکت دین کہ پانی ایک معین عرصہ مین اسقدر زیادہ کنوے سے اوپر چڑہے جو مقدار مین اوس پانی سے زیادہ ہو جو ٹونٹی سے نکلتا ہی تو یہہ پانی ٹونٹی کے اوپر نل کے پیپے مین ضرور جمع ہوتا جا یگا اسواسطے م ن حوض پانی سے بہر جا یگا۔ اور اس حوض مین پانی بہرتا رہیگا یہان تک کہ اس پانی کی سطح بلند ہو جاویگی اور یہہ پانی ٹونٹی کی دہار پر ایک دباؤ ڈالیگا اور دہار مین اسقدر تیزی یا زور پیدا کریگا جو اوس زور کے برابر ہوگا جو اوس پانی مین ہے جو بذریعہ پسٹن کے کنوے سے اوپر چڑہایا جاتا ہی۔ اسواسطے حوض کے پانی کی سطح زیادہ بلند ہونے سے موقوف ہوگی لیکن جب پسٹن اوپر حرکت کرتا ہی تو حوض کے پانی کی سطح مین ایک خفیف تغیر البتہ

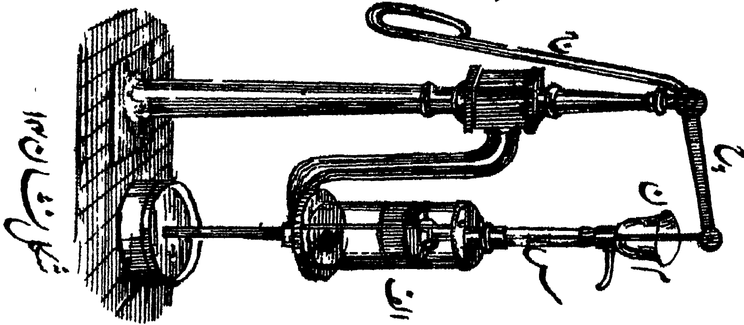
واقع ہوتا ہی کیونکہ جب پسٹن نیچے جاتا ہے تو حوض کا پانی ٹونٹی کی راہ سے نکلتا رہتا ہی اور اس عرصہ مین پانی کنوئے سے اوپر نہین آتا ہے اور اسکا نتیجہ یہہ پیدا ہوتا ہے کہ حوض کے پانی کی سطح مین ایک کمی واقع ہوتی ہے - اور جب پسٹن اوپر آتا ہے تو پانی بہی اوپر چہڑتا ہے اور حوض کے پانی کی مقدار بہ نسبت اسکے کہ وہ ٹونٹی سے نکلے زیادہ ہوجاتی ہے - اور اسکا نتیجہ یہہ ہوتا ہی کہ حوض کے پانی کی سطح بلند ہوجاتی ہے اور اسطرح حوض کے پانی کی سطح پسٹن کے ساتہہ کم و زیادہ ہوا کرتی ہی - لیکن اگر بہ نسبت پمپ کے اندازہ کے حوض کا طول و عرض اور عمق بڑا ہو تو یہہ اختلاف پانی کی سطح مین کم ہوگا کیونکہ وہ مقدار پانی کی جو پیپے کے ایک حصہ مین بہری ہوی ہے اور جو اوس پانی کے برابر ہے جسکو پسٹن ایک مرتبہ مین کہینچ لاتا ہے بہت تہوڑا تغیر پانی کی سطح پر پیدا کریگی - اور پانی اس موری کی راہ سے برابر نکلا کریگا -

۳۵ شکل نشان ہہ مندرجہ ذیل سے اس قسم کے پمپ کی حرکت بآسانی سمجہہ مین آتی ہے - اور یہہ شکل سیکشن پمپ کی ہی جو اکثر بر وقت لیکچر دینے کے شاگردون کے سمجہانے کے لئے کارآمد ہوتا ہی ح ح پمپ ہینڈل یعنی پمپ چلانے کا ہاتہہ ہے جو پسٹن راڈ الف یعنے اوس سلاخ کو جو پسٹن مین لگی ہوی ہے اوپر سے نیچے اوٹہاتا ہے - اور پمپ بیرل یا پانی چڑہانے کا نل شیشہ کا بنا ہوا ہے جسمین سے پسٹن دیکہائی دیتا ہے - اور اسمین ایک ویلو ہے -

اور اس آلہ مین دوسرے جزا وہی ہین جزون کے مطابق ہین جو شکل نشان ۳۴ سے ظاہر ہوتے ہین

۳۶ ایک اور دوسری وضع پانی چڑہانے کے نل کی ہی جسکو فورسنگ پمپ کہتے ہین

یہہ نل بہت مروج ہے اور اسکے استعمال مین بہت فائدے ہین - یہہ اله شکل نشان ۱۵ مندرجہ ذیل سے ظاہر ہوتا ہے -

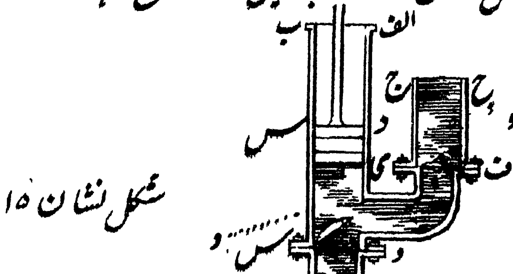



سکشن پائپ س ی مین وسیطرح کا عمل سے جو سکشن پمپ مین ہے - لیکن اسکا پسٹن س س و ایک ٹھوس لٹو ہے جسمین ویلو نہین ہے

۳۷ فورسنگ پائپ ج ج اپنے بنیادی ف کے اوپر ایک ویلو و و ہ رکہتا ہے جو اوپر کے جانب کہلتا ہے - جب پسٹن س و کو اوپر اوٹہاتے ہین تو ویلو و کہلجاتا ہی اور پانی سکشن پائپ سے پمپ بیرل مین جاتا ہے اور جب پسٹن س و کو نیچے دباتے ہین تو ویلو و بند ہوجاتا ہے اور پانی پسٹن کے دباؤ سے ویلو "د" مین زور سے گذر کر فورسنگ پائپ مین اوپر چڑہتا ہے - اسطرح سے جب تک یہہ پانی چڑہانے کا اله چلا کرتا ہی تب تک پسٹن کو اوپر حرکت دینے سے پانی سکشن پائپ مین سے پمپ بیرل مین جاتا ہی اور اوسکو نیچے حرکت دینے سے پمپ بیرل مین سے فورسنگ پائپ مین جاتا ہے -

۳۸ اس غرض سے کہ فورسنگ پائپ مین سے متواتر پانی بہکر نکلتا رہے ایک ظرف ہوائی (یہہ وہ ظرف ہی جسمین ہوا بہری ہوئی ہوتی ہے) اکثر فورسنگ پمپ پر لگا دیتے ہین - ایسے فورسنگ پمپ کی وضع جسمین ظرف

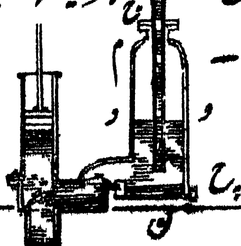
ہوا سی بہی لگایا جاتا ہے شکل نشان ۱۶ مندرجہ ذیل سے واضح ہے ۔



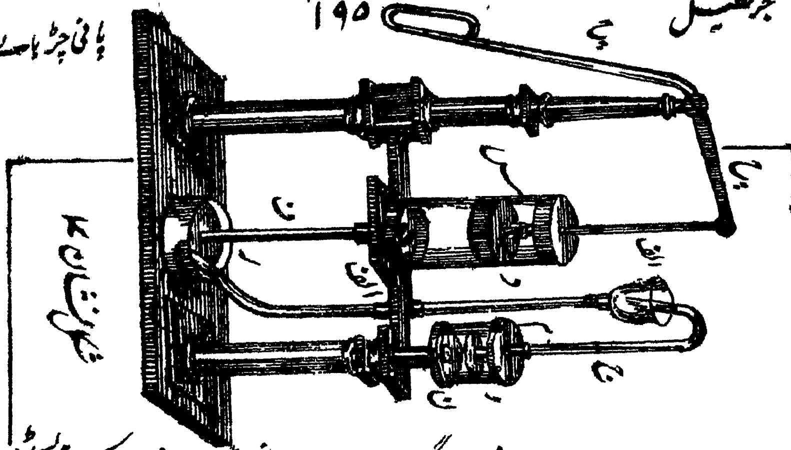

شکل نشان ۱۵

۲۰۹ جب پسٹن کو نیچے حرکت دیتے ہین تو پانی ویلو ‹‹ د ›› مین ہوکر اوس ظرف مین جاتا ہی جو چارونطرف سے بند ہوتا ہے اور جسمین ہوا بہری ہوئی ہوتی ہے اور فورس پایپ یا نل ج ج اس ظرف مین اوتار آجاتا ہی اور اوس ظرف کے تلے مین ختم ہوتا ہے پانی زور کہا کر اس ظرف مین بلند ہوتا ہے اور سطح ‹‹ و ›› ‹‹ و ›› تک چڑہجاتا ہے اور جو ہوا اس پانی کی سطح پر ہوتی ہے وہ دبتی ہے ۔ اورجب یہہ پانی لوٹنے سے بذریعہ ویلو ‹‹ و ›› کے جو بند ہوجاتا ہے محفوظ رہتا ہے تو ہوا کا دباؤ جو اس ظرف م ن مین بہری ہوی ہے اوسپر پڑتا ہے اور یہہ ہوا کا دباؤ پانی کو زور دیتا ہے جو نل ج ج مین ہوکر اوسکو چہڑتا ہی اور وہان سے متواتر ایک لگاتار دہار مین بہتا رہتا ہے ۔

۲۱۰ فورسنگ پمپ معہ اپنے ظرف ہوائی کے جو عام انجن آتش کے واسطے تیار کیا جاتا ہے شکل نشان ۱۷ سے واضح ہے ۔ اس جگہہ اوسکے تمام اجزا کو اونہین حرفون سے ظاہر کیا ہے جن سے کہ شکل نشان ۱۵ اور ۱۶ مین ظاہر کیا تہا ۔




شکل نشان ۱۶




١٤١ جن فورسنگ پمپون مین پانی بڑے زور کے ساتہہ پسٹن کو دباتا ہے اونمین بہت ضروری ہے کہ پسٹن پمپ بیرل کے ساتہہ بخوبی ملکر رگڑ کہاتا ہوا حرکت کرے - یہہ ترکیب ایک عمدہ پلنجر کی وجہ سے ہوسکتی ہے جو شکل نشان ١٥ سے ظاہر ہے - یہہ پلنجر ایک چمڑے کے پٹے الف ب مین ہوکر حرکت کرتا ہے - اور یہہ پٹا چمڑے کا پلنجر کے ٹہیک مناسب بنایا جاتا ہے - یہہ پلنجر اوس پٹے سے خوب چسپان رہتا ہے اور ذرا بہی سانس نہین ہوتی ہے کہ پانی جاوے یا ہوا جاوے - اور اس مین چربی یا تیل لگایا جاتا ہے جسکی وجہ سے وہ پہسلتا ہوا حرکت کرتا ہے - جب یہہ پلنجر اوپر اوٹہتا ہے تو وہ جگہہ جسکو وہ چہوڑتا ہے پانی سے بہر جاتی ہے اور یہہ پانی ویلو در و " مین ہوکر فورسنگ پائپ مین جاتا ہے -

١٤٢ اگر ہم اوس فورسنگ پمپ کو بغور دیکہین جو شکل نشان ١٧ سے ظاہر ہے تو ہمکو معلوم ہوگا کہ وہ اصول جنپر پسٹن نیچے اوپر حرکت کرتا ہے نہایت صاف صاف ہین - جب پسٹن اوپر اوٹہتا ہے تو وہ سکیشن پائپ مین سے پانی کو کہینچکر پمپ بیرل یعنے نل مین اسکے لیجاتا ہے اور جب نیچے حرکت کرتا ہے تو پمپ بیرل مین سے پانی کو فورس پائپ مین ڈہکیلتا ہے -

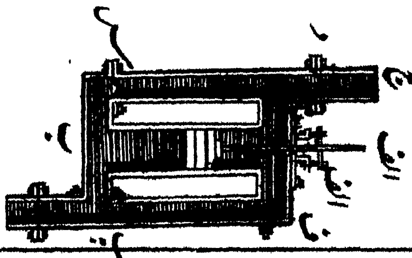



شکل نشان ۱۸

۴۳ اس جگہہ پسٹن ٹہوس ہے اور اوسمین کوی ویلو نہین ہے

اس مقام پر اسباب کا کوی سبب معلوم نہین ہوتا ہی کہ کیون پسٹن کے اوپر کی سطح پانی کے اوٹہانے مین کام نہین دیتی ہے جیسا کہ اوسکے نیچے کی سطح کام دیتی ہے۔ چاہیئے یہہ تہا کہ جیسے پسٹن کے نیچے کی سطح پانی کو سکیشن پایپ سے کہینچتی ہے اوسیطرح سے اوسکے اوپر سطح پانی کو فورس پایپ مین ڈہکیلتی۔ یا یون کہو کہ جب پسٹن نیچے اوترتا تو چاہیئے تہا کہ جیسا اوسکے نیچے کی سطح پانی کو فورس پایپ مین ڈہکیلتی ہے اوسیطرح سے اوسکی سطح بہی پانی کو سکیشن پایپ مین سے کہینچتی۔ اس تدبیر کو عمل مین لانے کے لئے صرف یہہ ضرور ہے کہ پسٹن کے بیلن کی چوٹی کو بند رکہین اور پسٹن کی سلاخ مذہب چہپان ایک سوراخ مین ہو کر حرکت کرے اور پسٹن کی چوٹی یا سر فورس پایپ اور سکیشن پایپ اور کنوے کے تلے مین برابر پہونچے۔

۴۴۔ تدبیر مذکورہ بالا کا عمل شکل نشان ۱۹ سے بخوبی ظاہر ہے۔



۴۵ جب پسٹن کو اوپر کہینچتے ہین تو سیکشن ویلو "ف" کہلتا ہے اور پانی کہنچکر پمپ بیرل مین جو پسٹن کے نیچے ہے بہر جاتا ہے اور جب پسٹن کو نیچے دہبتے ہین تو وہی سیکشن ویلو ف بند ہوجاتا ہے اور پسٹن کا زور پانی پر پڑنے سے جو اوسکے نیچے بہرا ہوا ہے ویلو ج کہلتا ہے اور پانی فورس پائپ س ح مین چہڑتا ہے - اور جب پسٹن کو نیچے دباتے ہین تو پانی سیکشن ویلو "ی" مین ہی ہوکر گذرتا ہے اور اوس نل مین جاتا ہے جو پسٹن کے اوپر واقع ہے - اور جب پسٹن کو اوپر کہینچتے ہین تو پانی اوپر کو دبتا ہے اور سیکشن ویلو ی کو بند کرتا ہے اور ویلو "د" کو کہولتا ہے اور فورس پائپ مین بزور چہڑتا ہے - اس تدبیر سے متواتر پانی فورس پائپ مین پمپ بیرل سے جاتا رہتا ہے اور کوئی ہرج واقع نہین ہوتا ہے اور اسیطرح سے پمپ بیرل مین برابر پانی سیکشن پائپ سے آتا رہتا ہے - اگر غور کرین تو معلوم ہوگا کہ "ی" یا "ف" دونون ویلوون مین سے ایک کہلا رہتا ہے جب پسٹن نیچے جاتا ہے تو ویلو ی کہلتا ہے اور ویلو "ف" بند ہوجاتا ہے اور جب وہ پسٹن اوپر جاتا ہے تو ویلو "ی" بند ہوجاتا ہے اور ویلو "ف" کہلتا ہے - سو اسواسطے ایک متواتر دہار ایک نہ ایک ویلو مین ہوکر برابر پمپ بیرل مین جاری رہتی ہے - اسیطرح سے خواہ پسٹن کو اوپر اوٹہاین یا نیچے دبائین "ج" اور "د" ویلوون مین سے ایک ضرور کہلیگا -

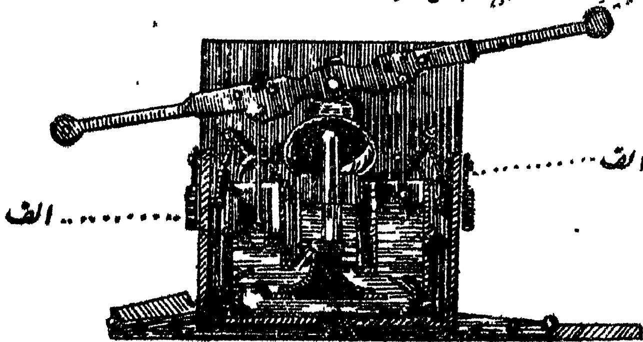
۴۶ جن سادے پمپون سے باغ ن مین پانی دیا جاتا ہے وہ اوس شکل سے ظاہر ہین جو اس پانی چڑہانے کے رسالہ کے شروع مین مندرج ہے یہہ آلہ ایکہرا یا دوہرا فورس پمپ ہوتا ہے جسمین سے ایک پانی کا فوارہ نکلتا ہے

اور آب پاشی کا کام دیتا ہے -

۴۷ «فایر انجن» یا آگ بجھانے کا الہ ایک دوہرا فورسنگ پمپ ہوتا ہے جسکا ہر نل اصول مندرجہ بالا پر کام دیتا ہے -

۴۸ اس آلہ کا عام نمونہ شکل نشان ۲۱ سے بخوبی ظاہر ہوتا ہے -

۴۹ اس آلہ مین «الف» «الف» دو ٹھوس پسٹن ہین جو یکے بعد دیگرے نیچے اوپر حرکت کرتے ہین اور اوس پانی کو زور سے دباتے ہین جو حسب اصول متذکرہ بالا اونکے دو نون نلون یا پیپون مین پہنچکر آتا ہے اور پھر یہہ پانی زور سے ایک ہوائی ظرف «ی» مین جاتا ہے - پھر اس پانی کو وہ ہوا جو ظرف مذکور مین بھری ہوئی ہے دباتی ہے اور یہہ پانی زور سے بذریعہ فورس پائپ «و» ایک بڑے لمبے چمڑے کے سونڈ سے نل مین جاتا ہے اور اس نل کے سرے پر ایک بڑا فوارہ لگایا جاتا ہے - آگ بجھانے والے اس چمڑے کے نل کو اوس مکان کے پاس لیجاتے ہین. جسمین آگ لگی ہوتی ہے اور اوسکے ذریعہ سے پانی کو بڑے بلندی تک چڑھا لیجاکے جلتی ہوئی آگ پر پانی چھوڑتے ہین اور اس تدبیر سے آگ بجھہ جاتی ہے - فقط




شکل نشان ۲۱

راقم محب حسین

ادب

## باقی مقالهٔ گذشته اسباب حقیقیهٔ سعادت و شقای انسان

میل انتقاد آثار و اعمال ارباب صنایع و اصحاب اختراعات و حبّ خُرده گیری در تالیفات و تصنیفات و افکار و خُطَب حُکما و عُلَما و خداوندان دانش عجیبه میلیست وغریبه خواهش الیست که مُبدِع کون در افراد انسانیه نهاده است - و فائدهٔ این میل وثمرهٔ این خواهش در ترقیات از سعی هزارها مُربّی شفیق و از کوشش هزارها مُعلّم دل سوز بیشتر است - و اگر این میل در افراد این نوع نمیشد تساهل و تسامح و اهمال و تهاون انسانها را فراگرفته عُقُول صافیه و قرائح ذکیه ایشان از خطّه نقص وحضیض ناتمامی هیچ گاهے باوج کمالات و ذروهٔ فضائل عروج وصُعُود نمیکرد - و آثار عظیمه و نتائج جلیلهٔ خرد و دانش ایشان صورت هستی نمیگرفت - و این صنائع بدیعه و حرف انیقه و علوم دقیقه بعالم شُهود جلوه گر نمیشد - و غالب قُوای مقدسه انسانها که مخازن اسرار و حِکَم الٰهیه است در نهان خانهٔ کمون عاطل و باطل مانده بلاثمر و بے فائده میگردید - پس این میل انتقاد و این خواهش خُرده گیری دعوت میکند انسانها را بتحقیق و تدقیق و ایشانرا برین میدارد که در صنایع و حِرَف و علوم و معارف تَعَمُّق و تَدَبُّر نمایند و تساهُل و تهاون نورزند - و بودن این میل در افراد بشریّه برین دلالت میکند که کمالات انسانیّه را نهایتی نیست و قدرت بنی آدم را اندازه ئے نمیباشد - و هر اثرے که از انسان سر زند اگرچه در نهایت حُسن و غایت اِتقان و احکام بوده باشد باز نظر بقوائے فعاله ئیکه در و گذاشته شده است خالی از نقص و عیب و ناتمامی نخواهد بود - و سوءِ استعمال این میل اینست که دارای آن بواسطهٔ حسدیکه از آثار خبیثهٔ نفس است

آنقدر خواهش انتقاد را قوت بدهد و حب خرده گیری را بدان پایه برساند که از سرعت حرکت در عیب جوئی فرصت نظر بمحاسن او را دست یاب نگردد — و بغیر عیب و نقص چیز دیگرے در آثار حسنه ارباب دانش و بینش بدیدهٔ غبار آلود حسدش نیاید — و اگر فساد این میل در قومی عمومی گردد البته فتور همت آن قوم را فرو گرفته افکار عالیه و آثار عظیمه و کارهاے سترگ از ایشان ظهور نخواهد نمود — چونکه غایت قصوی و مطلب اقصی و محرک اول هر کسے در ارتکاب اعمال شاقه چه بدنیه بوده باشد و چه فکریه جلب تحسین و استحصال مجد است از دیگران — و اگر مدح و ثنا و تحسین و ستایش در اعمال و افعال زائل شده بغیر از تشنیع و تقبیح اثر دیگرے بر آثار انسانیه مترتب نشود قوای عقلیه لامحاله از حرکت باز خواهد ماند و قوای بدنیه را وهن و سستی فرا خواهد گرفت —

میل بقاء اسم بعد از وفات و خواهش پایداری نام سبب مردن انسان را برین برمیانگیزاند که آنچه در وی گذاشته شده است از قوت و توانائی و طاقت همه را بلا تهاون و بدون مسامحه در استحصال امر سترگی که فوق طاقت دیگران بوده باشد بکار برد — چونکه تلبس بحالات حیات و حب نام آوری در زنده گانی برین میدارد که بقاء نام را پس از مرگ چون نام آوری در حالت زنده گانی بداند و بقدر توهم امتداد مدت آن و باندازهٔ تخیل لذت مساعی خود را بدون سستی در اکتساب اسباب آن بکار برد — و بودن این میل در انسان برین دلالت میکند که این نوع در بقاء و کمال سعادت خود محتاج است بامور بسیار دشوار و افعالی بسیار شاق که هرگز بر آنها قادر و توانا نخواهد شد مگر بدین گونه سببی فعال و باعثی موثر که خواهش بقاء نام بوده باشد پس از مرگ — و اگر میل بقاء اسم در بعضے

از نفوس کبیره متمکّن نمی شد از کجا این اختراعات عجیبه و این صنایع غریبه و این علوم حکمیه عالیه و این فنون ریاضیهٔ دقیقه ئیکه با خارق عادات سر مُباراتت و مجارات دارد این نوع را دست یاب می شد و آئین عالم جدیدرا که هر کسی بنوعی از آن بهره در دست از کجا استحصال مینمود — و اگر کسی بنظر بصیرت غور کند بروی ظاهر خواهد شد که ترقیات و تنزّلات اُمم بر حسب قوّت و ضعف این میل است در احاد آنها — و سوء استعمال این میل اینست که شخصی بخواهد چون (چنگیزخان) بسبب ریختن خون ملیونها از نفوس مقدسه انسانیّه اسمی در عالم بگذارد و البتّه این گونه اسم گذاشتن همیشه با لعنها و نفرینها مقرون خواهد بود — و یا آنکه بخواهد چون آن احمق یونانی که در شب تولّد اسکندر معبد زهره را آتش زد ابقار نامی کند و اسم خود را تا ابد قرین خنده ها و قهقه هاى سامعین و قارئین نماید — و این نوع ابقار نام را البته هیچ گونه لذت و سرّتی نبوده باشد بلی ابقار نام را آنوقت لذت خواهد بود که انسان مصدر امر شُتر گی گردد که در منفعت عموم خلق بوده باشد — و چنان گمان نشود که اشخاصیکه حاشیه ئی بر حاشیه فلانیه نوشته اند و یا آنکه دیباچه آن حاشیه را شرح کرده اند و یا آنکه در زاویهٔ خاموشی نشسته در نزد متعقلین کتب شهرتی نموده اند از جملهٔ اصحاب نفوس کبیره ئی میباشند که بذل جهدی کرده نامهای خود ها را درین عالم باقی گذاشته اند — بلکه باید دانست که ابقار نامهاى این گونه اشخاص در لوح عالم مثل ابقار نام (عبید زاکانی) و (ملّا دو پیازه) و مثل ابقار اسم (ابیس) مصر است — و انسان عاقل را نشاید که باین گونه ابقار نام خورسند گردد —

میل آزادی در افکار و حُبّ حرّیّت در افعال — باقی آینده

جمال الدین حسینی

## بقیۂ مضمون ماخذ العلوم

چوتھا مقدمہ مسلمانون کے تواریخ مین اور حدیثون مین ہی کہ حضرت آدم علیہ السلام اور اونکے ذریت کی زبان طوفان کے قبل تک سریانی تھی شیعون کے حدیث مین ہے کہ حضرت نوح وحضرت صالح وحضرت ہود وحضرت لوط وحضرت شعیب پدران حضرت موسیٰ وحضرت خاتم پیغمبران علیہم السّلام کی زبان عربی تھی لیکن لغتون مین لکھتے ہین کہ حضرت نوح وحضرت ہود وحضرت لوط علیہم السّلام کے نام عجمیہ ہین یعنی عربی نہین میرے سمجھہ مین نہین آتا اون نامون کے وزن اور مشتقات سب عربی ہین تو عجمہ کیون ہونے لگے اور یہہ کہ شہر بابل کے بنانے مین فلیح بن عیبر کے وقت مین غلل پڑا اور زبانین اونکی بدل گئین مین یہہ سمجھتا ہون کہ وہ سب جب وہان سے متفرق ہوے تینون بزرگون کی اولاد کو تین زبانین کہ جو اصلی تھین ملی پہلے زبان کہ بنا اوسکے حروف مفردہ پر ہے اور بمنزلہ ابجد کے ہے اور عوام کے واسطے ہی اور جتنی زبانین اوسکے قاعدون کے تحت مین ہین اوسکا نام مین نے فارسی رکھا ہے دوسری زبان کہ بنا اوسکی دوحرفی پر ہے اور جتنی زبانین اوسکے قاعدہ کے تحت مین ہین اوسکا نام مین نے ترکی رکھا ہی تیسری زبان کہ غالب بنا اوسکی برعایت صنعت قلب سہ حرفی پر ہی اور جتنی زبانین اوسکے قاعدہ کے تحت مین ہین اوسکا نام مینے عربی رکھا ہے اور ایک حرف تنہا زبان سے نہ نکل سکیگا جبتک دوسرے حرف سے ملایا جاوے اوسکی واسطے خاصہ الف دواو یا ہے اگرچہ ان تینون حرفون کے اور معنے بھی ہین اور دو حرف اور تیسرے معنی حاصل کرنیکے واسطے اور حرفون سے بھی ملا سکتے ہین اور فارسی وترکی مین فقط لفظ کی تفہیم کے واسطے بہت حرف

ملائے جاسکتے ہین اور حرف نسبت اور نسبت در نسبت اندنون ہین خصوصًا فارسی مین بہت ہین اور عربی مین حرف کے بڑہنے سے معنی بڑہ جاتے ہین یہہ تینون زبانین الہام سے حضرت آدم علیہ السّلام اور اون کے بعد کے پیغمبرون کو عطا ہوئے ہین یعنی کلیت وجنسیت ونوعیت وصنفیت کے واسطے جیسے انسان یا آدمی نوعیت پر دلالت کرتا ہے اوسکے سب فردین ابتداے خلقت سے آخر تک ہے اور جتنے اسمار واعلام واستار اصوات و اصطلاحات کے الفاظ ہین لوگون کے بنائے ہوے ہین اور بنتے جاتے ہین اصل زبان سے کچہہ علاقہ نہین رکہتے ابرانی کا لقب حضرت ابراہیم علیہ السّلام پر پڑا جب سے اونکو حکم ہوا صحرا گردی ودشت نوردیکا اسواسطے کہ اوسکے معنے کثیر السفر کے ہین اور یہہ کہ ندی کے عبور کرنے سے اونکا لقب عبری ہوا دور ہے گویا وہ زبان بسبب کثرت سفر اور لوگون کے اختلاط سے پیدا ہوئی جیسے اردو زبان مثلاً اب وہ زبان صرف آسمانی کتابون مین ہے کسی قوم کی بول چال مین نہین ہے اور ان آسمانی کتابون کے محاورے مین بہی آپس مین بڑا اختلاف توریت سے لیکے ملاخیانبی کے رسالے تک کہ اکتیس کتاب ہی ایک وتیری اور محاورہ پر نہین ہے

**پانچوان مقدمہ** حضرت سام کی اولاد مین بہی بڑے بڑے بت پرست اور سرکش گذرے ہین یہانتک کہ بعض اونکے سلاطین اپنے تئین خدا کہتے اور کہلواتے تہے لیکن یہہ بات تو مین جنکو کچہہ جاہ ومنصب ہی اون مین بہی پاتا ہون کہ اپنے واسطے سامان بزرگی والقاب ونصب نامے بزرگی کے تیار کرنے لگتے ہین خصوصًا بڑے بڑے حکام کا تو کچہہ کہنا ہی نہین جین سے تاتاری بادشاہ اپنے تئین چاند کی اولاد جانتے ہین مین یہہ سمجہتا ہون کہ کوئی شخص

اونمین اوسکا نام آئی دغدی ہوگا ترکی مین آئی چاند کو سب کہتے ہین اور دغدی بمعنی زادہ یعنی ماہ زادہ یہہ نام ترکونکا ہوتا ہی خوشامدیون سے اوسکو حقیقت ٹہرا دیا اسیواسطے تاتار اور مغل کی بڑی مادرن سے ایک جی بی الانقوا نام تھی اوسنے اوس پڑہ کے ظاہر کیا کہ مین سورج سے حاملہ ہون اور سورج سی لڑکی جنی اوسی لڑکی کی ذریت سی تاتاریہ ومغولیہ ہین اور مغولیہ کی ذریت سی سلاطین تیموریہ ہین جنہون نے کئی سو برس ہندوستان کی سلطنت کی اونکی علم مین سونیکے تارسی یہہ شعر فارسی لکھا ہوا تہا ۔ ازان بلند بود قدر آستانۂ ما + کہ آفتاب قدم می نہد بخانۂ ما + عالمگیر اورنگ زیب نے کہ پڑہا لکھا تہا اوس بدعت کو موقوف کیا اون کشش قوم کے نام یہہ ہین عاد وثمود وجرہم اولی ۔ قوم عاد سے عمالقہ ہین اور فراعنہ مصر قوم عمالقہ سے اور کنعان ان سبکو عرب بایدہ بھی کہتے ہین یعنی اونکی مفصلی خبرین اور آثار کچہہ باقی نہین ہین ۔ کنعانی کو لکہا ہی کہ کنعان بن سام کی اولاد سے ہین اور کنعانیون کی زبان مشابہ عربی زبان کے تھی ۔ اور کنعان کے ملک کو فینیقیہ یا فونیقیہ اور غور بھی کہتے ہین اور یہہ کہ کنعان بیٹا حضرت حام کا ہی زمین کی تقسیم کے مخالف ہی اسواسطے کہ حام کی اولاد کو افریقیہ ملا اگرچہ ان قومون کی خبر مفصلی معلوم نہین لیکن مجملی خبر اوسی زمانے کے اشعار مین عربی کے ابتک موجود ہین اور عرب اپنے تاریخون کو اشعار مین لکہتے تہے اور مثلون مین درج کرتے تہے خصوصًا لڑائیون کے دنون کو وہ اس فن مین اور بھی کئی فنون مین ضرب المثل ہین حافظہ اونکا مشہور ہی اور بڑی دلیل اون قومون کے ہونیکی یہہ ہی کہ اونکا احوال اجمالی قرآن مجید مین مذکور ہی اور قرآن مجید مین اونہین قومون کا احوال مذکور ہی جنکو عرب بہو خوب جانتے

# فہرست مضامین

# اشتہار

## مجرب !!!

ادویۂ مندرجۂ ذیل شرطاً تا حصول صحت بادای نقد قیمت لاہور موچی دروازہ مین دار الشفاے حکیم غلام نبی زبدۃ الحکما مالک مہتمم رسالہ حافظ صحت سے مل سکتی ہین -

۱ - روغن دافع سستی و باریکی و کجی مجلوق بچہ ... کی خرابی سے اگر رگ پٹے کمزور ہوگئی ہون تو اسکی چندروز مالش سے حالت اصلی پر آتی ہے —

۲ - ادویہ جو سوزاک و قرحہ کو جو سالہای ... لہ صہ روپیہ

۳ - شربت دافع نامردی و رقت منی و جریان ... لیسہ و معدہ

دکمزوری اعصاب و چشم و درد کمر و تاریکی چشم ... اری

دافسام قواحش ... کثرت جماع و اغلام و جلوق ... یا دنکا

... و سستی و نشاط ... بدن ... لاحق ... —

۴۔ تریاق ایوسین یہہ دوائی جسکی نصف چانول خوراک بھی نامردی و سرعت انزال و نسیان وضیق النفس کہانسی تردمہ درد حقیقہ عرق النسا وجع مفاصل و جلدی کہنہ امراض اور بہرا سے زخم غنازیر ناصور دور ہوتے ہین جبکہ دودہ وروغن زرد نہ ہضم ہوتا ہے اس سے اچہی طور پر ہضم کرسکتے ہین فی خوراک ۲۰ خوراک۔

۵۔ حب دافع ذیابیطس ان گولیون کے کہانے سے بار بار آنا پیشاب کا و تشنگی بند ہوجاتی ہے سلسل البول وضعف مثانہ و پیچش و اسہال دیرینہ و پانی کے لاگ جوانہ آب و ہوا یا کثرت کار سے نظام عصبی مین بگاڑ ہوا ہو دور ہوتے ہین عـہ۔

۶۔ حب قایم مقام افیون اس سے بے ضرر وجہ نشہ افیون و چنڈو چہوٹ جاتے ہین بہوک کہلتی ہے نیند آتی ہے سستی بدن و نزلہ و زکام و ریزش جو گلی مین گرتی ہو و کہانسی و تپ ربعہ دور ہوتے ہین۔ صہ روپیہ

۷۔ ہلاس اسکے سونگنے سے پڑ دال دور ہوتے ہین عـہ۔

۸۔ حب دافع آتشک کیسی سخت آتشک ہو تر ہو یا مادین بلا تکلیف مونہہ و قے درست جاتا رہتا ہے للعہ روپیہ۔

۹۔ ماء اللحم یہہ پہول میوجات و طیور کے گوشت سے طیار کیا ہوا عرق نامردی و قراقر شکم و لقوہ و استرخا و مالیخولیا مراقی و خفقان و کمی خون کو کہوتا ہی فی بوتل عـہ۔

## ایک عرق بطور علاج حفظ ما تقدم

مرض جانکاہ آتشک و سوزاک دیدہ سے بچنے کے لئے تجربہ کیا گیا فی بوتل ع ایک بوتل چھ مہینے کے واسطے کافی ہے مفصل حال آدہ آنہ کے ٹکٹ کے بہیجنے سے معلوم ہوسکتا ہے نمبر ۱۷۰۔

# رسید زر از حضرات خریداران معلم

| | |
|---|---|
| نواب رفیع الدولہ بہادر دام اقبالہم | سے ر |
| مولوی سید علی صاحب جہانوحسبت ایم - آئی - دوم تعلقدار | سے ر |
| مولوی محمد زکریا صاحب مددگار ناظم مردم شماری سرکار عالی | سے ر |
| مولوی حافظ محمد عبد اللہ صاحب رکن مجلس عالیہ عدالت | سے ر |
| مولوی محمد عبد القادر صاحب | سے ر |
| مسٹر ایدلجی صاحب تحصیلدار اندول ضلع شولاپور | پے ر |
| میر کاظم علی صاحب مہتمم صفائی اندرون بلدہ | سے ر |
| منشی گیا پرشاد صاحب ایم - اے - ایلچی سرکار عالی | سے ر |

# ادب

## بقیۂ مضمون رسالہ ماخذ علوم

غیر قوم ونکا احوال جسکو وہ لوگ نہین جانتے تہے اوسمین مذکور نہین ہے اگر اون
قومونکا وجود نہوتا اور وہ سب احوال جہوٹا ہوتا تو وہ سب خصوصاً اعراب
یعنی بادیہ نشین انکار کرتے مگر اونہون نے انکار نکرکے یہی کہا کہ یہ سب قصے
پیشینیون کے ہین اور انکے نام بھی سب عربی ہین دیکھو لغتون کی کتابون کو
اور مشتقات سب دریافت کرو اگر ایک قوم کا احوال دوسری قوم نہ جانے تو
اس سے یہہ لازم نہین آتا کہ اوس قوم کا وجود ہے یا انکا احوال سب بے اصل ہی
جنہون نے کہا ہی کہ عرب سب حضرت اسمعیلؑ بن حضرت ابراہیم علیہ السلام کے اولاد
ہین محض بے دلیل ہی عرب حضرت اسمعیلؑ علیہ السلام کو ابو الفصاحت کہتے تھے
یعنی فصاحت کا باپ اور ایسا ہی ہے کہ ابتک حجازیون کی زبان فصاحت مین
سب عرب کی زبان سے ممتاز ہی اور اونکی بیٹی قیدار کو ابو العرب کہتے ہین کہ وہ
عرب کے مربی تھے باپ کے مانند نہ اس معنی سے کہ سب عرب اونکی اولاد ہین
بنی اسمعیل کو عرب مستعرب کہتے ہین یعنے عرب مین داخل ہونے اور پہلے اسکے
عبرانی تھے حضرت اسمعیلؑ نے جرہم ثانی کے قبیلہ کی بیٹی سے شادی کی ہو سکتا ہے
کہ مصری عورت سے بھی شادی کی ہو جیسے توریت مین ہی بنی اسمعیل کی بزرگیان
ثابت ہین بلکہ اونکے سبب سے سارے عرب کو بھی بزرگیان حاصل ہوئین دیکھو
حضرت موسی علیہ السلام مدت تک اونکے صحرا مین رہے باوجودیکہ سب اپنے
بھائیون سے لڑے جیسے بنی عمون و بنی مواب ابناء حضرت لوط علیہ السلام
اور بنی قنطورہ کہ حضرت ابراہیم علیہ السلام کے صلب سے تھے اور بنی عیصو کہ عیصو

حضرت یعقوب علیہ السلام کے بڑے بہائی تھے اور توام پیدا ہوے تہے سب سے لڑے
مگر عرب بنی اسمعیل سے نہین لڑے اسیطرح سے کوئی پیغمبر یا بادشاہ بنی اسرائیل کا
عرب بنی اسمعیل سے نہین لڑا تہا اس سے صاف اونکی بزرگی ثابت ہی یہہ بڑی دلیل ہے
حقیقت اسلام پرا اور یہان عرب سے سوای عمالقہ و فراعنہ و کنعانیون کے مراد ہی
چہٹا مقدمہ سورستان و کنعان کے ملک مین عمالقہ اور کنعانی اور دوسرے
دوسرے قوم اور قبیلہ عرب ضجاعمہ کہ عرب سلیح قوم قضاعہ بن مالک بن سبا یا بن مالک
بن عمرو بن مرہ بن زید بن مالک بن حمیر بن سبا سی تہے اور یمن سے جا کے وہان
بسے تہے وہان بستین تہین بنی اسرائیل نے جب اون ملکون مین چڑہائی کی
سوری و کنعانی جو اہل علم و فضل و قوی تہے اپنے ملکون کو چہوڑ یونان کے ملک
مین جا بسے جو لڑے مارے گئے جو رہگئے بنی اسرائیل کے جزیہ گذار ہوے عرب
ضجاعمہ شاید بنی اسرائیل کے مددگار تہے وہین رہی اور ریاست کرتے تہی تابع مین
بنی اسرائیل اور دوسرے بادشاہون کے جبکہ بنی اسرائیل کا زور کم ہوگیا تب بہی
تہے بعد اسکے چہہ سو یا چار سو برس قبل ہجرت کے جبکہ سد مارب ملک یمن کے
جسکو ملکہ بلقیس یا حضرت سلیمان علیہ السلام نے بنایا تہا بڑی سیل سے جسکو سیل
عرم کہتے ہین وہ سد ٹوٹ گئے وہان کے رہنے والے بہاگے اونمین سے
بنی عمرو بن مازن بن ازد بن غوث بن بنت بن مالک بن ادد بن زید بن کہلان
بن سبا تہی اونکو غسان کہتے ہین اسواسطے کہ ایک پانی کا نام شامات مین غسان
ہی وہ پہلے وہان جا کے اوترے بعد اوسکے بنی سلیح سے لڑے اوسکے
بادشاہ زرشاہون کو قتل کیا اونکی جگہون کو چہین لیا تب عرب قضاعہ نے اور رومیون نے
جو شامات مین رہتے اور حکومت کرتے تہے اونکو مانا اور قبول کیا وہ غسان

ملوک روم کی عمال و تابعین سے ہوئے اونمین اکتیس بادشاہ گذرے ہین پہلا اونمین
جیفنہ بن عمرو بن ثعلبہ بن عمرو بن مزیقیا تھا کہ بنی سلیح کو مار نکالا آخر اونکا جبلہ بن ایہم
بن جبلہ تہا کہ مسلمان ہوا خلافت مین خلیفہ ثانی رضؓ کے بعد اسکے بہاگ گیا اور
نصرانی ہوا اونہون نے چہہ سو یا چار سو برس یا درمیان اسکے بادشاہی کی
اونکے آثار سے بہت سے برکہ اور دیر ہین اونمین سے دیر حالی و دیر ایوب
و دیر ہند و صرح غدیر و حفیر د برکہ اوس کا اور دیر زخم و دیر بنوت اور بہت سے پل
و ادرح وقسطل وقصر سویدا و شاید قصر بر قع کچہہ کچہہ ابتک موجود ہین اوس ملک کا
مذہب بہتونکا صابی تہا وہ مذہب مین ایسا سمجہتا ہون کہ اسگلے فارسیونکا سا ہے
کہ ستارے اور فرشتونکو مانتے ہین اور انکی پرستش گاہین بھی ہین اور بہت
عیسائیونکا مذہب اور کچہہ یہودیونکا مذہب تہا قبل اسلام کے اور کچہہ تہوڑے
بت پرست تہے اوس ملک کی عربی سریانی عبرانی تہی خواص مین بیشتر یونانی
و کمتر لاطینی بہی کچہہ کچہہ تہے اسواسطے کہ یونانی و لاطینی زبان اونہین حکما کی
جو سورستان و کنعان سے گئے بنائی ہوئی ہے **ساتوان مقدمہ**
اصلی یونان کا ملک بہت وسیع نہین ہی اور بڑا زمین کو لرزہ ہوا کرتا ہے
سیل پانی کی بہت ہولناک وہان ہوتی ہے اور بڑے بڑے پہاڑ ہین اور
آگ کا پہاڑ ہے جسے برکان یا بلکان یا ولکان کہتے ہین اب جہان کہین
آگ کا پہاڑ ہو یہی نام ہو گیا ہی انہین سببون سے وہ ملک زمین قارہ سے
جدا ہو گیا ہے تاریخ ابن خلکان مین حاء مہملہ کے حرف مین ترجمہ مین ابوزید
حنین کے لکہا ہے کہ یونانی اولاد سے یونان بن یافث بن نوح عؑ کے ہین
مین کہتا ہون اولاد در اولاد سے ہوگا غرض ابتدا مین وہ لوگ وحشی تہے

اسباب تمدن سے کچھہ واقفیت نہ رکھتے تھے یہان تک کہ شادی بیاہ بھی نجانتے تھے اٹھائی ہزار برس تخمیناً قبل ہجرت کے کچھہ مسافر وہان جاکے بسے وہ بت پرست تھے اونکا رویہ وانتظام اچھا تھا بعد اوسکے مصر سے اور سورستان سے جبکہ حضرت موسی علیہ السلام نے اون دونون ملکون پر حملہ کیا بہاگ کے وہان گئے تب ایک گروہ یونانی سے تہے جب یونانیون پر سختی پڑی اور جگہہ نے تنگی کی سمندر پار ہو چھوٹے ایشیا جسے اناطولی بھی کہتے ہین اوسکے کنارے کے جزیرے مین ایسے قفروب مصری نے دیمن وتزویج اونکو سکھلایا اور محکمہ اریوپاجہ کو قایم کیا اور بلاد اتیکہ مین شہر آیتنا بسایا پہلے اوسکے نام سے قفرو بیاکر مشہور تھا اور دانیوس مصری نے مملکت ارغوس مین فلاحت کو دخل کیا اسیطرح سے اور فن وہنر سکھلائے مسمی قدموس صوری نے اونکو انگور بونا اور عمل معدن سکھلایا حروف ہجائیہ تیرہ[۱۳] یا سولہ[۱۶] سوا الف وواو ویا کے اور اوس میت سولہ یا اونیس[۱۹] حرف سکھلائے اور اون حرفون کو یونانیون سے رومیون نے سیکھا اب وہ حرف سارے فرنگستان کے ہین لکھنے کا دستور دہنے طرف سے بائین طرف کو اور بائین طرف سے دہنے طرف کو دونون طور سے قدیم سے تہا قیاس سے بہت دور ہے اسمین کچھہ شک نہین کہ کتابت خط عربی وسریانی وعبرانی وفارسی وترکی دہنے طرف سے بائین طرف کو ہی اور ان سب زبانون کی قدامت مین کچھہ شک نہین جسطرح بولنے مین پہلا حرف مقدم ہے دوسرے پر اسیطرح سے دہنا مقدم ہے بائین پر سیتے مین دیکھو ہاتھہ کا رخ اور سامنا اوسکا گذشت کیطرف ہی اور یہی احوال ہے اونکا جو اوپر سے لکھہ کے آتے ہین

یا بطور دائرہ کے لکھتے ہین اگرچہ پیچھے طرف کو اولٹے پانون سے چلنا ممکن ہی لیکن ٹہیک چلنا موہنہ کیطرف کا ہی اور بعض صورتین لکہنے کی تو ہو ہی نہین سکتین اور حروف مفردہ کی صورت دلالت کرتی ہی کتابت پر کتابون کے مفردہ ہی صورت پر اور کوئی کشش اون حرفون مین دہنے سے بائین کو یا برعکس نہین بلکہ سب کششین اونکی نیچے اوپر ہے ان جہتون سے میرا قیاس یہی ہے کہ بائین سے دہنے کو لکہنا بعد کی ایجاد ہی دیکہو عربونکو کہ ہندسہ کی رقمون کو بائین طرف کے لکہنے والون سے لیا ابتک اوسی طور سے لکھتے ہین وہ سب یونانیون نے جب خوب اطمینان حاصل کیا تب علمون اور صنعتون کیطرف متوجہ ہوسے اور بڑے مشہور ہوی یہانتک کہ اگر کوئی اون کے احوال کو نجانے اور اونکی حکمتون اور صنعتون کو نہ پہچانے تو جاہل گنا جاتا ہی اونہون نے بڑے بڑے بت خانہ بنائے ہر قسم کی تصویرین بنائین اوس بت خانے کاہنون سے اگر کوئی آیندہ کا احوال پوچہتا تو وہ مبہم گول گول جواب دیتے اوس جواب کو بتون کے طرف منسوب کرتے جو کوئی ایک نیا کام مفید نکالتا اوسکو خدا کہتے اوسکے صورت کی پرستش کرتے حکیمون سے صرف آئین بنواتے اگر اوس آئین کو پسند نکرتے تو بدلواتے سولون حکیم کہ ایتھنیون سے ہی معاصر طالیس ملیطی کا اوسکے آئین ناقص تہنے تو کہتا اثینا ئیون کے لئے اس سے بہتر نہین چاہئیے جب آئینون کے بدلنے سے تہک گیا تو اون سے رخصت لیکے دس برس کے واسطے اوس ملک سی نکل گیا جب کسی حکیم سے خفا ہوتے تو ایک بہانے سے مار ڈالتے نام کے بنانے مین اور تعریف کرنے مین بڑے اوستاد تہے اونکی تواریخ کی کتابین جیسے سارے جہان کے بت پرستون کے ہوتے ہین خرابات سے بہرے ہین ہردوطس مورخ جو ابتک ابوالمورخ گنا جاتا ہی جسکو حکیم فیثاغورث نے

جہنم کے سیاحت و سیر مین اور ہومیر شاعر کو بسبب جہوٹ کہنے کے جہنم مین ہمیشہ عذاب
مین دیکہا اوسنے اپنی تواریخ بشری مین جو سب احوال اور ملکون کا لکہا ہی اور اون کے
نام تراشے ہین سنکے تعجب ہوتا ہی شاید انبیاء بنی اسرائیل کے رسالون مین جو یہود کے
جنگ مین ہی ایسے نام اوسی کتاب سے لئے ہین یونانی سب اور اونکی ذرّیت اور اون کے
حکما کی ذریت سب منقرض ہوگئی کوئی اونمین سے باقی نہین ہے یونانیون کے بعد
رومیون نے نام نکالا۔ روم کا ملک روم بن عیصو بن اسحاق بن ابراہیم ؑ
سے آباد ہوا شاید روم عیصو کی اولاد در اولاد سے ہو وہ لوگ بہی بنی اسرائیل
کی چڑہائی سے اپنا ملک سورستان چہوڑ وہان آکے بسے یونانیون کے بعد اونہون
نے سلطنت کی اونکی سلطنت مین کچہہ حکما خصوص اطبا اپنے فن مین کامل ہوئے ہین
انہین کے زمانہ مین حضرت عیسیٰ روح اللہ علیہ السلام خدا کی قدرت سے بن باپ کے
حضرت مریم علیہا السّلام سے پیدا ہوئے اور مبعوث ہوئے لاکہون اندہے جنکو جنکے آنکہ
پہر کے مہربانی سے دیکہا اچہا ہوگیا جتنے اونکا کپڑا صدق دل سے چہوا اچہا ہوگیا
جسکی آنکہہ کا نشان تک بہی نتہا بینا ہوگیا مُردون کو بہی خدا کے حکم سے جلایا جسکا
وصف خدا نے اور خاتم پیغمبران پیغمبر آخر الزمان ؐ نے کیا ہو مین اوسکا وصف کیا لکہون
میری سڑی زبان و قلم سے کیا ہوسکتا ہی اون رومیون نے اپنے شیطانی خیال سے کہ
کہین ہماری بادشاہی نہ چہین لین اونکو بہت دکہہ دیا اور پہلے شہادت سے کے ہوئے
حضرت کے حواریون اور اونکے اصحاب معلی القاب کو اور اونکے بعد جتنے پیغمبر مبعوث ہوئے سبکو شہید کیا
اصلی عیسائی کو اتنا شہید کیا کہ اونکے خون سے ندیان بہا دین بت پرستی مین سب بت
پرستون سے بڑہ چڑہ کے نکلے جب بدین عیسائی مشرف ہوئے تب اور ہی قسم کی بت پرستی نکالی
پیشوایان دین کی صورتون کو پرستش کرنے لگے اب تک یہی احوال ہے (باقی آئندہ) راقم کرامت علی

# معدن

## کروسن آیل یا مٹی کے تیل کے کنوے

۱ اس صدی کے پچھلے سالون مین بہت بڑے تغیر روشنی کرنے کے سامان یعنی تیل مین ہوے ہین جس سے مکان اور عمارت اور سڑکون پر روشنی ہوتی ہے - اور ہر ایک تغیر مین ایک ترقی پنہان تہی جو ظہور مین آئی تہوڑا عرصہ گذرا کہ تیل جو چند قسم کے نبات سے نکلا جاتا تہا سب جگہہ روشنی کے واسطے مروج تہا اور اسہی تیل کی روشنی گہر گہر اور بڑے بڑے مکانون اور مقامون پر ہوا کرتی تہی - بعد اسکے تہوڑی مدت گذری کہ جب سے کروسن آیل یعنی مٹی کا تیل استعمال ہونے لگا ہے اور اب یہان تک اسکا رواج پہنچا ہے کہ گہر گہر یہہ تیل جلایا جاتا ہے اور اب اوس نباتی تیل کا کوئی نام تک نہین لیتا ہے - اب بہت جلد اس مٹی کے تیل کا رواج بہی اوٹہہ جاویگا اور اسکی جگہہ پر برقی روشنی کا رواج پہیلیگا -

۲ یہہ کروسن آیل یا پیٹرولیم یعنی مٹی کا تیل ایک ایسا تیل ہے جسمین نہ نباتی اور نہ حیوانی مادہ ہے اور یہہ نباتات سے جیسے کہ اور تیل مثل ناریل اور تل وغیرہ سے نکالیجاتی ہین نہین نکلا جاتا ہے - پہلے مٹی کے تیل کا نام اصلمین پیٹرولیم رکہا گیا تہا کیونکہ لوگون کا یہہ خیال تہا کہ مٹی کا تیل پتہر کے چٹانون مین سے نکلتا ہے - مگر بعد تحقیقات اور صحیح واقفیت کے اوسکا نام بجای پیٹرولیم کے روسن آیل استعمال ہوا مٹی کا تیل ایک رقیق شے ہے جو پتہر کے کوئیلون سے نکالی جاتی ہے اور جسمین بیچومن ہوتا ہے - مٹی کا تیل دو اجزا سے

بیچومین ایک شے ہے جو بہت جلد جلتی ہے -

یعنی ہائیڈرو کاربن سے مرکب ہی۔ یہہ تیل تمام ہمارے ناظرین کو بخوبی معلوم ہے کہ ایک شئے تجارتی ہے جو تمام ہند مین مروج ہے۔ اسواسطے اسکے زیادہ بیان کرنے کی ضرورت نہین ہے۔ صرف اسیقدر بیان کرنا کافی ہوگا کہ کہان سے وہ نکالا جاتا ہے اور کسطرح نکالا جاتا ہے۔

۳ مٹی کا تیل اون بڑے بڑے قطعات زمین مین سے نکالا جاتا ہے جہان پتھر کا کوئلہ ہوتا ہے اور جہان اگلے جنگلون کے لکڑیان وغیرہ دبے ہوے ہوتے ہین۔ اِس قسم کے مقامات جہان یہہ تیل نکل سکتا ہی دنیا کے تمام حصون مین کم و بیش پائے جاتے ہین۔ لیکن اب تک یہہ مقامات جہان سے مٹی کا تیل بکثرت نکلتا ہی خاصکر "یونائیٹڈ اسٹیٹ" مین جو امریکہ مین واقع ہے دریافت ہوے ہین۔ اور "یونائیٹڈ اسٹیٹس" مین سے بھی مقام "پینسلوینیا" مٹی کے تیل کے واسطے ایک عمدہ معدن ہی۔ بیس برس کے عرصہ سے ان مقامات کی دریافت ظہور مین آئی ہے لیکن امریکہ کے باشندون کو اس تیل کا علم اسقدر عرصہ سے بھی پیشتر حاصل تھا۔ یہہ لوگ اس تیل کو گٹھیا بائی اور جاڑے بخار مین استعمال کیا کرتے تھے۔ گٹھیا بائی مین یہہ لوگ اِس تیل کو اوپر سے لگاتے تھے اور جاڑے بخار مین اسکا اندرونی استعمال کرتے تھے۔ کم سے کم چالیس برس آگے سے "یونائیٹڈ اسٹیٹ" کے لوگ اس تیل کو گٹھیا بائی کے عارضہ مین بطور دوا کے استعمال کرتے تھے۔ جو مزدور وغیرہ اس تیل کے نکالنے کے واسطے مقرر ہوتے ہین وہ اس تیل کو برابر ایک وقت معینہ پر پیا کرتے ہین اور یہہ اس غرض سے پیتے ہین کہ زکام اور ڈھنڈ سے محفوظ رہین اور ان لوگون کی حالت تندرستی سے بھی ظاہر ہوتا ہے کہ یہہ تیل ایک عمدہ دوا ہے اگرچہ اور دوسرے لوگ

اسکو ہنہین پہنتے ہین ۔

۴ عموماً اس تیل کے زمین مین موجود ہونے کی شناخت آس پاس کی ہوا کے بو سے ہوا کرتی ہے اور بعض وقت اُس سے بھی ہوتی ہے گرد ونواح کے چشمے اور کنوے کے پانی کی سطح پر ایک قسم کی چکنائی ہوتی ہے ۔ جس جگہہ یہہ تیل ہوتا ہی وہ اکثر نیچے اور دلدلی جگہہ ہوتی ہے اور اسطرح جہان کہین یہہ تیل موجود ہوتا ہے وہان پانی پر چکنائی اور گندی ہوا پاسانی دریافت ہو جا سکتی ہی ۔ جہان کہین یہہ علامتین ظاہر ہوتی ہین تو وہان ایک آلہ جسکو "ڈیرک" کہتے ہین قایم کیا جاتا ہے اور اوس سے کام لیا جاتا ہی ۔ یہہ آلہ تیل نکالنے کا جسکو ڈیرک کہتے ہین ایک لنبے ستون کیسی شے ہے جسکی بلندی پچاس فٹ کی ہوتی ہی اور نیچے سے اوپر کو مخروطی شکل کا نوک دار ہوتا ہے اس آلہ کی چوٹی پر ایک چرخی لگائی جاتی ہی اور اس چرخی پر سے ایک رسی اٹکائی جاتی ہے اس رسی کے چھور مین ایک برمہ کا سا آلہ زمین مین سوراخ کرنے کی لئے باندھا جاتا ہی اور ایک دوسرا آلہ اس رسی کے قریب چھیر مین قایم کیا جاتا ہی اور اس برمہ کو زمین مذکور مین گھوساتا ہے اور اس برمہ کو پانچ سو یا چھہ سو فٹ زمین مین نیچے گھوسا دیتے ہین یہان تک کہ تیل مذکور نکل آتا ہے اگر تیل موجود ہوتا ہے تو وہ فوراً خودبخود اس سوراخ مین ہوکر اوپر بہنے لگتا ہی ۔ اس صورت مین صرف اوسکو پیپون مین بھرتے ہین ۔ یا جس صورت مین وہ خود اوپر بہہ کر نہین آتا ہی تو اس سوراخ مین اوسہی رسی کے ذریعہ سے زمین بر باندھا ہوا تہا ڈول پہانستے ہین اور تیل کو اس کے ذریعہ سے اوپر کہینچتے ہین ۔ لیکن اگرچہ بہت سے علامتین پائی جاتے ہین اور اوسکے نکالنے

سعی ہی بخوبی عمل مین آتی ہے تاہم ہمیشہ تیل نہین نکلتا ہی - اور بعض وقت ایسا ہی ہوتا ہی کہ جن کنوون مین یہہ معلوم ہوتا ہے کہ تیل کبھی خالی نہین ہوگا اونمین سے ایکبارگی تیل نکلنا بند ہوجاتا ہی اور وہ بالکل سوکھہ جاتے ہین اور بعض وقت یہہ ہوتا ہی کہ جو کنوے سوکہے ہوتے ہین اونمین سے پہر ایکبارگی تیل بہنا شروع ہوجاتا ہی - چونکہ یہہ بہروسا نہین ہوتا ہی کہ کس زمین مین تیل نکلیگا اسواسطے اس تیل کے نکالنے کا کام بہت مشکل ہے اکثر بہت روپیہ صرف کرنے کے بعد بھی کچہہ ہاتھہ نہین آتا ہے اور کبھی ایسا بھی ہوتا ہے کہ بغیر زیادہ سعی اور کوشش کے تیل نکل آتا ہی اور دولت کا چشمہ ایکرتبہ جاری ہوجاتا ہے - جس زمین مین تیل نکلتا ہے وہان اسوجہ سے کہ اس تیل کا جاری رہنا قابل اعتبار نہین ہے اس قدر انقلاب ظہور مین آتے ہین جسکا کچہہ بیان نہین ہوسکتا - جنگل کے کیسے ویران گوشہ مین جہان تیل نکل آتا ہی وہان ایکبارگی ایک شہر اسقدر جلد آباد ہوجاتا ہی کہ گویا وہ شہر جادو کے زور سے بسایا گیا ہے - اور جب ایک چند مہینون مین تیل کا نکلنا بند ہوجاتا ہی تو وہ شہر بہی غائب ہوجاتا ہے - ان شہرونکی وضع یہہ ہے کہ غارون اور ٹیڑہی ہوئی زمین کے درمیان مین جابجا جہوپڑیان ہوتے ہین اور ایک جنگل کا جنگل تیل نکالنے کے آلات کا ہوتا ہی - لوگ بیان کرتے ہین کہ ان مقامون پر رات کے وقت ایک بڑی وحشت اور ہو کا عالم ہوتا ہی - ایک صاحب جنہون نے شہر پائی تہول کو بچشم خود دیکہا تہا اپنا مشاہدہ مندرجہ ذیل مین بیان کرتے ہین -

" جب رات ہوتی ہی تو تیل نکالنے کے آلات پر جو لوہے کے ڈہکنے لگے ہوئے ہوتے ہین اونکے موہنہ کو یکے بعد دیگرے بند کردیتے ہین اور

اونمین سے ایک خفیف توپ کیسی آواز نکلتی ہے - اور بڑے بڑے شعلے گونجتے ہوے ادہرادہر چلکتے پہرتے ہین اوران شعلون کی روشنی مین وہان کے مزدور جنگلون اور جہاڑیون مین اوسہی آسانی سے اپنا کام کرتے ہین جیساکہ کوی دنمین کرتا ہی - یہہ حالت راتکی وہان ایک بڑہی خوف ناک اور تعجب انگیز ہوتی ہے اور سایہ اور روشنی ملکر ایک عجیب اثر پیدا کرتی ہے جسکا بیان احاطہ قلم سی باہر ہے"

۵ ان مقامون کی ہوا جہان مٹی کا تیل نکلتا ہے پہلے پہل سنئے لوگون کو جو وہان جاتے ہین نہایت ناگوار معلوم ہوتی ہے - لیکن چند روز مین اونکو اوسکی بو سونگنے کی عادت ہو جاتی ہے اور پہر یہان تک نوبت پہونچتی ہے کہ وہ ایسی ہوا سونگنے کو جو مٹی کے تیل سے آلودہ ہوتی ہی دوسری ہوا کے سونگنے پر ترجیح دیتے ہین - جو بخارات کہ مٹی کے تیل کے کنوون اور مٹی کے تیل مین سے پیدا ہوتے ہین وہ بہت شعلہ پذیر ہوتے ہین یعنی انمین فوراً آگ لگ جاتی ہے - اور آگ جلانے مین ذراسی بے احتیاطی ہونے سے ایک خوف ناک آگ لگ جاتی ہے - مشہور ہے کہ ان مقامون مین رہنا زیادہ تر خوف ناک ہے بہ نسبت اون مقامون مین رہنے کے ہے جہان باروده بکثرت ہو لیکن باوجود اس خوف اور دہشت کے اور باوجود اسکے کہ جگہہ جگہہ حقہ اور چلم پینے کی ممانعت مین اشتہار لگے ہوتے ہین مزدور جو تیل نکالنے کے کامون پر ہوتے ہین اپنے حقہ اور چورٹ پینے کی عادت کو نہین چہوڑتے ہین - اور وہ لوگ جو اس تیل کے کاروبار پر [illegible] ہوتے ہین کچھہ احتیاط زیادہ نہین کرتے ہین -

۶ مٹی کے تیل کا ایک بارگی [illegible] سے اور اوسکے

عام خواہش کی وجہہ اور باسانی کنوؤن مین سے نکلنے کے سبب سے ایک بہت بڑا انقلاب دولت کا اون لوگون مین واقع ہوا ہے جو اسکے کارخانے کرتے ہین اور دفعتاً مٹی کے تیل کے کنوے نکل آنے سے بہت لوگ زیادہ مالدار ہو گئے ہین ـ مقام "فلیڈلفیا" مین ایک کمپنی اس تیل کے نکالنے کے لئے قایم ہوی اور اوسنے بتیس ہزار روپیہ کنوؤن کے کہدوانے مین صرف کئے اور قسمت سے ایک عمدہ تیل کا کنوا نکلا جسمین بکثرت تیل تہا ـ اس کمپنی نے ایک ہفتہ کے عرصہ مین بارہ گونہ نفع پر اس کنوے کو فروخت کر دیا اور اسمین سے نصف تیل لینے کی اپنے واسطے شرط کر لی جسکی آمدنی اونکو دو ہزار روپیہ روز تاریخ فروخت سے شروع ہوی ـ اور وہ غریب زمیندار جنکو اس زمین سے قوت بسری کے لئے بہی پیدا نہین ہوتا تہا اس تیل نکلنے کی بدولت ایک بہت دولتمند اور عظیم الشان مالدار ہو گئے ـ

۷ پچہلے برسون سے یہہ تیل ہندوستان مین بکثرت آنے لگا ہے سنہ ۱۸۷۵ع اور سنہ ۱۸۷۶ع عیسوی مین ۵۷۵۶۳۰ گیلن مٹی کے تیل کے ہندوستان مین آئے اور پہر چار برس بعد ۱۰۳۱۰۲۰۳۰ گیلن کی آمدنی ہوی اور اسوقت تک روز بروز زیادہ اس تیل کی درآمد ہوتی جاتی ہی اور سال حال مین تخمیناً چالیس لاکہہ گیلن کی آمدنی ہوگی اس تیل کے عوض مین ہند سے قریب پچیس لاکہہ روپیہ کے ولایت کو جاتا ہی ـ

۸ مٹی کا تیل ہند مین بہی نکل سکتا ہی اور وہ زمین جسمین یہہ تیل پیدا ہوتا ہی ملک برہما مین موجود ہے ـ اس ملک کے بعض مقامون مین مٹی کا تیل نہایت عمدہ قسم کا نکلتا ہے اور دوسرے مقامون مین گاڑہا اور

اور خراب نکلتا ہے - امید ہے کہ ہندمین اور مقامون مین بھی یہہ تیل نکلے اگر اسکے نکالنے کی کوشش کیجاوے -

۹ افسوس کا مقام ہے کہ ہمارے ہندمین جہان صدہا ایسے زمینین مل سکتے ہین اور انمین یہہ تیل نکالا جاسکتا ہے اور ایک معتدبہ رقم پچیس لکہ روپیہ کے باہر جانے سے محفوظ رہسکتی ہے جس سے ہمارے ملک کے غریب و غربا پرورش پاسکتے ہین مگر ہم دیکہتے ہین کہ ہمارے ملک کے باشندون کو ان باتون کے طرف بہت کم میلان ہے -

۱۰ اس موقع پر ایک یا دو باتین بطور نصیحت مزید احتیاط کے لیے لکہنا خلاف محل نہونگے - چند برسون سے ہندمین مٹی کا تیل بہت برا اور خراب قسم کا آنے لگا ہی - اس سے بہتر قسم کا تیل شروع مین آتا تہا - مگر یہہ تیل جو آجکل فروخت ہوتا ہے بہت کم درجہ کا ہی - اسواسطے اس تیل کا استعمال کرنا ایک بہت بڑے خوف کی بات ہی کیونکہ یہہ تیل ذراسی گرمی پہونچنے سے جل اوٹہتا ہی اور اگر زیادہ ہو تو تمام گہر کو خاکستر کرسکتا ہی اور آدمیون کی جانین جاتی ہین -

۱۱ اون ملکون مین جہان تہرمامٹیر یعنے مقیاس الحرارت بہت درجہ تک بلند ہوتا ہے اس تیل کا استعمال قطعاً منع ہے خصوصاً ہندوستان مین اس تیل کا رواج ہرگز نہین چاہیئے کیونکہ ہندمین تہرمامٹیر بہت زیادہ درجہ پر رہتا ہے اور اسکے استعمال سے ہزارہا آفتین پیدا ہوتی ہین اسواسطے مین اپنے ناظرین کے خدمت مین التماس کرتا ہون کہ وہ فوراً اپنے گہر و غیرہ مین اس تیل کے استعمال کی سخت ممانعت فرمادین - فقط

راقم محب حسین

# حفظ صحت

## آنکھون کی بینائی قایم رکھنے کی ترکیب

اکثر آدمی اپنے آنکھون کی حفاظت کرتے ہین او
آنکھین مرتے دم تک صحیح و سالم رہتے ہین اور بہت سے ایسے لوگ بھی ہ
اپنے آنکھون کی احتیاط نہین کرتے ہین اور اونکے استعمال مین کسی قسم کی
کو کام مین نہین لاتے ہین - ایسے بے احتیاط لوگ اخرالامر اپنے آنکھون کی
اور اپنے بینائی چشم سے ہاتھہ دہوتے ہین آنکھون کو صحیح و سالم رکھنے کے
علمانے جو قواعد معین کئے ہین انہین سے عمدہ اور مختصر نذر ناظرین کرتا ہو
(۱) تیز روشنی سے پرہیز کرنا چاہیئے (۲) ایکبا
روشنی مین سے تاریکی مین اور تاریکی مین سے روشنی مین چلے جانا نہین چا
اور جب گرم ہو تو دفعتاً سردی اور جب سرد ہو تو دفعتاً گرمی سے پرہیز کرنا
(۳) آنکھون کو صاف رکھنا چاہیئے اور اونکو تازہ پانی سے جو نہ گرم ہو
سرد دہونا چاہیئے - (۴) روزہ دار آدمی کا لعاب دہن آنکھین آ
بیماری مین مفید ہے - اکثر جانور اپنے زخمون کو زبان سے چاٹ کر آرام
کیونکہ لعاب دہن مین خداوند تعالی نے شفا کرنے کی بہت بڑی تاثیر رکھی
اسواسطے اگر تمہارے آنکھون مین جلن ہو تو تمکو چاہیئے کہ اپنی انگلی د
تر کرکے آہستہ آہستہ آنکھون پر پہیرو - لیکن آنکھون کو ہرگز ملنا یا د با
ورنہ ضرور آنکھون کو نقصان پہونچے گا - (۵) بال یا تنکے کو آنکھہ مین
نہین رہنے دینا چاہیئے اگر آنکھہ مین بال یا تنکا چلا جاوے تو چاہیئے کہ تا
آنکھہ مین اسطرح سے پہیرین کہ وہ بال یا تنکا تیرنے لگے اور پہر آہستہ آ

× ایسے لوگ اکثر بہا یہ تک کی اسلیم رہنا ان تعلیم جنا جو اپنے آنکھون کی حفاظت بہت کم کرتے ہیں۔"

اپنے انگلی کو آنکھ کے آر پار ناک کی طرف پھیرین تاکہ بال یا تنکا نکل جاوے - (۶) آنکھون کی بیماری وغیرہ مین آنکھون پر پلٹس ہرگز نہین باندہنا چاہیئے کیونکہ شاید اجلن وغیرہ دفعہ کرنے کی کوشش مین کہین خود آنکھین نہ نکل آوین - (۷) آنکھون کی تندرستی کے واسطے یہہ ضرور ہے کہ آدمی اپنے عام تندرستی کو تر و تازہ ہوا اور جسمانی ریاضت اور اعتدال مزاج اور جب ضرورت ہو تو دوا کے استعمال کے ذریعون سے درست رکھے (۸) آنکھون کو مختلف کامون مین اعتدال کے ساتھہ لگائے رکھے - لیکن کسی کام مین جس سے کہ آنکھین تھک جاتی ہین لگاتار اونکو لگائی نہ رکھنا چاہیئے - (۹) کمزور آنکھون کو بہ نسبت موٹی پٹیان باندہنے کے سبز کپڑا اون پر ڈالنے سے اور سبز یا نیلے رنگ کی عینکین استعمال کرنے سے زیادہ فائدہ ہوتا ہے (۱۰) بعد کھانا کھانے کے خصوصاً اوس کھانے کے بعد جب غذا خوب پیٹ بھر کے کھائی ہو مہین یا باریک خط کی کتاب پڑھنے سے پرہیز کرنا چاہیئے - (۱۱) چراغ یا موم بتی وغیرہ کے سامنے زیادہ پڑھنا نہین چاہیئے اور نہ کالے کپڑے کو زیادہ سینا چاہیئے چونکہ چراغ موم بتی وغیرہ سے روشنی کی شعاعین سیدھی آنکھون پر گرتی ہین اسواسطے چاہیئے کہ چراغ یا موم بتی وغیرہ پر ایک شیڈ رکھلین یا تیل کے کاغذ کی لالٹین بناکر استعمال کرین - (۱۲) آنکھون کو دہنوئین وغیرہ سے بچائین اور تیز آگ کے سامنے زیادہ بیٹھہ کر اپنے آنکھون کو نہ جلائین - اگر کسی کام مین روشنی کی شعاعین ایک آنکھہ پر بہ نسبت دوسرے آنکھہ کے زیادہ پڑین تو چاہیئے کہ اوس آنکھہ کی حفاظت ایک سبز کپڑے یا شیشہ کے ذریعہ سے کرین - اور جب ضرورت ہو تو دوہرے شیشہ کی عینک استعمال کرین لیکن شرط یہہ ہے کہ اون دونون کا فوکس یا مرکز برابر ہو -

(۱۳) ایسے کمرون یا مکانون مین بیٹھو جہان× بخوبی روشنی ہو اور روشنی تمام کمرہ مین یکسان ہو۔ اپنے آنکھون کو طبعی روشنی اور ہوا کا عادی رکھو۔ جو لوگ تنگ اور تاریک کمرون اور کھوٹھریون مین رہا کرتے ہین وہ اپنے آنکھون کی رگون (آپٹک نروس) کو جنکے ذریعہ سے وہ دیکھتے ہین ایک بہت بڑا نقصان پہونچاتے ہین (۱۴) بہت زوردار منعکس شعاعون سے پرہیز کرنا چاہیئے خصوصاً اون شعاعون سے جو سپید اجسام مثل سفید دیوارون کہریا مٹی کے پہاڑیون وغیرہ سے منعکس ہون کیونکہ سپید رنگ شعاعون کو بالکل جذب نہین کرتا ہے حالانکہ دوسرے رنگ شعاعون کو بہت جذب کرتے ہین۔ (۱۵) اپنے آنکھون کو دور اور نزدیک کے مختلف چیزون کے دیکھنے کا عادی رکھو کیونکہ اس تدبیر سے تمہاری آنکھین دونون قسم کی چیزون کو دیکھنے کی عادی رہینگے اور اونکی حرکت آزادانہ ہوگی اور اگر تم نزدیک ہی کے چیزون کو دیکھا کروگے تو تم کوتہ نظر ہو جاوگے یعنی دور کی چیزین اچھی طرح نہین دیکھائی دینگے اور علی ہذا القیاس اگر صرف دور ہی کی چیزون زیادہ دیکھوگے تو نزدیک کی چیزون کے دیکھنے مین دقت ہوگی۔ (۱۶) چاہیئے کہ کمرون کے کواڑون کے آیینے اور دیوارون کے کاغذ بہت تیز رنگ کے نہون اور مناسب یہہ ہے کہ مکانون مین جو آیینے لگائے جائین وہ سبز اور آسمانی رنگ کے ہون سرخ رنگ کے آیینے لگانے سے آنکھون کو نقصان٭ ہوتا ہے۔ (۱۷) چیزون کو ترچھی روشنی مین دیکھو تاکہ آنکھون پر روشنی کی سیدھی شعاعین نہ پڑین جن سے آنکھہ چوندہا جاتی ہین۔ (۱۸) عینکون کے شیشے زردگون نیلے رنگ کے ہونا بہت مناسب ہین (۱۹) جب تم لکھو یا پڑھو تو کاغذ پر بہت تیز روشنی نہ پڑنے دو (۱۸) اعتدال مزاج سے آنکھون کو ٹھنڈا رکھو اور

× یہان سے مطلب ... مکانون کو اسی وضع پر ... بہت ... جہان روشنی ... [illegible] ... ۱۲

٭ برخلاف اسکے ... لال رنگ ... آنکھون کو مضرت ہوتی ہے ۱۲

ریاضت سے پاؤون کو گرم رکھو۔ (۲۱) جب آنکھین صرف کم زور ہون تو پھٹکری کے پانی یا سبز چاے اور برانڈی کے پانی سے دہونا مفید ہوتا ہے۔ (۲۲) صبح کے وقت کہانے سے پہلے کسی خاص کام کے کرنے سے آنکھون پر زور نہ ڈالنا چاہیئے۔ (۲۳) جب پڑہو یا سیو پروؤ یا اور کوی باریک کام کرو تو چاہیئے کہ اوسکے درمیان کبھی کبھی آدہی منٹ کے لئے آنکھونکو آرام دیتے جاؤ یا دور کی چیزون پر نگاہ ڈالو یا آسمان کے طرف دیکھو کیونکہ اس طریقہ سے آنکھہ کی اصل قوت نئے سر سے آسکتی ہے۔ (۲۴) کبھی کبھی آنکھون کو بند کرکے اونہین اونگلی کی گدّی سے آہستہ آہستہ دباتے ہوے ناک کے طرف لیجانا چاہیے تاکہ آنکھون مین جو کچھہ پانی آگیا ہو وہ ایک چہوٹی نالی کی راہ سے جو ہر آنکھہ کے کونے کی ناک سے ملی ہوی ہے نتھنون کے اندر چلا جاوے۔ اس نالی کی خاصیت ہی کہ جب ذرا بھی جلن جسکی وجہ سے انکھون کی کمزوری ہوا کرتی ہے اونہین سے پیدا ہوتی ہے تو وہ فورًا بند ہو جاتی ہے۔ (۲۵) جو ہین آنکھین تہک جاوین اور یہہ معلوم ہو کہ اب زیادہ پڑہنے یا لکھنے یا سینے مین آنکھون پر زور کرنا پڑتا ہے تو فورًا کتاب یا سوی کو الگ رکھہ کر گہنٹہ دو گہنٹہ تک ٹہلے یا کوی ایسا کام کرے جسمین نگاہ جمانے کی ضرورت نہو۔ فقط راقم محب حسین

## فلسفہ

### فلسفۂ وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت

لا سعادةَ الّا بالجنسيّةِ ولا جنسيّةَ الّا باللغةِ ولا لغةَ ما لم تكن حاويةً لكلّ ما تحتاج اليه طبقات ارباب الصناعات والخطط في الافادة والاستفادة

انسان واحد را اگر کسے ملاحظہ کند خواہد دید کہ آن انسان واحد عبارتست از عناصر کہ
تأثیر ہر یکے از آنہا مضادّ تأثیر دیگریست و مؤلف است از اعضا وجوارح کہ اشکال
وہیأت ہر واحدے از آنہا مباین ومخالف آخریست و روح حیات آن مختلفات را
بصورت وحدانیہ در آوردہ و تأثیرات گونہ گونہ آنہا را از برائے استحصال مقصد
واحد کہ مقصد کل است بکار بردہ و ہر یکے از آن متضادات را خادم ہیئت مجموعہ
قرار دادہ و حرکات مختلفۂ آنہا را بوحدت نتیجہ متحد و ملتئم گردانیدہ و ہر عضوے را
بخدمتی مخصوص و ہر جارحہ را بکارے جداگانہ داشتہ و آن برائے جلب مرغوبات کہ
باعث پایداریست و دفع منفورات کہ موجب تفرق اتصال است اعضا وجوارح ظاہرہ
و باطنہ را بکار بردہ است تا آنکہ این واحد بوحدت شخصیہ یعنے این مجموع مختلفات کہ
اسم آن انسان واحد است بتواند زمانے در دائرۂ ہستی پایداری کند—
وہر قدر کہ آن روح الحیات در قوت وبرومندی خود بودہ باشد التئام وائتلاف آن
متباینات روی بازدیاد آوردہ اتحاد آن حرکات مختلفہ در استحصال نتیجۂ واحدہ افزونے
خواہد پذیرفت بلکہ اجزاء غیر جنسیہ خارجیہ نیز بسبب جذب روح حیات با اجزاء داخلیہ
متحد شدہ در ادار وظائف واعمال آنہا مشارکت ومعاونت خواہد ورزید—
وچون روح حیات روی بہ نقصان آوردہ اندک اندک آن التئام وائتلاف تناقص
پذیرفتہ آن اتحاد باختلاف متبدل خواہد شد تا آنکہ بعد از مرور زمان قلیلی یا کثیرہ
آن اجزاء وعناصر متلاشی گردد و آن انسان واحد کہ عبارت از ہیئت مجموعہ است
نیست ونابود شود— اینست سبب وحدت شخصیہ در عالم انسانی و اینست موجب
زوال آن و پس ازین واحد بوحدت شخصیہ واحد بوحدت بیتیہ است و روح حیات
این خویشی و قرابت قریبہ است و بدین جہت جامعہ اشخاص متعددہ با اختلاف طبائع

وتباین اطوار اعمال وافعال خود ها را با یکدیگر موافق نموده در استحصال نتیجه واحدهٔ که مستلزم بقا رکل است سعی مینمایند و هر یکے خدمت هیئت مجموعه راکه فی الحقیقه خدمت خود او میباشد از جان و دل بجا میآورد ـ وچون قرابت وخویشی اندکے دور شود وحدت بیتیّه از میانه برداشته شده وحدت عشیرهٔ که عبارت از ارتباط بیوتات متعدده وجماعات متکثره است بمنصهٔ شهود جلوه گر خواهد شد و واحد بوحدت عشیره صورت هستی خواهد نمود و روح حیات این هیئت اجتماعیه قرابت مطلقه است واین قرابت مطلقه آن عشیره راکه عبارت از جماعات متعدده است برین میدارد که همه بدًا واحدةً در استحصال منافع سعی خود ها را بکار برند و مضار عمومیه را باتفاق یکدیگر دفع سازند وبا سائر عشائر همسری کنند و در اکتساب جاه وشوکت با آنها مجارات ومبارات نمایند وعلی الدوام جویای برتری و تفوق باشند ـــ

و سپس این واحد بوحدت در عشیره واحد بوحدت جنسیت است واین وحدت را ماهیت وحقیقت ممتازه وروح حیاتے نیست مگر اتحاد در لغت و الحق این وحدت لغت عجیبه رابطه ایست وغریبه خویشی وپیوندیست داوست آن یگانه وحدتیکه عشایر مختلفة الاغراض وقبائل متنوعة المقاصد را درتحت لوای وحدت جنسیت بسوے مقصد واحد سوق میکند وقُوای متفرقه ایشان را جمع میسازد وهمه را در جلب منافع عامه ودفع مضار شامله متفق الکلمه مینماید وارکان تکاتف وتظاهر واساس تعاون وتوازر را استوار میگرداند واز برائے استحصال سعادت عموم ونجات از شقاوت وبدبختی جمع کثیر را یکدل ویک زبان میکند وخلق بسیار را بحیات تازه که حیات جنسیت بوده باشد زنده کرده خلعت استقلال در وجود برآنها می پوشاند ـــ ودر عالم انسانی رابطهٔ که دائرهٔ آن واسع بوده باشد

و جمع کثیر را بیکدیگر مربوط سازد از دو قسم خالی نخواهد بود یکی همین وحدت لغت است
که از آن بجنسیّت و وحدت جنسیّت نیز تعبیر می شود و دیگرے وحدت دین و هیچ شکی در این نیست
که وحدت لغت یعنی جنسیّت در بقا و ثبات در این دار دنیا از وحدت در دین
اقدم است زیرا که در زمان قلیلی تغیّر و تبدّل نمی پذیرد بخلاف ثانی از اینست
که می بینیم جنس واحد که عبارت از اهل لغت واحده بوده باشد در ظرف هزار سال
دو سه بار دین خود را تغیّر و تبدیل میکنند بے آنکه در جنسیّت ایشان که عبارت
از وحدت لغت باشد خللی حاصل شود بلکه میتوان گفت ارتباط و اتحادیکه از وحدت
لغت حاصل می شود اثرش بیشتر است از ارتباط دینی در غالب امور دنیویّه
اینست که یونانی نصرانی را میزیبد که بسبب وحدت جنسیّت با فلاطون و ارسطو
و بقراط بت پرست افتخار کند و لکن نصرانی هندی الاصل را هرگز شایان
نیست که بسبب وحدت دین به نیوتن و گلیلو نصرانی مباهات نماید — و این
وحدت جنسیّت که ماهیّت آن وحدت لغت است اجانب را اندک اندک در دائرهٔ
خود داخل کرده تا آنکه عشایر مختلفه که بدان وحدت متصفند قوام پذیرند
و منزلت و قدر ایشان در میانه سائر اجناس بنی نوع انسان معلوم و معیّن گردد
و حقوق و واجبات عظم منزلت و علوّ مرتبت ایشان را دیگر قبائل و شعوب
اذعان نمایند و چون عشایر متصفهٔ بدان وحدت بدین پایه برسند بواسطهٔ
قوای مجتمعه جمیع آن اموریکه در دار دنیا سعادات شمرده می شود لامحاله ایشان
را دست یاب خواهد گردید — و این همه مزایا بر وحدت جنس که عین وحدت
لغت است در آن وقتی مترتب خواهد شد که لغت آن جنس بنفس وحدت
افراد او ست کافی از برای حفظ و صیانت آن جنس بوده باشد — و لغت کافی

نخواهد شد از برای صیانت جنس وحفظ افراد آن از تفرّق مگر دران هنگامیکه آن لغت حاوی بوده باشد همه اصطلاحات وتمامی کلماتیرا که طبقات آن جنس در افاده واستفاده بدانها محتاجند چونکه جنسیکه مجاور سائر اجناس بوده اساس معاملات ومبادلات درمیانه ایشان استوار باشد هرگز نمیتواند که جنسیّت خودرا نگاه داشته مزایا وحقوق آنرا استحصال نماید مگر آنکه جمیع طبقاتیکه ارکان پایداری نوع انسان واساس مدنیّت وحضارتست درآن جنس بوده باشد وآن طبقات عبارتست از طبقهٔ علمائیکه علوم نافعه در مدنیّت را نشر وبهند وطبقهٔ فضلا وارباب اختراعیکه فنون نافعه در هیئت اجتماعیه را مؤسس سازند وطبقهٔ دانایان سیاستیکه حفظ حقوق را نمایند وطبقهٔ قوانین شناسانیکه بعدالت فصل دعاوی کنند وطبقهٔ اندرزگویانیکه در تهذیب اخلاق کوشند وطبقهٔ ادبا وشعرائیکه بکلمات لطیفه واشعار رقیقه همم خاملهٔ را برانگیزانند وسجایای آحاد جنس را معدّل ومقوّم سازند وطبقهٔ صناعیکه صناعت نافعه خودها را براساس علم گذارند وطبقهٔ زرّاعیکه بمقتضای فنّ فلاحت بزراعت اشتغال ورزند وطبقهٔ تجاریکه راههای تجارت را بر پایهای اقتصادسیاسی مملکت نهند — واگر این طبقات دران جنس نباشد البتّه ضرورات معیشت وحاجات زندگانی رشتهٔ التئام وائتلاف جنسیّت افراد آن را گسسته رفته رفته منقرض ونابود خواهد گردید وآحاد آن باشخاص جنسهای دیگر ملحق شده بلباس جنسیّت جدیدهٔ قدم در دائرهٔ هستی خواهند نهاد — وتحقق این طبقات ودوام آنها موقوف بر این است که لغت آن جنس دارای جمیع اصطلاحات لازمه وحاوی همه کلمات صنعیّه که

صناعات و خطط طبقات را لازم است بوده باشد زیرا آنکه این صناعات و خطط
صورت هستی نپذیرد مگر با فاده کامله و استفاده تامه و افاده و استفاده بدون
لغتیکه حاوی اصطلاحات لازمه و کلمات ضروریه بوده باشد از جمله محالات است
پس اول فریضهٔ دانایان نتائج جنسیت اینست که در توسیع لغت جنس خود ها
کوتاهی نورزند و نخستین واجب بر ذمت ایشان اینست که بر حسب اقتضا صناعات
طبقات الفاظ را در معانی مستعده با ملاحظهٔ مناسبت معنی حقیقی استعمال نمایند
و گاهی چند لفظ و یا سه لفظ را با هم مرکب کرده در محل ضرورت بکار برند و از لغاتیکه
با لغت خود با مناسبت تامهٔ دارد کلمات را باقتضای حاجت گرفته در محاورات
خویشتن داخل کنند و چون چاره نماند بمقدار لزوم بلغات اجنبیه سرفه استعانت
جویند و لکن بشرط آنکه الفاظ مأخوذه را به پیرایهٔ لغت خود با در آورند تا وصف بیگانگی
از آنها ظاهر نشود — و البته اگر عارفان مزایای جنسیت بدین گونه رفتار نمایند
لامحاله پایهٔ صناعات و خطط طبقات جنس محکم و استوار خواهد گردید و چون پایهٔ صناعات
طبقات جنس محکم گردد بلاشک آن جنس با علی درجهٔ کمال رسیده افراد آن جمیع
مزایا و همگی سعادات عالم انسانی را استحصال خواهند نمود — و ازین تقریر دانایان
معنی جنسیت و عارفان مزایای آن را بخوبی ظاهر و آشکار گردید که تعلیم و تعلّم علوم و
معارف و افاده و استفادهٔ فنون و صناعات طبقات جنس باید بلغت آن جنس
بوده باشد تا آنکه جنسیت قوام پذیرفته ثابت و پایدار گردد و سعادت و نیک بختی که
آثار جنسیت است آحاد آن جنس را دست یاب شود — و بجهت فهمیدن عامهٔ خلق
سیعا هم این مطلب را بعبارت اخری بیان کرده بگوییم چون علوم و معارف فنون
و صناعات بلسان قومی از اقوام و جنسی از اجناس بوده باشد البته اساس آنها

درمیانهٔ ایشان راسخ و ثابت خواهد ماند وسالهای دراز زائل نخواهد گردید
واولاد واحفاد واجیال منقرضهٔ آن جنس میتوانند که از کتب ومؤلفات اسلاف
خود ها فائده گرفته دوباره جنس وقوم مردهٔ خود ها را احیا نمایند وبعز وشرف
جدیدے خود ها را زیب وزینت دهند اگرچه ارباب آن علوم ومعارف معدوم
شده باشند بخلاف آنکه علوم ومعارف وصنایع درایشان بلسان قومے بیگانه
بوده باشد زیراکه در اندک زمانے وبادنی تغیر وتبدلے زائل ونیست ونابود
خواهد گردید تدبر کن درحال یونانیان چگونه بعد از قرون کثیره وانقراض علمای
ایشان از کتب پیشینیان خود ها استفاده میکنند وایرانیان را از آن کتب
هیچ بهرهٔ نیست وحال آنکه در زمان اشکانیان تامدت سه قرن یعنے
سیصد سال جمیع معارف وآداب ایشان بلسان یونانی بود حتی فرامین پادشاهی
وسکهٔ زر وسیم همه بدان زبان وبدان خط ثبت میگردید ودیگر آنکه علوم معارف
اگر بلسان ابنای جنس بوده باشد استحصال آنها بر نفوس اهل ونقوشش
آن علوم در اذهان پایدار تر خواهد بود ومعقول را بر دقائق آنها زیاده رسائی
حاصل خواهد شد وکنه مسائل بر طالبان علم بهتر منکشف خواهد گردید وازین جهت
عدد علماء وفضلاء وارباب صنایع وخداوندان فنون افزون شده درهای
سعادت بر روے آحاد آن جنس باز خواهد گردید — علاوه برین از برای
مؤسس شدن مدنیت ومحکم گردیدن جنسیت وپایداری وحدت قومیت
واجب چنان است که هر طبقهٔ از طبقات سافلهٔ جنس را اندک معرفتے
بمعلومات طبقات عالیه بوده باشد تا آنکه ماهیت افاضه واستفاضه صورت
هستی پذیرد وحقیقت تعاون وتوازر متحقق گردد چونکه صناعت هر طبقهٔ سافله را

ارتباط تا متیست بصناعت طبقۂ عالیہ واگر صاحب آن صناعت را ہیچ بہ معرفتے بصناعت طبقۂ عالیہ نبودہ باشد البتہ صناعت او ہرگز بکمال نخواہد رسید وہمچنین است حال صناعات طبقات عالیہ با صناعات طبقات سافلہ وچون نقص طبقہ سوئے روی دہد لامحالہ نقص در کل کہ عبارت از جنس باشد حاصل خواہد شد وہیئت اجتماعیہ را تنزعزعی دست خواہد داد — و بالجملہ کمال مدنیت و پایداری ہیئت موقوف برآنست کہ ہر طبقۂ از طبقات ارباب صنایع و علوم و غدا وندان حفظ و فنون را اندک معرفتے بعلوم و فنون طبقات دیگر بودہ باشد تا آنکہ صناعت خود را بکمال برساند و این ہرگز صورت نخواہد پذیرفت مگر آنکہ علوم و معارف بتمامہا بلسان خود آن طبقات کہ آحاد آن جنس بودہ باشد — وچون مطلب بدینجا رسید اکنون میتوانم کہ ہندوستان را محط انظار — باقی آیندہ

راقم جمال الدین حسینی

## زراعت

## بقیۂ مضمون زراعت

تو فضیلت اوس ہی زمین کو ہے جسمین اکثر پھل اور میوے اور غلے جنکی لوگونکو حاجت رہتی ہی اچھی پیدا ہوں ابن حجاج سے کہا کبھی ریتی مین بعضی پیدا وار عمدہ ہوتی ہے جیسے زرد آلو اور انار اور سفرجل لیکن یہ چیزین باغون مین اوسوقت پیدا ہوتی ہین جب کھاد سے بہت مدد دی جاوے اور پانی متواتر پہونچایا جاوے لیکن اگر ریتی اپنی اصلی طبیعت پر رہی تو یہ چیزین اوسمین عمدہ نہ ہونگی برخلاف اسکے جب اوسمین کھاد ملتا ہی اور پانی کی تری پہونچتی ہے تو اوسکی اجزا سے ملنے ہونیکی وجہ سے وہ تری کو روک لیتی ہی بعدہ پانی کو خوب قبول کرلیتی ہے اور اس لایق ہوجاتی ہے

کہ درخت کی رگین اوسمین خوب گہسین اور جب یہ صورتین نہ ہون تو ریتی کی زمین خراب اور بری ہے مگر جب اوسمین کالی مٹی یا ترمٹی مل جاوے اور ضرور ہی کہ ایسے مٹی مین پانی بہت نہ دیا جاوے اسواسطے کہ وہ پانی کو ہضم نہین کرتی اور جس شخص کو علم فلاحت نہین ہے وہ گمان کرتا ہے کہ اوسمین موافق اوسکے خواہش کے پانی نہین دیا گیا اسوجہ سے وہ حرص کرتا ہی اوسمین اور پانی دینے پر اور یہ باعث ہوتا ہے تخم کے برباد ہو جانے کا کیونکہ اس مٹی کے اجزا خشک ہین اور وہ درحقیقت چہوٹے چہوٹے کنکریان ہین تو پانی اوسکے اجزا کے اندر نفوذ نہین کرتا بلکہ کہڑا رہتا ہے اور یہ مضر ہے تخم کو ابن حجاج کے مقنع مین جو مضمون تہا وہ ختم ہوا۔

کتاب الفلاحۃ النبطیہ مین بہی ایسا ہی ہی صغریت نے کہا زمینین ہر ایک وصف مین مختلف قسمون کی ہوتی ہین یہان تک کہ سردی اور خشکی اور تری کے قبول کرنے مین بہی فرق رکہتے ہین اور فلاحت جاننے والون کو اسکا پہچاننا ضرور ہے کیونکہ زمین درخت کی تربیت اور پرورش مین اصل الاصول ہے جب کہیتی کرنیوالا زمین کی طبیعت کو پہچانے گا اور ہر ایک زمین مین اوسکے مزاج کے موافق درخت بوئے گا تو اوسکی کہیتی فائدہ دیگی۔

کبہی زمین مین برُے قسم کے مرض پیدا ہو جاتے ہین جو پیداوار کو تلف کر دیتے ہین جیسے کہارا پن وغیرہ اسکی وجہ یہہ ہے کہ آفتاب کی حرارت زیادہ ہونے سے وہ جل جاتی ہے اور سوا اسکے اور اسباب بہی ہوتے ہین پس بہتر اور عمدہ زمین وہی ہے کہ جو سب قسم کی چیزون کو بہتر اوگاوے۔

حضرت آدم علیہ السلام نے فرمایا بہتر زمین وہ ہی جسکا رنگ سیاہی مائل ہو اور پانی کو خوب چوس لے نہ پانی اوسمین سے بہہ جائے اور نہ وہان اکٹہا رہے اور

خمیر اوسکا ٹہوس ہوا و رنہ پہوکل ہو یہہ زمین سب زمینون سے عمدہ ہی
پنپہ شادنے کہا عمدہ زمین وہ ہے جسکا رنگ بنفشہ کا سا ہو جسکو بنفسجی کہتے ہین
اور اکثر اس رنگ کی زمین وہان ہوتی ہے جہان پر ایک مدت تک پانی کہڑا رہے
اور پہر وہان سے سرک جائے اوسوقت یہہ رنگ پیدا ہوتا ہی اس مٹی کا مزہ بہی
شیرین ہوتا ہے —

فلاحۃ النبطیہ مین ہے کہ جب کسی زمین مین بارش کا پانی ٹہیرتا ہے تو وہ اوپر کی
زمینون سے چکنائی بہا کر لاتا ہے اسوجہ سے وہ زمین کی رنگ کو سیاہ کر دیتا ہی
بنفشہ کی طرح جب ایسی سیاہی زمین پر ظاہر ہو تو سمجھنا چاہیئے کہ وہ زمین چکنی ہی
مگر بہت چکنا ہٹ بہتر نہین ہے اسیطرح پر بالکل کہر کہرا پن اور پہٹا پن بہی بہتر
نہین ہے اور یہہ دیکہنے سے معلوم ہو جاتا ہے —

مینپوشاد نے کہا بنفسجیہ زمین کے قریب وہ زمین ہے جس کا رنگ بہت تیرہ ہو
اور اوسمین ٹلملاپن ہوا اور اوسکی مٹی کا مزہ شیرین ہو کوئی مزہ اور اوسمین نہ ہو
اور قریب ہی اس زمین کے وہ زمین جس کو حضرت آدم علیہ السلام نے گرم کہا ہی
ایک صفت اوسکی یہ ہی کہ وہ نرم اور ملایم ہوتی ہے اور جب سخت جاڑا اوس پر
پڑتا ہے مثلاً برف گرنے کے بعد تو اوسکا ظاہری سطح نہین بدلتا اور جب آدمی
اوسکے ڈہیلے کو توڑے تو جلدی ٹوٹ جاتا ہے اور قریب اس زمین کے
وہ زمین ہی جس کو شدیدہ کہتے ہین اور اوسکا رنگ ہلکا تیرہ مایل بہ سفیدی ہوتا ہی
نہ ایسی سفیدی جیسے کپڑے کی ہوتی ہے بلکہ سفیدی اور تیرگی کے بیچ مین اور
صلابت کچہ کم ہے اسمین کہیتی ہوتی ہے اور ہل آسانی سے چلتا ہی مگر ایسی زمین
درخت لگانے کے مناسب نہین ہی البتہ کہیتی اوسمین خوب ہوتی ہے اور جنوبی

اسکے خلاف کہا ہے وہ کہتا ہی درخت ایسی زمین مین خوب بڑا اور عمدہ ہوتا ہے
لیکن وہ زمین جو سرخ اور چھی ہو تو وہ عمدہ ہے ہر درخت اور کھیت کے لئے سوا
کھجور کے اور اوس درخت کے جسمین شیرین پھل لگتا ہے اوسکو موافق نہین ہے
باقی سب قسم کی عمدہ زمینین ہر ایک قسم کے درخت اور پیدا وار کو مناسب ہین۔
لیکن وہ زمین جسکو اطبا عمیقہ کہتے ہین وہ بھی عمدہ ہے اور ہر ایک قسم کی نبات
کو مناسب ہی سوا ترکاریون کے وہ اوسمین اچھی نہین ہوتین اور فلاحۃ النبطیہ
مین ہی کہ عمیقہ زمین وہ ہی جو چکنی اور کھر کھری کے بیچ مین ہو جسکو سہلہ کہتے ہین
(اوسکا بیان اوپر گذرا) لیکن وہ زمین جسکے سطح پر جاڑون مین سفیدی نمود ہوتی ہے
اور یہ علامت ہے اوسکے شور ہونے کی تو وہ زمین خراب ہے کسی نبات کی لایق
نہین ہے مگر کھجور اور جو اور باقلا اور چقندر کے لئے اور جو اون کے مشابہ ہین
اور جس زمین کا مزہ بدلا ہوا ہو مگر وہ اوسی قسم کی زمین ہو جسکو آدم علیہ السلام نے
حارہ کہا ہے تو وہ قابل ہے انگور اور کدو اور خربوزے کے اور تمام بیلون کے
جو زمین پر پھیلتے ہین اور جڑ پر کھڑے نہین ہوتین اور پھلدار درختون کے
اور غلون کے بھی مناسب ہی لیکن پھولون کے مناسب نہین ہی قوثامی نے کہا
یہ قسمین ہین عمدہ اور بہتر زمینون کی جو اوپر مذکور ہوئین اب جو ان اوصاف کے
خلاف ہو وہ بری ہے اوسکا علاج کرنا چاہیئے تاکہ زراعت کے لایق ہو۔
کتاب الفلاحۃ النبطیہ مین ہی کہ عمدہ اور بہتر زمین دیکھنے سے معلوم ہو جاتی ہے یعنے
جو زمین گرمی اور جاڑے مین اور خشکی کے وقت بہت نہ ترخے وہ عمدہ ہی اور خشکی
کا وقت وہ ہی جب پانی بند ہو جاوے خریف مین یا جاڑون کے شروع مین اسیطرح
جب بہت پانی پڑے تو اوسمین لیس دار کیچڑ نہ ہو جو پاؤن مین چمٹ جاوے اور

ہاتھون مین چپک رہے جب کوئی اوسکو چھوڑوے بلکہ جتنا پانی پڑتا جاوے وہ اوسکو پیتی جاوے اور جب پانی تھم جاوے تو اوسکے سطح پر سفیدی نمود نہو یہ اسلیئے کہا کہ بعضی قسم کی زمینین جو عمدہ نہین ہوتین اون پر بارش کے دوسرے یا تیسرے روز ایک قسم کی سفیدی نمود ہو جاتی ہے جیسے کسی نے آٹا چھڑک دیا ہے یہ زمین عمدہ نہین ہوتی اور ایک علامت عمدہ زمین کی یہ بھی ہے کہ سخت جاڑون مین اوس پر ایک چیز مثل پکی ہوئی مٹی کے نمود نہین ہوتی۔ ایک امتحان عمدہ زمین کا غیر عمدہ سے یون کر سکتے ہین کہ اوسمین سے سیر یا ڈیڑہ سیر مٹی لین اور سفالی ہانڈی مین اوسکو رکھکر ہانڈی کا موہنہ خوب بند کرکے اوسی زمین مین ایک گڈہا تین یا چار ہاتھ کا کھود کر ہانڈی کو اوسمین گاڑدین اور چودہ روز تک یون ہی رہنے دین بعد چودہ روز کے اوس گڈہے کو کھولین اور ہانڈی کو دیکھین اگر اوسکا اوپرکا سطح پسیج آیا ہو تو ہانڈی نکالین اور جو نہ پسیجا ہو تو پھر گڈہا بند کردین اور سات روز تک رہنے دین اور خوب مٹی اوپر سے چھپا دین سات دن کے بعد اوسکو کھولین اور ہانڈی کو کھولکر دیکھین اگر اوسمین کوئی کیڑا پیدا ہو گیا ہو تو اوس کا رنگ دیکھین اگر سیاہ یا نیلا سبز ہے تو وہ زمین عمدہ نہین ہے اور اگر سرخ یا زرد یا تیرہ یا ہلکا سبز یا سفید ہو تو وہ زمین عمدہ ہے پھر اوس مٹی کو جو ہانڈی کے اندر تھی سونگھین اگر اوسکی بو ویسی ہی ہو جیسے گاڑنے سے پہلے تھی یا اوسکے قریب قریب۔

باقی آیندہ۔ راقم وحید الزمان

# نبات

## سورج مکھی

اس پھول کو سورج مکھی اسوجہ سے نہین کہتے ہین کہ وہ سورج کی طرف

پہرتا ہے بلکہ یہہ اوسکا نام اس سبب سے ہوا کہ وہ بعینہ سورج کے مشابہ ہی۔ جرار وصاحب کہتے ہین کہ مینے ایک ڈنڈی مین چار پہول سورج مکہی کے لگے ہوے دیکہے۔ بکارخ چارون طرف تہا۔

وہ کہتے ہین کہ لیٹن زبان مین سورج مکہی کے پہول کو "فلاس سولس" کہتے ہین اور یہہ نام اوسکا اون لوگون سے لیا گیا تہا جنہون نے یہہ بات بیان کی تہی کہ وہ سورج کے طرف پہرتا ہے۔ یہہ بات کہ وہ سورج کے طرف پہرتا ہے میرے مشاہدہ مین ہرگز نہین ائی اگرچہ مینے اس بات کی تصدیق مین بار بار کوشش کی۔ لیکن مین خیال کرتا ہون کہ اس پہول کی وجہ تسمیہ یہہ ہے کہ وہ سورج کے بہت مشابہہ ہے اور اوسمین سورج کیسے کرنے ہین اور اسہی وجہ سے اوسکو "کارونا سولس" بہی کہتے ہین۔ اوسکا نام "سول اندئنیس" بہی ہے کیونکہ وہ ہند مین بہت ہوتا ہے اور اوسکو "کرسینہہ مم پیرو وئینم" بہی کہتے ہین یعنی ملک پیرو کا سنہرا پہول۔ اور انگریزی زبان مین اسکا نام "سن فلاور" ہے۔ فقط

راقم محب حسین

## بانس صدہا کامونمین آتاہی

کوی درخت بنگال مین ایسا کارآمد نہین ہے اور اوس سے ایسے مختلف مفید کام نہین نکلتے ہین جیسے کہ بانس سے۔ بانس سے کپڑا بننے کے اوزار بنائے جاتے ہین۔ جہونپڑون کی چہتین پاٹی جاتی ہین۔ اور مکانون کی چوکہٹین تیار کیجاتی ہین ہین۔ برات اور جلوس کے واسطے بانس سے عمدہ عمدہ آرایش کی چیزین تیار ہوتی ہین۔ محرم مین تعزیے اور دسہرہ مین راون اور لنکا بہی اسہی سے بنائے جاتی ہین کیا شو دیکہنے کے لئے اونچی سطح بہی اسہی سے تیار کیجاتی ہے۔ دریا مین مچہلیان پکڑنے کی جالونکی

ڈنڈیان اس سے بنتے ہین چہت پاٹنے مین بچاے دہنیوں کی کام مین آتا ہی۔ بانس سے جہاز کی مستول اور ناپنے کے گز اور کشتیان کہینے کی پتوارین اور کشتیون سے اوپر بیٹھنے کی جگہین تیار ہوتی ہین۔ چہوٹی ندیون اور دریا کی شاخون پر پل باندہنے کے کام مین آتا ہے۔ بانس سے باڑہی اور ماٹی بنائے جاتے ہین۔ آب پاشی کے لیئے پانی دینے کے کام مین آتا ہے اوس سے جہنڈےا ور نشان بنائے جاتے ہین۔ بانس سے بہت سے زراعت کی آلات تیار ہوتے ہین اور ڈولیان اور چہکڑے اور چہوٹے چہوٹے گاڑیان اور تابوت اوس سے تیار کئے جاتے ہین۔ بچون کے کہیلنے صدہا طرح کے بانس سے بنائے جاتے ہین۔ اور بہالا اور برچہیان اور تیر اور کمان اور لاٹہی اور سونٹے اور مچہلیان پکڑنے کے چہڑیان بانس سے تیار ہوتے ہین۔ بانس کے پتلے پتلے پوگلیان انگریزی سوہی قلم کے لگانے کی کام مین آتے ہین۔ اور سونار اور بڑہئے کی آلات کے دستے اوس سے تیار ہوتے ہین۔ بانس کی پونگیون مین بطور صندوق کے چہوٹی چہوٹی چیزون رکہکر دور دور دراز جگہون کو روانہ کرتے ہین۔ جسٹنین کے زمانہ مین ریشم کی کیڑون کے انڈے بانس کی پونگیون مین رکہکر چین سے قسطنطنیہ کو آئے تہے۔ بانس کی پونگی ایک بوتل کا کام دیتی ہے اور بازارون مین ایک بانس کی پونگی کا ٹکڑا عرقیات یا رقیق چیزون کے ناپنے کے کام مین آتا ہے اور بانس کی پونگیونکی پہوکنیان اور عرق کہینچنے کے آلات مثل قرنبیق وغیرہ تیار ہوتے ہین۔ اور بانس کی ایک پہچ ایک طرف چیرنے سے چہینٹے کا کام دیتی ہے اور اوس سے جلتے ہوی کوئلے اوٹہا سکتے ہین۔ اور بانس کی ایک پتلی پچہ ایسی تیز ہوتی ہے کہ اوس سے پہول یعنی پان کے پہل اوپر سے چہل سکتے ہین۔ بانس کی سطح ایسی سخت ہوتی ہے کہ وہ سلی یا پتہر کی تیز کرنے کے پتہر کا کام دیتی ہے اور اوسپر کسان اپنے ہنسے اور کہرپی تیز کر لیتے ہین۔ بانس کا درخت بہت جلد بڑہتا ہے ڈاکٹر جان ڈیوی صاحب نے ایک بانس کے درخت کو چوبیس گہنٹے مین چودہ انچہ بڑہتے ہوے دیکہا۔ فقط    راقم محب حسین

# علمی خبرین

۱ عجائب خانہ برتانیہ کے دارالکتب مین جو شہر لندن مین ہی قریب
بارہ لاکھہ پچاس ہزار جلد کتابون کے اسوقت موجود ہین اور ہر سال نئے کتابون کے
خریداری مین ایک لاکھہ ساٹھہ ہزار روپیہ خرچ کئے جاتے ہین —

۲ تین صدی پیشتر انگلستان مین کاغذ بنانا کسیکو معلوم نہ تھا —
لیکن ملک جاپان مین ایک ہزار دوسو برس آگے لوگ اس صنعت سے واقف تہے

۳ شب ۲۳ فروری سنہ حال کو ایک چھوٹا سیارہ مقام ویناکی شاہی
رصدخانہ مین دریافت ہوا ہی اس سال مین یہہ پہلے دریافت ہی جو ظہور مین آے اور اسکا
نمبر عام فہرست مین ۲۲۰ ہوگا —

۴ اسکی بات کی کوشش ہو رہی ہے کہ آلہ اشاع صوت پارلیمنٹ کے
مکانون اور مجالس علمی اور لوگون کے گہرون مین قایم کیا جاوے — آرذکر کے منتظم لوگ
بیان کرتے ہین کہ سالانہ اخراجات فی نصف میل ایکسو پچاس روپیہ اور فی میل ایکسو نوے
روپیہ اور ہر نصف میل زیادہ کے لیے بحساب چار روپیہ ہونگے —

۵ مجلس جغرافیہ برلن نے جو جماعت جرمنی سے وسط حبش کو روانہ
کی تہی اوسنے اپنا صدر مقام متصل جہیل ٹینگنیا بطور مستقل قایم کیا ہی اس مجلس کے لوگون کو
امید ہی کہ یہہ مقام بہت جلد جرمنی کا لونیکا (وہ جماعت جو دوسرے ملک مین بسنے کے لئے
روانہ ہوتی ہے) ایک صدر مقام ہو جاویگا —

۶ ماہ ستمبر آیندہ مین جو مشرقی کانگریس (مجلس) مقام برلن دار السلطنت
جرمنی مین منعقد ہوگی اوس مین مسٹر جاماس سپین بہی شریک ہونیکے لیے بمبرا ہ گئی ہین
دسمبر اور جنوری آیندہ مین حسب الحکم جناب لفٹنٹ گورنر بہادر بنگال

ہندوستانی صنعتون کی نمایش شہر کلکتہ مین ہوگی مجلس نمایش کے میر مجلس آنریبل مسٹر
پرنسیپ مقرر ہوے ہین جملہ اشیاء مصنوعہ پہلے نومبر کے ما قبل کلکتہ مین پہونچ جاینگی
نمایش گاہ ایک ماہ تک کہلی رہیگی —

سنا جاتا ہی کہ جناب حضرت قیصر ہند نے ارل بیکنس فیلڈ کی سخت
علالت کی خبر سنکر مزاج پرسی کے واسطے اون کے مکان پر جانے کا اور اونکو دیکہنے
ارادہ کیا لیکن طبیبون کی راے نہو نے سے اس ارادہ سے باز آئین کیونکہ طبیبو
اسبات کا خوف کیا کہ اونکو اس بیماری کی حالت مین اس بڑے عزت پانے سے ایک
جوش ہوگا ور سرور ہوگا جو کوی نقصان پیدا کریگا —

دو مہینے گذرے کہ جزیرہ "کیومین" جو بحر الجزائر مین ہی ایک سخت
زلزلہ واقع ہوا تہا سنتے ہین کہ تقریباً تمام قصبہ کیو اور آس پاس کے دیہات اس
صدمہ سے غارت ہوگئے جو مراسلہ سرکار یونان سے آیا ہی اوس سے تعداد مردو
اور صدمہ رسیدون کے تین ہزار معلوم ہوتے ہین اس زلزلہ کا اثر شام اور سمر
مین بہی معلوم ہوا ہے — قسطنطنیہ سے جو تار آیا ہے اوس سے معلوم ہوتا ہے
کہ دوسرے روز بہی جزیرہ کیو مین تازے زلزلے واقع ہوے اور وہا
باشندے جہاز پر سوار ہو رہے تہے —

سنا ہے کہ صوبہ جات سیویل — غرناطہ — قرطبا اور دیگر
صوبہ جات جنوبی ملک اسپانیہ طوفان اور آندہی سے برباد ہوگئے ہین اور شہر
رودیہ کے قریب وہان کے باشندون کا نقصان ہوا ہے —

* افسوس ہمارے شہر مین آج تک کوی نمایش گاہ کسی قسم کی نہین ہوی [illegible] صنعت [illegible] مین [illegible] ۱۲ [illegible] اور [illegible] کی [illegible] اور صورت [illegible] ۱۲

# فہرست مضامین

# علمی خبرین

رنگون کے متمول اور ذی اقتدار باشندون نے باہم مجتمع ہوکر ایک مجلس قایم کی ہے جسکی غرض یہہ ہے کہ وہان ایک بہت بڑا کتب خانہ قایم کیا جاوے اور تمام کتابین جو برمی زبان مین ہون وہ طبع کیجائین — اس اعلی کام کے واسطے چھہ لاکھہ روپیہ درکار ہے جو بذریعہ شیئر یا حصہ جمع کیا جاویگا

انگلستان مین ۸۰۰ عورتین دفتر تلغراف مین نوکر رکھی جاتی ہین اور وہ مثل مردون کے تلغراف کا کام کرتے ہین - اب بہت قریب ہند مین بھی یہہ رسم بطور تجربہ کے جاری ہوگی اور دفتر تلغراف مین عورات کام کرینگی

ایک دیسی اخبار مین لکھا ہے کہ ہند مین اسوقت چھہ لاکھہ بیوہ عورتین ایسی عمر کی موجود ہین جو شادی کے قابل ہین - لیکن وہ بیچاریان رسم ملک کی وجہہ سے شادی کرنے سے معذور ہین —

نیپال مین بعد وفات مہاراجہ ادہراج کے کوئی عورت اونکے بی بیون مین سے ستی نہین ہوئی اسکی وجہہ یہہ تھی کہ خود مہاراجہ ادہراج نے اپنی وفات کے وقت فرمایا تہا کہ کوئی عورت میرے بی بیون مین سے میرے بعد ستی نہو اور اس جرم کا ارتکاب نکرے —

مجلس جماعت علماء فقراء النساء وی جو تین روز تک منعقد رہی فی الحال برخاست ہوئی ہے - مسٹر میلن ایڈورڈ جو اس مجلس کے مشہور رکن ہین شعبہ علوم و فنون کے میر مجلس تھے - اس مجلس مین بہت سے مفید اور گرانبہا مضامین علمی پڑہے گئے - اور اوسمین سے ایک نہایت کارآمد مضمون وہ تہا جسکو

مسٹر گیو لیری نے بابت استعمال "سولین" کے پڑ ہا جو روشنی کے کام مین لاسے جا سکتی ہے یہ ایک شے ہے جو رال وار چیزون مین سے بذریعہ قرنبیق کے نکالی جاتی ہے - جن ملکون مین درخت صنوبر بکثرت ہون وہان یہ شے بہت زیادہ دست یاب ہو سکتی ہے - اس شے سے روشنی خوب شفاف اور تیز ہوتی ہے اور خرچ مین بھی کفایت ہوتی ہے -

سلطنت اٹالیہ نے ارادہ مصمم کیا ہے کہ اس موسم گرما مین ایک جماعت بحری بحیرہ روم مین علمی تحقیقات کے لیے روانہ کی جاوے مقام فلارنس مین پروفیسر مگلیولی صاحب جو علم حیوانات مین ماہر ہین ضروری بند و بست کر رہے ہین - یہی صاحب اس جماعت کے اون کارروائیون کی نگرانی کرینگے جو علم حیات کے متعلق ہونگے - اور کپتان میگنا گامی صاحب کے سپرد اس کام کا شعبہ طبعی ہوگا - اور وہ جہاز پر حکومت بھی کرینگے - امید ہے کہ اس علمی تحقیقات کے نتیجے بہت کارآمد ہونگے کیونکہ اب تک کوئی تحقیقات اس دریا کے ظہور مین نہین آئے سوا اسکے کہ ۱۸۸۱ء مین جہاز جناب قیصر ہند جسکا نام پورکیو پائین تھا اسمین تہوڑا سا دورہ کیا تھا -

## رسید زر از حضرات خریداران معلم

مولوی آقا میرزا صاحب اوستاد حضرت بندگان عالی حضور پر نور دام اقبالہم

ڈاکٹر محمد حیدر صاحب ولد ڈاکٹر محمد اشرف صاحب مرحوم

میر اکبر علی صاحب کارپرداز نواب نظام یار جنگ بہادر دام اقبالہم

مولوی سید محمد ابراہیم صاحب واعظ صدر مدرس مدرسہ اعزہ سلعہ

مسٹر کاوس جی داداابہامی صاحب مترجم دفتر نظم و نسق سرکار عالی سلعہ/

منشی محمد قادر حسن خان صاحب سررشتہ دار دفتر ناظم تعمیرات و سلعہ/

معتمد صدر المہام متفرقات علاقہ تعمیرات و مقامات

سید غلام امراللہ شاہ صاحب اول تعلقدار ضلع ناگر کرنول سے ۸/

محمد حسین خان صاحب نیازی مہتمم کوتوالی ضلع شور اپور سلعہ/

حافظ عبدالرحمن صاحب وکیل سے/

مولوی غلام علی صاحب قریشی مددگار تعلقدار اطراف بلدہ عـہ

خواجہ غلام علی صاحب تاجر دوشالہ عـہ

# حفظ صحت

## پانی کا بیان

۱ اگلے لوگ پانی کو چار عناصر مین سے ایک عنصر خیال کرتے تھے جن سے تمام چیزین مرکب ہین لیکن گذشتہ صدی کے آخر مین یہہ بات تحقیق ہوئی کہ پانی ایسے دو چیزون سے مرکب ہی جو اوس سے ماہیت اور شکل مین بالکل برخلاف ہین۔ پانی ایک بہاری رقیق شے ہے۔ وہ دو چیزین جن سے مرکب ہی ہلکی گیسین ہین۔ ایک انہین سے ایسی ہلکی شے ہے جس سے زیادہ ہلکی کوئی اور دوسری شے آج تک دریافت نہین ہوئی ہے۔ پانی آگ کا مخالف ہی

۲ وہ دو گیسین جن سے پانی مرکب ہی ہادروجن اور آکسیجن ہین اور وزن نسبتی انکا یہہ ہے کہ پانی مین ہادروجن کے دو حصہ اور آکسیجن کے سولہ حصہ ہوتے ہین۔ ہادروجن اور گیسون کی طرح سے ایک ہوا ہے جسمین کوئی رنگ نہین ہوتا ہی اور وہ دیکھلائی نہین دیتی ہے اور جب وہ خالص ہوتی ہے تو اوسمین کوئی بو اور ذایقہ نہین ہوتا ہی۔ اور چونکہ یہہ گیس ہمیشہ پیدا ہوتی ہے اسواسطے ذرا ذرا سی چیزین خراب اسمین ملجاتی ہین اور اس وجہہ سے اسمین ایک خاص قسم کی بدبو پیدا ہوجاتی ہے جسکو ہر شخص گیس لایٹ کے نلون مین پانی ٹپکا کر معلوم کرسکتا ہی

تمام مادی چیزون سے ہادروجن بہت زیادہ ہلکی ہے اور مثل عام ہوا کے اوسکا وزن جسم بجسم چودہ گونہ سے بہی زیادہ سبک ہی

اوکسیجن جو دوسرا جزو پانی کا ہے مثل ہادروجن کے ایک ہوا ہے جسمین کوئی ذایقہ اور بو اور رنگ نہین ہے۔ یہہ گیس عام ہوا سے جسم بجسم

کسقدر بھاری ہے اور ایک سو مکعب انچہ اس گیس کا ۴۳ ۲/۱ گرین بھر وزنی ہوتا ہے خواص اس گیس کے یہہ ہین کہ وہ شعلہ پذیر ہوتی ہے یعنی فوراً جلتی ہے اور حیوان اسکو دم کے وسیلہ سے کہاتا ہے ۔

پانیکی تین قسمین ہین رقیق منجمد اور بخاری

۳ پانی تین حالتون مین پایا جاتا ہے یعنی بارقیق یا منجمد یا بشکل ہوا ( بخار ) ہوتا ہے ۔ کرہ زمین کی سطح پر پانی بخاری یا ہوائی حالت مین بکثرت پہیلا ہوا ہے ۔ لیکن چونکہ پانی بخاری یا ہوائی حالت مین ایسا اچہی طرح سے محسوس نہین ہوتا ہے جیساکہ وہ دو حالتون دوسری یعنے انجمادی اور رقت کی حالت مین محسوس ہوتا ہی اسواسطے اوسکو سوای اون لوگون کے جو علوم و فنون سے واقف ہوتے ہین اور کوی شخص نہین معلوم کرسکتا ہے ۔

پانی اپنی طبعی حالت مین ہرگز صاف نہین ہے

۴ جب پانی بالکل صاف ہوتا ہی اور کوی چیز ذرا بہی اسمین شامل نہین ہوتی ہے تو وہ بے ذایقہ ہوتا ہے لیکن وہ اپنی طبعی حالت مین (یعنے جسطرح سے کہ وہ قدرتی طور پر کنوون اور چشمون اور دریاؤن مین بہرا ہوا ہی) ہرگز صاف نہین ہوتا ہی ۔ کنوؤن اور چشمون کے پانی مین جو زمین کے تہہ سے آتا ہی وہ نمکین اور خاکی اشیاء شامل ہوجاتی ہین جو قابل حل ہوتی ہین ۔ کوی شک اسمین نہین ہے کہ زمین کے وہ اجزا جو پانی مین حل ہونے کی قابلیت رکہتی ہین ضرور اوس پانی مین کم و بیش مل جاتے ہین جو اس زمین کے تہہ مین سے آتا ہی یا اوسمین ہوکر بہتا ہے ۔ دریا کے پانی مین ضرور کم و زیادہ وہ اجزا قابل التحلیل شریک ہوجاتے ہین جو دریا کے سوتے یا کنارہ اور اوس زمین مین ہوتے ہین جسپر دریا بہتا ہی ۔ علاوہ اسکے دریا کے پانی مین اون مختلف مرے ہوے جانورون اور سڑے ہوے نبات کے اجزای قابل التحلیل شریک ہوجاتے ہین جو اوسمین پڑے رہتے ہین

سب پانی مین کسی قدر خاص ہوا شامل ہوتی ہے

۵ کل پانی اپنے حالت طبعی مین کم و بیش کسی خاص ہوا کو اپنے ساتھہ ضرور شامل رکھتا ہے - یہہ خاص ہوا اکثر کاربونک ایسڈ گیس ہوا کرتی ہے یہہ وہی گیس ہے جو سوڈا واٹر - لیمونیڈ - شاپین اور دیگر شرب مین ابال پیدا کرتی ہے اور پانی کے ذائقہ مین ایک ذرا عمدہ تیزی یا چرپراہٹ پیدا کرتی ہے -

آب معدنی

۶ اب معدنی وہ پانی ہے جسمین نمک کافی اس کثرت سے حل ہوتے ہین اور وہ نمک ایسے خاص قسم کے ہوتے ہین جس سے وہ پانی بالکل استعمال کے قابل نہین ہوتا ہے - اس پانی مین اس وجہ سے خاص دوای تاثیریت آجاتی ہے اور وہ بطور دوا کے استعمال ہوتا ہے -

بہاری پانی

۷ پانی مین بہت سے مختلف ذایقے اور اوصاف ہوتے ہین اور یہہ مختلف ذایقے اور اوصاف اون مختلف اشیار کے موافق ہوتے ہین جو پانی مین حل ہوتے ہین - کنوؤن اور چشمون کے پانی مین عموماً بلکہ اسوقت بھی جبکہ وہ بہت صاف ہوتا ہے چونا اور ایک قسم کی مٹی جسمین چقماق پتھر شامل ہوتا ہے حل ہوتی ہے - ان چیزون یعنے چونا اور چقماق مٹی کے ملنے سے پانی مین گرانی پیدا ہوتی ہے اور اس قسم کے پانی کو جسمین یہہ چیزین شامل ہوتی ہین بہاری پانی کہتے ہین - بہاری پانی صابون کے ساتھہ بآسانی نہین ملتا ہے - اور یہہ پانی کہانا پکانے کے کام کا نہین ہے -

ہلکا پانی

۸ برخلاف اسکے جس پانی مین وصف مذکور بالا نہ پایا جاوے اور اوسمین اجزای ارضیہ بہت کم حل ہون اوسکو ہلکا پانی کہتے ہین عموماً بارش کا پانی اور دریا کا پانی ہلکا ہوتا ہے اگرچہ دریا کا پانی اجزای ارضیہ سے بالکل خالی نہین ہوتا ہے -

پانی ایک بیرنگ اور بے ذائقہ شے ہے

۹ معمولی معتدل موسم اور ہوا مین صاف پانی ایک بیرنگ اور بے ذائقہ رقیق شے ہے جسمین بہت چمک ہوتی ہے

صاف پانی کا وزن

۱۰ پانی کا وزن اوسکے جسم کی نسبت سے بآسانی یاد رہسکتا ہی کیونکہ تحقیقات سے یہہ دریافت ہوا ہے کہ ایک فٹ مکعب پانی کا وزن ایک ہزار اونس یعنے ۳۱ ۱/۴ سیر ہوتا ہے اور تھرمومیٹر یعنے گرمی ۶۰ درجہ ہوتی ہے۔ اور اسہی درجہ کے صاف پانی کا وزن بحساب پانچ سیر فی گیلن ہوتا ہے پس اس حساب کے روسے فی پینٹ (گیلن کا اٹھوان حصہ) صاف پانی کا وزن آدہ سیر دو چھٹانک ہوتا ہے۔

جاننا چاہیئے کہ پانی کے پہچاننے کے لیئے اوسکا وزن کرنا بہت ضرور ہے۔ پس سبک پانی اکثر اوصاف مین افضل ہوتا ہے۔ کبھی وزن پیمانہ سے پہچانا جاتا ہے اور کبھی اسطرح سے کہ دو کپڑے خواہ دو ٹکڑے روئی کے ہموزن مختلف پانی مین بہگوئے جائین اور بعد اسکے دونون خشک کرکے وزن کئے جائین جسکا وزن زیادہ سبک ہو وہ پانی افضل ہے۔

وزنی اور سبک ہونا پانی کا پیمانہ کے ذریعہ سے بدون دریافت وزن صنفی کے ممکن نہین ہے۔ فن کیمیا مین تجربہ سے ثابت ہوا ہی کہ پانی بہ نسبت سونے کے اونیسؔ حصہ کم ہے یعنے جس ظرف مین اونیسؔ تولہ سونا سما ویگا اوسمین ایک تولہ پانی آئے گا۔ پس اس وزن صنفی کو معیار مقرر کرکے ہر پانی کا حال دریافت ہوسکتا ہی۔

حیوانات و نباتات کے لئے پانی کی ضرورت

۱۱ ہر حیوان اور ہر نبات کے لیئے پانی کی بہت ضرورت ہے بغیر پانی کے ان دونون مین سے کسیکا وجود قایم نہین رہسکتا ہے۔

ہمارے جسم مین پانی زیادہ ہے - اگر کسی ادمی کو تولین اور اوسکے جسم کا وزن ۵۸ سیر ہو تو اوسمین سے پانی قریب ۴۶ سیر کے ہوگا - اسکا سبب یہہ ہے کہ جب ہم غذا کہاتے ہین تو وہ معدہ مین مثل کانجی کے ہوجایاکرتی اور مفید حصہ اوس غذا کا جو کچہہ دودہ کی طرح پر ہوتا ہے خون ہوجاتا ہی - اور فضلا علحدہ ہوجاتا ہے اور خون جسم کے تمام اعضا کے رگ وریشہ مین دوڑتا ہی اور اونکو پرورش کرتا ہے - پس اگر خون مین کافی پانی نہو تو وہ اسقدر جم جائیگا کہ وہ چہوٹے چہوٹے رگون مین جو بعض بعض اونمین سے بال سے بہی زیادہ باریک ہین نہین دوڑ سکیگا اگر خراب پانی استعمال کیا جاویگا تو ضرور ہماری تندرستی کو کوئی نہ کوئی نقصان پہونچے گا -

پانی ہر دم ہمارے جسم مین بہت طرح سے داخل ہوا کرتا ہے

پانی صرف رقیق چیزونہی کے پینے سے ہماری پیٹ مین نہین جاتا ہے بلکہ خشک چیزون کے ذریعہ سے بہی پانی ہمارے جسم مین داخل ہوتا ہی - اور اسیطرح بہت راہون سے وہ ہماری جسم سے خارج ہوتا ہے یعنی گردون اور آنتون کی راہ سے وہ بذریعہ بول و براز کے رقیق شکل مین خارج ہوتا ہے اور حلق اور مسامات بدن کی راہ سے بذریعہ سانس بشکل بخار خارج ہوا کرتا ہے - ایک تندرست جوان آدمی دن بہر مین بطریق اوسط ۲ ½ سیر پانی پیتا ہے اور اسیقدر پانی اوسکے جسم سے روزانہ خارج ہوتا ہے - جو پانی کہ جسم سے خارج ہوتا ہی وہ کسیقدر دو مساوی حالتون مین منقسم ہے - یعنی ایک رقیق اور دوسرے بخار - لیکن پانی بحالت بخار کسیقدر زیادہ ہمارے جسم سے خارج ہوتا ہی - پانی جو بحالت رقت بذریعہ ہمارے گردون کے خارج ہوتا ہی اور جو بحالت بخار ہمارے جسم سے خارج ہوتا ہے

انکا اندازہ نسبتی موسم کے تغیر اور ہوا کی حالت پر منحصر ہے-

اچھے صاف پانی کی اکثر لوگ قدر کم جانتے ہین - جب کوئی شخص سفر کرتا ہے اور دوسری جگہہ کا پانی پینے سے بیمار ہوتا ہے تو وہ اکثر کہتا ہے کہ یہہ بیماری پانی کی وجہ سے عارض ہوئی ہے - لیکن آدمی بغیر اپنا وطن چھوڑنے کے بھی خراب پانی کے اثر سے بیمار ہوجاتے ہین - پانی کی وجہہ سے اکثر بیماریان لاحق ہوتے ہین اسواسطے صاف پانی کی بھی ویسی ہی ضرورت ہے جیسے کہ صاف ہوا کی ضرورت ہے

صفائی اور پاکی رکہنے کے لئے بھی پانی کی ازحد ضرورت ہے

ہم پانی سے اپنے بدن کو صاف کرتے ہین - بارش سے نباتات کو تراوٹ پہونچتی ہے اور وہ دہل بھی جاتے ہین - بارش سے زمین دُہل جاتی ہے اور تمام ناپاکی بہہ جاتی ہے - باقی آئندہ - راقم محب حسین +

# معدن
(بقیہ مضمون میٹلز ہے)

## چاندی - روپا - نقرہ - فضہ - سیم - قمر

ف ۲۵ چاندی چمک اور لطافت مین سونے سے برابری کرتی ہے اور قدامت کے روسے بھی جو قدر و منزلت اسکی ہے سوائے سونے کے کسی اور فلز کی نہین -

ف ۲۶ چاندی حالت فلزی مین کثرت سے پیدا ہوتی ہے اور بعض وقت حالت تیلر مین اور نہایت خوبصورت شاخون مین بھی نکلتی ہے - مگر اکثر فلزی چاندی چھوٹے چھوٹے ٹکرون مین احجار مین پھیلے ہوئے پیدا ہوتی ہے - بعض اوقات ایک آدہ بہت بڑا ڈلا نکل آتا ہے جیساکہ ناروے کے ملک کے معدن کانگزبرگ مین ایک ڈلا نکلا تھا جو وزن مین (۲۸۰) سیر کا تھا اور جرمنیا ملک سیکسنی مین جو وزن مین (۴۰۰) سیر کا تھا - اور ایک ڈلا میکسیکو مین جسکا وزن ایک ہزار تین سے پچاس سیر کا تھا -

ہم نے آگے بیان کیا ہے کہ سونا چاندی کے ساتھہ شریک پیدا ہوتا ہے جسمین سونیکی مقدار چاندی سے زیادہ ہوتی مگر اب ہی اکثر ہوتا ہے کہ ایک معدن مین چاندی سونیکے ساتھہ ممزوج پیدا ہوتی ہے جسمین چاندی بہت زیادہ ہوتی ہے۔

ف ۲۷ معدنیات چاندیکے بہت سے ہین مگر اکثر اونمین سے ایسے ہین جنمین چاندی گندہک کے ساتھہ مرکب ہی اور دوسرے فلز بھی کبھی کبھی چاندی کے معدنی مین شریک پائے جاتے ہین۔ چاندی کلورین اور برومین اور ایودین کے ساتھہ مرکب پیدا ہوتی ہے۔ اور شیشے کے معدنی یعنی گلینا مین اکثر شریک رہتی ہے اور بہت کثرت سے سیسے کے ساتھہ استخراج کیجاتی ہے۔

ف ۲۸ چاندیکے معدنی بہت سے ہین مگر جو معروف و مشہور ہین یہہ ہین سلور گلانس جسمین (۸۷) فیصدی چاندی نکلتی ہے اور استیفنیٹ جسمین (۷۰) فیصدی چاندی ہے (اور یہہ دونون گندہک اور چاندسے مرکب ہین)۔ اور ہیر آرجیرٹیٹ جسے نقرہ یا قوتی بہی کہتے ہین (۶۰) فیصدی چاندی رہتی ہے۔ اور کلورائڈ آف سلور جسمین (۷۵) فیصدی چاندی نکلتی ہے۔ مخفی نرہے کہ یہہ مقدار چاندی کی جو ہم نے بیان کی عمدہ ترین اور پاک معدنی مین ہوتی ہے اور جو خراب اور کم مایہ معدنی ہوتے ہین اونمین اس سے بہت کمتر چاندی پیدا ہوتی ہے۔

ف ۲۹ مملکت مکسیکو امریکا مین جہانکے چاندی کے معدن علیسوی سولوین صدمین پیدا ہوئی تہی ایک زمانہ دراز سے سیم خیز ملکون مین اول محسوب ہوتی ہے مگر ۱۸۵۰ع مین نواڈا اور اوسکے گرد و نواح کے اضلاع مین جو معدن چاندیکے پیدا ہوئے ہین مکسیکو کے چاندی کے معادن کے برابری کرتے ہین۔ ان دونون ملکتون مین جتنی چاندی نکلتی ہے تین چوتہائی (¾) تمام عالم کے کل چاندسیکے

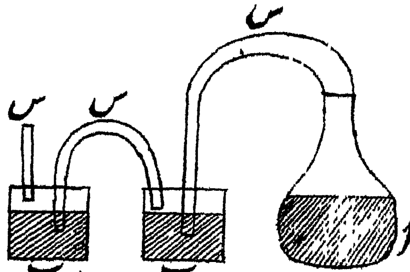
پیدا وار سکے ہے - بعد اسکے قدیم معادن پیرو اور بلیویہ کے ہین - پیرو مین دو بڑے بڑے سام ہین ایک کا طول مین ہزار دو سو گز ہے اور عرض ایک سو تینتیس گز اور دوسرے کا طول دو ہزار ایک سو بتیس گز اور عرض ایک سو تیس گز ہے - یورپ مین اسپین یعنے اندلس چاندیکے معدن کے لئے نہایت مشہور ہے - بعد اوسکے مملکت آسٹریا اور بعد سکسنی اور پروشیا اور انگلستان ہین - دوسرے ملکون مین بھی چاندی کسیقدر پیدا ہوتی ہے مگر اتنی چاندی کہین نہین نکلتی -

ف ۳۰ چاندیکے نکالنے اور استخراج کے طریقہ متعدد ہین - سب سے قدیم طریقہ وہ ہے جو مملکت مکزیکو مین سولہوین صدی عیسوی مین جاری کیا گیا تھا اور اب تک بھی یہی طریقہ مکزیکو اور جنوبی امریکہ مین مستعمل ہے - موافق اس طریقہ کے چاندیکے معدنی کو پیس کے نہایت مہین سفوف بنا لیتے ہین اور اسکو پانیکے ساتھ ممزوج کر کے مثل خمیر کے تیار کرنے کے بعد پتھر کے فرش پر اوسکی ڈھیر لگاتے ہین اور تھوڑا نمک اوسکے ساتھ شریک کر دیتے ہین - پس از آن ایک مقدار معین کاپر پیرٹیز (جو تانبہ اور لوہے اور گندھک کا ایک معدنی مرکب ہی) اوسمین شریک کیا جاتا ہے جو عمل کیمیاوی سے ہیر اکیس بنجاتا ہی - اس ڈھیر کو کئے گھنٹون تک خچر پھر وسنے گھندستے ہین - جب یہہ عمل کئی گھنٹون تک جاری رہا تب اوس ڈھیر پر تھوڑا پارہ چھڑک دیا جاتا ہے اور اسکے بعد خچرون سے ایکروز درمیان گھندلا دیا جاتا ہے کہ خوب سے ممزوج اور یک جسم ہو جاتا ہے -

ف ۳۱ اس عمل مین بعض عمل کیمیاوی اسطرحکے ہوتے ہین کہ چاندی الگ ہو جاتی ہے اور فوراً پارہ اوسکو جذب کر لیتا ہے - تب اس کل مادہ کو ڈھیر کے بہت سے پانیمین ملا دینے سے پارہ اور چاندیکا ممزوج تہ نشین ہوتا ہی (بسبب ثقل کے) اور جتنا تانبا اور لوہا

اور دوسرا ارضی مادہ ہے کل دُہل جاتا ہے اور یہہ ممزوج نقرہ و سیم ہاتھہ آتا ہے
تب اس ممزوج کو گاڑہے کپڑے کے کہیسون مین یا تہیلون مین ڈالکے نچوڑ لیتے ہین
تو جتنا زاید پارہ ہے چہن جاتا ہے اور کل چاندی اور کچھہ تہوڑا پارہ تہیلے مین رہتا ہے
تب اسکو ایک لوہے کے انبیق مین ڈالکے اوس پارہ کو جسطرح سے کہ فقرہ ۱۸
مین بیان ہوا ہے آنچ دینے سے الگ کر لیتے ہین ایسے انبیق کی شکل ذیل مین
دی گئی ہے جس سے کل حال ظاہر ہوگا —

شکل انبیق




آ انبیق ہے جسمین ممزوج پارہ اور چاندیکا دو تہائی تک بہر دیا جاتا ہے اور آنچ
دینے سے پارہ بخار بنکے س نالی سے حوض ب مین جاتا ہی جو کہ قریب دو تہائی
(ب) کے پانیسے بہرا ہوا ہے - جتنا پارہ کہ حالت بخاری مین ہے اوس سرد پانیمین
گذارنے سے اپنی اصلی حالت پر آجاتا ہے اور شاید کچھہ قلیل مقدار پارہ کی جو اسپر بھی
حالت بخاری مین باقی رہجاتے تو دوسرے نالے مین سے ہوکر حوض ثانی مین جاتا ہے
اور وہان کا پانی اوسکو سرد کر کے اپنے حالت پر لے آتا ہی — جو چاندی ہے انبیق
آ مین اسپنج یعنے ابر مردہ کے شکل مین رہجاتی ہے اور بعد نکال لیجاتی ہے اور بڑے
ظرفون مین گلانیکے بعد اوسکے اقراص یا سلاخین بناتے ہین —

ف ۳۲ جو طریقہ کہ یورپ مین مستعمل ہے اس سے کچھہ زیادہ فرق نہین رکہتا ہے فقط

جو فرق ہے وہ یہہ ہے کہ یورپ مین چاندیکے معدنی اور کاپر پریٹیز اور نمک کو ممزوج کرکے جلا دیتے ہین یا جیسے کہ اصطلاح مین کہتے ہین بھون لیتے ہین اور بعد ازان اوسمین پارہ شریک کرتے ہین اور باقی عمل کے اصول مین کسی نوع کا فرق نہین ہے ۔

ف ۳۳ چاندیکے استخراج کے اور بھی طریقہ ہین ۔ مثلاً چاندیکے معدنیکو سیسے کے ساتھہ گلا لینے سے اور چاندیکا الوئی یعنے ممزوج بنجاتا ہے اور چاندی بوسیلہ کوپیلیشن کے نکال لیجاتی ہے ۔ یعنی ہڈی کے راکھہ سے ایک بڑا ظرف بناتے ہین جسے کوپل کہتے ہین اور جب چاندی اور سیسے کو اس پر رکھہ کے گرم کرتے ہین یہہ ہڈی کی راکھہ آہستہ آہستہ کچھہ سیسے کو جذب کر لیتی اور کچھہ سب جل کے اوڑ جاتا ہے اور اسکے سطح پر چاندیکا ایک بڑا قرص رہجاتا ہے ۔ اس عمل مین گلا ہوا سیسا دوسرے فلزات کو مثل تانبے وغیرہ کے اپنے ساتھہ شریک کر لیتا ہے اور جذب ہونے مین یہہ فلزات بھی جو بمنزلہ کسافت کے ہین بالکل جذب ہوجاتے ہین اور خالص روپا کوپل پر رہجاتا ہے ۔

ف ۳۴ چاندی اکثر سیسے کے معدنی مین شریک رہتی ہے اور فی ٹن آٹھہ یا دس اونس یعنے فی کھنڈی ۱۴ تولہ یا ۱۸ تولہ چاندی تو اکثر پیدا ہوتی ہے ۔ بعض سیسے کے معدنی ایسے ہین کہ اوسمین فی کھنڈی ۴ تولہ سے ۵ تولہ تک چاندی نکلتی ہے اور بعض معدنی ایسے بھی ہوتے ہین کہ جنمین فی کھنڈی پانچ سو چھتیس تولہ تک چاندی موجود ہوتی ہے ۔

ف ۳۵ پیٹینسن صاحب نے ایک نہایت عمدہ طریقہ ایسے سیسے مین سے جسمین بہت ہی کم مقدار چاندی کی ہو نکالنے کا ایجاد کیا ہے ۔ اس طریقہ کا نام اونہین کے نام سے معروف ہو گیا ہے ۔ اس طریقہ کی بنیاد اس بات پر ہے کہ سیسا جسمین کچھہ چاندی شریک ہے

جب گلایا جاوے اور آہستہ آہستہ برد کیا جاسے تو ایک مقدار اوس سیسے کے مثل مصری کے ڈلون کے جمنے لگتی ہے اور اسکے تجربہ کرنیسے یہہ ظاہر ہوا ہے کہ اونمین چاندی نہایت ہی کم مقدار مین باقی رہتی ہے اور گلے ہوے سیسے مین چاندی زیادہ رہتی ہے اسیطرح سے بار بار گلانیسے اور اوس سیسے کے منجمد اجزا کو لوہے کے دستہ دار چھلنی سے الگ کر لینے سے دو قسم کا سبب حاصل ہوتا ہے ایک تو وہ جسمین بالکل چاندی نہین ہے اور وہ منجمد ہے دوسرا وہ کہ بہت دیر تک گلا ہوا رہتا ہے اور اوسمین چاندی زیادہ رہتی ہے۔ اب جسوقت کہ یہہ سیسا اتنی چاندی سے غنی ہوجاسے کہ فی من سیسے مین چوالیس تولے چاندی جمع ہو تب اوس سیسے سے طریقہ کیوپیلشن کے موافق جو فقرہ ۳۳ مین بیان ہوا ہے اوسکے چاندی نکالنے مین آتی ہے

ف ۳۶ فرض کرو کہ ایک کہنڈی یعنی بیس من سیسے مین بیس تولہ چاندی ہے اور ہم اسکو گلا لیتے ہین اور جب وہ آہستہ آہستہ سرد ہونے لگتا ہے تو اوسمین کرسٹل یعنی ٹکرے مثل مصری کے جمنے لگتے ہین اور ان منجمد ٹکرے یعنی کرسٹلونکو جب لوہے کے چھلنی سے بقدر دو تہائی کل مقدار کے نکال لین تو باقی سیسے مین یعنی ایک تہائی مین چاندی بحساب ساٹھہ تولہ فی کہنڈی کے جمع ہوجاتی ہے اور اس عمل کے بار بار کرنیسے جیسا کہ ہمنے فقرہ ۳۵ کے آخر مین بیان کیا چوالیس تولہ فی من یعنی قریب قریب ہزار تولے فی کہنڈی تک بھی اوسکو چاندی سے غنی کر سکتے ہین۔ جتنی چاندی کہ کہ انگلستان مین پیدا ہوتی ہے اکثر اسی طریقہ سے اوسکا استخراج ہوتا ہی اور انگلستان مین سالیانہ فقط اس طریقہ سے قریباً آٹھہ لاکھہ اونس یعنی پچیس ہزار سیر چاندی نکالی جاتی ہے۔ باقی آیندہ۔

راقم میرزا احمد خان انا دوم تعلقدار ضلع کہسم

# یاقوت کے کان کا بیان

یاقوت ایک پتہر ہے سنگہاے معدنی سے اور الوان اور اصناف
اوسکے سرخ زرد و کبود و سبز و پستی و سفید ہین اور ہر ایک انمین سے اعلی اور متوسط
اور کمرنگ ہوتا ہے اور بہترین اونکا سرخ رمانی آبدار صلب اور شفاف بیجرم اور
بیداغ ہے اور جسقدر اس قسم کا ٹکڑا بڑا اور رنگ ڈہنگ کا اچہا ہو معتبر ہوتا ہے
اور قیمت اوسکی اصناف سرخ خمری اور زردی اور نارنجی اور زعفرانی اور لیموئی
سے زیادہ تر ہے اور اصناف کبود اور آسمان گونی اور نیلی اور لاجوردی
اور پستی کمیاب ہین اور لعل اقسام سرخ یاقوت سے ہے اور بہترین ہر یک
اون اقسام مذکورہ کا وہ ہے کہ صلب و صاف و شفاف یکرنگ یعنے اجزا اوسکی
متساوی ہوان اور وہ سواے الماس کے جمیع احجار سے سخت ہوتا ہے یاقوت
کبود یاقوت سرخ سے اور سرخ زرد سے سخت ہوتا ہی اور پستی قریب بسرخ
اور سفید سب سے زیادہ نرم ہوتا ہے کہ وہ خام ہے اور ہر ایک ہر ایک نام سے
مخصوص ہے سرخ کو ہندیمین مانک اور زرد کو عربی مین بسراق اور ہندیمین پکہراج
کہتے ہین ہندیمین اسکا معدن پیگو کی ایک قطعہ زمین مین ہے جہان یہہ کان ہوتی ہے
بسبب حرارت کبریتی کے وہان کوئی سکونت اختیار نہین کرسکتا ہی اور خاک اوسکی
سیاہ اور صلب ہوتی ہے اور بو کبریت کے آتی ہی اور جس مقام پر یہہ کان ہوتی ہی
وہان باد و بارش و طوفان و رعد و برق و صاعقہ سب ہوتا ہی اور اوسکی زمین شق
ہوتی ہے اور اوسکے شگافون سے گندک کی بو نہایت تیز اور تند آتی ہی یہان تک
کہ وہان کہڑے ہونیسے آدمی متاذی ہوتا ہے اور اوس موضع کی اطراف مین درختہا سی عظیم شب ہوتے ہین
اور یہہ کان برازیل اور جزیرہ سیلان مین بہی ہی فقط راقم فرخندہ علی

# فلسفه

## بقیهٔ مقالهٔ فلسفهٔ وحدت جنسیت وحقیقت اتحاد لغت

وچون مطلب بدینجا رسید اکنون میتوانم که هندوستان را محطّ انظار خود نموده بگویم آنهائیکه از اهل هند بر قلهٔ کوه نور بصیرت بر آمده اند ومعنی جنسیت را فهمیده اند ومزایای آن را دانسته اند وبدور بین تدبّر در ازمان گذشته وآینده نظر انداخته اند وبذرّه بین تعمّق دقائق حالات امم وقبائل را ملاحظه کرده اند چرا درین امر سترگ غور نمی کنند وبچه سبب است که این کار ضروری را مهمل گذاشته در آن اهتمام نمی نمایند آیا نفهمیده اند که بقای جنسیت واعتبار شمار آن موقوف بر آنست که تعلیم وتعلّم در مدارس بلغت وطنیه بوده باشد آیا تعجب نمی شود ازین که علومهای جدیده عالم را فرا گرفته است وفنون بدیعه کرهٔ زمین را احاطه نموده است وحال آنکه چیزی از آنها که قابل بوده باشد بزبان هندی ترجمه نشده است آیا ازین نکته غفلت ورزیده اند که اگر در لغت جنسی از اجناس بنی آدم علوم نافعه در مدنیت نبوده باشد آن جنس را پایداری نخواهد شد آیا ازین ذاهل شدند که اول فریضهٔ ذمّهٔ عقلا سعی در توسیع لغت وطن است پس چرا کوشش نمیکنند در ترجمهٔ علوم جدیده بلغت وطنیه خصوصاً بلغت اردو که بمنزلهٔ لغت عموم است وچرا استمداد نمیجویند از برای توسعهٔ آن لغت بسائر لغات متقاربه بدان چون سنسکریت ومرهتی وبنگالی وچرا در وقت ضرورت از برای استکمال آن بلغت انگلیزیه استعانت نمیکنند سالهای دراز است که قوم انگلیز که استادهای علوم نافعه وفنون مفیده میباشند در ممالک هندوستان حکمرانی مینمایند پس ازچه جهت است که دانشمندان هند از ایشان فائدهٔ نگرفته اند واز معارف ایشان از برای وطن خود ذخیرهٔ استحصال ننموده اند وچگونه میتوانند که از برای وطن خود ذخیرهٔ از آن علوم جدیده بدست آورند مادامیکه آنها را بزبان

وطنی ترجمه نکنند وچگونه میشود که معارف در نزد قومی عمومی شود بے آنکه آن معارف بلسان آن قوم بوده باشد ومعارفیکه بلسان بیگانه بوده باشد چگونه پایدار خواهد شد وچه فخرا ست کسے راکه هزارها کتب بلغت بیگانه در کتاب خانهٔ خود داشته باشد بے آنکه یک کتاب نافع هم بلسان وطنی در آن بوده باشد آیا هیچ عاقل فخر دیگران را فخر خود میشارد وآیا بغیر جنس خود هیچ خردمندی فخر میکند وفخر بجنس خسیس جاهل را هیچ هوشمند برخود می پسندد پس فخر بر جنس است بشرط شرافت وشرافتے نیست مگر بعلوم ومعارف وعلوم ومعارف در آنوقت موجب شرف جنس می شود که عمومی بوده باشد وممکن نیست که علوم ومعارف عمومی شود مگر در آن هنگامیکه بلغت آن جنس بوده باشد وآیا دانایان هندوستان را معلوم نیست که اگر علوم ومعارف بلغت وطنیه بوده باشد غالب معارف بسبب اخبار نامها وبجهت معاشرت با علمار در اندک زمانے عمومی شده بصیرت وبینائی همهٔ اهل وطن را فرا خواهد گرفت — واز آنچه گفته شد بخوبی ظاهر وهویدا گردید که جمیع طبقات هندیان را چه علمار بوده باشد وچه اُمرار وچه ارباب تجارت بوده باشد وچه اصحاب فلاحت واجب چنانست که اتفاق نموده تعلیم وتعلم مدارس کلیه وغیر کلیه خود ها را بلسان هندی قرار دهند وهمهٔ علوم ومعارف را کوشش نموده بزبان خود ها ترجمه نمایند تا آنکه جنسیت هندیت استوار شده براحت ورفاهیت مدنیت نائل گردند واز اکتساب فوائد جنسیت واستحصال مزایا آن محروم نمانند ونشاید عقلار هند را که بواسطه بعضے از تخیلات بی اصل خود ها را مانند طائفهٔ (مان بهاؤ) گروه هر خط موهومے را سدّ اسکندر خیال کنند وبواسطهٔ آن از صراط مستقیم علوم نافعه وراه راست معارف مفیده روگردان شوند چونکه هر عالم پرهیزگاری اگر باصل شریعت رجوع کند خواهد دانست که علوم ومعارف معاشیه را هیچ وجه مضادّه ومنافرتے با دین نیست بلکه اگر خوب غور شود معلوم خواهد شد

که این علوم معاشیه سبب قوت دین است چونکه قوت دین از قوت متدینین است و قوت متدینین نتیجه غنا و ثروت و جاه و شوکت است و این امور بدون این علوم معاشیه هرگز صورت وقوع نخواهد پذیرفت — و اگر یکے از (پیاپچو ها) یعنی (پهلوان پنبه ها) بگوید که مقصود از علوم منافعه آنست چه آن علوم بلسان وطنی بوده باشد و یا بلسان اجنبی و علوم نافعه همه بلغت انگلیزیه موجود است و امت انگلیزیه از دیر زمانیست که حکمران جمیع هندوستان است و مماثلت و متابعت غالب در هر حال لازم است پس ما هندیان را چنان زیبنده است که بجهت استحصال منافع و اکتساب فوائد از امت غالبه لباس هستی خود را خلع نموده و قید تعین جنسیت را بر داشته یکبارگی فنا فی الغالب شویم و علوم و معارف را بلسان قوم فاتح تعلم نمائیم و لغت ایشان را در هر چیز ترجیح داده بجائے لغت وطنیه استعمال کنیم بلکه سائر امور را هم یعنی... پس باید بدو گفت اولاً اگر این خواهش از غالب سر میزد باید آن را بر تعالی و استکبار و خروج از حد اعتدال حمل نمود و اگر مغلوب چنین امری را بزبان آرد بلاشک منشا آن جز تملق چیز دیگرے نخواهد بود و البته این گونه تملق ظاهر غالب را هم مقبول نخواهد افتاد و ثانیاً جنس هندی اگر قلیل العدد می شد و آحاد آن میخواستند که خود را مانند (بهروپیه) هر زمانے بشکل غالبی ظاهر سازند و هر قرنے بهیئت فاتحی جلوه دهند البته این امر ممکن الوقوع بود اگرچه این روش برباد دهندهٔ نخوت و حمیت موجب آن می شد که همیشه بسفلگی و فرومایگی درمیان امم و قبائل بسر برند و از لذائذ ترقیات عظیمه و حظوظ مزایای جلیلهٔ عالم انسانی که نتائج جنسیت است علی الدوام محروم مانند ولی عدد هندیان دو صد ملیون (بیست کرور) می شود و اگر کسے سیر طبیعی عالم وجود را که اثر سنت آلهیه است ملاحظه کند خواهد دانست که این عدد کثیر را هرگز ممکن نخواهد شد که از خود ها

منسلخ شده بلباس غالبین وفاتحین برآیند ولغت اجنبیه را بجاے لغت وطنیه بکار برند بلکه اگر کسے غور کند خواهد فهمید که این جمع کثیر صدها اقوام غالبین وفاتحین را فرو برده جزء خود ها خواهند نمود وتغیر اسمی آنهم در تاریخ از آنها باقی نخواهند گذاشت چنانچه مغلها ودیگران را با وصف غالبیت هندی کردند وبلباس خودها درآوردند — وچنان گمان نشود که مقصود ما از آنچه ذکر کردیم تشویق بر ترک تعلم لغت انگلیزیه است بلکه چنین باید دانست که تعلم لغت انگلیزیه از چندین وجوه بر هندیان لازمست وجه نخستین آنست که حکومت هندوستان حکومت انگلیزیه است وارتباط درمیان رعیت وحاکم واحقاق حقوق طرفین ورفع تعدیات واجحافات هرگز حاصل نخواهد شد مگر بدینکه رعایا لسان حکام خود ها را بدانند ووجه دوّمی آنست که اهل هندوستان باشدّ احتیاج محتاجند بجمیع فنون ومعارف وصنایعیکه در زبان انگلیزیست پس واجب است بر ایشان که آن زبان را بنحو می اتقان نموده علوم وفنون را از آن لغت بلسان وطنی ترجمه نمایند واساس مدنیت حقیقیه را که معارف بوده باشد در وطن عزیز خود ها استوار سازند وسببی آنست که تسهیل طرق معاملات وتمهید سبل تجارات واطلاع براحوال وعادات امم وفهمیدن سجایا واخلاق قبایل ودانستن تواریخ دول وممالک بے معرفت لغات آنها متعذر است لهذا هندیان را باید که لغت انگلیزیه را خصوصًا وسائر لغات را عمومًا تعلم نمایند تا آنکه بتوانند راهها ی تجارات ومعاملات را وسعت دهند وممکن شود ایشان را که براحوال جهانیان مطلع شده در اصلاح عقول ونفوس خود ها بکوشند واز روش دیگران عبرت گرفته خود ها را محل عبرت عالمیان نگردانند (چنانچه گردانند) — آنچه پیش ذکر کردم بالنسبه بسوی اهل هندوستان بود واما بالنسبه بسوی امت انگلیزیه که امت غالبه است پس باید دانست حرص وطمع دول غربیه از حد تجاوز کرده است وتنافس

وتحاسد ایشان از اندازه درگذشته است وراهها بر ّا و بحرًا مفتوح گردیده است دولت روسیه یک قدم بپیشگاه (مرو) نهاده است ویکدست مقابل دروازۂ (استانبول) داشته است ودولت فرنسا بعد از هضم (تونس) چشم بر (طرابلس) و (مصر) دوخته ودولت نمسه دل بر (سلانیک) و (قسطنطنیه) بسته ودولت ایتالیا (مصر) و (طرابلس) را مطمع خود ساخته ودولت جرمن گاهے بجزیرۂ (کریت) نظر انداخته وگاهے بر سواحل شام بنا استعمرات نهاده است وهریک از آن دول عظام دولت عظیمۂ بیریطانیا را از روی حسد دیده آتش حقدش مشتعل می شود خصوصًا در وقتیکه سلطه او را بر بهترین اراضی عالم و بهند اجناس بنی آدم و کرسئ بربها مؤتنس مدنیت یعنی هندوستان ملاحظه میکنند لهذا انگلیزان را نه برای صیانت اقطار هندیه و حراست آن اراضی مقدسه وسائلی باید بسیار قوی و اسبابے باید بسیار محکم تا آنکه بتوانند بدانها قطع آمال ارباب شرّه را نموده اطمینان قلب که حقیقتِ سعادت وغایتِ مطلوب انسانیت ایشان را دست یاب شود و آئین حفاظت تامّه که موجب آرامی دلی است هرگز ایشان را حاصل نخواهد شد بسبب استحکامات جبل طارق وجزیره مالطه وقبریس وباب المندب وعدن وجزیره سقوطره وکیپ ودرّه خیبر ومضیق کُرّم ودرّه بلان وشهر قندهار هر فردے از عقلای انگلیز اگر غور کنند بیقین خواهند دانست که استحکامات خارجه از برای صیانت امّت عظیمهٔ اجنبیه موجب اطمینان خاطر و آرامی دل نخواهد شد ــ بلی حفاظت کامله و حراست تامّه و اطمینان خاطر کلّی و سکون قلب حقیقی در وقتی ایشان را دست یاب خواهد شد که استحکامات پایداری مملکت خویشتن را در قلوب هندیان استوار نمایند آئین بدین گونه می شود که لغت هندیه را نیز لغت رسمیه دولت قرار داده در جمیع جلسات متعلقه بامور هندوستان استعمال کنند تا آنکه هندیان را معلوم شود که علاقهٔ کلیه

ورابطهٔ تامه درمیان ایشان وامت انگلیزیه حاصل شده است ویک نوع جنسیتی صورت
وقوع پذیرفته است وامتیازات غالبیت را برداشته هندیان را درجمیع حقوق حتی در مجلس
(پارلمان) با خودها شریک سازند چونکه امتداد مدت اجنبی بودن بقدر امتداد زمان
وصف غالبیت است والبته انسان دل با جنبی نخواهد بست ودیگر آنکه اعانت نمایند
هندیان را در ترجمهٔ علوم وفنون از لغت انگلیزیه بزبان هندی وآنکه برای اجرای
این عمل جمعیتی تشکیل نمایند وفنون جدیده را در مدارس ومکاتب بلسان وطنی هند تعلیم دهند
وآنکه برای صناعت وزراعت درممالک هندیه مدارس کلیه انشا نمایند وبالجمله بر هندیان
بدان نظر نگاه کنند که بر خودها نگاه میکنند وهمه تفاوتها وامتیازات را از میانه بردارند
چنانچه حقانیت وعدالت وانسانیت اقتضا میکند وچنانچه مدعیان عدالت از جنس انگلیز
همین امر را از دولیکه مساوات تامه درمیانه رعایاے آنها نیست خواهش مینمایند
وبلا ریب چون هندیان از ثمار این مساعی جمیله بهره ور شوند بقاء وسعادت وشقا
وفنای خودها را ببقا وسعادت وشقا وفنای جنس انگلیز مربوط دانسته چون شخصی انگلیزی الاصل
در صیانت منافع آن جنس خواهند کوشید ودرین هنگام بیم وخوف بالمرة زائل شده
اطمینان کلی چنانچه باید وشاید دست یاب خواهد شد. واگر هندیان اجتنا این گونه
ثمرات را از امت انگلیزیه نکنند دل بستگی چگونه حاصل می شود وخیرخواهی بکدام نهج
صورت هستی قبول خواهد نمود زیراکه اگر انسان خیر خود را در خیر دیگرے نه بیند هرگز انسان
برای صیانت خیر آن جان فشانی نخواهد کرد وعقل این امر را هرگز باور نخواهد نمود.
ومن بیقین میدانم که گوشه بینان امت غالبه ومغلوبه هردو برین اقوال اخیره بنظر
تعجب خواهند نگریست ولکن چون زمانه شرح وتفسیر این اقوال را نماید البته اذکیا
اغنیا همگی بر صحت آنها اتفاق خواهند نمود اینست مجمل آنچه میخواستم بیان کنم در دوام حیات والتقا برای آنها نقشا

راقم جمال الدین حسینی

# ادب

## حرص کا نتیجہ حریص کی بربادی

وہ لوگ خود اندہے ہین جو دولت کو اندہا کہتے ہین - میرے نزدیک دنیا مین کوی ایسا معشوق دوربین اور بلند نگاہ نہین جیسی کہ دولت ہی جو اپنے عاشق کو سب سے زیادہ محبت سے دیکھتی ہے اور اوسپر دور سے نظر ڈالتی ہے - لیکن اون لوگون کو اسکے ہاتہ لگنے کی تمنا بالکل فضول ہے جو صرف اسکے تلاش مین سرگردان رہتے ہین اور کوی کام نہین کرتے ہین - دن بہر اسکے خیال مین دماغ کو پکاتے ہین اور رات بہر اسکو خواب مین دیکہتے ہین مگر کوی تدبیر اسکے حصول کے لئے نہین کرتے اور تجارت اور حرفت سے عاری ہین ایسے اپنے عاشقون سے یہہ معشوق حیلہ باز اور مکار اور عیار عورتون کی طرح بہاگتا ہی اور ان کے ہاتہ ہرگز ہرگز نہین آتا ہی - بلکہ وہ خود بخود اون لوگون کے گہرون پر بن بلاے جاتا ہی جو اپنے پیشون مین دل سے مصروف رہتے ہین اور اپنے کامونکو دہیان سے کرتے ہین -

مجہکو نہایت تعجب ہی کہ کیون لوگ دولت کو اندہا کہتے ہین کیونکہ جب ہم اون لوگون کو خیال کرتے ہین جنکی دولت رفاقت کرتی ہے تو وہ نہایت محبت کرنے والی اور عمدہ رفیق نظر آتی ہے - جب کبھی تم کسی جگہہ عیش عشرت اور شراب وغیرہ کا چرچا دیکہو تو تم یقین کرو کہ دولت اس جگہہ نہین ہے اور جب کبھی تم ایک گہر کو دیکہو جسکے دروازے ہر شخص کے لئے کشادہ ہین تم یقین کرو کہ دولت وہان نہین ہے اور جب تم کسی شخص کے جیب مین گوٹا لگا ہوا دیکہو تو یقین کرو اور مطمئن ہو کہ کہ دولت یہان نہین ہی اور جب تم کسی عورت کو بہت خوش اخلاق اور متواضع پاؤ جان لو کہ دولت یہان نہین ہے بلکہ دولت کا گہر وہ ہے جہان محنتی اور کفایت شعار لوگ

پس اے میرے بھائیو اگر تم دولت کو اپنا دوست بنانا چاہتے ہو
یا استعارہ کو چھوڑ کر یون کہا جاوے کہ اگر تم دولت مند اور صاحب مال ہونے کی خواہش
کرتے ہو تو تمکو چاہئے کہ روپیہ پیدا کرنے کی خواہش سے زیادہ اوسکے جمع کرنے اور
بچانے کی خواہش کرو۔ اور جب لوگ تم سے یہہ کہین کہ روپیہ وہان ملتا ہی اور یہان
ملتا ہے اور روپیہ فلان کام کرنے سے پیدا ہوتا ہے اور فلان پیشہ و حرفہ کے ذریعہ سے
پیدا ہوتا ہے تو تمکو چاہئے کہ ان فضول باتون کی کچھہ پروا نکرو بلکہ اپنے پیشے یا کام پر
دہیان لگاؤ اور اوسکو دل سے کرو۔ رہو جہان تم ہو اور کرو جو کچھہ تم کرتے ہو
جب تم سنو کہ تمہارے کسی ملاقاتی یا دوست نے ایک روپیون کی تہیلی راہ باٹ مین
پڑے پائی ہے تو تم لالچ مین آکر اوس جگہہ نہ دوڑ جاؤ اور روپیون کے تہیلیان پانے
کے لیئے ادہر اودہر متوحش نہ دیکہو۔ یا جب کبھی تمکو یہہ خبر ملے کہ کوئی شخص فلان پیشہ
یا حرفہ کی وجہہ سے مالدار ہوگیا ہی اور بہت جلد اسکے ذریعہ سے اوسکو دولت ہاتہہ لگی ہی
تو تم اپنا خاص پیشہ یا حرفہ چہوڑ کر اوس پیشہ کو اختیار نہ کرو اور اسکے رقابت مین مصروف
نہو۔ الغرض ایک مرتبہ دولت کے ہاتہہ آنے اور ایک بارگی مالدار ہونیکی خواہش نہ کرو
بلکہ ایک ایک پیسا صبر و استقلال کے ساتہہ اپنی آمدنی مین سے بچاتے جاؤ اور جمع کرتے جاؤ
مین خوف کہاتا ہون کہ شاید تم اس قلیل رقم کے جمع کرنے سے نفرت کروگے اور اسکو
حقیر سمجہوگے۔ لیکن ساتہہ ہی اسکے مین یہہ بھی کہے دیتا ہون کہ جو لوگ کوڑی کوڑی کو
محتاج ہین اور جنکا کوئی دوست اور آشنا نہین جو اونکو قرض دیوے اونکے لیئے یہہ
ایک پیسا اشرفی سے بڑہکر ہے۔ حریص خان بیوقوف چکی والیکو احتیاج کے وقت
معلوم ہوا جبکہ اوسکو دو چار پیسون کی ضرورت تھی کہ کوئی دوست مصیبت کے وقت
نہین کہڑا ہوتا ہی اور ضرورت کے وقت قرض دام نہین دیتا ہے۔

حریص خان چکی والا وہ شخص تہا جو قلیل رقم کو جمع کرنے سے نفرت کیا کرتا تہا اور بڑے بڑے خزانے جمع کرنے کی خواہش مین رہتا تہا - مین چاہتا ہون کہ اس شخص کی صوانح عمری مختصر طور پر یہان اس مضمون کی تائید کے لئے بیان کرون جس سے ہمارے ناظرین ہمارے مطلب کو بخوبی سمجہ لین اور اس شخص کے واقع سے عبرت پکڑین -

حریص خان چکی والا بالطبع ایک لالچی شخص تہا - اس سے بڑہکر کوی شخص روپیہ سے محبت نہین کرتا تہا اور نہ اس سے زیادہ کوی آدمی اون لوگون کی عزت اور خوشامد کرتا تہا جنکے پاس دولت ہوتی تہی - جب لوگ کسی صحبت یا جلسہ مین کسی امیر اور دولتمند آدمی کا ذکر کرتے تہے تو حریص خان صاحب خود بول اوٹہتے تہے کہ مین اونکو خوب جانتا ہون اور مجہہ سے اون سے بہت بڑی ملاقات ہی بلکہ وہ اور مین دوست ہون اور اون سے دانت کاٹی روٹی قلبی دوستی ایکجہتی اور ایک دلی ہے - جب وہ پیدا ہوے تہے تو اونکی والدین نے اونکو میرے گودہ مین ڈالا تہا اور وہ میرے بچہ کے طور پر ہین - اور جب کبہی کسی غریب اور مفلس آدمی کا ذکر ہوتا تو حریص خان صاحب خاموش رہجاتے اور اگر کوی پوچہتا تو کہتے کہ مین انکو مطلق نہین جانتا - کوی ہونگے مین ہر شخص سے ملاقات کرنا پسند نہین کرتا بلکہ اپنے جلسہ اور صحبت سے محبت رکہتا ہون -

حریص خان باوجود اسقدر روپیہ کی خواہش اور محبت کے غریب اور فاقہ مست تہا اور اوسکے کہانے پینے کی گذران صرف چکی کی آمدنی سے چلتی تہی اور اسہی کے نفع پر اسکے سب شیخیان تہین لیکن اگرچہ یہہ منفعت قلیل تہی مگر یقینی تہی اور جب کہین کسیکی شاد[illegible] ہوتا تو اوسکی چکی خوب چلتی اور آمدنی بہی ہوتی - اور روٹیان آرام سے کہانے کی ام[illegible]تی - اور اسوقت وہ کفایت شعاری کرکے ہر روز کسیقدر پیسے

بھی جمع کر لیتا تھا جنکو وہ فرصت کے وقت بڑی خوشی کے ساتھہ گنتا تھا اور بڑا اطمینان قلب اوسکو حاصل ہوتا تھا۔ مگر باوجود اسکے اوسکے روپیہ کی خواہش اس سے پوری نہین ہوتی تھی اور اپنے آپکو محتاج پاتا تھا اور بہت دولت جمع کرنا چاہتا تھا۔

ایک روز حسب اتفاق وہ اپنے خواہشون اور امیدون پر خیال کے گھوڑے دوڑاتا تھا کہ استنے مین کسینے اوسکو خبر دی کہ تمہارے پڑوسی کو ایک روپیون کی بھری ہوی کڑائی زمین مین گڑی ہوی ملی ہے۔ اور اس روپیون کی کڑائی کو اونھون نے تین روز متواتر آگے سے خواب مین دیکھا تھا۔ یہہ خبر اوسکے دل کو ایک خنجر خونخوار جیسے لگے سنتے ہی حریص خان بیتاب ہوکر بولا کہ "افسوس ہم صبح سے شام تک روز محنت کرتے ہین اور ہاتھہ پیر چلاکر چند پیسون کی مزدوری کرتے ہین اور اپنا پیٹ پالتے ہین اور ہمارا پڑوسی خوش نصیب نامی صرف دن بھر زلفین اوڑاتا ہے اور رات کو آرام سے بستر پر سوتا ہے اور لاکھون روپیون کو صبح تک خواب مین دیکھتا ہے۔ افسوس صد افسوس کاش مین بھی اوسکے طرح روپیون کو خواب مین دیکھتا اور صبح کو کس خوشی سے اونکو زمین مین سے کھود کر نکالتا اور کس احتیاط سے اونکو چھپا کر گھر لیجاتا اور اپنی خبرداری کرتا کہ میری بی بی بھی اس راز سے واقف ہوتی اور تب افسوس کسیقدر خوشی روپیون مین کھونے تک ہاتھہ اپنے سے ہوتی اور کیا نہ خوش نصیب مین اپنے آپکو خیال کرتا"

ان خیالات کا نتیجہ صرف یہہ پیدا ہوا کہ حریص خان اپنے آپکو بدنصیب اور کمبخت سمجھنے لگا اور اوسنے اپنے معمولی کام اور محنت کو ترک کر دیا اور چھوٹے چھوٹے فائدون سے نفرت کرنے لگا اور اوسکے گاہون نے اوسکو چھوڑنا شروع کیا ہر روز وہ اپنی خواہش کو خیال کرتا اور اوسی قسم کے خواب دیکھنے کی غرض سے وہ چارپائی پر جاکر لیٹتا اور دولت کا تصور کرتا۔ دولت جو مدت سے اوس پر مہربان نہ تھی اب

اوسکی حماقت اور بے وقوفی پر مسکراتی ہوئی معلوم ہوئی اور آخرکار وہ اوسکو خواب مین نمودار
ہوئے حریص خان نے خواب مین دیکھا کہ اوسکی چکی کی بنیاد مین ایک بہت بڑا کہڑا اونسے ہشرفون
اور جواہر سے بہ گڑا ہوا پوشیدہ ہی - اور یہہ کہڑا او بہت گہرا گڑا ہوا ہے اور اسکی موہنہ پر
ایک بہت بڑی بہاری پتھر کی سل رکھی ہوئی ہے - جب وہ خواب سے بیدار ہوا اور اوسنے
خدا کا شکر بہت بڑی گرم جوشی کے ساتھہ ادا کیا اور کہا کہ خدا نے آخرکار میرے تکا... سے یہہ کم
اور غیب سے خزانہ مجھکو عنایت کیا - اوس نے اس خواب کو کسی سے نہین کہا جیسا کہ اکثر
لوگون کا قاعدہ ہی کہ وہ خوشی کی خبر کو دوسرے لوگ ... شیدہ رہتے ہین اور دولین
خیال کیا کہ اسکی تصدیق اوسوقت ہو گ ... ن اسکو اسہی طور سے خواب
مین دیکھون - اوسکی ب ... بر تین رات تک یہی خواب دیکھا
... ر رہو گیا اور وہ تیسرے دن
صبح کو خواب سے ... کے پاس گیا اور
اوسکے بنیاد کو ... سے نے مین ایک
ٹوٹا ہوا مٹی کا ... سفال کا نکلا -
اور آخرکار ... وایسی بڑی
اور کھود
سل کی
پہنچے

خیال کر سکتے ہین۔ وہ فوراً اپنے پیارے خاوند حریص خان سے دوڑ کر چمٹ گئی اور اوسکے گلے مین ہاتھہ ڈالدی اور اسکو خوشی کے مارے سینے سے لگا کر زور سے دبایا۔ لیکن افسوس ان تمام خوشیون کا نتیجہ جلد ظہور مین آیا یعنی جب وہ دونون خوشی کے مارے بے تاب وہان پر پہنچے اور اونھون نے اوس سل کو ہٹایا تو بجای اوس خزانہ موہومہ کے دو پیسے اور ایک لوہے کی کیل اور دو کوئلہ ہاتھہ لگے اور تمام چلی ایک بارگی گر پڑی۔ اور خزانہ ملنے کی عوض مین جو کچھہ روزانہ آمدنی ہی تھی وہ بھی ہوا باشد ہو گئی۔ حرص کا نتیجہ حریص خان کو ملگیا۔

ہم دیکھتے ... سلسلہ آجکل ہمارے بعض بعض ہم وطنون اور قومی
بھائیون کا ہو رہا ہی کہ وہ بھی ... ن کو فضول خیالات سے پکا یا
کرتے ہین اور ایک مرتبہ ... ہین مثل حریص خان
مذکورہ بالا کے خیال کے گ ... نہین کرتے اور امیدون
اور تمناؤن مین اپنے
... ے ہوئے معلوم
ہوتے ہین کہ یو ... ہم بہت جلد
حاصل کرلین ا ... ئے ہین کہ یہہ
اونکا خیال د
بلکہ اکثر او ... یرف سے
یہہ صدا ... ے زوال کا
یہہ سب ... مجلس کا
فیصا ... لکر ایک کتاب
جنـ ... ا کی مستدعی

اور اونکے خیالات اور بلند پروازیوں اور اونکے افکار کو اوسوقت غور کرتے ہین تو ہمکو نہایت تعجب ہوتا ہے اور یقین ہوتا ہے کہ شکر خدا اب بہت جلد یہہ قوم ترقی کرنے والی ہے اور اوسوقت ہمکو ایک اطمینان خاطر ہوتا ہے اور اون لوگون کے خیالات کو غلط سمجھنے لگتے ہین جو ہمارے ہم وطنون کو کاہل اور سست کہتے ہین - لیکن قضیہ اسکے برعکس ہوتا ہی یعنی جب چند ماہ گذرتے ہین اور ہم انتظار کرتے کرتے تہک جاتے ہین کہ وہ دیکہیے تجویز آج ظہور مین آتی ہے یا کل تو معلوم ہوتا ہے کہ اوسپر عمل آج ہے نہ کل وہ تو ایک خیالی پلاو تہا جسکے بڑے بڑے قابیں حاضرین مجلس کے آگے بڑے تکلف سے چنے گئے تہین اور جسکو ہر شخص بڑے مزے سے لے کر سنتا تہا اور وہ تو حریص خان کا سا خواب تہا جسکی کچہہ حقیقت نہین تہی -

ہمارے شہر مین ہی بہت سے مجلسین علمی اور رسالے اور اخبارات بعض بعض ہمارے اہل وطن نے اپنے بلند خیالی اور عالی ہمتی کو کام لاکر جاری کئے اور انہین کوشش اور سعی حتی الامکان کی - مگر وہ چند روز ہیلکر ایسے گم شدہ ہوے کہ جنکا پتہ بہی نہ لگا کہ کہان تہے اور کدہر گئے - میرے نزدیک انکی بربادی کا سبب وہی تخیلات فاسد ہوے جہنون نے اوس بیچارے حریص خان کو برباد کیا تہا یعنے اسکے بانیون کے داعون مین ان کامون کے شروع کرتے ہی وہ وہ عالی خیالات اور بندوبست ہفت اقلیمی گذرنے لگے اور ان کے مجلسون مین وہ وہ بلند آرا کا ڈہیر لگ گیا جسکا پورا ہونا ممکن نہ تہا اور جسکا نتیجہ بقول شخصے طلب الکل فوت الکل یہہ ہوا کہ اور دوسرے کامون کی حرص مین وہ کام جو شروع ہو گئے تہے اور جنمین کچہہ کچہہ ترقی ہی ہو چلی تہی مثل حریص خان کے چلی کے برادہون کرکے اپنے بنیاد سے گر پڑے اور پہر نہ یہہ ہوا اور نہ وہ -

اب ہم جب حال کے مجلسون کو دیکہتے ہین جو ہمارے شہر مین آجکل

بعض بعض عالی ہمت اشخاص کی کوششون سے چل رہے ہین اور جنہین سے فی الواقع قوم کا بہت بڑا فایدہ ہے بشرطیکہ وہ کام چلا جاوے تو ہم ہر وقت خداوند تعالی شانہ کے درگاہ مین دست بدعا رہتے ہین اور اوس سے التجا کرتے ہین کہ اے ہادی گم گشتگان تو اسکے بانیون کو اس حرص کمبخت کے فساد سے بچا اور اونکے دماغون کو تخیلات فاسد سے پاک رکھہ اور اس لالچ کے دریا سے نکال جسمین وہ ڈوبتے ہوے نظر آتے ہین - ہمکو امید ہے کہ خداوند تعالی اس ہمارے دعا کو قبول فرماویگا اور ان مجالس کے بانی اور ارکان اغراض موجودہ کے حصول مین کوشش کرینگے اور جن کامون کے واسطے یہہ انجمنین قایم ہوے ہین اونہین مین دل لگا کر کام کرینگے اور فضول حریص خان کیطرح بڑے بڑے کامون کی تمنا اور حرص مین اپنے دماغون کو نہ پکاوینگے ورنہ ہم صاف کہے دیتے ہین کہ اونکا بھی وہی نتیجہ ہوگا جو حریص خان پکی والیکا ہوا تھا کہ فنا فی الحرص ہوجاوینگے اور بعوض فلاح قوم اور رفاہ عام کے بربادی قوم اور تباہی عام ظہور مین آویگی

ما علینا الا البلاغ - راقم محب قناعت

## اخلاق

### دروغ گوئی

جب کسی کو نقصان پہونچانے کی غرض سے جھوٹ بولا جاتا ہی تو اس حرکت سے نہایت درجہ کی بدنفسی اور شرارت ظاہر ہوتی ہے اور جب اپنے بچاؤ کے لئے جھوٹ بولا جاتا ہے تو اس سے بڑی تقصیر اور بزدلی معلوم ہوتی ہے دونون طرح سے جھوٹ بولنے والیکا یہہ ارادہ ہوتا ہے کہ جھوٹے باتین بنا کر دہوکا دیوے اور فریب سے فایدہ اوٹھاوے - یقین جانئے کہ جاہین جسقدر کیون نہ ہم حکمت عملی اور احتیاط سے کچھہ عرصہ تک جھوٹ بولکر اپنا مطلب نکالین اور اس بُرے عادت کا

برتا اور کہین لیکن اخیر مین کبھی نہ کبھی ہمیشہ جہوٹ کہلجاتا ہے اور جو کچہہ از حد نفرت اور گلی در گلی کی پہٹکار اس جہوٹ کا نتیجہ ہوتی ہے اوسکا بیان کرنا نہایت مشکل ہے۔ نہین نہین اس سے بھی بڑہکر یہہ ہوتا ہے کہ جسقدر ہم نے جہوٹ بولکر پیشتر اپنے مطلبون کو نکالا تہا اور جہوٹے باتین بناکر لوگون کی تعریفین سنی تھین اب اوسیقدر زیادہ سخت اور شدید ہم پر ملامت اور ندامت کی بوچھار پڑتی ہے۔ جب سے ہمارا جہوٹ کہلجاتا ہے اوسوقت سے کوئی ہمارا اعتبار نہین کرتا ہے اور کوئی ہمارے ساتہہ معاملہ لین دین کا نہین برتا ہے اور کوئی ہمکو پاس بٹہانے کا روادار نہین ہوتا ہے کیونکہ ہر شخص جہوٹے آدمی سے مثل دشمن کے اجتناب کرتا ہے۔ یہان تک اوسکی بے اعتباری ہوتی ہے کہ خود سچی بات اوسکے موہنہ مین کچہہ وقعت نہین رکہتی ہے کیونکہ ہمیشہ لوگ اوسپر شبہ کرتے ہین اور اوسکی بات کا یقین نہین کرتے ہین۔

اسواسطے اگر تم اتفاقاً دہوکے سے کسی قصور کے مرتکب ہو اور کوئی خطا تم سے ظہور مین آوے تو تمکو چاہئے کہ تم اوس خطا اور قصور کو جہوٹ بولکر ہرگز نہ چہپاؤ۔ کیونکہ جہوٹ بولنا اوس قصور کو اور دوبالا کردیتا ہے اور جہوٹ بولنے سے وہ قصور اور خطا معافی کے قابل نہین رہتی ہے۔ برخلاف اسکے جن خطا اور قصور کا اقرار عاجزی سے کیا جاتا ہے وہ آسانی سے معاف ہوجاتا ہے اور ایک چہوٹے سے قصور کے اقرار سے یہہ ثابت ہوتا ہے کہ ہم بڑے قصور سے مبّرا ہین۔ فقط

راقم محب حسین

## تدبیر منزل
### مکان کے آراستہ کرنیکا بیان

اگر تم مکان آراستہ کرنا چاہو تو تمکو لازم ہے کہ تم کل اپنا سرمایہ

آراستگی مین صرف نکرو خواہ تمہارے پاس کم روپیہ ہو یا زیادہ۔ یہہ خیال کرکے کہ فلان چیز بہت خوبصورت ہی اور فلان چیز بہت ارزان ہی بے ضرورت چیزون کو نہ خرید کرو۔ اس بارہ مین ڈاکٹر فرنیکلن صاحب کا اصول بہت خوب تہا۔ اور وہ یہہ ہے کہ "کوئی شے سستی نہین جسکی تمکو احتیاج نہین" صرف بالفعل کی ضروری چیزون کو خرید کرو۔ یہہ بات صرف تجربہ سے تم کہہ سکتے ہو کہ تمہارے گہر مین کس چیز کی ضرورت اور احتیاج ہوگی۔ اگر تم اپنا سب روپیہ صرف کردوگے تو تمکو معلوم ہوگا کہ تمنے اون چیزون کو خرید لیا ہے جنکی تمکو احتیاج نہین تہی اور اب تمہارے پاس اون چیزون کے خریدنے کے لئے روپیہ باقی نہین رہا جنکی تمکو فی الحقیقت احتیاج ہے۔ اگر تمہارے پاس اسقدر کافی روپیہ ہو جس سے تم اپنے حیثیت کے موافق ہر ضروری چیز خرید کرسکتے ہو تو اوس روپیہ کو تم بالکل صرف نہ کر ڈالو صرف یہہ خیال کرکے کہ اتفاقاً وہ تمہارے ہاتہہ آگیا ہے۔ شروع مین غریبی سے زندگی بسر کرو اور جون جون دولت بڑہتی جاتی ہے تون تون آرام کے سامان مین بھی ترقی کرنا آسان ہوتا جاتا ہی اور اوسکے جمع کرنے مین خوشی معلوم ہوتی ہے۔ لیکن روپیہ کا گہٹنا ہمیشہ تکلیف اور رنج کی بات ہے۔ آخر کار جو لوگ سچے عادل اور معزز ہین وہ ان باتونکو اعتدال کی نظر سے دیکہتے ہین۔ چہوٹے سے گہر کے بندوبست اور انتظام فرش فروش مین اوسہی قسم کا تکلف اور خوبصورتی اور نزاکت ہونا چاہئے جیسے کہ بڑی بڑی گہرون کے بڑی بڑی سامان مین ہوتی ہی یہہ چہوٹے چہوٹے صفتین ہمیشہ تعریف اور عزت کے قابل ہین اورانپر ہمیشہ توجہ رکہنا چاہئے جو لوگ اپنی آمدنی سے زیادہ اس غرض سے خرچ رکہتے ہین کہ اونکی عزت ہو یا دوسرون کی آمد صرف کرکے اپنا فخر جتاتے ہین وہ بے فائدہ رنج اور دکہہ بڑہاتے ہین۔ یہہ ظاہری اور جہوٹی بناوٹ ایک دہوکا ہی اور اس بناوٹ سے نہ اوسکے بہت سے دوست ہوتے ہین اور نہ اوسکی قوت بڑہتی ہے۔ فقط

راقم محب حسین

# زراعت
## بقیہ مضمون زراعت

تو وہ زمین نہایت عمدہ ہی اور اگر اوسکی بو بدل گئی ہو تو اوس بو کو دیکھنا چاہیئے اگر اوس مین ترشی یا کڑواہٹ یا کہٹاپن ہی تو اوسی کے موافق حکم کرین اور اگر اس قسم کی بوؤن سے پاک ہو تو وہ زمین بہتر ہے لیکن اس مٹی کو نکالنے کے بعد آدہے گہنٹے کے چکہنا چاہیئے اگر اوس کا مزہ مثل اوس مٹی کے ہو جو گرم اور سرخ ہوتی ہے اور کنوؤن سے نکلتی ہے جب وہ خشک ہو جاتی ہے تو وہ مٹی عمدہ ہے اور جو اوسکا مزہ کہارا یا کڑوا یا کہٹا ہو تو اوسکے موافق حکم کرنا چاہیئے ۔

ایک اور طریقہ امتحان کا یہہ ہے کہ اوس مٹی مین سے ایک مٹہی بہر لیکر میٹھے پانی مین ملا دین اور ایک گہنٹہ رہنے دین پہر کئی بار اوسکو گہولین پہر چہوڑ دین پہر ملا دین پہر چہوڑ دین اسیطرح کئی بار کرین پہر اوس پانیکو چکہین اگر اوس پانی کا مزا اپنے حال پر باقی ہو تو وہ مٹی نہایت عمدہ ہے اور اگر اوسکا مزا ابگڑ جاوے تو وہ مٹی بری ہے اور اس سے بہتر طریقہ یہہ ہی کہ خوب گرم پانی مین جو شیرین ہو اوس مٹی کو گہولین اور کبھی دفعہ اوسکو ملا دین اور چہوڑ دین جب پانی ٹہنڈا ہو جاوے تو اوسکو پیکر دیکہین جیسا مزا ہو اوسکے موافق حکم لگا دین ایک اور طریقہ امتحان کا یہہ ہے کہ اوس گڑہے مین سے اچہی بہت سی مٹی نکالین اور اوسکو سونگہین اگر بو اوسکی اوس مٹی کی سی ہو جسکا مزا بدلا ہوا ہو اور پاک صاف ہو تو وہ مٹی عمدہ ہے پہر جب سونگہہ چکین تو اوسکا مزا دیکہین اسطرح کہ ایک برتن مین اوسکو رکہین اور اوسپہ میٹھا پانی بارش کا ڈالین اور خوب مٹی کو اوسین گہولین پہر جب مٹی تہ نشین ہو جاوے اور صاف نتہرا ہوا پانی اوپر رہ جاوے تو اوسکو چکہین بعد اوسکے جیسا مزا معلوم ہو اوسکے موافق حکم کرین

اس لئے کہ مٹی کا مزہ اچھی طور سے معلوم ہے نہین ہو سکتا جبتک پانی مین ملا کر اوسکو نہ دیکھین اور یہہ بھی ضرور ہے کہ پانی صاف اور شیرین ہو اسلئے کہ اگر پانی مین کھارا پن یا اور کوئی صفت موجود ہوگی تو معلوم نہوگا کہ یہہ مزا مٹی کا ہے یا اوس صفت کی وجہ سے ہے جو پانی مین موجود تھی -

ایک اور طرح کا امتحان اوس زمین کا جسمین زراعت نہو یون کرنا چاہئے کہ اوسمین کانٹے اور گھانس وغیرہ اوگتے ہین جو روئیدگی اوسکی قوت دار اور بہت اور گنجان بلند ہو وہ زمین بہت اچھی ہے اور جو روئیدگی اوسکی ایسی نہو وہ زمین اچھی نہین ہے -

قوتانی نے کہا ہے کہ بعضے آدمی زمین کا امتحان دیکھنے سے کر لیتے ہین اوس زمین کی روئیدگی ایسے اگرچہ ایک گھانس ہو مانند سوسن اور عوسج اور شوک اور علیق وغیرہ کے پس اوسکی ایک شاخ یا ایک بیج کے پتی کو لیکر کوٹین اور چکھین اور اوسکے مزے اوسکے پھل کے مزے سے قیاس کرین جو اچھی زمین مین اوگی ہے اگر اوس کا مزہ اسکے موافق ہے تو وہ زمین اچھی ہے اور اگر اسکے خلاف ہو تو وہ زمین اچھی نہین ہے فلاحۃ النبطیہ مین لکھا ہے کہ امتحان اچھی اور بری زمین کا اوس گھانس سے کرنا چاہئے جو خود رو ہو -

قوتانی نے کہا کبھی اوس زمین مین جو کھاری یا تر یا پانی مین ڈوبی ہوئی یا نرم یا چکنی بہت چکنی ہوتی ہے یا قابض اور ترش اور گرم اور بہت غلظی اور بہت سخت اور بہت ترش مین جو عمدہ نہین ہوتین ایسی خود رو گھانسین اوگتی ہین جنکو لوگ درست نہین کہتے ہین مثل جعدہ اور افسنتین اور دفلا اور قیصوم اور بھنڈ بار بری اور خربق اسود کے زہرون مین سے ایک زہر ہے اور عوسج احمر وغیرہ جیسی یہہ گھانسین بری زمین مین اوگ آتی ہین لیکن جو زمین گرم اور بدبو دار ہو اوسمین کچھہ نہین اوگتا اور کھاری

[illegible]

بشور زمین مین عکرش پیدا ہوتا ہے جسکو شیل کہتے ہین اور جو زمین ملایم کم سختی والی ہو اوسمین شیح اور قیصوم پیدا ہوتے ہین —

ینبوشاد نے کہا کہ چکنی اور سخت ٹھوس زمین مین کبھی سوسن سفید اور نرگس اور ایک قسم کی پیاز اوگتی ہے یعنے وہ گھانسین جو پہلے زمین مین رگین پھیلا لیتی ہین پھر پتی نکالتے ہین تو جب یہ گھانسین نرم اور تر زمین مین اوگین تو معلوم ہوتا ہی کہ وہ زمین اچھی ہے اور پیداوار اوسکی بہتری کے قریب ہی اور جو زمین نہایت سخت ہو اوسمین ایک قسم کا کبر پیدا ہوتا ہے چھوٹے پتون کا اور کبھی بڑی قسم کی پیاز پیدا ہوتی ہی جسکو رومی مین اشکلہ کہتے ہین اور وہ چوہے کی قاتل ہوتی ہے فی الفور اور کبھی یہ پیاز اوس زمین پیدا ہوتی ہے جو بہت چپک دار ہو اور اوسکی طبیعت گرمی کے طرف مایل ہوتی ہے اور اوسکا مزاج مٹی کے نسبت کنکر سے زیادہ قریب ہوتا ہے اور ایسے زمین اکثر خشک پہاڑون مین اور بڑے بڑے ٹیلون مین ہوتی ہے اور کانٹون دار درخت اوگاتی ہی اور سخت ہوتی ہے ہموار اور پہاڑون اور پتھر دلن اور کانٹون مین اور اکثر اس قسم کے درخت اون مقامون مین اوگتے ہین جو سوکھی اور خشک ہون اور دور ہون تری سے حاصل کلام یہ ہے کہ اکثر گھانسین تر جگہہ مین خوب پیدا ہوتی ہین اور اچھی طرح پھیلتی ہین اور تھوڑی گھانسین خشک مقامون مین پیدا ہوتی ہین جیسے بقل الفار جسکا بیان اوپر گذرا اسیطرح جنگلی گھانسین عمدہ زمین مین پیدا ہوتی ہین جو سالم ہو برے اسباب سے مگر شوریت سے سالم ہونا ضرور نہین کیونکہ شوریت اکثر جنگلون مین ہوتی ہے اور بہت سے گھانسین ایسی ہین جنکو شوریت موافق ہے اور وہ شور زمین مین اوگ آتی ہین مگر کبھی ناتوان اور کم رو ہوتی ہین اور کبھی زمین کے حال پر اوسکی پیداوار سے استدلال کیا جاتا ہی اسطرح کہ

جو گہاسنین شور زمین مین پیدا ہوتی ہین اگر وہ کسی اور زمین مین پیدا ہون تو معلوم ہوتا ہے کہ اوس زمین پر شوریت غالب ہے اسیطرح باریک کانٹے جیسے حسک جسکو شوک البصر بہی کہتے ہین جب وہ عمدہ زمین مین اوگ آوے تو دلیل ہے اس بات کی کہ وہ زمین ضعیف ہوگئی ہے بوجہ کثرت اور تکرار زراعت کے یا اور کسی وجہ سے۔

## زمین کے اون قسمون کا بیان جو علاج اور تدبیر سے درست ہو سکتی ہین

ان مین سے ایک وہ زمین ہے جو بہت چکنی اور بوجہل ہو جو نرم ہوتی ہے اور اوسکے اوپر تری ہوتی ہے اکثر اس قسم کی زمین کا رنگ مایل بسیاہی ہوتا ہی اور کبھی خلنجی بہی ہوتی ہے اور اوسکے بعض اوصاف اوپر مذکور ہوچکے ہین اس زمین کی اصلاح اسطرح ہو سکتی ہے کہ جب شدت کی گرمی ہو اوسوقت اوسمین ہل چلا دین ہر مہینے مین دو بار تاکہ ہر سے ماہی مین وہ چہ سات مرتبہ اولٹ پلٹ کی جاوے اور یہ بہتر ہے ایسی زمین کے لئے پہر اوسکی مٹی کوٹی جاوے اون آلات سے جو مٹی کو باریک کردیتے ہین اس کوٹنے کے وجہ سے اوسکی مٹی گرم ہوجاویگی اور اوسکی چکنا ہٹ اوٹہ جاوے گی اور آفتاب کی حرارت بہی اوسکی چکنائی کو دفع کریگی تو اوسکا بوجہل پنا اور چکنا پن جاتا رہیگا اور چکنا پن جاتے رہنے سے یہ غرض نہین ہے کہ بالکل اوسکی چکنا ہٹ جاتی رہے بلکہ کچہ چکنا ہٹ کم ہوجاوے اور سوا اسکے ایسی زمین کا کوئی علاج نہین ہے اسیطرح جو زمین رقیق ہو اوسکی رقت دور کرنے کے لئے علاج کرنا چاہئے اور یہ قریب قریب ہے چکنی زمین کے اور مشابہ ہے اسکے وہ زمین جو ہمیشہ بہیگی ہو جسکو عرقہ کہتے ہین تو یہ تینون قسم کی زمینین ایک دوسرے کے مشابہ ہین اور بعضے فلاحت کے جاننے والے کہتے ہین رقیقہ وہ زمین ہی جو نمناک ہو اور بعضے عرقہ کو رقیقہ کہتے ہین۔ باقی آئندہ۔ راقم وحید الدین

# فہرست مضامین



## ہیضہ یا وبا سے محفوظ رہنے کے خاص خاص قاعدے

ف ۱ سب سے زیادہ ضروری یہہ بات ہی کہ جب ہیضہ ہو تو فوراً ڈاکٹر یا حکیم سے رجوع کرنا چاہئے اور علی ہذا تمام بیماریون مین یہی بات لازم ہے - کیونکہ ذرا ذرا سے بیماریان اور علالتین بے پرواہی سے بہت بڑے بڑے سخت اور مہلک مرض ہو جاتے ہین

ف ۲ اگر ذرا بھی پیٹ مین کسیطرحکا خلش معلوم ہو تو فوراً اوسکا علاج کرنا چاہئے - اس تدبیر سے مرض وبا یا ہیضہ کا اثر بہت جلد رک جاتا ہی —

ف ۳ ہر طرح کی غلاظت کو خواہ وہ حیوانی ہو یا نباتی بہت جلد آبادی سے دور پھکوانا چاہئے - مثلاً مذبح - جانورون کی سکونت اور تمام غلاظتون کو مکانون سے دور ڈلوانا چاہئے —

ف۴ کہولی ہوئین موریون اور بدروؤن کو ہوشیاری تمام اور اکثر صاف کر
اور دہلوانا چاہیئے۔

ف۵ مکانون کے اندر اور باہر کی زمین کو ایسا ڈہالو کرنا چاہیئے کہ تمام
اور میلا پانی بہہ جاوے۔

ف۶ مکان کے اندر اور باہر سے اون بدرون کو دور کرنا چاہیئے جو ہوا ک

ف۷ ہر روز تمام کمرون یا دالانون اور کوٹہریون کے دروازون اور کہڑکیون کو
کہولدینا چاہیئے تاکہ تر و تازہ ہوا اونمین داخل ہوجاوے۔ اور یہہ عمل دوپہر کے وقت
کرنا چاہیئے جسوقت اکثر کرہ ہوا مین خشکی ہوتی ہے۔

ف۸ بعوض پانی کے خشک کپڑے سے روزمرہ مکان کی چیزونکو صاف کرنا چاہیئے

ف۹ زیادہ تہکاوٹ اور سردی اور تری سے خصوصاً رات کے وقت بچنا چاہیئے۔

ف۱۰ جب جسم گرم ہو اور پسینا آرہا ہو خصوصاً جب محنت سے تہک گئے ہو تو دفعتاً شربت
لیمو یا ٹہنڈا پانی وغیرہ پینا چاہیئے۔ ف۱۱ پہل پہلاری اور ترکاریون وغیرہ خصوصاً ایسے
پہلون کو استعمال نکرو جو سرد ہون اور جنمین ایسڈ زیادہ ہو۔ ف۱۲ تیز شرابون اور
بکثرت استعمال نکرو۔ ف۱۳ غریبی کہانون اور ثقیل چیزون کے استعمال سے پرہیز کرو
اور میلے پانی کو کہانے اور پینے کے کام مین نہ لاؤ۔ ف۱۴ تر کپڑون کو نہ پہنا چاہیئے اور
تہوڑے کپڑے یعنی اسقدر کم جن سے جسم کی حرارت قوی نرہے پہنا چاہیئے۔ ف۱۵ فلا
یا اونی کپڑے کی پٹی پیٹ پر باندہے رہنا چاہیئے۔ ف۱۶ جسمانی صفائی اچہی طرح سے
رکہنا چاہیئے۔ ف۱۷ جس امر سے قوی بدنی یا روحانی مین اضمحلال پیدا ہو اوس سے
پرہیز کرنا چاہیئے اور سخت گرمی اور سردی سے بچنا چاہیئے۔ ف۱۸ مکانون او
کے اندر لوگون کا مجمعہ نہونا چاہیئے۔ ف۱۹ پست اور مرطوب جگہون پر سونا نہ

ف۱۹ سونے کے کمرون مین یا اون کے قریب رات بہر آگ رکہنا چاہیئے
ہیضہ اکثر رات کے وقت خاصکر تری یا سردی جب ہو تو خوف ناک ہوتا ہے

ف۲۱ پست اور رطوبت مین تنہا مین سونا اور بہیگے بدن رہنا چاہیئے ... مرد ...
سے بچنا چاہیئے اور ... مین ... ف۲۲ ...
... چاہیئے۔

ہمارے ملک کے ان ادسٹتے ہوئے پود ہون اور ہونہار نوجوانون

مین سے ایک مولوی حاجی حافظ محمد وحید الزمان صاحب بہی ہین جنکی نسبت ہم نے ادب

دہی ہی اور جنکے نیک افعال وعلمی لیاقت اور قومی ہمدردی اور حکیمانہ خیالات کے ریویو

کرنے کا موقع ہمکو اسوقت ملا ہی اور جہان تک ہمکو علم ہی وہان تک ہم انکے باب مین رائے دے سکتے ہین

مولوی وحید الزمان صاحب بالطبع ایک تیز فہم اور ذہین آدمی ہین

انکی لیاقت علمی ایک اچہی مشرقی مولوی کی طرح پر ہی خصوصا علم فقہ اور حدیث مین انکو بہت بڑا ملکہ

حاصل ہی اور انہون نے بہت سی کتابین فقہ اور حدیث کی زبان عربی سے ترجمہ کی ہین۔

فلسفہ قدیم سے بہی خوب واقف ہین اور قوت لسان کو بہی تہوڑے دن ہوئے جب سے

اونہون نے خوب بڑہایا ہی۔ مالی اور عدالتی دفتری کامون مین بہی انکو ایک عمدہ

لیاقت حاصل ہی۔

ان سب باتون پر فوقیت رکہنے والی بات اونمین یہہ ہی کہ وہ مسلمانون کے

خیرخواہ اور ہمدرد ہین اور جو کام مفید قوم ہوتا ہے اوسمین اول بسروچشم شریک ہونے مین

مستعد ہوتے ہین۔ چنانچہ جب ہم نے پہلے تجویز جلسہ خیرخواہ ہند کے قیام کی ظاہر کی تو سب سے

پہلے انہین صاحب نے اوسکو پسند فرمایا اور تقویت دی اور جب ہم نے رسالہ معلم کے جاری ہونے کا

ارادہ ظاہر کیا تو اول اونہین نے ہمارے اس ارادہ کی تائید فرمائی اور مضامین اور عمدہ

صلاح اور محنت اور کوشش سے امداد فرمائی۔ ہم اس باب مین انکے بدل مشکور اور ممنون ہین

مولوی صاحب موصوف علاوہ اور علمی لیاقتون کے مضمون نگاری مین بہی لیاقت

رکہتے ہین اور اردو کی ایسی میٹہی سلیس عام فہم عبارت لکہتے ہین جس سے دلپر اثر ہوتا ہی

اگر ہم اونکو اردو زبان کا "اسٹیل" کہین تو درست اور زیبا ہی۔

ہمارے حضرات ناظرین معلم کو مولوی صاحب کی لیاقت کا حال اون کے

مضامین سے جو وقتاً فوقتاً رسالہ معلم مین مندرج ہوئے ہین بخوبی معلوم ہوا ہوگا اور یقیناً

ایسے لایق شخص کے وجود کو مغتنمات سے سمجہتے ہون گے۔

# اطلاع

ہم اہل ہند خصوصاً اہل دکن کو مژدہ دیتے ہین کہ ہمارے مطبع مین سوانح عمری جناب نواب حافظ صدر الاسلام خان بہادر معتمد صدر المہام متفرقات سرکار عالی و میر مجلس خیر خواہ ہند طبع ہونا شروع ہوی ہے یہہ سوانح عمری اون صاحب کی ہے جو تعلیم ہند کے قومی کامون مین بدل امداد کرتے ہین اور اکثر مجالس اور خیر خواہی کے کامون مین محنت اور زر سے شریک ہوتے ہین ـ

علاوہ نیک نیت اور بلند ہمت اور عالی خیالات کے جو اونکی ذات مین موجود ہین اور جنکی وجہ سے یہہ مستحق اسبات کے ہین کہ انکی سوانح عمری لکھی جاوے انکا نو برس کا تجربہ جو انکو ولایت کے سفر اور وہان رہنے سے حاصل ہوا قابل بیان اور مفید اہل ہند ہے ـ ایسے صاحب کی سوانح عمری کو جنکی پچاس برس نیک کامون اور قومی ہمدردی کے باتون اور یورپ کے سفر مین گذری ہلہٰ ہم امید کرتے ہین کہ ہمارے اہل وطن نظر غور سے ملاحظہ فرماوینگے اور اوس سے فائدہ اوٹھاوینگے ـ

## رسید زر از حضرات خریداران معلم

| | |
|---|---|
| محمد عنایت حسین خان بہادر کوتوال بلدہ | سے ۸ |
| مستر فرام جی جمشید جی صاحب مددگار مہتمم بندوبست سمت غربی | سے ۸ |
| مولوی محمد فخر الدین صاحب مددگار مہتمم دریافت انعامات | سے ۸ |
| مولوی غلام دستگیر صاحب تحصیلدار نگلشدہ | ۸ سے |
| منشی سید احمد صاحب عرف احمد بادشاہ ایلچی | سے ۸ |
| مولوی غلام دستگیر صاحب مہتمم دفتر معتمد صدر المہام متفرقات سرکار عالی | سے ۸ |
| مولوی احمد سعید صاحب واعظ | سے ۸ |

تمت

# طب

## والدین کی عمر مین فرق اولاد پر کیا اثر رکھتا ہے

قدرتی قاعدہ ہے کہ ہم عمر ہمعمر کے طرف بالطبع میل کرتا ہی دونو باہمی صحبت سے نہایت خوش ہوتے ہین دُکھہ سکھہ کی باتین دل کھولکر کرلیتے ہین اور پوشیدہ راز بھی ایکدوسرے سے بیان کرتے ہین تامل نہین کرتے ۔ نوجوانون کی مجلس مین اگر دو کم سن لڑکے بیٹھے ہوے ہون تو انکی افسردہ دلی اور سراسیمہ حالت سے ہمین یقین ہوتا ہی کہ بچون کو جوانون کی صحبت سے دلی مسرت نصیب نہین ہوتی بلکہ بمنزلہ قیدیون کے انکی دلی آرزو یہی ہوتی ہے کہ جسطرح ہو رہائی پائین اور ہمجنسون مین چلکر کھیلین اور کودین علے ہذا القیاس ہمنے کئی بار تجربہ کیا ہے (کسی صاحب کو اس سے انکار نہوگا) کہ اگر کسی مسن آدمی کو ایسے محفل مین بلایا جاے جسکے کل ممبر نوجوان ہون تو غالباً شیخ صاحب عذر معذرت کرکے پیچھا چھوڑا ئینگے اور جو کسی لحاظ سے آپ شامل ہوگئے تو ایکدو گھنٹہ سے زیادہ نہ بیٹھینگے وجہ اسکی یہی ہے کہ مناسبت اور موافقت نہونے کے سبب باہمی میل جول سے فریقین کو فرحت اور خوشی حاصل نہین ہوتی اور یہہ قدرتی قاعدہ ہے کیسکا بنایا ہوا نہین کیونکہ ہم دیکھتے ہین کہ شیرخوار بچہ جو اپنے والدہ کے آغوش سے باہر نہین نکلتا جب اپنے ہم جنس کو دیکھہ لیتا ہے تو بلاتحریک اسکے پاس جانیکی کوشش کرتا ہی یا یہہ چاہتا ہی کہ دوسرا بچہ اسکے ساتھہ آنکر کھیلے اور یہہ ایسی کافی نظیر ہے کہ منطقی دلائل سے اسکے ثابت کرنیکی حاجت نہین ۔

خصوصاً اہل ہنود مین جب لڑکی یا لڑکے کی شادی کیجاتی ہے تو ماں باپ عمر کا چندان لحاظ نہین کرتے اور اس بے احتیاطی سے نہ صرف گناہون کی ترقی ہوتی ہے بلکہ

ایسے میان بی بی کی اولاد مین جنکی عمر مین بہت فرق ہو کئی نقص رہ جاتے ہین اور
کئی بیماریون کی استعداد انمین موجود رہتی ہے۔ ہم روزمرہ دیکھتے ہین کہ چالیس
پچاس سال کے عمر کے آدمی بارہ چودہ برس کے لڑکیون سے شادی کر لیتے ہین
نہ لڑکی کی والدین کو اپنے عزت و حرمت کا خیال ہوتا ہے نہ دولھا کو اپنے عمر و قوت کا
لحاظ غرض ماباپ آنکھین بند کرکے شادی کی رسم و رسوم بخوشی پورے کر لیتے ہین اور دولھا
دولھن کی خوشنودی کا خیال کسیکو نہین ہوتا لڑکی کے والدین تو ایسے آنکھین بند کر لیتے ہین
کہ الامان انکے دلمین تو ذرا خوف خدا اور رحم نہین اتنا بھی نہین سوچتے کہ اس معصوم کو
اس پیر کہن سے کیا نسبت ہے اور یہہ کیونکر اپنی زندگی بخوشی بسر کریگی اور معصوم کو کیونکر
گرگ کہن کی صحبت پسند آئیگی کیا ماں باپ کا یہی فرض ہے کہ اپنے صغیر سن لڑکی کو ایک
عمر رسیدہ آدمی کے گلے منڈہ دین۔ کیا انہون نے اپنے زعم مین فرائض مادری
و پدری سے فراغت حاصل کی۔ کیا انہون نے آج خالق کا منشا پورا کیا اور اپنے حقوق سے
سبکدوش ہوے۔ نہین ہرگز نہین۔ یہہ شادی نہین بلکہ والدین نے اپنی باتون سے
عزیز بیٹی کو ایسی سزا دی جو سزا دائم الحبس سے کئی درجہ بڑھ کر ہے۔ اس شادی کا
پہلا پھل یہہ ہوگا کہ میان بی بی مین نااتفاقی ہوگی بی بی میان کی صورت دیکھ میکہ مین ہی کا
رہنا پسند کریگی لیکن سسرال کی ہان کی چکنی چپڑی منظور نکریگی میان گھر ویران دیکھکر
سر پیٹین گے اور قسمت کو روئینگے اودھر والدین کی آنکھین کھلینگے (جو صاحب شرم و حیا
ہوے تو) اور اپنی نادانی پر افسوس کھائینگے غرض دونو گھرون مین ساری عمر بھی رونا
پیٹنا رہیگا۔ اگر لڑکی ذرا عقلمند ہوئی تو اور اسنے یہہ سمجھ لیا کہ قسمت کا لکھا تو ملگیا اب بجز صبر چارہ
نہین یہہ زنجیر ایسا نہین کہ قبل از موت ٹوٹے جسطرح ہو اب سسرال ہی مین گذارا کرنا میرے
حق مین بہتر ہے تو تو میان کی خوش نصیبی سمجھنی چاہئے (ایسے خوش نصیب بہت کم ہوتے ہین)

گو بی بی کو میان سے دلی محبت نہو گی اور نہ میان کو حقیقی خوشی نصیب ہو گی تو بھی اُس شخص کی چندروزہ زندگی پہلے کے نسبت چین سے گذر گی اب اگر میان صاحب کے قوے درست ہوے تو جیون تیسون کئے دن کٹ جاوینگے۔ نہ ایسی قیامت برپا ہو گی کہ میان اپنے پسینہ مین آپ ہی ڈوب مرینگے گھر گھر انکی جوانمردی کا چرچا ہو گا نئے سِرے سے میان بی بی مین جنگ وجدل شروع ہو گا سسرال تک خبر پہونچے گی رفیق و آشنا ملامت کرینگے اور علاج و معالجہ کی صلاح دینگے اگر باوصف عقلمندی کے بی بی پاکدامن ہوی تو جنگ وجدل پر ہی خیر گذریگی ورنہ ناناباپ اور خاندان سب کی عزت خاک مین ملجائیگی۔ اگر خوبی قسمت سے بی بی مین عقل اور پاکدامنی دو نو جوہر ہوے (کلجگ مین یہہ خوبیان کہان لیکن فرض کیجئے) تو محلہ کی عورتین اولاد کیواسطے اس نیک بخت کو کچھ کی کچھ تجویزین بتلائینگے آخر کو صحبت کا اثر بہت بڑا ہوتا ہے امید نہین کہ وہ ناتجربہ کار عورت پہلے سیرت اور چلنے پر قائم رہے اور جب وہ دو جوہر اوسمین نہ رہے تو جو جو خرابیان اس عورت سے ظاہر ہونگی انکی تشریح کی ضرورت نہین (کیونکہ ہمارے مضمون سے انہین تعلق نہین) قطع نظر ان سب عیوب کے اگر ہم عورت کو بے عیب فرض کرین اور اسباب کا بھی تصور کرین کہ خدا کی عنایت سے شیخ صاحب کے گھر مین بال بچہ پیدا ہوے تو اسحالت مین اولاد کی صحت مین جو جو نقص ظاہر ہونگے انکی تفصیل ہم ذیل مین نذر ناظرین کرتے ہین۔

واضح رہے کہ کبرسن کے باعث حسب قاعدہ جیسے ہر قوت مین ضعف واقع ہوتا ہے ویسے ہی مرد کی تخم کی عمدگی (یعنی منی کی) اور قوت گھٹ جاتی ہے اور اس گھٹیل تخم سے جو کچھ پیدا ہوتا ہو (خواہ لڑکی ہو یا لڑکا) وہ بھی ناقص۔ جاہیے ایسے بچون کی پرورش اور حفاظت مین زیادہ سے زیادہ کوشش کیون نہ کی جاے

ثمر اسکے جسم کی بالیدگی اور قوتون کی ترقی ایسی دھیمی اور سست ہوتی ہے جیسے خشک اور ویران زمین سکے پودہ کی ہوا کرتی ہی جو ادنے گرمی وسردی سے مرجھا جاتا اور زرد ہوجاتا ہے اور ایکدن پانی نہ ملنے کی باعث اسکے پتّے جھڑ جاتے ہین اور سوا کے لکڑیون کے سوا کچھہ نظر نہین آتا - یہی حالت بوڑہوں سکے اولاد کی ہوتی ہے اول تو مشایخ کی اولاد نرینہ کم ہوتی ہے اور جو ہوتی بھی (خواہ نر ہو یا مادہ) وہ جنم روگی اور بالکل نقیہ دوم ایسے والدین کے بچّے جنکے عمر مین فرق ہو اکثر مرض خنازیر مین جلد تر مبتلا ہوجاتے ہین اور یہہ نقص عمر مین زیادہ فرق ہونیکے سبب سے پیدا ہوتی ہین خدا ہمارے ہموطنون کو دور اندیشی اور سوجھ عطا کرے اور ہدایت کرے کہ وہ ایسے ایسے رسم ورواج کی ترک کرنیکی بدل کوشش کرین جسمین انکا اور انکی اولاد کا صریح نقصان ہے اسموقعہ پر ہم مرد وعورت کی عمر مین تناسب بھی بیان کرنا مناسب سمجھتے ہین تاکہ عوام کو پورا پورا فائدہ حاصل ہو - اگرچہ تعین عمر کی بارہ مین حکیمون نے زیادہ سعی نہین کی مگر تجربہ اور دیگر امور کے لحاظ سے معلوم ہوتا ہی کہ مرد وعورت کی عمر مین قرب بہتر ہی لیکن ایسا قرب جو مساوات کا حکم رکہتا ہو مناسب نہین بہر حال عورت کی عمر مرد سے ۵ - ۶ - سال کم اور مرد کی عمر عورت سی ہمیشہ کسیقدر زیادہ ہونی چاہئے مثلاً مرد کی عمر اگر بیس سال کی ہو تو عورت کی عمر ۱۵ سال کی ہونی چاہئے اور جو اس اندازہ سے ایک آدہ سال کی کمی بیشی ہوجاوی تو بھی مضایقہ نہین لیکن دوگنا فرق یا اس سے کسیقدر کم کسی صورت مین جایز نہین - اخیر مین ہم مسلمان بھائیون سے بھی درخواست کرتے ہین کہ وہ اس مفید قاعدے کی پابندی لازمی سمجھین اور اپنے ہمسایون کی پیروی چھوڑدین (متمول مسلمانون مین خصوصاً دولہا دلہن کی عمر کا لحاظ نہین کیا جاتا) ہان اگر کسی مفید کام مین انکی تقلید کرین تو مضائقہ نہین فقط

راقم حافظ فخر الدین ونڈ پرنٹنگ پروپرائٹر حافظ صحت لاہور

## حفظ صحت

### بقیہ مضمون پانی

اب ہم پانی کو اون جگہون کے اعتبار سے جنسے وہ پیدا کرتے ہیں بیان کرتے ہین
ان سے وہ لا سے جاتے ہین اور ہر ایک مقام کے پانی کی خوبیان اور مضرتین تفصیلا
مندرج ذیل کرتے ہین —

بارش پانی مہیا کرنے کے لیے ایک بہت بڑا وسیلہ ہے جتنے
دریا ہین وہ سمندر مین گرتے ہین اور اسپر بھی سمندر خوب پر نہین ہو جاتا ہے — اسکا
سبب یہہ ہے کہ جہان سے دریا جاری ہوتے ہین پھر وہین واپس جاتے ہین —
جب آفتاب کی شعاعین پانی پر پڑتی ہین تو اونکی گرمی سے پانی بصورت
بخار اوپر چڑھتا ہی اور پھر اوپر جاکر بارش اور برف اور اوس کی شکل مین متبدل ہو جاتا ہے
اور زمین پر گرتا ہے۔ جب پانی برستا ہی تو بہت سا دریاؤن اور تالابون اور ندی
نالون مین چلا جاتا ہے اور بہت سا زمین مین جذب ہو جاتا ہی اور زمین کو تر کرتا ہے
اور کنوؤن اور چشمون کو ترقی دیتا ہے۔ جہان بہت سردی ہوتی ہے جیسے کہ کوہ ہمالہ
پر ہوتی ہے وہان پانی برف کی شکل مین آسمان سے آتا ہی اور گرمیون کے موسم مین پگلتا ہے
برسات کے دنون مین ندی نالے چڑھ جاتے ہین دریا طغیانی
پر ہوتی ہے اور کنوے اور چشمے پر ہو جاتے ہین اور گرمیون کے موسم مین دریا
اور تالاب اوتر جاتے ہین بلکہ سخت گرمیون مین بالکل خشک ہو جاتے ہین —
پس اسطرح سے پانی چکر کہایا کرتا ہے اور بار بار گھوما کرتا ہے
یعنی جب پانی برستا ہی تو وہ بذریعہ دریاؤن کے سمندر مین جاتا ہی اور پھر وہان سے
بخار ہوکر اوپر چڑھتا ہے اور اوپر سے زمین پر گرتا ہے اور وہان سے پھر دریا

تا ہے اور ندی کے وسیلہ سے سمندر میں جاتا ہے

تمام قسم کے پانیون سے جو اپنی طبعی حالت میں پائی جاتے ہین آب باران نہایت صاف اور پاکیزہ ہوتا ہے - لیکن جب وہ پہلے آسمان سے آتا ہے و مکانون کی چھتون اور زمین پر گرتا ہے اور وہان سے براہ پرنالون اور موریون اور نلون کے تالابون اور دریاؤن میں جاتا ہے اور وہان جمع ہوتا ہے - اس صورت مین اور طرح کی غلاظت اور کسافت پانی مین مل جاتی ہین جو اوسکے راہ مین واقع ہوتی ہین - اسواسطے بارش کا صاف پانی لینے کیواسطے صاف اور پاکیزہ برتن رکھدین اور پانی سیدھا انہین آسمان سے گرے - اسپر بھی اس پانی مین جو آسمان سے سیدھا صاف برتنون مین آتا ہے اور اوسمین کوئی غلاظت نہین ہوتی ہے کاربونک ایسڈ شریک ہوتا ہے اور جب پانی برستا ہے تو وہ کرہ ہوا مین سے کاربونک ایسڈ کو جذب کر لیتا ہے برسات کے پانی مین چھوٹے چھوٹے ذرات نمک کے بھی پائے جاتے ہین جسمین نوسادر شریک ہوتا ہے اور جو پانی سمندر کے قریب برستا ہے اوسمین عام نمک بھی محلول ہوتا ہے جو پانی بادلون کے بہت گرج اور کڑک کے ساتھہ برستا ہے اوسمین شورہ کا تیزاب بہت قلیل مقدار مین پایا جاتا ہے اور غالبًا یہہ شورہ کا تیزاب بکرہ ہوا کے قوت برقی کی وجہ سے پیدا ہو جاتا ہے -

شیخ بو علی سینا بھی اپنے کتاب قانون مین بارش کے پانی کو تمام دوسرے قسم کے پانیون پر ترجیح دیتا ہے اور کہتا ہے کہ عمدہ پانی کے قسم آب باران ہے خصوصًا جو گرمیون مین برسے گرجتے ہوے بادل سے اور جو پانی بدلی سے برسے جسکے ساتھہ سخت ہوائین چلتی ہین اوسکے بخار مین کدورت ہوتی اور جو پانی ایسے ابر سے ٹپکتا ہے اوسمین بھی کدورت ہوتی ہے پس جو ہر اسم

غالباً نہین ہوتا بلکہ مشوش ہوتا ہے - عفونت آب باران مین بہت جلد آجاتی ہے اگرچہ یہہ پانی جمیع اقسام آب سے بہتر ہے اسکی وجہہ یہہ ہے چونکہ رقت اسمین زیادہ ہوتی ہے مفسد ہوا اور ارضی اسمین جلد اثر کرتا ہی اور اسکی عفونت سے اگر استعمال کیا جاوے بعض اخلاط پیدا ہوتے ہین اور اوازا اور معدہ کو بہت ضرر کرتا ہے ایک قوم نے جلد متعفن ہونا اسوجہہ سے تجویز کیا ہے کہ اسکی پیدایش ایسے بخارات سے ہوتی ہے جو مختلف رطوبات سے اوٹھتے ہین اور اگر یہی بات صحیح ہو تو آب باران لایق مذمت کے ہوا اور عمدہ اقسام مین شمار نکیا جاوے بلکہ سبب یہی ہے کہ اوسکے جوہر مین لطافت زیادہ ہوتی ہے اور جوہر لطیف کا قوام قابلیت انفعال کی زیادہ رکہتا ہی - اگر آب باران کو آگ پر چڑہا کر جوش دین پہر عفونت کو کم قبول کرتا ہی اگر ترش چیزین کہائی جائین اور آب باران کے پینے کی ضرورت ہو جو قابل عفونت ہے تو اسوقت اسکے ضرر سے امان ہوتی ہے -

بارش کے پانی کے بعد دریا کا پانی صاف ہوتا ہے - اکثر چشمے بڑے دریاؤن مین اچہا پانی ہوتا ہے - برسات کے دنون مین انکا پانی بسبب اسکے کہ بذریعہ اب باران اسمین مٹی بہکر جاتی ہے گندلا ہوجایا کرتا ہے - یہہ گندلا پانی کچہہ دیر برتن مین رکہنے سے صاف ہوجاتا ہی اور اسکا میل تہہ نشین ہوجاتا ہی یا ذرا سی پہٹکری ڈالنے سے ایسا پانی جلد صاف ہوجاتا ہی - جو پانی جنگلون اور دلدلون مین سے بہکر آتا ہی اسمین اکثر سڑے ہوے نباتات اور دیگر مردہ چیزین شامل ہوجاتی ہین اگرچہ وہ بظاہر صاف اور پاکیزہ دیکہائی دیتا ہے اور ایسے پانی پینے سے بخار اکثر پیدا ہوتا ہے - اگر کسی کو ایسا پانی پینے کا اتفاق ہو اور اسکے کوئی دوسرا پانی میسر نہ آوے تو چاہیئے کہ اس قسم کے پانی کو جوش دیوے تا کہ وہ

سب دفع ہوجاوے —

دریا کا پانی کپڑے دہونے اور جانوروں کو نہلانے سے خراب ہوجاتا ہے جس جگہہ سے پینے کے واسطے پانی لیاجاوے اوس جگہہ پر کپڑے دہونے اور جانوروں کو نہلانے کی سخت ممانعت کرنا چاہیئے - بلکہ کپڑے دہونے وغیرہ کے لئے ایسی جگہہ مقرر کرنا چاہیئے جو بہت دور ہو اوسطرف کو ہو جدہر دریا بہتا ہی اسواسطے کہ اونکی غلاظت اودہر بہکر چلی جاوےگی اور اسطرف نہین آئیگی

اکثر لوگ دریا کے کنارون اور اوسکے متصل پاخانہ پہرتے ہین اور بارش کا پانی اس غلاظت کو بہاکر دریا مین لیجاتا ہی - مردون کو دریا مین ڈالتے ہین اور اکثر اون لوگون کی لاشین بہی دریا مین ڈالی جاتی ہین جو بعارضہ متعدی یعنی ہیضہ اور چیچک مرتے ہین اور بہت لوگ اپنے مردون کو جلاکر اونکی راکہہ کو دریا مین بہاتے ہین - اور اکثر دریاؤن کو لوگ تمام غلاظت اور کثافت ڈالنے کی جگہہ خیال کرتے ہین - اور علاوہ ازین شہر کی موریان اور قصاب خانون اور چمڑوے کارخانون کی کثافتین سب دریا مین بہکر جاتی ہین —

اسطرح سے بڑے بڑے دریا خراب ہوجاتے ہین اور بہت بڑا نقصان جب ہوتا ہی کہ ایک بہت چہوٹا چشمہ ہو جسکا پانی بہتا نہ ہو اور وہان اس قسم کی غلاظت اور کثافت پائی جائین - بہتا پانی ہوا کے وسیلہ سے آہستہ آہستہ خودبخود صاف ہوتا رہتا ہی - اسواسطے لازم ہے کہ دریا کے پانی کو صاف رکہنے کے لیئے سرگرمی کیجاوین ورنہ صدہا امراض پیدا ہوکر اوس مقام کے باشندون کو ہلاک کرینگے

اس شہر حیدرآباد دکن مین بہی جو ایک خشک ملک ہے ایک چہوٹی خشک موسی ندی سکتے ہین بیچ آبادی مین ہوکر ارزیار واقع ہے - یہہ ندی ہمیشہ

رہتی ہے اور کہین کہین ذرا ذرا سا پانی نظر آتا ہے لیکن جب بارش ہوتی ہے تو ایکبارگی یہہ پانی سے پر ہوجاتی ہے اور وہ ایک دن خوب جوش مارتی ہے بلکہ کبھی کبھی ایسا بھی دیکھا گیا ہے کہ بعد ہی چند ساعت کے وہ اتر جاتی ہے - اس ندی کا پانی پینے اور پکانے کے کام کا ہرگز نہین اور نہ لوگ اوسکو اس مصرف مین لاتے ہین - یہہ ندی معادن غلاظت اور کسافت ہے - لوگ بیچ آبادی مین اسکے کنارون پر پیخانے پھرتے ہین اور دہیڑ اور چمار اپنے مردون کو اسکے کنارون پر کچھہ زمین کہودکر گاڑتے ہین - اور دوسری قومین اپنے مردون کو یہان جلاتے ہین اور مسلمانون کے چند قبرستان ہی اسکے قریب ہین - اور اکثر شہر کی غلاظت اور کسافت بھی یہان ڈالی جاتی ہے اور شہر کے بڑے بڑے بدررو ئین بھی یہان اکر اسمین شامل ہوتی ہین - غرضیکہ اسکے کنارون پر جو بیچ آبادی مین واقع ہین تمام کثافتین اور سڑی ہوی چیزین جمع رہتی ہین اسواسطے کہ یہہ ندی مثل جمنا اور گنگا کے عمیق اور پر از آب نہین جو تمام میلی چیزون کو بہاکر لیجاوے -

پس جب یہہ معلوم ہوا کہ یہہ تمام غلاظتین اوسکے کنارون کی آبادی کے بیچ مین بدستور پڑے رہتے ہین اور بہت کم بہکر جاتے ہین تو صاف ظاہر ہے کہ وہ تری کے ذریعہ سے بہت جلد سڑینگے اور اونہین سے طرح طرح کی خراب گیسین یا ہوائین مثل کاربونک ایسڈ - سلفیٹ - ہاڈروجن - فاسفرس اور دیگر چیزین مضر صحت انسان پیدا ہونگے اور وہ کرہ ہوا کو بہت متعفن اور خراب کردینگے جسکا نتیجہ امراض وبائی اور دیگر امراض متعدی کا پیدا ہونا نکلے گا اور صدہا آدمیون کی جانون اور صحت مین خلل آویگا - اسواسطے مناسب ہی کہ جہانتک ممکن ہوا سکے کنارون پر شہر کے آس پاس کسی قسم کا کوڑا کرکٹ وغیرہ نہ پڑنے پاوے

بلکہ آبادی سے دور پر کچھ مضایقہ نہین ۔

تالاب اور چشمہ کے پانی کی بہت بڑی خبرداری کرنا چاہیئے اور ہمیشہ انکو صاف رکہنا چاہیئے کیونکہ ان مین پانی مثل دریا کے بہتا ہوا نہین ہوتا ہے اسواسطے انکا پانی بہت جلد خراب ہوجاتا ہے ۔ لوگ انمین نہاتے ہین اور منہہ دہوتے ہین اور انمین ہوسکتے ہین اور اپنے کپڑون اور کہانا پکانے کے برتنون کو اس مین دہوتے ہین اور انکے کنارون پر پیخانہ پہرکر انمین اب دست لیتے ہین اور اکثر انمین مویشی بہینس سور وغیرہ جاکر پڑے رہتے ہین ۔ بعض وقت گانون اور دیہات وغیرہ مین لوگ انمین درختون کو بہنگوے رکہتے ہین باوجود ان سب باتون کے لوگ انکا پانی پیتے اور کہانا پکانے کے کام مین لاتے ہین ۔

جو چشمہ اور تالاب گرمی کے موسم مین خشک ہوجاوے یا بہت کم رہجاوے اوسکا پانی خراب ہوتا ہے ۔ چہوٹے چہوٹے تالاب جو گہرون کے پاس ہوتے ہین اونکو بہروا دینا چاہیئے اور گانون کے آدمیون کو چاہیئے کہ وہ سب ملکر ذرا آبادی سے دور ایک بہت گہرا تالاب کہودین اور اسکا پانی پیاکرین تالابون اور چشمون مین مچہلیان رکہنا اور درخت ابی لگانا بہت مفید ہے لیکن گرے ہوے پتے اور مرجہاے ہوے اور سڑے ہوے درخت بہت مضر ہین کسی قسم کی غلاظت تالابون اور چشمون کے آس پاس نہونا چاہیئے تاکہ بارش کے پانی سے وہ بہکر انمین نہ چلے جاوے اور زمین مین ہوکر اونمین جذب نہوجاوے ۔

اگر ممکن ہو تو ایک بڑا دوسرا تالاب جانورون کے ہنلانے دہولانے کے لئے علحدہ کہدوا دیا جاوے اور اسمین بھی اچھے پانی کی رعایت

ہونا چاہیئے - جو کپڑے غلیظ اور میلے پانی مین دہوئے جاتے ہین وہ انسان کی صحت کو مضر ہوتے ہین - جیسا کہ صاف پانی انسان کے لئے ضروری ہی اسیطرح وہ جانورون کے لئے بھی مفید ہے - جانور اکثر برے پانی کی وجہ سے امراض مختلف مثل کرم وغیرہ مین مبتلا ہو جاتے ہین -

دریاؤن اور تالابون کے کنارے چھوٹے چھوٹے کنوے کھودنے سے اکثر اچھا پانی دستیاب ہوتا ہے اور پانی زمین مین چھن کر انمین آتا ہے شیخ بوعلی سینا اپنی کتاب قانون مین کہتا ہے کہ بہتر قسم پانی کی چشمہ کا پانی ہے - مگر سب طرح کے چشمہ کا پانی افضل نہین ہے بلکہ اوس مین کا چشمہ جو زمین سنگلاخ ہو جسکی مٹی پر کوئی حالت اور کیفیت غریب ایسی غالب ہو جو پانی مین اثر کرے یا زمین پتھر کی ہو کہ اوسمین قابلیت عفونت ارضی کی ہو مگر زمین سنگلاخ کا چشمہ سنگی زمین سے بہتر ہے پھر ہر ایک زمین سنگلاخ کا چشمہ بھی بہتر نہین ہے بلکہ وہ چشمہ جسکا پانی جاری ہو - پھر ہر ایک چشمہ جاری بھی زمین سنگلاخ کا اچھا نہین ہے بلکہ اوس زمین سنگلاخ کا جاری چشمہ جسپر دہوپ پڑتی ہو اور ہوا کے سامنے کھلا ہو اس صورت مین چشمہ جاری ایک فضیلت حاصل کرتا ہے اور جو چشمہ جاری ہو بلکہ راکد ہو اوسکو مواجہت آفتاب اور ہوا سے ایسی ردارت حاصل ہوتی ہے کہ اگر اوسپر دہوپ نہ پڑے اور ہوا اوس تک نہ پہونچے اتنی ردارت نہین ہوتی ہے -

یہہ بہی جاننا ضرور ہے کہ جو چشمے مٹی پر جاری ہون اونکا پانی اون چشمون سے بہتر ہوتا ہے جو پتھرون پر جاری ہون اسلئے کہ مٹی پانیکو صاف کر دیتی ہے - باقی آیندہ - محبوب حسین

# اخلاق

## قانون سخن

جب ہم تنہائی مین بیٹھکر کبھی اپنے قوم کے اخلاق اور عادات پر ذرا غور کرتے ہین اور اونکے اخلاق اور برتاؤ کو دوسرے قومون کے عادات اور اطوار سے مقابلہ کرکے دیکھتے ہین تو ہمکو زمین اور آسمان کا فرق معلوم ہوتا ہے اور ایک آہ سرد دل پر درد سے بے ساختہ اوٹھتی ہے اور زبان پہ بے تہاشا افسوس کا لفظ آتا ہے اور دل مین خیال آتا ہے کہ یا تو کسی زمانہ مین ہم تہذیب اخلاق نیک عادات - شایستگی مین ضرب المثل تھی یا اب ایک یہہ زمانہ ہے کہ اخلاق درست ہونا تو کجا اخلاق کے معنی تک نہین سمجھتے اور اچھی عادتین تو کہان روزمرہ کے برتاؤ مین ہی قصور ہے اور شایستگی تو کیسی سب کی آنکھون مین حقیر اور وحشی اطوار مشہور ہین—

سچ تو یہہ ہے کہ ہمنے اخلاق کو درست کرنا اور اچھی عادتون کو سیکھنا بالکل ترک کر دیا اور ہمکو اچھے برے مین مطلق تمیز نہین نہ ہمکو بات کرنے کا سلیقہ رہا اور نہ لوگون سے ملاقات کا ڈھنگ معلوم رہا - نہ غمی و شادی کے آداب سے آگاہ ہین اور نہ یار و آشنا کے ساتھہ برتاؤ رکھنا جانتے ہین - بات چیت کی تمیز جلسون اور مجلسون مین موقعہ کی گفتگو کرنا بالکل چھوڑ دیا ہے—

چونکہ اخلاق انسان کے لئے ایک زیور ہے جسکے بغیر اور حیوانون سے بھی بدتر ہے اور کج اخلاقی اور بدتمیزی کے مضرتین کثیر ہین اسواسطے لازم ہر محب قوم اور خیر خواہ ملک پر فرض ہے کہ وہ عمدہ اخلاق اور اچھی عادتونکو

مشتہر کرے - یہہ خیال کرکے اس خادم قوم نے بھی چند قاعدے بات چیت کرنے کے
جو اچھے معلوم ہوئے کتابوں سے انتخاب کرکے درج ذیل کئے ہین - وہو ہذا -

## بات چیت کرنے کے عمدہ قاعدے

ف ۱ اکثر بات چیت کرو مگر لگاتار باتون کی جھوڑ نہ باندھو - شاید بہت لوگون سے
تم باتین کرتے ہو وہ سنتے سنتے تھک جائین - کیونکہ بہت کم ایسے لوگ ہوتے ہین
جو کسی چیز کو ایسی خوبی سے بیان کرسکتے ہین جس سے سننے والے ایک عرصہ تک برابر
مخاطب رہین اور اونپر بار نہ گذرے عموماً بات چیت عجز و انکسار کے ساتھہ کرنا چاہیئے
جہان تک ممکن ہو باتین بامعنی اور پرمطلب ہون اور جلسہ اور صحبت کے خلاف اور
توہین آمیز نہ ہون -

ف ۲ جلسے اور مجلس مین کہانی یا حکایت بیان کرنے سے اجتناب کرو مگر بشرطیکہ
وہ بہت مختصر ہو اور ہمارے مطلب کے مناسب اور برمحل ہو - اور اگرچہ وہ حکایت
مختصر ہو لیکن اس بات کا خیال رکھنا چاہیئے کہ جہان تک ہوسکے اوسکو چند لفظون مین
بیان کرو اور اوس حکایت مین دوسری حکایت شروع نکرو اور بات چیت مین
پیشتر حکایت شروع کرنے کے مخاطبون سے معافی مانگو تاکہ معلوم ہو کہ تم خود کہانی
اور حکایت بیان کرنے سے نفرت کرتے ہو لیکن اوسکی اختصار کی وجہ سے خوب
ہوتی ہے اور اگر تمہاری حکایت مین کوئی بات ہنسی کی ہو تو خود اپنے آپ پہلے
نہ قہقہہ مارو اس سے اوسکا مزہ جاتا رہتا ہی - طول و طویل حکایت سے زیادہ
کوئی شے ناقابل پسند اور لغو نہین ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ حکایت کہنے والا
غبی اور لغو مزاج کا آدمی ہے اور غور و فکر کا عادی نہین ہے اور اس حرکت سے
بڑھکر کوئی بات لغو اور قابل تبسم نہین کہ حکایت بیان کرنا اور خود ہنسنا تاکہ اوسکی

تعریف معلوم ہو۔

ف ۳ گفتگو مین ایک بات کو بار بار نہ کہو اور کسی الفاظ کو مثلاً " وہ کہتا ہے " اور " وہ کہتی ہے " دہورا دہورا کر نہ کہو۔ بعض لوگ ان الفاظ کو ایسا زیادہ دہوراتے ہین کہ مخاطب کا دہیان اوس بات سے باطل ہوجاتا ہے اور اسکی مثال ایسی ہے جیسے کہ ارگن باجی مین کوی سور برابر بجتا ہو اور وہ اوس گیت یا راگ کو خراب کردے جو اوسمین گایا جاتا ہو۔

ف ۴ جملہ معترضون سے یعنی ایک بات کہتے کہتے دوسری باتین شروع کرنے سے بھی اجتناب کرنا چاہیئے جو بات یا حکایت مسلسل بیان کی جاتی ہے وہ بہ نسبت اسکے ہمیشہ اچھی معلوم ہوتی ہو کہ بیچ بیچ مین سے اصل مقصد کو چھوڑکر دوسرے قصے بیان کئے جاوین مثلاً کتنا برا معلوم ہوتا ہے جب کوی شخص ایک بات بیان کرے اور اوسمین کسی دوسرے شخص کا ذکر آجاے تو وہ یہہ کہئے " کہ جس شخص کا ذکر مین آپ سے کرتا ہون وہ زید کے لڑکے ہین جو محلہ افضل گنج مین رہتے ہین۔ آپ ضرور اونکو جانتے ہونگے اون کے بھای کے پاس ایک گھوڑا تھا جسکو اوہنون نے پارسال کی گھوڑ دوڑ مین جیتا تھا۔ اگر آپ اونکو نہین جانتے تو آپ کچہہ بھی نہین جانتے ہین " یا وہ یہہ کہئے " کہ وہ صاحب طویل قد راست قامت اور بوڑہے ہین۔ اونکے سر پر لمبے لمبے بال ہین۔ کیا آپکو یاد نہین ہی " یہہ کلمے کسقدر بے فایدہ اور بے محل اور خلاف مطلب ہین اسیطرح اور بھی بے موقع گفتگو کے ڈہنگ ہین جو آجکل بکثرت استعمال کئے جاتے ہین جہوٹ نہ بولنے مین اسقدر احتیاط کرتے ہین کہ وہ حد اعتدال سے گذر جاتے ہین اور بے فایدہ باتین کرتے ہین مثلاً یہہ کہنا کتنا فضول ہے کہ " مجھکو یاد ہے کہ یہہ بات اوسوقت ہوی جبکہ مین اور میر اہیچا زید نامی چوک مین تھے۔ نہین نہین مین نے

غلطی کی ہین اوسوقت چار مینار کے پاس تہا لیکن عمرو بہی وہان تہا وہ اسباب کو کہہ سکتا ہے۔ تاہم مجھکو یقین ہے کہ یہہ بات اوسی وقت ہوی کیونکہ مین چار مینار کے پاس ایک دوکان پر شام کو چاے پیتا ہون۔ خیر کچہہ مضایقہ نہین یون ہی ہوگا۔"
اس قسم کی باتین محض بے فائدہ اور فضول ہین اور اس سے سننے والیکو ایک بار معلوم ہوتا ہے اور اگر متکلم کسی وجہہ سے گفتگو بند کردے تو کچہہ مطلب نہ معلوم ہوگا۔ اسی طرح وہ لوگ بہی لغو اور فضول گو ہین جو دوسرون کی بات کاٹتے ہین اور ایک شخص کو بیچ مین بات کہنے سے باز رکہتے ہین اور فضول اپنے دلائل بے فائدہ اوسکی کسی بات کے رد کرنے مین لاتے ہین مثلاً اگر کوئی شخص کہتا ہے کہ "مین نے آج صبحکو زید سے نو بجے ملاقات کی تہی اور وہ مجھکو بازار مین چار مینار کے پاس ملے تہے" تو ایسا شخص جو بات کو بیچ مین سے کاٹتا ہے کہنے لگتا ہے کہ "قصور معاف ہو جناب مین آپکی مخالفت نہین کرنا چاہتا ہون وہ تو آج نو بجے کے بعد مجھکو افضل گنج مین ملے تہے۔

ف ۵ بعضے لوگون مین یہہ عادت ہوتی ہے کہ جتنے وہ باتین کرتے ہین اونکا ہاتہہ پکڑ لیتے ہین یا اون کے کندہے پر ہاتہہ رکہتے ہین یا اون کے شیروانی کا بوتام چہوتے ہین تاکہ مخاطب اون کی بات کو خوب سنے۔ اور غالباً ایسا متکلم خوب جانتا ہے کہ اوسکی باتین لوگون پر بار ہوتی ہین۔ اسواسطے آدمی کو چاہیے کہ ایسا کبہی نہ کرے۔ اگر وہ شخص جس سے تم باتین کرتے ہو تمہاری باتین اس خوشی سے نہ سنے جس خوشی سے تم اوس سے کہتے ہو تو بہتر ہے کہ تم باتین کرنے سے اوسوقت باز آو کیونکہ اگر تم اوسکو ایک مرتبہ اپنے باتون سے پریشان کروگے تو بار ثانی وہ تمہاری باتین سننے سے اجتناب کریگا۔

ف ۶: بعضے لوگون مین یہہ عادت ہوتی ہے کہ جب وہ باتین کرتے ہین تو

مخاطب کو ڈہکیلتے ہین یا ایکطرف کو دہکا دیتے ہین اور ہر فقرہ کے اخیر ہین اوس سے یہہ پوچہتے جاتے ہین کہ "کیا یہہ سچ نہین ہے؟" "تم جانتے ہو کہ مینے تم سے ایسا کہا تہا" "تمہاری کیا راے ہے" اور اسیطرح کے سوال کرتے جاتے ہین - یا کبہی اپنے مخاطب کو جس سے وہ باتین کرتے ہین کہونی سے دہکیاتے جاتے ہین - خدا کے واسطے ایسی حرکت سے پرہیز کرو اس عادت سے لوگ تمہاری صحبت کو ترک کرینگے۔

ف بہت باتین کرنے والے لوگ جنکو بکی کہتے ہین اکثر کسی بیچارے آدمی کو جلسہ مین بنانے لگتے ہین یا اوس سے تمسخر شروع کرتے ہین اور یہہ لوگ اکثر اوسہی غریب بیچارے کو زیادہ بناتے اور چہیڑتے ہین جو اوس جلسہ مین زیادہ خاموش یا چپ ہوتا ہے - یا اونکے قریب بیٹہا ہوا ہوتا ہی - لگاتار ایک گہنٹہ تک یہہ بکی لوگ اوس غریب کو بناتے ہین اور آپسمین اوسکا ذکر کہس پس کرتے ہین اس حرکت سے زیادہ کوی بات خلاف تہذیب نہین ہے - اگر کوی ان بے رحم فضول گو لوگون مین سے تمکو بناے اور تمسخر کرے اور تم اوسکو شرمندہ کرنا چاہو تو مین تمکو نصیحت کرتا ہون کہ تم اوسکی باتون کو جو وہ تمہارے بنانے اور چہیڑنے کے لیئے کہے چپ چاپ بیٹہے ہوے سنو - اور ایسا ہی کرنا چاہیئے کیونکہ اگر یہہ نکروگے تو اس سے زیادہ اور کیا کرسکتے ہو کہ وہان سے اوٹہکر چلے آو یا کسیطرحکا طیش مین تکلم مین ظاہر کرو -

ف دوسرون کی باتون مین دخل دینا ایک بہت بڑی ناپسندیدہ حرکت ہے اور ایسے لوگ صحبت کے قابل نہین ہین - اس سے بڑہکر کوی بات خلاف تہذیب اور بیہودی نہین ہے کہ دوسرے کے موہنہ سے بات لیلین اور خود گفتگو کرنے لگیں

# فوائد فلسفه

## الحکمة تنادی العلماء باعلی صوتها وتطالبهم بحقها فی محکمة العقل

فلسفه یعنی حکمت چه — و غایت و فائدهٔ آن چیست و سبب حقیقی حصول آن در عالم انسانی کدام چیز تواند بود و موجب اصلی انتشار آن در مسلمانان چه بوده باشد و نسخهٔ جامعه و گرامی نامه اش کدام است و پایان و نهایت اش کجاست آیا بتالیفات فارابی و ابن سینا و تصنیفات ابن ماجه و ابن رشد و کتب شهاب الدین مقتول و میر باقر و ملا صدرا و سایر رسائل و تعلیقاتیکه متعلق است بفلسفه کفایت حاصل می شود یا نه — اگرچه پیشینیان فلسفه را بعبارات شیرین و چست ترجمه بیان تعریفها و تحدید ها نموده اند و لکن آن تعریفات بسبب اصطلاحات عجیبه و صعوبت ترکیب و غرابت وضع و بجهت ارتیاح نفوس بامور بدیعه الفاظ آنها مقصود بالاصاله معلمین و مطلوب بالذات متعلمین و محط انظار متفلسفین و مجال افکار متمنطقین گردیده است و معانی و مفاهیم شان چنان متروک و مهجور شده که گویا معرفین را هرگز مقصد و مرادی از تعریفات خود بجز بحث جامعیت و مانعیت و ذکر جنسی شامل و فصلی مانع نبوده است لهذا چشم از آنها پوشیده و قید عادت را اگرچه بر نفوس دشوار باشد بر داشته میگوییم فلسفه خروج از مضیق مدارک حیوانیت است بسوی فضای واسع مشاعر انسانیت و ازالهٔ ظلمات اوهام بهیمیت است بانوار خرد عزیزی و تبدیل عمی و عمش است به بصیرت و بینائی و نجات است از توحش و تبربر جهل و نادانی بدخول در مدینهٔ فاضلهٔ دانش و کاردانی و بالجمله صیرورت انسان است انسان و حیات اوست بحیات مقدسهٔ عقلیه — و غایت آن کمال انسانی است در عقل و نفس و معیشت و کمال در معیشت و رفاهیت در زیست شرط اعظم است کمال عقلی و نفسی را نخستین سبب است از برای حرکات عقلیهٔ انسان و خروج آن از دائرهٔ حیوانات و بزرگترین

موجبیت بجهت اشتغال قبائل باهم ازحالت بداوت و توحش بعالم حضارت و مدنیت
وا رسته علت اولای انتشار معارف و ایجاد علوم و اختراع صنایع وابداع حرف
زیرا انکه انسان درکمال معیشت خویش محتاج است بزراعت وغرس اشجار وحراست
اثمار واقتنای حیوانات وصیانت آنها و استنباط میاه وحفر انهار وانشاء جسور وقناطر
وغزل ونسج بطوریکه شایان ودلپذیر بوده باشد وبناء عمارات بنهجیکه زیست
انسانی را شاید وحفظ صحت خویشتن ومعالجه امراض طاریه بر بدن خود وجمیع اینها
حاصل نمی شود مگر بقلع وقطع وکسر ونحت وتثقیب ودرفع وحمل ونقل وادویه وتعدیل
وموازنه وبمعرفت فصول وازمنه وحوادث جویه وشناختن طبایع اراضی وخواص
اقالیم وتاثیرات اهویه ودانستن امزجه مرکبات وفعل وانفعال بسایط وکیفیت تحلیل
وترکیب وادوات آن وچون قیام شخص واحد بدین امور متکثره متعسر ویا متعذر است
البته تعاون وتبادل درعمل که آنرا معامله می گویند ناگزیر خواهد بود پس کمال انسانی
درمعیشت محتاج شد بجزئیات متکثره که حد وپایان ندارد لهذا واجب شد برانسان
که جمع نماید آن جزئیات را در تحت قواعد کلیه وقوانین عامه وچون قواعد کلیه
در نزد او بسیار شد آنها را برحسب تناسب وتلائم افراز نموده بتاسیس علوم وتبویب
فنون اشتغال ورزید چون فن فلاحت ونباتات وعلم حیوانات وبیطره وعلم هندسه
ومثلثات ومساحت وعلم حساب وجبر ومقابله وعلم طب وجراحت وتشریح وفیسیولوجیا
وخواص ادویه وکیفیت ترکیب آنها وعلم فلک وجغرافیه واسطرلاب وقطع بحار وعلم معادن
وطبقات الارض وعلم طبیعت وجر اثقال واحوال میاه وحوادث جویه وعلم کیمیا که
عبارتست ازعلم تحلیل مرکبات وترکیب بسائط وخواص آنها وعلم تدبیر منزل وفن قوانین
مدنیه ونظامات بلدیه وسیاست دولیه وچون مقصود اصلی ازین فنون اعمال و

اشتغال بود سعی بلیغ نمود در تطبیق و توفیق میانهٔ علم و عمل و هر قدر که افراد انسان تنزاید پذیرفت و حاجات در معیشت افزونی یافت این فنون را ترقی حاصل شده مسائل اش روی بازدیاد گذاشت نهایت این بود که گفتیم علت اولای جلّ علوم و معارف و صنایع کمال در معیشت است و انسان را پس از آسایش اندکی در معیشت نظر توجه بجانب نفس خویش افتاده دانست که کمال معیشت با فساد اخلاق و تمامی اسباب راحت بدنیه با سوء ملکات باطنیه عین نقصان است چونکه چون مضطرب از حوادث و کوارث ... همه و شرهٔ مستقی مبتلای بجوع البقر و حسود محزون از نعم غیر و غضوب ملتهب از زلات حقیره و بخیل محروم از لذائذ را اگر همه اسباب معیشت حاضر بوده باشد چه راحت و رفاهیت دست خواهد داد و لهذا بقوه فلسفه اخلاق فاضله را از ملکات رذیله تمیز داده تا آنکه بتحلیه و تخلیه او را کمال نفسانی حاصل گردد و از برای مراقبه نفس خویش و محافظت ملکات مقدسه آن فن تهذیب الاخلاق اختراع نمود و چون عقل از اصلاح بدن و معیشت آن و تعدیل و تقویم اخلاق نفس پرداخت عطف عنان فکر را بجانب خویش نمود جویای کمال منتظر و حیات حقیقیه و سعادت ابدیه و لذائذ معنویه خود گردیده و بهدایت حکمت بحث از پیدایش و حقیقت خویش نموده و اسباب مشاعر و علل مدارک و ارتباط آنها را بجا سات بدنیه طلب و نتائج و معلولات هر یکی را جدا ... دواعی صلاح و فساد هر واحدی را خواهان ودر فهمیدن علاقه عقول با بدان و ارواح با جساد سعیهای بلیغ بجا آورده و باعث اختلاف اخلاق امم و علت حصول هر خلقی را جداگانه دریافت نموده و مقتضی عروج و هبوط ملل را و رمدنیت و علوم و معارف و صنایع موضوع بحث قرار داده و علل شرایع و بواعث تشریع را جویا گردید و عالم را محط فکر و نظر خود ساخته ودر مبدأ و منشاء و اصل و مادّه و عوارض و حوادث و علل و معلولات او

بنهج عموم وخصوص تدبرها وتعمقها نموده واسباب تجاذب وتدافع وتقارب وتباعد
وفعل وانفعال اجزاء عالم را تحقیق کرده وحرکات وبواعث آنها را استکشاف وموجب
تکون جراثیم نباتات وحیوانات ومقتضی تبدل آنها بهیأت منتظمه واشکال متقنه محکمه و
غایت وجود آنها را آنقدر که حکمت مساعده نموده است فهمیده ودر بقا وسعادت خویشتن
افکار دقیقه بکار برده پس از آن از برای جمع قوانین کلیه وضبط جزئیات متکثره
ایکه متعلق بدین امور است فنهای چند وضع نموده است چون فن فلسفه عقلیه وفن فلسفه
اخلاق وفن فلسفه تاریخ وفن فلسفه شرایع وقوانین وفن فلسفه اولی وحکمت علیا
وچون غایت حکمت معلوم گردید ظاهر وهویدا شد که سبب اولی وباعث حقیقی
پیدایش آن در عالم انسانی اولا حاجت ودشواری راههای معیشت انسان است
وصعوبت زیست اوست چون سایر حیوانات وثانیا عقل فطری وخرد غریزی است
زیرا انکه قوام وحیات او با دراک اسباب وعلل ولذت ومسرت آن در کشف مجهولات
ودانستن خبایای عالم هستی میباشد — واما موجب انتشار آن در مسلمانان
پس باید دانست که افکار عالیه هر قومی بلکه هر شخصی برحسب ادراکات کلیه ابتدائیه
آن قوم یا خود آن شخص میباشد وادراکات کلیه ابتدائیه بمقدار معلومات جزئیه و
معلومات جزئیه باندازه ضروریات معیشت ووضع زندگانی ایشان خواهد بود
واین مطلب از مقایسه طفل دهقانی ببچه شهری بوضوح خواهد پیوست بنابراین
اگر قومی متوغل در بداوت وعریق در توحش بوده بصلابت ودرشتی وخشونت تعیش
در ملبس ومأکل ومسکن ومبیت خود کرده باشد لامحاله لوازم معیشت وضروریات
حیات وسامان زندگانی آن در نهایت قلت ورثاثت ومعیشت آن قوم قریب
بعیش وزندگانی حیوانات خواهد بود وچون بدین رتبه خسیسه بوده باشد ودرین دائره

شیقه حرکت و جولان نماید البته ادراکات جزائیه بشر بدان نسبت اندک خواهد بود
و در وقتیکه ادراکات جزئیه که منشأ انتزاع است در نهایت کمی بوده باشد هرگز ادراکات
کلیه ابتدائیه منتزعه او بدرجه کثرت نخواهد رسید و هیچ وقت آن قوم صاحب افکار عالیه
نخواهد گردید بلکه در ادراکات نیز نزدیک به بهیمه حیوانات خواهد بود و هر کسی را که
اندک المامی بفن تاریخ بوده باشد خواهد دانست که در قرون ماضیه و ازمان سالفه
هیچ امتی یافت نمی شد که ابعد از مدنیت و اعرق در بداوت و امکن در توحش
بوده باشد از امت عربیه و همین است را در ازمان غابره بغیر اشعاری چند که
بنای آنها بر تخیلات است معارف دیگری نبود و از حرکات فکریه عالیه
و ادراکات کلیه عقلیه و فنون حکمیه جلیله بالمره محروم بود تا آن زمانیکه مبدأ اول
و حق مطلق بواسطه برگزیده پیغمبر خود گرامی نامه فرستاد و دران گرامی نامه
بعد از دعوت بوحدانیت و سپس طلب اعتراف بانبیاء که مهابط حکمت اند
جهل و غباوت و عمی و عمش و اتباع ظنون و اوهام و پیروی تقالید را در مواضع
چند بدترین مذموم و علم و حکمت و معرفت و تدبر و تفکر و بصیرت را بدایع بلیغه
در مواقع بسیاری مدح نمود و مفاسد اخلاق رذیله را بآیات شافیه بیان و
منافع ملکات فاضله را بعبارات محکمه آشکارا ساخت و شرح احوال امم سابقه
را داده و در تلو آن جزای دینوی استقامت و اعتدال و سزای عاجل
اعوجاج و انحراف هر یکی را از برای عبرت گرفتن ذکر فرمود و اساس
قوانین کلیه معاملات منزلیه و مدنیه را چنانچه موجب سعادت مطلقه گردد تبیین و
مضرات ظلم و تعدی که نتیجه توحش و تبربر است توضیح کرد و گفت انسان که
آنچه در زمین است از برای تو خلق شده پس ترهب مکن و از لذائذ آن [illegible]

عدل بهرهٔ خویشتن بگیر و خود را از زینتی که عطاهای الهی است محروم مساز و کملین در عقل
و نفس را که عبارت از صالحین بوده باشد بشارت وراثت همهٔ روی زمین نوید داد
و بالجمله در آن گرامی نامه با آیات محکمه جراثیم فنون حکمیه را در نفوس مطهره نهاد و راه
انسان شدن را با انسان وا نمود و چون آن است عربیه بران گرامی نامه ایمان آوردند
از عالم جهل بعلم و از عمی به بصیرت و از توحش بمدنیت و از بداوت بحضارت منتقل گردیده
احتیاجات خود را در کمال عقلی و نفسی و در معیشت فهمیدند و آن جراثیم وا رُوِیها اندک
اندک بالیدن گرفت و افکارها در تزاید شد و عقلها در دوائر وسیعهٔ عالم از برای
اکتساب کمالات در جولان آمد تا آنکه جماعتی در زمان منصور دوانقی ملاحظه نمودند
که قطع این مراحل و طی این منازل بی پایان بدون استعانت بافکار عقلای
مشارکین در نوع خالی از صعوبت و دشواری نخواهد بود و دانستند که تکبر نمودن در
تعلم بجهل راضی شدن است لهذا در عین شوکت و سطوت و عزت اسلام و مسلمین
بجهت شرف و رفعت علم و علو مقام آن به پیش اذل رعایای خود که نصاری و یهود
و مجوس بوده باشد سر فرود آورده اظهار فروتنی نمودند تا آنکه بواسطهٔ آنها فنون
حکمیه را از فارسی و سریانی و یونانی بعربی ترجمه کردند و از این معلوم شد که آن
گرامی نامه نخستین معلم حکمت بود مسلمانان را — و نسخهٔ جامعهٔ فلسفهٔ این عالم کبیر است
که هر شخصی در و حرفی و هر نوعی کلمهٔ و هر جنسی سطری و هر عالم صغیری صفحهٔ
و هر حرکتی و تغیری شرحی و حاشیهٔ از برای او میباشد و این کتاب کبیر را
پایانی پیدا نیست و حروف و کلمات و سطور و صفحات آن بشمار بشر در نیاید و در هر
کلمهٔ بلکه در هر حرفی از آن آنقدر رموز و اسرار مضمر است که اگر جمیع حکمای
گذشته و موجوده را عمر نوح بودی و هر یکی در هر روز هزار رمز را حل و هزار سر را

کشف نمودے باوجود این اکتناه آن عاجز و بر قصور خویش اعتراف کردندے پس اگر کسے دعوی آن کند که بدو سه ورق پارینه که در دست دارد احاطه تامه بعالم نموده و همگی اسرار آن را فهمیده است البته آن مبتلا بجهل مرکب و یا مالیخولیا خواهد بود و این اخیر اقرب است بلی هر کس هرچه نوشته است بر حسب قوت وضعف ادراک وحدت و انفلال بصیرت خویش از روے کتاب عالم نوشته است و چون کمال انسان در عقل و در معیشت باندازه علم اوست بکتاب عالم وحال او ظاهر شد پس کمال انسانی را حدے و نهایتے نخواهد بود و لهذا واجب است بر هر شخصے بانفراده و بر هر استے بهیئت مجموعه که آن نسخه جامعه را از برای عروج بمدارج کمال عقلی و کمال در معیشت پیش نهاد خود کرده و در و بنظر بصیرت غور نموده هر روزه بهره تازه و حظے جدید استحصال نماید - و چون این مطلب آشکارا شد پس هر کس را ظاهر و هویدا گردید که فلسفه را حدے و پایانے نیست و اندازه ندارد و هر درجه ازدرجات آن اگر فی حد ذاتها ملاحظه شود کمال است و چون بدرجهٔ عالیتر نظر افتد نقص شمرده می شود و وقوف در درجهٔ از درجات آن یا ناشی است از غفلت و ذهول و یا از کورئ جهل مرکب و یا از دون همتی و خست فطرت - و تألیفات حکماے اسلامیه بقطع نظر از عدم کفایت اضعاف اضعاف آنها از براے حصول کمال انسانی از چندین وجه نقص و ناتمامی میباشد وجه اول آنست که مطالب مندرجه دران کتب چنانچه فی نفس الامر و الواقع و در نزد حکماے یونان بود برما آشکارا نگردید بلکه حکمای مسلمین آنها را بزیور کمال و حلیهٔ عصمت از خطاها جلوه دادند و ابواب چون و چرا را بر روی اذهان صافیه بستند و سببش این بود که آنها اعتقاد نمودند براینکه فلاسفه اغریقیین و یونانیین همگی صاحب عقل مطلق و ارباب ملکات مقدسه و خداوندان قوای قدسیه مکاشفات حقه میباشند و افق مشاعر و مدارک آنها فوق افق مشاعر سایر انسانهاست و بهمنا

اقوال آنها را مانند وحی آسمانی قبول نموده تقلید نمودند ایشان را ترجیح دادند چنانچه
عوام تقلید میکنند پیشوایان خود را در مطالب و مقاصد حتی ابن سینا با جلالت قدرش
در وقتیکه درستی خیالات نمایه مرتبه شیخ ارسطوی افریقی را در مسئله نفوس فلکیه
این امر را بسیار بزرگ شمرده وحشت و دهشت برو غلبه کرد و خوف و خشیت او را
فراگرفت و بجهت این اولاً با کمال انفعال و ثانیا اشارهٔ خفیفهٔ برأی جدید خود کرده
پس از آن در جلسه دیگر با غایت عجز و اضطراب آن را بیان نمود و ملا صدرا را
قوت اعتقاد بدان قوم بران داشت که کفر و زندقه و الحاد را در حق آنها محال شمرده
در صدد محامات از ذیمقراطیس و تالیس و انباذقلس و ابیقورس وغیره بر آمد و هر یک
از اقوال ایشان را که صریح در انکار صانع بود تاویل نموده عذرهای سست از طرف آنها
آوردن گرفت و شهاب الدین مقتول دائرهٔ تقلید را وسعت داده اقوال زردشت
را نیز با اعتقاد تام بلا بینهٔ محققه و حجج صادقه پذیرائی نمود و قول بنور و ظلمت را رونقی تازه
داد و این حسن اعتقاد حکمای مسلمانان را از آن دست داد که گمان کردند آن
فلاسفه اقدمین هر یکی در فلسفه فنون چندی را با غایت اتقان و نهایت استحکام بدون
مساعدهٔ افکار دیگران اختراع نموده با غموضت مسائل و صعوبت مطالب آنها
و از این غافل شدند که علوم فلسفیه چون سائر فنون و صنایع بتلاحق افکار و تتابع
آرا بدان پایه رسیده است و اول پیدایش اساس جمیع آن فنون هندوستان
بوده و از آنجا ببابل رحلت و از بابل بمصر انتقال و از مصر ببلاد اغریق و روما رفت
و در هر انتقالی هیئت جدیدهٔ اکتساب و در هر مرحله پیرایه نوی استعمال نموده
از حالتی بحالت دیگر منتقل گردید چنانچه جراثیم نباتات و حیوانات از حالت نقص بکمال
منتهی میشود و حکمای اغریق و روما را در آن فنون بغیر از چند آرای نو رسیده و اقوال

معدوده چیز دیگرے نبود ولکن چون آنہا اسامی اساتذه خود را مصرحاً ذکر نکردند حکماے
اسلام را چنان گمان شد که این فنون را از کتم عدم بلا سابقه بعالم وجود آورده اند
و بمنصه شہود جلوه داده اند و بعض از حکماے اسلام وسہان دائره حقیقت تقلید بہراے
مسرت اشکاے چند از متشابہات مموه و مباحثات مزوقه بر صفحات نقش نموده
بجہت تافیه حکمت یونانیه آنہا را حکمت یمانیه نام نہاد و وجه ثانی مخلوط بودن مسائل
فلسفیه آن کتب است غالباً بمطالب کلامیه صابئین و سبب آن این است که
اغریقین و رومانیین صابئی المذهب بودند و با فلاک و کواکب ایمان و با لہٰ
متعدده اعتقاد داشتند لہذا معتقدات خویش را بادله مموه و بکلمات مزوقه و
با قوال مزینه و به بیانات محسنه و بخطابیات شیرین و اقناعیات دلپذیر درج
امواج فلسفه نمودند و آنہا را مسائل حقه حکمت انگاشتند چون قول بمُثُل افلاطونیه
وارباب انواع که عبارت از آلہه ایشان بوده باشد و چون حکم بعدم جواز خرق
والتیام بر افلاک و بودن آنہا از عنصر خامس و اثبات عقول و نفوس فلکیه از برا
آنہا و جمله مسائلی که متعلق با فلاک است و حکماے مسلمانان برین نکته ملتفت
نشده جمیع آن مسائل را نقداً بقاً انہا قبول نموده در مؤلفات خود ثبت کردند و اگر
منصفی اندک غورے بنور بصیرت در آن مطالب نماید بر و ظاہر خواهد شد که یک برہان
ہم از براہین اثبات آنہا ذکر نکرده اند بلکه عقائد خود را چنانچه عادت متکلمین ہر دین است
به بعضے از مموہات از براے سامعین جلوه داده اند و وجه ثالث آنست که مسائلی
که در آن کتب مندرج است فی حد ذاتہا ابتر و ناقص میباشد اما مسائل جبر و مقابله و مسائل
ہیئت بجہت آنکه خود مؤلفین در کتابہاے خود بنا تمامی آنہا حکم کرده اند چنانیکه فلاح الحساب
و تذکره طوسی حتی طوسی پس از آنکه بقوه فکر خود مساعده سابقین را نموده از براے

اتمام مسائل هیئت چندین افلاک نو از نهان خانهٔ خیال خود بعالم سماوات عطا فرموده است باز در بعضی از جاها اعتراف بعجز خود میکنند و اما مسائل طبیعیات پس باید دانست که تمامی مسئلهٔ ترکیب جسم از هیولی و صورت و متعلقات آن موقوف است بر اینکه لازم جسم بر فرض بساطت اتصال ذراعی و لازم مقدار ذراعیت بوده باشد مثلاً تا آنکه لازم آید از وقوع انفصال انعدام آن بالمرّه و وجود دو چیز از عدم بحت و اجتماع اتصال و انفصال در شیء واحد و در اینجا مؤلفین بسرعت در گذشته اند بلکه در جائی بعضی مبنای این مسئله تصریح نموده گفتند که قابل انفصال بالذات مقدار است فقط پس از آن آگاه شده تحکماً حکم نمودند بفرق میانهٔ انفصال تقدیری و انفصال انفکاکی و حال آنکه ثانی فرع اول است و بیان کردند که واسطهٔ در میان قوه و فعل نیست و حرکت بمعنی القطع وجود ندارد بلکه موجود حرکت بمعنی التوسط است و آن دفعیة یبا شد پس از آن حکم کردند که حرکت خروج شیء است از قوه بعالم فعل تدریجاً و این عین ناتمامی کلام است و تصریح نمودند که زمان موجود است و آن مقدار حرکت است سپس آن تقریر کردند که بغیر از آن سیال چیز دیگری موجود نیست و آن غیر زمان است و میگویند طبیعت مقداریه جسمیت نیست ممتد و مقدار بعد نیست عرضی متصف بامتداد و استکناف، بنمایند از بعد مجرد [illegible] ال آنکه محذور متوهم در وجود بعد مجرد با دعوی تغیّری در هر یک از صورت جسمیه و مقدار جاری میگردد و اعجب از این آنست که انکار وجود بعد مجرد را مینمایند پس از آن کیفیت وقوع حرکت اینیه را بیان نمیکنند و آب و باد و خاک و آتش را بسیط میشمارند و عجز خود را بر تحلیل آنها دلیل قرار میدهند و انحصار عناصر را بتردید ناقصی ذکر میکنند که گویا ممکن نبوده که تردید دیگری بر آن تردید افزوده گفته شود هر یک از آنها یا قابل اشتعال است یا نه و هر یک از آنها یا قابل طرق است یا نه و هکذا و هیچ شکی نیست که اگر این نکته ملاحظه

می شد عدد عناصر از زمان ارسطو تا کنون بچهار عنصر منحصر می شد ودر استحالهٔ عناصر بیکدیگر
بظنون اکتفا کرده اند ودر بعضی مسائل کائنات جو چون قوس قزح منصفین آنها
اقرار بعجز کرده وغیر منصفین اقوال مضطربه بیان نموده اند ودر بعضی دیگر چون رعد
وبرق وشهب ورياح غالباً اتباع اوهام خود کرده هیچ دلیلی در دست ندارند وبعضی
آن را چون اعصار وزوابع بالمره ترک کرده اند ودر معادن وزلازل بتعلیلات
نارسند گشته اند ودر نباتات وحیوانات سخنان ناتمام گفته بر اسباب نمو وحیات
وعلل اختلاف اشکال وهیأت واقف نگشته اند وسخنان شافی که مبنی بر برهان
یا بر تجربهٔ صادقه بوده باشد در حواس باطنه نرانده اند ودر ابصار توهم خود را
بلا دلیل ذکر کرده اند ودر الوان وطعوم وروایح متحیر مانده اند ودر مجره وعظم وصغر
ثوابت سکوت ورزیده اند ودر حرارت آفتاب وسوادیکه در ماهست والوان مختلف
ایکه در سیارات است، سرگشتگی اظهار نموده اند وحکم نمودند بآنکه قوای حاله در جسم
معانی جزئیه ایرا که جزئیت آنش عبارت از مجرد اضافه است وخطوط شخصیه ایکه
بنقاط منتهی می شود وملتقای خطوط را ادراک میکند پس از آن بسبب ادراک
معقولات بسیطه ایکه در اذهان جز از معانی حاکیه وصور کاشفه چیز دیگری نیست
بر تجرد نفس ذاهب شدند واین جای عجب است وارتباط نفس را ببدن و
کیفیت تأثیرش را بکلام مبهمی بیان کردند وتجویز نمودند بودن ماده را محل از برای
امکان نفس ناطقه در ازل الازال وپس از ارتباط نفس ببدن وحصول
علاقهٔ تامه استنکاف نمودند که قابل فساد نفس بوده باشد بر فرض آنکه فساد چون
چون عوارض خواهان محلی بوده باشد حال آنکه فساد بمعنی انعدام ونابود شدن است
اما مسائل الهیات دانسته باد که آنها حکم کردند اولاً بوجوب سنخیت ومناسبت تامه

درمیانه علت ومعلول (بمحاکمات رجوع شود) پس ازان گفتند که خدای تعالی علت است
از برای جمیع ممکنات بعضی را بلا واسطه و بعضی را بالواسطه واز بیان سنخیت ومناسبت
میانه واجب تعالی وممکنات سکوت ورزیدند ودر سعادت وشقاوت نفس باقوال اشعریه
قناعت کردند وبالجمله غالب مسائل آن کتب ناتمام است واما کتب متاخرین همه آنها
مشحون است از ابحاث بسمله وحمدله وصلعمیه ومنازعات لفظیه ومناقشات درعبارات
وخلط مباحث علوم بیکدیگر وهیچ شبهه درین نیست که کتب متقدمین حکمای مسلمین باهمه نقل
جمیع وجوه بهتر است از تالیفات متاخرین چنانچه مسلمانان پیش درهر چیز بهتر بودند از
مسلمانان این زمان — وچون فلسفه وغایت وکتاب آنرا وحال کتب فلاسفه مسلمانان
معلوم گردید اکنون علما وفضلای هندوستان را مخاطب ساخته میگویم ای اصحاب
قرائح زکیه وای ارباب غرائز طیبه طاهره وای خداوندان اذهان ثاقبه وای
دارایان نفوس واسعه چرا انظار خودرا یکبار ازان کتب ناقصه برنمیدارید وبدین عالم
وسیع نظر نمی افگنید ودر حوادث وعلل آنها بی حجاب آن مؤلفات تدبر وتفکر بکار نمیبرید
وچرا ان عقول عالیه را همیشه درین مسائل جزئیه استعمال میکنید (که آیا علم ازجمله بدیهیات
مستغنی از تعریف ویا نظری محتاج بتعریف است وآیا علم از مقوله فعل است ویا از مقوله
انفعال است ویا از مقوله اضافه است ویا از مقوله کیف وموضوع منطق معقولات
ثانویه است ویا تصورات وتصدیقات بدیهیه والامکن فی الذهن والخارج کلیت او
بچگونه متصور می شود وکلی اعم از جنس است وجنس اعم از کلی پس چه چاره باید گزید وچه
فرق است میان جنس وماده وتصدیق بسیط است یا مرکب ومتعلق تصدیق چیست و
جعل مرکب است یا بسیط) وهیچ صرف فکر نمیکنید درین امر کلی مهم لازم بر هر عاقلی که آیا سبب
فقر وفاقه وبیچارگی وپریشان حالی مسلمانان چیست واین حادثه عظمی وبلیه کبری را

علاج هست یا نه و آیا مبدأ اول و حق مطلق از برای اصلاح آنان سببی مقتضی و موجبی قرار داده است یا نه و آیا نفس اصلاح این امت ممکن است یا محال و اگر ممکن است آیا وقوع میتواند پذیرفت و یا ممتنع بالغیر است و اگر ممکن الوقوع است آیا اسباب و شرایط و معدات آن چه باشد و علت مادیه و صوریه آن کدام است و موجد آن چه و جزء اخیر علت تامه آن را چه نام است و هیچ شکی و ریبی نیست که اگر کسی صرف عمر خود را درین مسئله جلیله نکند و این حادثه محزنه را محط فکر خود قرار ندهد عمر خویش را ضایع و تباه ساخته است و نه شاید آن را حکیم یعنی عارف باحوال اعیان موجودات نامید (ولو بات ق هذا العین تبکی صبابة علی غیر لیلی فهو دمع مضیع) دوباره نداد در داده میگویم ای علما هندستان ای ینابیع انظار دقیقه و ای معادن اسرار سدیده و ای منابع افکار عمیقه و ای اصحاب تالیف و تصانیف کثیره و ای ارباب رسائل و تعلیقات انیقه آیا طینت طاهره و فطرت مقدسه الهیه شما واقعا بدین راضی و خوشنود می شود که اذهان وقاده خود را درین مباحث صرف نمائید که آیا در وقت تصور تصدیق اتحاد مختلفین لازم می آید یا نه و اگر زید بگوید آنچه فردا بگویم کذب خواهد بود و چون فردا شود بگوید آنچه دیروز گفتم کذب است آیا کذب آن مستلزم صدق و صدقش مستلزم کذب خواهد بود یا نه و چون ممتنع در خارج ممتنع است در ذهن پس حکم بامتناع ممتنعات چگونه خواهد بود) و هرگز یک بار هم بر اسلاک تلغرافیه که ممتد است بجمیع ارجاء هندستان نظر نکنید و از اسباب آن سوال ننمائید و که برا انکه منشاء اعمال عجیبه و افعال غریبه است جولان گاه فکر خود نسازید و هر روزه تقریر کنید که رایت بخروج شعاع است و این تلغرافیکه اکنون منتشر است در همگی بلاد اذهان شما را تحریک ندهد و هیچ وجه عطف عنان فکر را بطرف او نکنید و از قوت بخاریکه اعمال و اثقال را بسرعت تمام بر روی قضبان آهن حرکت داده از ملکی بملکی نقل میکند پرسش ننمائید و الا شما حافظ

الفة الصور و نظاریہ رصدیہ و نظاریہ صحیحہ و امثال آنہا را اصل موضوع بحث قرار دہید و آیا جائے حیرت نیست کہ بحث درین امور جدیدہ را ترک نمائید بحث ہائیکہ در شفای ابن سینا و حکمت اشراق شہاب الدین مذکور نیست و آیا نہ واجب بر شما کہ خدمت کنید آیندہ گان را بافکار عالیہ خود چنانچہ سابقین کرام از برای شما خدمت کردند آیا نہ لازم است بر حکیم بلکہ بر عاقلی کہ بجہل راضی نشود و بغفلت خورسند نگردد آیا نقص نیست انسان را کہ فکرش از برای طلب اسباب حرکت نکند آیا عیب نمی باشد از برای عالم دانا و حکیم بینا کہ جمیع عالم را فنون جدیدہ و اختراعات لذیذ و انشارات تازہ فرا گرفتہ باشد با وجود این اورا از علل و بواعث آنہا ہیچ گونہ خبرے نباشد و عالم از حالی بحالی دیگر متحول شدہ باشد و او سر از خواب غفلت بر ندارد آیا لایق است محقق را کہ سفہا در مجہول مطلق براند و معلوم مطلق را نداند و در راہ ہیات موہومہ موشکافیہا کند و از معرفت امور ظاہرہ باز ماند این است مجمل آنچہ میخواستم درین معنی بیان کنم و ان شاء اللہ باز بدین موضوع رجوع کردہ مفصلاً سخن خواہم راند و امید وارم از علمای اعلام ہندوستان کہ بدین مقالہ نظر دقت فرمایند و البتہ بعد از نظر صحیح خلوص نیتم برآنہا ظاہر خواہد گردید۔ والسلام

راقم مولوی جمال الدین حسینی

## ریویو
## مولوی وحید الزمان صاحب

ہمارے چاروں طرف جو چیزیں موجود ہیں اونمیں قدرت خدا کے اسرار پوشیدہ ہیں اور ہر ہر ذرہ میں وہ صفتیں اور وہ باریکیاں اُس وحدہ لاشریک کی پائی جاتی ہیں جنکے دیکھنے سے انسان کو حیرت ہوتی ہی۔ وہ سبزہ جو فرش زمرد کو شرماتا ہی اور جسکو ہم روندتے ہوے جاتے ہیں اور وہ باریک باریک چہوٹے چہوٹے گہانس جنکو نے تکلف ہم کچلتے ہوے چلے جاتے ہیں اور وہ قیمتی نشو و نما کے جنکی ہمارے نظر میں تہمت پڑتی ہی اور وہ انقلاب آب و ہوا کے جو دن رات

ہوا کیے ہین ابکے سب ایک طلسم انگیز اور حیرت خیز صنعتون اور باریک حکمتون کو ظاہر کرتے ہین
جو عام لوگون کے نظر مین ہرگز نہین آتے ہین لیکن اس قدرت کے تماشے کو وہی لوگ دیکھتے ہین
جو صاحب بصیرت ہوتے ہین اور ان حکمتون کو وہی اشخاص سمجھتے ہین جنکے فکر اور خیالات علم کی
روشنی سے منور ہوتے ہین اور جنکے دلونکے آئینون کو علوم اور سائنس کی صیقل نے صاف کیا ہی اسلیے
کیا ہر شخص یہ معلوم کرسکتا ہی کہ یہہ گہانس درخت و پودے مثل انسان کے ہر دم سانس لیتے اور چھوڑتے ہین
کہاتے اور پیتے ہین۔ بیمار اور تندرست ہوتے ہین۔ اور کیا عوام الناس اوس تحلیل و ترکیب سے
آگاہ ہوتے ہین جو انکے جڑون اور پتون پہول اور پہلون مین ہوا کرتے ہین نہین نہین ہرگز
نہین ان باتون کو وہی لوگ دیکھتے ہین جنکو خدا نے علم کی آنکھہ دی ہی اور علم نباتات اور حیوانات
سے واقف ہین صدہا درخت ہمارے گہرون کے ٹوٹے ہوئے دیوارون پر ایسے پیدا ہوتے ہین
جنکے ڈال اور پتے مین بڑے بڑے بیماریون کے دور کرنے کی تاثیر پوشیدہ ہوتی ہی اور اونکے
پہلون مین وہ خوبصورتی اور دلفریبی پائی جاتی ہی جنکے دیکھنے سے مبصران قدرت کو بھی حیرت
ہوتی ہی۔ مگر اسکے پہولون کی خوبصورتی اور نزاکت کو کون دیکھتا ہی اور اونکے برگ و شاخ سے
کون فائدہ اوٹھاتا ہی۔ کیا وہ گہر والا جسکو جہالت کی تاریکی نے گہیر لیا ہی اور جسکے آنکھہ مین
علم کی روشنی نہین انکے خوبیون کو دیکھہ سکتا ہی اور کیا وہ صاحب خانہ جسکے گہر مین قدرت
کا خزانہ بہرا ہوا ہی بے علمی چراغ کے اس دفینہ غیبی کو پا سکتا ہی۔ نہین کبھی نہین۔
بلکہ بعوض اسکے کہ صاحب خانہ اوسکو دیکھے اور اوسکے پہولون اور پتون سے
فائدہ اوٹھائے یہہ خودرو درخت جو اسباب اتفاقیہ سے اوسکے گہر کے دیوار پر
اوگ آئے تہے وہین مرجہا کر رہجاتے ہین اور اون کے خوبیان اور اونکے فائدے
اون کے ساتہہ چلے جاتے ہین۔

اگر ہمارے ناظرین ذرا بھی اوسکی بات پر غور فرماوین اور اپنے

خیالات عالی کو ایک دم بھی قدرت خدا کے ملاحظہ مین مصروف کرین تو اونکو صاف معلوم ہوجائیگا کہ یہی ٹھیک نشان ہند کی ہی اور یہی حالت آجکل ہمارے ملک کی ہو رہی ہے سب کچھہ ہمارے ملک مین موجود ہی لیکن ہم آنکھین کھولکر نہین دیکھتے - اعلی درجہ کی لیاقت کے لوگ ہمارے ہی ملک مین پیدا ہوا کرتے ہین مگر ہم اونکی لیاقت پر ذرا توجہ نہین کرتے ہین بڑے بڑے کام اون سے ظہور مین آیا کرتے ہین مگر ہم ذرا اوسطرف التفات نہین کرتے - صدہا طرح کی کتابین اور رسالے علمی ہمارے اہل وطن جاری کرتے ہین مگر ہم کبھی اونکو کھولکر بھی نہین دیکھتے کہ انمین کیا لکھا ہوا ہی - ہزارون مجلسین منعقد ہوا کرتی ہین اور اونمین کیسے کیسے نوجوان کسطرح اپنے جوش طبیعت کو ایک زوردار تقریر مین بیان کرتے ہین مگر ہمارے اہل وطن کبھی نہین آتے - افسوس صد افسوس کیونکہ ہم اپنے آنکھین نہین کھولتے اور ان اوگتے ہوئے پودھون کی خوبصورتی کو نہین دیکھتے اور یہہ نہین خیال کرتے کہ اگر انہین نوجوانون کی کتابون اور رسالون کی قدر کیجاوے تو ممکن ہی کہ یہی لوگ ہند کے نیوٹن اور گلیلیو اور ملٹن اور شکسپیر بن جائین اور کیون وہ ان ہونہار نوجوانون کی تقریرین نہین سنتے اور تعریفین نہین کرتے کیونکہ امید ہے کہ یہی لوگ ہند کے گلیڈاسٹون اور بکنسفیلڈ ہوجائین

پس ہر مبصر اور صاحب عقل کا کام ہے کہ وہ پہلے اپنے ملک اور گھر کے صنعتون اور وہان کے قدرتی چیزون کو دیکھے اور اونکی قدر و منزلت کرے اسواسطے معلم کو بھی ضرور ہے کہ وہ اپنے ہم وطنون مین سے جنکو لایق اور فایق دیکھے اور جنمین آثار بزرگی پائے اونپر نظر ڈالے اور اونکی تعریف اور ثنا مین بخل نکرے اور جہانتک ہوسکے اون کے دلون کو بڑھائے اور بڑے بڑے کامون کے کرنے کی ترغیب دیوے -

# فہرست مضامین

# علمی خبرین

جو تخمینہ آمد و خرچ ہند کا آنریبل میجر بارنگ صاحب نے بابت سال ۸۲-۱۸۸۱ع کے بنایا ہے اوسکے دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے کہ اس سال مین جملہ آمدنی ہند کی [illegible] (۷۰,۰۹,۸۱,۰۰۰) کی ہے اور اسمین سے مالگزاری زمین کی رقم ۲۲,۴۹,۵۰,۰۰۰ ([illegible] کرور) کی ہے

اس سال ۱۸۸۱ع کے گذشتہ تین ماہ یعنی اپریل اور مئی اور جون مین درآمد (مال سوداگری) کے چیزون کی ہند مین ہوئی اوسکی جملہ قیمت ۱۲,۱۹,۷۷,۶۰۴ ([illegible]) ہے اور جو سال گذشتہ ۱۸۸۰ع مین ہوئی تھی اوسکی جملہ قیمت ۱۱,۵۱,۳۲,۲۷۲ ([illegible] کرور) تھی اور جو ۱۸۷۹ع مین ہوئی تھی اوسکی جملہ تعداد رقم ۸,۴۳,۰[illegible] ([illegible] کرور) تھی۔

ان تینون گذشتہ مہینون مذکورہ بالا کی برآمد یعنی اسباب تجارتی جو ہند سے دوسرے ملکون کو روانہ ہوا حسب تفصیل ذیل ہوئی۔

۱۸۸۱ عیسوی — قیمت مال ۱۹,۵۸,۹۳,۳۰۱ ([illegible] کرور)

۱۸۸۰ عیسوی — " ۲۰,۴۷,۲۸,۱۹۶ ([illegible] کرور)

۱۸۷۹ عیسوی — " ۱۷,۱۳,۴۸,۰۳۲ ([illegible] کرور)

— اس حساب سہ ماہی درآمد و برآمد کے ملاحظہ سے معلوم ہوتا ہے کہ ہند سے سامان تجارت دوسرے ملکون کو بہت روانہ ہوتا ہے اور باوجود اسکے کہ برآمد بہ نسبت درآمد کے زیادہ ہے ہندوستان کی حالت افلاس روز بروز زیادہ ہوتی جاتی ہے — اس مسئلہ پر ایکمرتبہ نظر ڈالنے سے ایک طرح کا تعجب معلوم ہوتا ہے مگر جب اسپر ذرا غور کیا جاتا ہے تو

# حفظ صحت

## بقیۂ مضمون پانی

ضرور ہے کہ جس مٹی پر پانی جاری ہو وہ مٹی استنگ طاخ ہونی چاہئے اور ارض حما
نہ یعنے جسکے نیچے کبریت وغیرہ نکلتی ہے اور نہ شورہ زار ہو اور نہ اور کسی قسم کی مٹی
پھر اگر باتفاق یہہ پانی بہت گہرا ہو اور روانی مین تیزی ہو بوجہ اپنے کثرت کے
جو چیز اوسمین ملتی ہو اوسکو اپنے طرف مستحیل کرلے اور دہوپ کے طرف جاری ہو
یعنی پچہم کیطرف سے پورب کے طرف جاری ہو یہہ پانی سب سے بہتر ہے علی الخصوص
جبکہ مبدء یا سرچشمہ دور ہو۔ جو پانی اوتر یا دکن یا پچہم کے طرف بہتا ہے وہ نہایت
ردی ہے خصوصاً جسوقت ہوای جنوبی چلے اور جو پانی اونچے مقام سے گرتا ہو
اور تمام صفات مذکورہ بالا بھی اسمین موجود ہون وہ سب سے بہتر ہے اور اوسکا
ایسا حال ہے کہ پینے والے کو شیرین معلوم ہوتا ہے۔ شراب کو اوسکی مقدار
زائد کا تحمل نہین ہے وزن مین سبک ہوتا ہی۔ ٹھنڈا اور گرم بہت جلد ہو جاتا ہی
اسلئے کہ اوسمین تحمل حالت برودت کا جاڑون مین زیادہ ہوتا ہے اور گرمیون مین
حالت سخونت کا نہ کوئی مزہ اوسپر غالب ہوتا ہی اور نہ کوئی بو غالب ہوتی اور
جو چیز اوسمین پکائی جاتی ہے بہت جلد گلجاتی ہی اور بہت جلد پک جاتی ہی۔

کنوئین اور باولی کا پانی مختلف صورتون مین صاف
اور غلیظ دونون ہو سکتا ہی یہہ خیال کرنا کہ کنوؤن اور باولیون کا پانی ہمیشہ اچھا
ہوتا ہی محض غلط ہی۔ اوتھلے یا کم گہرے کنوؤن کے پانی مین ہمیشہ شک کرنا چاہئے
کیونکہ اسقدر گہری زمین کے طرف بالطبع آس پاس کے موریون اور بدررؤن
کے پانی کا میلان ہوتا ہی اور وہ کنوؤن مین آکر ملجاتا ہے۔

کنوون کے پانی کی صفائی اور آمیزش تین امور پر منحصر ہے
اول اوس زمین پر جسپر کنوا کھودا جاوے - دوسرے کنوے کے آس پاس کی سطح زمین پر - تیسرے اون بندوبستون پر جو کنوے کے پانی کو خراب ہونے سے محفوظ رکھنے کے لئے کیے جاوین - جو بارش کا پانی زمین مین جذب ہوتا ہی وہ کنوون مین جاکر بھرتا ہے اور اوس پانی مین وہ غلاظتین اور کثافتین حل ہوجاتے ہین جو اوسکو اثنائے راہ مین ملتے ہین - اگر کنوون کے گرد و نواح مین موریان اور بدررویں ہونگے اور اوسکے نزدیک غلاظتون اور نجاستون کے گڈھے اور پائخانے ہونگے تو اونکے پانی سڑی ہوی نباتی اور حیوانی اشیا سے خراب ہوجاونگے - اور اگر کنوون کے آس پاس کوڑا کچرا ڈالا جاویگا تو وہ زمین جہان کنوئین واقع ہین غلاظت اور کثافت اشیا نباتی اور حیوانی سے خراب ہوجاسینگے اور اوس زمین مین یہ سب چیزین جذب ہوجاینگے اور پھر وہی کثافتین بذریعہ بارش کے پانی کے اوس زمین مین بھرکر کنوون کے پانی مین ملجاوینگے -

علاوہ اون غلاظتون کے جو کنوے کے پانی مین بذریعہ زمین کے بھر کر آتی ہین اور بہت سے چیزین اوپر سے بھی گرتے ہین اور پانی کو خراب کرتے ہین - جب پانی برستا ہی تو زمین کے سطح کا پانی بہکر کنوون مین جاکر گرتا ہے اور بہت سے سڑی ہوی حیوانی اور نباتی چیزین بہاکر اون کنوون مین لیجاتا ہی - کنوون مین جانورون کے گرنے سے بھی پانی خراب ہوجاتا ہی - اکثر ادمی جو امراض شدیدہ اور تکلیف دہ مین مبتلا ہوتے ہین اس تکلیف سے نجات پانے کے لئے کنوون مین گر کر مرجاتے ہین اور بہت سے لوگ

غصہ اور رنج اور حسد کے مارے کنوون مین گر کر اپنی جان دیتے ہین - اور ہوا کے جہوکے بہی . رخت اور دیگر نباتات کے پتے اور شاخین اوڑا کر کنوون مین لاتے ہین اور لوگ کنوون مین پانی بہرنے کے واسطے میلے اور غلیظ ظروف ۔۔۔ رکہتے ہین اور اونکے ذریعہ سے پانی بہرتے ہین - ان سب باتون سے کوئین کا پانی خراب ہوتا ہے -

اسواسطے کنوئین کے پانی کی صفائی اور عمدگی اسپات منحصر ہے کہ وہ ایک عمدہ جگہہ مین واقع ہو جہان کوئی غلاظت اور کسافت آس پاس نہو اور اوسکی حفاظت امور مندرجۂ بالا سے کیجاوے - جہان تک ممکن ہو کوئین کو تمام غلاظتون اور کسافتون سے محفوظ رکہین اور خصوصاً جن کنوون کا پانی پینے اور کہانے مین استعمال کرین اونکی حفاظت اوپری اور بہتیرے غلاظتون سے اچہی طرح کرنا چاہئے ان مقامات کے قریب جہان قبرستان ہو یا غلیظ کہتے ہون یا بڑے بڑے موریان غلاظت کی بہتے ہون یا نالے ہون (جہان آدمی پاخانہ پہرتے ہین) یا چرم خانے ہون یا بدبو ہون یا غلیظ اور کثیف چہوٹے چہوٹے مکان ہون یا تال تالیان ہون جہان لوگ نہاتے دہوتے ہین یا کہیت ہون جہان کہاد ڈالی جاتی ہو کنوئین ہرگز نہین کہودنا چاہئے اور اگر ہون تو ایسے کنوون کا پانی ہرگز ہرگز کہانے پینے کے کام نہین لانا چاہئے -

کنوئین کے آس پاس کی زمین پر کسی قسم کی غلاظت جیوانی اور نباتی نہین رہنے دینا چاہئے اور اوسکے نزدیک کسی جگہہ پانی بہی نہ آکر جمع ہونے پاوے - کنوئین کے مونہہ پر ایک چہوٹی دیوار ڈہال پختہ اینٹ اور چونے سے تیار کرنا چاہئے تاکہ کوئی چیز مثل خراب پانی وغیرہ کے اوسمین نہ جانے پاوے

اور جو کنوا مدت سے بے استعمال پڑا ہوا ہو یعنے اوسکا پانی صرف مین نہ آتا ہو
اور پہر اوسکا پانی استعمال مین لانا چاہین تو مناسب ہی کہ اوس کنوئین کو پانی سے
خالی کراکر صاف کرائین اور پہر اوس مین پانی اوسکے سوتون سے آنے دین
اور کچہہ روز تک اوسمین سے پانی نہ بہرین تاکہ جو کچہہ چیزین پانی مین ملگئین ہون
وہ تہ نشین ہو جائین - باقی آیندہ - راقم محب حسین

## طبعیات

### خون کا مینہہ

چونکہ اکثر لوگون کے زبانی ہم سنتے ہین کہ جب کوئی بڑا حادثہ
دنیا مین واقع ہوتا ہی تو آسمان سے خون کا مینہہ برستا ہی اور چونکہ ان واہی تباہی
خیالات اور بے حقیقت باتون سے عوام الناس مین ایک تہلکہ پڑ جاتا ہے اور
جاہل آدمی خصوصًا ہمارے ملک کی عورتین جو حد درجہ کے جاہل ہین خوف کے مارے
نیم جان ہو جاتے ہین اسواسطے مین اس مسئلہ کو اچھی طرح کتابون سے تحقیق کرکے
نذر ناظرین کرتا ہون وہو ہذا -

ڈاکٹر ڈابنی ایف - ار - ایس لکھتے ہین کہ جب بادشاہ
رامیوس کے عہد سلطنت مین اول وبای عظیم جو مشہور اور معروف ہے ملک روم
مین پہیلی تو اوسوقت خون کا مینہہ لوگ کہتے ہین کہ برساتہا - جہالت کے زمانہ مین
اکثر لوگون کی توجہ ایسے واقعات کے طرف ہوتی ہے اور وہ اوسکے سبب کو
اچھی طرح نہین جان سکتے ہین - خون کے مینہہ کا سبب اب یہہ معلوم ہوا ہے کہ
سرخ دہبے دار گلابہ پہپہولے یعنی شحمت (ہنگس) کے درخت اکثر دہاسنے دنون مین
بکثرت پیدا ہوتے ہین - اور چونکہ اونپر سرخ سرخ داغ ہوتے ہین اسواسطے اونکے

دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے کہ ان پرخون کی بوندین سے بڑی ہوئین معلوم ہوتی ہین
یہہ بات جیسا کہ سنہ ۱۵۲۹ عیسوی مین بمقام "کری مونا" جبکہ وہان ایک عام وبا پہیلی ہوئی تہی
مشاہدہ ہوی تہی ویسہی آجکل بہی مشاہدہ ہوتی ہے - "ہوکرصاحب" اپنی تاریخ
امراض وبای مین کہتے ہین کہ اسیطرح کی اور بہی بہت سے باتین وبا کے دنون مین
پای جاتے ہین اور سولوین صدی کے وبای عظیم مین اور اون وباؤن کے وقت
جو ۱۵۸۹ء اور ۱۵۹۶ء مین واقع ہوئین تہین اسیطرح خون کے دہبے دیکہائی دیتے تہے
اور اونکو اوس زمانون مین "لیپرا ویسٹیم" کہتے تہے - جب ۱۸۰۰ء مین
اور ۱۸۳۰ء مین وبا پہیلی اور یہہ خون کے داغ لوگون نے دیکہے تو ایک عام
تہلکہ عوام الناس مین پڑگیا تہا اور لوگ خوف کے مارے مرے جاتے تہے
جس شخص نے اول اسباب کی حقیقت پر از روی تحقیقات علمی غور کیا ہے وہ
"جارج ایگری کولہ" ہے - یہہ شخص اپنی کتاب تاریخ وبا مین جو اوسکے زمانہ یعنی
سولوین صدی مین واقع ہوی لکہتا ہے کہ یہہ خون کیسے دہبے یا داغ ایک
درخت کی وجہ سے پتہرون کی چٹانون وغیرہ پر پڑجاتے ہین جسکو لیسچن کہتے ہین
اور جب یہہ داغ دیکہائی دیتے تہے تب فصل خراب ہوئی تہی یعنے اناج
بہت کم پیدا ہوا تہا - اور اکثر تجربہ مین آیا ہی کہ جب "فنگس" یعنے
شحمت کے درخت زیادہ پیدا ہوتے ہین تو فصل خراب ہوتی ہی -

راقم محب حسین

## ہیضہ اورامساک باران

یہ دونو آفتین اکثر ایک دوسرے کے نزدیک دنیا مین آتی ہین

تو وہ لوگون کے قلوب کو زیادہ تر تسخیر کریگا بہ نسبت اوس شخص کے جو بہت ذی علم
اور صاحب لیاقت ہو مگر اوسکا مزاج ایسا نہو۔ اور جب ایسا شخص جسکا اس قسم کا
مزاج ہوتا ہی یعنے وہ لوگون کو خوش اور راضی رکھتا جب بوڑہا ہوتا ہے تو اوس وقت
اوسکی لوگ زیادہ عزت اور ابرو کرتے ہین۔ اسمین کچہہ شک نہین کہ جلسہ یا صحبت مین
کسی کی خوشامد کرنا یا مکاری اور فریب سے کام لینا ایک معیوب بات ہی مگر جو شخص
بہت بڑا صادق اور راست گو ہو وہ بہی اس تدبیر سے کہ جو بات اوسکے خلاف
ہو اوسمین خاموش رہی اور جسمین اتفاق ہو اوسکا بخوشی اقرار کری لوگونکو
خوش اور راضی رکہہ سکتا ہے۔ تمکو کبہی کبہی ایسا شخص بہی ملتا ہی جسمین لوگون کو
خوش کرنے کی ایسی عمدہ عادت ہوتی ہے کہ جو شخص اوسکی باتین سنتا ہے یا
اوسکی صحبت مین ایک دفعہ بہی بیٹہہ جاتا ہی وہ اوسکا دم بہرتا ہے اور اوسکی
اس پرتاثیر عادت کا مسخر ہو جاتا ہے۔ یہہ عادت یا مزاج صرف خداداد ہی
نہین ہوتا ہے بلکہ دنیا کے چال وچلن اور اوسکے نشیب وفراز کو غور کرنے سی
بہی حاصل ہوتا ہی۔ فقط راقم محب حسین

## تاریخ
## سوانح عمری
# ارل بیکنس فیلڈ متوفی سابق وزیر اعظم سلطنت برطانیہ

سلطنت برطانیہ مین سب سے اعلیٰ مرتبہ جسکو کہ رعایا
برطانیہ حاصل کرسکتی ہے عہدہ وزارت ہی۔ یہہ وہ عزت ہی جو بہت کم اشخاص کی
قسمت مین روز ازل سے تحریر ہوتی ہے اور کمتر کسیکو اپنے ذاتی لیاقتون
کی وجہ سے دستیاب ہوتی ہے۔ لیکن لارڈ بیکنس فیلڈ متوفی نے بغیر دولت
اور بغیر کسی رشتہ داری اور بغیر امداد کسی دوست و آشنا اور بغیر زیادہ مشہور ہونے کے

ان خدمات سرکاری کو رفتہ رفتہ حاصل کیا - صرف اپنی ذہانت اور جودت طبیعت
اور صبر و استقلال کے ذریعہ سے بعد جد و جہد دراز اور سعی و کوشش بسیار کے
وہ ایک کنزرویٹیو جماعت برطانیہ کے رہبر اور ہادی ہوے اور دو مرتبہ عہدہ وزارت
پر مامور ہوے - ایسے شخص کی سوانح عمری قابل پڑہنے کے ہی اور امید ہے
کہ ہمارے ناظرین اس سے فائدہ اوٹہاوینگے -

لارڈ بیکنس فیلڈ یہودی تہے - انکے بزرگ پندرہوین
صدی مین ملک اسپین یعنی اندولس سے نکالے گئے تہے اور اونہون نے
شہر وینس مین جو سلطنت روما مین واقع ہے پناہ لئے تہے اور وہان سوداگری
کا پیشہ کرتے تہے - انکے دادا "بنیجمن ڈزرالی" جنکے نام پر لارڈ بیکنس فیلڈ
کا نام رکہا گیا تہا گذشتہ صدی کے درمیان مین انگلستان کو آئے اور انہون نے
لندن مین "بل بروکر" کا کام اختیار کیا "ائیزک ڈزرالی" والد لارڈ بیکنس فیلڈ
کی توجہ تجارت کے طرف نہ تہے اور اونکو دلی شوق کتابون کا تہا اور ذاتی
میلان علم کے جانب تہا - بعد ایک زمانہ کے اونکو اپنے دلی رغبت اور
خواہش کے پورا کرنے کا موقع ہاتہہ آیا - اور انہون نے چند کتابین مثلاً
کیوریاسٹی آف "لٹریچر" کیلیمٹی آف آتہرس" وغیرہ لکہین - یہہ کتابین اپنے
زمانہ مین بہت مشہور و معروف ہوئین - بتاریخ ۲۱ دسمبر ۱۸۰۴ عیسوی کو
"بنیجمن" لارڈ بیکنس فیلڈ مقام لندن مین پیدا ہوے - اور یہہ اونکی لڑکون مین
سب سے بڑے تہے - ابتدا مین ان کے باپ نے انکو ایک مدرسہ مین داخل کرایا
جہان عورتین درس دیتی تہین - لارڈ بیکنس فیلڈ مین اسی وقت سے آثار

لیاقت پیدا ہے - اور ایک صاحب نے اون کے ماں کو یہہ کہتے ہوے سنا تہا کہ "یہ ایک روز وزیراعظم ہوگا" لارڈ بیکنس فیلڈ کسی مدرسہ عالیہ مین تحصیل علم کے واسطے نہین گئے - اور انہون نے بطور خانگی ایک فارغ التحصیل طالب علم کی اکثر لوگون سے درسی کتابین پڑہین - بعد ہم ولی تربیت و تعلیم سے فراغت پانے کے اس نوجوان نے سفر کیا اور جرمنی کے مشہور شہرون کو دیکہا - اور جب وہ سفر سے گہر لوٹے تو وہ اپنے ملکی معاملات اور حالات کے دریافت کرنے کی غرض سے کچہہ وقت کے لئے ایک مقنن کے دفتر مین داخل ہوے مسٹر آسٹن کے مکان پر جو لارڈ بیکنس فیلڈ کے باپ کے دوست تہے اونہون نے اوس زمانہ کے چند مشہور اور معروف علما اور فضلا سے ملاقات کی - اور اس سے اونکا حوصلہ بڑہا - اور اونہون نے اوسی اپنے زمانہ نابالغی مین ایک قصہ (ناویل) لکہا جسکا نام "ویوین گری" تہا جسکی عبارت اور مضمون سے کچہہ کم شہرت نہین ہوی -

۱۸۲۷ع مین مسٹر مردٹ نے جو اونکی اکلوتی بہن سے منسوب تہے اونکو بجانب شرق سفر کرنے پر آمادہ کیا اور انہون نے اثنای سفر مین اٹالیہ (روم اعظم) اور یونان کو دیکہا اور پہر وہان سے قسطنطنیہ پہونچے اور قسطنطنیہ سے شام اور بیت المقدس اور مصر کو سفر کیا اور وہان سے دریاے نیل کے سرچشمہ کے طرف سفر کرکے ملک نوبیا کو دیکہا - سفر مین بہی یہہ نوجوان مسافر اپنے کتابین لکہنے سے غافل نہ تہا - اور اسی وقت مین اونہون نے ایک کتاب "ینگ ڈک" لکہی اور اوسکو چہپوایا - جب وہ "ٹراسے" کے میدانون مین

پہر رہے تہے تو اوسوقت اونکو خیال آیا کہ فرینچ ریوولیوشن یعنی انقلاباتِ فرانس کے اوپر ایک نظم کتاب لکھنا چاہیئے اس کتاب کی اونہون نے تین جلدین لکھین اور اونکے پچاس نسخے طبع ہوے



جب وہ انگلستان کو واپس آئے تو اونہون نے دو کتابین لکھین ۔ اونمین سے ایک کا نام "کینرینے فلیمنگ" اور دوسری کا "ڈی ولڈرس ٹیل آف الاوری" تہا ۔

بڑے ڈزرائلی تو اپنی زندگی تنہائی اور کتابون کے مطالعہ مین بسر کرتے تہے اور چہوٹے ڈزرائلی پارلیامین شریک ہونے کی خواہش رکہتے تہے ۔ اور اونہون نے اس معاملاتِ ملکی اور بحث ومباحثہ کے اکہاڑے مین داخل ہونے کی ازحد کوشش کی ۔

جونہین مسٹر ڈزرائلی اپنے مشرقی سفر سے پلٹے اونہون نے "ہائی وائی کوم" کے ایلکٹر ہونے کی امیدواری کی ۔ لیکن وہ کامیاب نہ ہوے اور پہر اونہون نے دوسرے سال "ماریبن" کے ایلکٹر ہونے مین کوشش کی

اور اوس سے بہی محروم رہے - جب اس جگہہ سے بہی ناکامیابی ہوی تو اونہون نے
پہر " ہای دای کوم " کے لوگون سے جو اون کے پروسی تہے ایک مرتبہ اور ایلکٹر
ہونے کی درخواست کی اور اوسمین بہی بطور سابق ناکامیاب ہوے اونہون نے
پہر " ٹانٹن " کے ایلکٹر ہونے کی کوشش وسعی مین ناکامیابی اوٹہای لیکن انکا صلہ
۱۸۳۷ء مین نکلا اور وہ " میڈاستون " کے ایلکٹر ہوکر پارلیامین بہیجے گئے -
جب مسٹر ڈزرالی نے اول مرتبہ " ہاوس آف کامن "
مین کہڑے ہوکر گفتگو کی تو وہ اسمین ناکامیاب ہوے - مسٹر اسمیلس کہتے ہین
کہ جب اون کی گفتگو اور بنای ہوئی فصاحت پر لوگون نے قہقہے اوڑاے تو
اوسوقت اونہون نے پیچ وتاب کہا کر کہا کہ مینے بہت سے کامون مین چند بار
شکست پای ہے اور پہر آخر کار اونمین کامیاب ہوا ہون اور اب تو مین
بیٹہتا ہون لیکن وہ وقت بہت جلد آویگا جب تم مجہکو عمدہ تقریر کرتے ہوے سنوگے
آخرالامر وہی وقت آیا اور پہر کسطرح سے مسٹر ڈزرالی نے اون مہذب لوگون کے
درمیان جو دنیا مین اول درجہ کے تہے گفتگو کی اور اونکے قلوب کو اپنے طرف
مایل کیا - یہہ امر اثبات ارادہ اور صبر و استقلال کے نتیجہ پر دلالت کرتا ہے
اور ہمارے ناظرین اس فقرہ سے دریافت کرسکتے ہین کہ صبر و استقلال کا
پہل کیا ہوتا ہے - کیونکہ مسٹر ڈیزرائیلی کو یہہ مرتبہ صرف صبر و استقلال کی وجہہ سے
میسر آئے اونہون نے ایسا نہین کیا جیسا نوجوان آدمی اکثر کرتے ہین یعنی
جب وہ کسی کام مین ناکامیاب ہوتے ہین تو کونے مین جاکر آہ و زاری
کرتے ہین اور اوداس و مایوس ہوکر بیٹہہ رہتے ہین - بلکہ اونہون نے

جب ناکامیابی کا صدمہ کسی کام مین اوٹھایا تو اوسکو چھوڑ نہین دیا اور برخلاف اسکے اونہون نے پھر اوسہی کام کو محنت اور مشقت سے شروع کیا۔ اونہون نے اپنے غلطیون کو بہوشیاری دریافت کیا۔ اپنے سامعین کی طبیعتون کو ملاحظہ کیا۔ محنت اور کوشش سے قواعد تقریر کو استعمال مین لایے۔ اور ابتدائی علم پارلیما سے واقفیت پیدا کی۔ اونہون نے صبر و استقلال کے ساتھہ اپنے کامیابی مین کوشش کی اور وہ کامیابی رفتہ رفتہ حاصل ہوی۔ پہلے "ہاوس اف کامن" کے لوگ اوپر ہنستے تھے اور پھر وہی اونکے ساتھہ ہنستے تھے۔ یعنے لارڈ بیکنس فیلڈ مین وہ قوت تقریر باہم پہونچے کہ لوگون کا ہنسانا اور رولانا اسنکے اختیار مین تہا اخرکار لوگون کے دلون سے وہ پہلے ناکامیابیون کی یاد جو مسٹر ڈزرالی کو ہوی تھی مٹ گئی اور سب نے باتفاق یہی قبول کیا کہ وہ زمانہ حال کے تمام مقررون مین سے جو پارلیمنٹ مین تھے اعلی درجہ کے مقرر اور گفتگو کرنے والے ہین۔

۱۸۳۹ع مین مسٹر ڈزرالی نے مسٹر لیوس متوفی کے بیوہ سے نکاح کیا۔ یہہ صاحب اونکے ساتھی "ایلکزمیڈل اسٹون" کے تھے اس لیڈی یا بی بی کے نامزد اونہون نے ایک اپنے لکھے ہوے قصہ کی کتاب کی اور اوسمین مندرجہ ذیل کے لفظون مین لکھتے ہین کہ مین اس کتاب کو اوس عورت کے نامزد کرتا ہون جسکی پاک طبیعت اور نیک نیت اوسکو دوسرون کے غم و الم مین شریک ہونے کی خواہش دلاتی ہے۔ اور جسکی پیاری میٹھی اوواز ہنسنے والی کو ہمت بندہاتی ہے اور جسکی قوت فیصلہ اور قوت تمیز اس کتاب کے لکھنے مین رہبر ہوی ہے وہ ایک سخت جانچنے والی اور عیب چین ہے لیکن ان سب باتون مین

فوقیت یہہ ہے کہ وہ ایک عمدہ لایق بی بی ہے"

ایک انگریز مسٹر ڈزرائیلی کے لڑکپن کی کیفیت خانگی حسب مندرجہ ذیل تحریر کرتا ہے —

اگرچہ عام جلسون اور صحبتون مین مسٹر ڈزرائیلی عادتاً خاموش اور کم سخن رہتے تھے مگر وہ لوگون کی چال وچلن اور باتون کو بڑے دھیان سے مشاہدہ کرتے رہتے تھے اون کے دلمین جوش پیدا کرنے کے لیئے اور اونکو اپنی فصیح تقریر اور دلچسپ بیان پر امادہ کرنے کے لیئے یہہ ضرور ہوتا تھا کہ کوئی بات فائدہ عام کی پیش کیجاوے اور جب اونکو خوب جوش ہوتا تھا تب اونکی تقریر اور قوت بیان قابل تعجب تھی اور انمین وہ قوت بیانیہ تھی کہ جب چاہین اہل جلسہ کو رولادین اور جب چاہین ہنسادین — جب چاہین اون کے دلون مین جوش پیدا کردین اور جب چاہین اونکو برانگیختہ کردین —

ابتداً مسٹر ڈزرائیلی معاملات سیاسی مین بطور ایک سخت ریفارمر یا مصلح کے داخل ہوے — لیکن بعد اسکے وہ فرقہ کنزرویٹو مین شریک ہوے جسکے رہنما اوسوقت سر رابرٹ پیل تھے — جب سر رابرٹ نے اصول "فری ٹریڈ" یا ازادانہ تجارت کو اختیار کیا تو مسٹر ڈزرائیلی نے اونکو چھوڑدیا اور اونکے سخت مخالف ہوے — لارڈ جارج بینٹنک کے مرنے پر وہ ہاوس آف کامن مین اس مخالفت کے لیڈر یا رہنما ہوگئے — ۱۸۵۲ع مین اونہون نے اپنی عمدہ صفت استقلال کی وجہ سے اس بات کا قابو پایا کہ اونہون نے ایک کانزرویٹو "کیبینٹ" بسرداری لارڈ ڈربی منعقد کیا — اور خود چینسلر آف

ایکنر چیکر کا کام دیا۔ دو سال تک اوہنون نے اس عہدہ کا کام کیا اور ۱۸۶۸ء مین وہ وزیر اعظم یا پرایم منسٹر مقرر ہوے اور اسی سال کے آخر مین وہ اس عہدہ سے استعفا دینے پر مجبور کئے گئے۔ انکے اثر سے اہل کنزر ویٹو کے خیالات بھی آزادانہ ہوگئے تہے۔ اوہنون نے کہا تہا کہ مین اپنے ملک کے لوگون کے دلون کو مہذب بنانا چاہتا ہون اور اگر یہہ کلمہ گستاخی پہ محمول نہ کیا جاوے تو مین یہہ کہہ سکتا ہون کہ مین اپنے جماعت والون کو اعلی درجہ کی تربیت کرنا چاہتا ہون۔ ۱۸۶۹ء سے لیکر ۱۸۷۴ء تک مسٹر ڈزرائلی مخالفت مذکور کے ہادی اور رہنما رہے۔ ۱۸۷۴ء مین پہر فرقہ کنزر ویٹو کو غلبہ ہوا اور وہ وزیر اعظم ۱۸۸۰ء تک رہے۔

لارڈ بیکنس فیلڈ کی سیاسی کارروائیون پر لوگون کے مختلف رائین ہین۔ اور اس مسئلہ مین رائے دینے اوسوقت تک دشوار رہے جب تک آدمی امور سیاسی سے جو اسوقت ہون پورے طور سے واقف نہوا اور اوس زمانہ کے لوگون کے مزاج سے کماحقہ مطلع نہو اپنے نسبت وہ خود ہی کہتے ہین کہ وہ کوئی شخص مجھسے بہتر میرا حال نہین جانتا ہی اور مین جانتا ہون کہ مینے اس اپنے دراز سیاسی زمانہ مین بہت سے ایسے کام کئے ہین جنپر مین اب افسوس کرتا ہون اور بہت سے ایسے باتین زبان سے نکالی ہین جنپر مین تاسف کرتا ہون لیکن آدمی کے چال وچلن کے نسبت رائے دینے کے لئے یہہ ضرور ہے کہ اوسکے تمام باتون کو ملاحظہ کیا جاوے۔ لارڈ ہارٹنگ ٹن نے جو فرقہ مخالف کے ایک معزز شخص تہے اونکی نسبت

سال گذشتہ مین حسب ذیل راے دے تہے۔

"لوگ کہتے ہین کہ لارڈ بیکنس فیلڈ ایک ذی حوصلہ شخص تہے۔ مین چاہتا ہون کہ کوی مجھکو ایسے شخص کو بتلا وے کہ جسنے امور سیاسی مین ایسا بڑا درجہ پایا ہو اور اس رتبہ تک پہونچا ہو اور اوسمین حوصلہ اور خواہش نہو۔ کوی شخص لارڈ بیکنس فیلڈ کو کسی ناقابل اور بیہودہ خیال کا الزام نہین لگا سکتا ہے ہم اون کے معاملات سیاسی کے رائون سے اتفاق نہین کرتے ہین لیکن ہم ضرور اونکے ذہانت اور لیاقت کی تعریف وثنا کرتے ہین جو کہ اونہون نے اپنے مشکل و دشوار کاروبار مین ظاہر کی۔ مین اسبات کا کامل یقین کہتا ہون کہ لارڈ بیکنس فیلڈ تمام اون باتون کو پیش نظر رکھتے تہے جنکو وہ اپنے وطن کے حق مین اچھا سمجھتے تہے اور جنکو وہ اپنے بادشاہ کے قوت کے واسطے مفید خیال کرتے تہے۔"

تہوڑا عرصہ گذرا کہ مسٹر گلیڈاسٹون وزیر اعظم نے لارڈ بیکنس فیلڈ کے سلئے ایک یادگار تیار ہونے کی تجویز کی اور کہا کہ اس شخص کی بزرگی اور لیاقت ایسی تہی جسکے صلہ مین قوم کو اونکے یادگار ضرور بنوانا چاہیئے۔ مسٹر گلیڈاسٹون نے خود اپنے زبان سے حسب ذیل کلمات لارڈ بیکنس فیلڈ کے نسبت فرماے۔ وہو ہذا۔

"اگر مین لارڈ بیکنس فیلڈ کے اوصاف اور اونکی بزرگیان خوب صاف اور واضح بیان نکرون اور اونکی ثنا وصفت مین زبان نکہولون تو یہ بات انصاف سے بعید اور تہذیب سے دور ہوگی۔ اگرچہ اونمین اور مجہہ مین

بڑا بہاری اختلاف تہا اور ایک دوسرے کی رائین آپس مین سخت مخالف تہین تاہم مجہکو اون سکے اون خوبیون کے بیان کرنے سے اطمینان قلب اور تسکین خاطر معلوم ہوتا ہی جو مجہکو اور میرے سامعین دونون کو مفید ہونگے - وزیر اعظم متوفی مین بعض ایسے عمدہ اوصاف تہے جنکے بیان کرنے مین میری زبان عاجز ہی اونکے قوای عقلیہ ایسے تعجب انگیز تہے جنکو مین اور دوسرے صاحب یکسان جانتے ہین - لیکن علاوہ ان قوای عقلیہ کے اور سوا ہی اون خوبیون کے جو کاروبار ملک سے علاقہ رکہتے ہین اونمین بہت سے ایسے عمدہ باتین تہین جنکو مین اگر کم سن ہوتا تو اپنے دلپر نقش کالحجر کرتا اور اون سے آیندہ فائدہ اوٹھاتا اور جنکو مین اب اون صاحبون کے لئے بیان کرتا ہون جو ابہی کم سن ہین تاکہ وہ اونپر غور کرین اور اونکی تقلید کرین - یہی نہین تہا کہ وہ اوصاف اونمین صرف موجود ہی تہے بلکہ وہ اونمین ایک بہت بڑے تعجب انگیز درجہ تک بلاشک پائے جاتے تہے -

مثلاً مین اونکے مستقیم ارادہ اور دور اندیشی کی نسبت بیان کرتا ہون جو اونمین ایسے زیادہ تہے کہ ابتدائے سن شعور سے آخری زمانہ تک چلے گئے - اور اونکو اپنے نفس پر اس درجہ قوت حاصل تہی جسکا کچھہ بیان نہین ہوسکتا ہے اور اونمین بہت بار لیماقتدار بڑہی ہوی تہی کہ مینے اپنی عمر بہر مین بہت سے وزیر اعظمون کو دیکہا مگر کسی مین بہی اس زور و شور کی نہ پای - علاوہ اسکے اور بہت سے خوبیان اونکے چال وچلن مین ایسے تہین جنکا تہوڑا بہت ذکر کرنے سے مین باز نہین رہسکتا ہون -

مین اون کے اوس انسانی ہمدردی کی صفت پر بہت تعجب کرتا ہون جو اون مین اسقدر زور و شور سے تہی کہ جس پر سے وہ اپنی شہرت اور ناموری اور دولت اور

اقتدار کو نثار کرنے مین کچھہ دریغ نہین رکھتے تھے - اور اسیطرح سے اونکے اوس ہمدردی پر تعجب کرتا ہون جو اونکو اپنے بہائیون ہم پیشہ اور صاحب علم اور فن کی ساتہہ تہوڑے روز ہوسے کہ سینے ایک کتاب یعنی "تذکرہ ٹامس کوپر" مین جو ایک عمدہ مفید کتاب ہی پڑہا ہے کہ کسطرح سے مسٹر ٹامس جو اپنی جماعت پر مسلط نہین تہے اور جنکی جماعت اوسوقت قایم نہین تہی اون کے پاس آے اور کسطرح اونکی خاطرداری اور تعظیم اور تکریم مسٹر ڈزرالی نے کی اور کس مہربانی سے اون کے ساتہہ پیش آئی یہہ حال اونکے ہمدردی کا اون لوگون کے ساتہہ تہا جو اہل علم ہوتے تہے اور ایک صفت اونمین اعلی درجہ کی تہی جسکا بیان کرنا خلاف تہذیب نہوگا یعنے اپنے بی بی کے ساتہہ محبت جسکو اونہون نے باوجود کاروبار ملکی اور اشغال مختلف کے ترقی دی اور اپنے ہم وطنون کے لئے مثال پیدا کردی تہی

سنہ ۱۸۶۸ع مین اونکو "پیرج" کی عزت یا مرتبہ دینے کی تجویز ہوئی جس سے اونہون نے اپنے لئے انکار کیا کیونکہ اس کے ملنے سے وہ ہاوس آف کامن مین سے علیحدہ کردئے جاتے اور اقتدار ملکی جو اونکو یہان تہی وہ نرہتی لیکن اونہون نے اوس عزت کو اپنے بی بی کے واسطے قبول کیا اور اونکے بی بی "وکاونٹس آف بیکنس فیلڈ" ہوئین - جب وہ ضعیف ہوے اور اون کے اعضا مین ضعف اور اضمحلال لاحق ہوا تب اونہون نے سنہ ۱۸۷۶ع مین اس عزت "پیرج" کو قبول کیا اور اونکا خطاب ارل آف بیکنس فیلڈ ہوا -

جب اونہون نے ۱۹ اپریل گذشتہ کو انتقال کیا تو اونکی تجہیز وتکفین بڑے دہوم دہام سے ہوئی اور اونکو ویسٹ منسٹر ابیی مین دفن کرنے کی تجویز ہوئی - لیکن

اونہون سے آگے سے وصیت کی تہی کہ مجھکو میرے بی بی کے نزدیک ہو گنیڈن کے
گرجا مین مدفون کرنا۔ حضرت قیصر ہند نے خدا اونکی سلطنت مین برکت دے اور
اونکی شان وشوکت مین روز افزون ترقی دے لارڈ بیکنس فیلڈ کے مرنے پر
بہت افسوس ظاہر کیا اور اونکے میت کے لئے ایک پہولون کا ہار بطور تعظیم کے
بہیجا۔ اس ہار مین ایک رقعہ بندہا ہوا تہا جسپر خود قیصر ہند ادام اللہ حشمتہا نے
اپنے دست مبارک سے فقرۂ مندرجۂ ذیل لکہا تہا۔

"کوین وکٹوریا کے طرف سے یہہ پہول محبت اور افسوس
کے ساتہہ ہدیا ہین"۔

اس پہولون کے ہار کو جسکو قیصر ہند وسع اللہ سلطنتہا نے
بہیجا تہا شہزادہ لیوپولڈ نے حضرت ممدوح کے طرف سے جنازہ پر ڈالا۔

بعد وفات ارل بیکنس فیلڈ جو باتین اونکی نسبت اسپیکٹیٹر نے
لکہین وہ بہی حسب ذیل مندرج ہین:۔

"انکی زندگی کا زمانہ ایک مسلسل جد وجہد کا زمانہ تہا اور اون
مشکلات اور وقتون کو دور کرنے کا تہا جنکا عوام الناس کے نزدیک دور ہونا اور
اونپر کامیابی حاصل کرنا محالات سے ہے اونکے تذکرات مین جو اب جمع ہوتے
جاتے ہین جا بجا ظاہر ہوتا ہی کہ وہ کیسے مستقیم ارادہ اور کیسے مضبوط صبر واستقلال
کے آدمی تہے۔ اور اون کے اوصاف عمدہ کیسے قابل تعریف تہے اور اون کے
زبان کا اثر لوگون کے دلون پر ہوتا تہا۔ اگرچہ اول سے غلطیان بہی ہوئین مگر وہ سب
کامیابی کے سیڑہیان تہین جنکے وسیلے سے وہ اس ذریعہ کو پہونچے فقط راقم محب حسین

# ارل امہرسٹ

ارل ولیم پٹ امہرسٹ ۱۷۷۳ع مین پیدا ہوسے اور ۱۸۱۶ع
مین سفارت چین پر مامور ہوسے چونکہ اونہون سنے دربار چین سکے قواعد کی پابندی
مین اپنی ذلت خیال کی اور اوسکے قبول کرسنے سے انکار کیا اسواسطے
سفارت وہان سے برخاست کر لی گئی لارڈ امہرسٹ ۱۸۲۳ع مین عہدہ گورنر جنرل
ہند پر مقرر ہوسے اور اسی سال سکے اگست مہینہ مین اونہون سنے گورنری کا
کام لیا برہما کی لڑائی بارکپور کا غدر بہرت پور کی فتح انہین سکے عہد مین واقع ہوی
جسکا ذکر ذیل مین مختصر طور پر کیا جاتا ہے ۔

برہما کی پہلی لڑائی سکے چند سال پیشتر برہما والون سنے
انگریزی سرحد پر فساد اور پیش قدمی شروع کی اور شاہپور پر (جو ایک کم آباد جزیرہ
ضلع چاٹگانو سکے سرحد پر واقع ہے اور ایسٹ انڈیا کمپنی کی عملداری مین تہا ۔)
قبضہ کر لیا اس جزیرہ مین تہوڑی کمزور فوج تہانہ کے محافظت سکے لیئے رہ گئی تہی
جسکو برہما والون سنے قتل کر ڈالا اور بہگا دیا لارڈ امہرسٹ سنے اس جزیرہ کو پہر
فتح کیا اور برہما کی فوج کو وہان سے نکالدیا اور بعد اسکے سرکار برہما کو فہمایش
کی کہ اس فتنہ و فساد سے باز رہین مگر اوس سنے اس تاکید کو سرکار انگریزی کی
بزدلی اور خوف پر محمول کیا انگریزی فوج کو بنگالہ سے نکالدینے سکے لیئے ایک
لشکر ارا کان کو بہیجا جب لارڈ امہرسٹ سنے دیکہا کہ امن قایم رکہنے کی کوشش مین
کامیابی نہین ہوتی ناچار ۲۴ فروری ۱۸۲۴ع کو اشتہار جنگ دیدیا ۔

اس لڑائی کا تفصیلی حال جو ابتدا مین نہایت بگڑ گئی تھی تاریخون مین مل سکتا ہی فی نفسہ اختیار جنگ پر کوی حرف نہین ہی مگر خاص لڑائی کی کارروائی البتہ الزام کے لایق ہے ہندوستان مین کبھی اس بے انتظامی اور بے احتیاطی سے کوئی لڑائی نہین ہوئی اور اس بات کا الزام اوسوقت کے جنگی محکمہ پر ہے ناقص سربراہی اور غذا کی خرابی اور قلت کیوجہ سے ہزارون آدمی انگریزی فوج کے ہلاک ہوگئے ۔ دو برس تک لڑائی رہی اور آخر کار برہما والون کو کامل طور پر شکست و ناکامی ہوئی اور لڑائی کے خرچہ مین (جسکی تعداد تیرہ کرور تھی) ملک آسام اور اراکان اور تناسریم اور ایک کرور روپیہ نقد ادا کرنا پڑا انگلستان والون نے لارڈ امہرسٹ کے خلاف مین ناحق کا غل و شور برپا کیا اور لارڈ موصوف نے اوس الزام کے جواب لکھنے مین نہایت زحمت اوٹھائی بیشتر ہندوستان کے اصحاب الرای کے نزدیک یہہ معرکہ حق بجانب اور ضروری ہی نہ تھا بلکہ بالبداہت ایک ناگزیر امر تھا سر چارس مٹکاف کی رای ہی کہ یہہ لڑائی نہایت صاف طور پر ذاتی حفاظت اور دفع فتنہ و فساد ملک کے واسطے کرنی پڑی ۔

برہما کی لڑائی برپا ہوتی ہے ۱۸۲۴ء مین بارکپور مین غدر ہوگیا جس مین محکمہ جنگی نے باغیون کے نسبت نہایت سخت اور نامنصفانہ برتاو کیا ۔

راج بھرتپور کی مسند نشینی کے جھگڑے نے اسقدر سر اوٹھایا کہ قلعہ بھرتپور محصور اور تسخیر کرنا پڑا ۔

اگرچہ جنگ برہما کی سخت بدانتظامی سے عام نارضامندی انگلنڈ مین پھیل رہی تھی مگر چونکہ انجام اس لڑائی کا کامیابی کے ساتھ ہوا اس واسطے ایک درجہ گورنر جنرل کے خطاب مین بڑہایا گیا اور اونکو ارل امہرسٹ آف اراکان کا خطاب ملا

کورٹ آف دایرکٹرز نی اس اراضی مین جو شاہ آوا کے ساتھہ واقع ہوئی لارڈ اہمرسٹ کی چالاکی اور ہمت اور فتح تک مستقل مزاجی کا شکریہ ادا کیا ہے فقط باقی آیندہ

راقم اکرام الدین خان سوم تعلقدار ضلع شورا پور

# کتابون کی غارت گری

آج کل بعض بعض حضرات نو مہذب جو تہوڑی سی انگریزی زبان سیکہکر طرح طرح کے وسوسون اور خیالات باطل مین مبتلا ہو گئے ہین اور علوم دینیون کی تحصیل مین کوشش نہین کرتے ہین اور اپنے خیالات کو اصل فطرت اور الہام سمجھتے ہین کبہی کبہی گفتگو مین ایسے باتین بہی بیان پر لا بیٹھتے ہین جن سے عوام الناس کے دلون مین طرح طرح کے وسوسے اور اوہام پیدا ہو جاتے ہین۔ چنانچہ اسکندریہ کے کتاب خانہ عظیم کی غارت گری کا ذکر بہی وہ براہ طنز کبہی کبہی کرتے ہین جو حضرت عمر رضی اللہ تعالے عنہ خلیفہ دوم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے عہد مبارک مین ہوئی تہی اور انہون نے حکم دیا تہا کہ اس کتاب خانہ کی کتابین حمام والون کو تقسیم کر دی جاوین اور وہ اون سے حمام گرم کرین اور انہون نے فرمایا تہا کہ کافی ہے ہمکو کتاب اللہ۔ چنانچہ ... ہزار جلد کتابین جلا دی گئین اور ان سے چہ مہینے تک حمام گرم رہے

ہم ان صاحبون کی خدمت مین یہ عرض کرتے ہین کہ اگر یہہ فعل حضرت عمر رضی اللہ تعالی عنہ کا تہا تو کچہہ اجنبی اور نرالا نہین تہا جیسا کہ وہ خیال کرتے ہین بلکہ ایسے فعل کو اکثر سلاطین ماسبق اور مابعد نے بہی کیا ہی اور اکثر سلاطین مذہب نصاریٰ نے بڑا کتاب خانہ غارت کئے ہین اور مذہب شایع ہونے کے لئے ہمیشہ ایک قوم باطت

سے دوسری قوم اور ملت کے کتابخانون کو غارت کیا ہی چنانچہ اسبابات کا ثبوت ہم مندرجہ ذیل کے تاریخی بیانات سے کرتے ہین جنکو ہمارے ناظرین امید ہے کہ بہت پسند فرماوینگے۔

"فی الواقع علم کے خزانون کو جیسا کہ وقت نے برباد کیا ہے ویسے ہی طرح انسان نے بھی اوسکو غارت کیا ہی۔ یہہ بات سب جانتے ہین کہ جب بادشاہ معظم فتح ہوسی ہے تو اوسوقت اوہنون نے بڑے بڑے شہرون اور قریون کو لوٹا ہے اور اونکے غضب کی آگ انسان ہی کے خون بہنے سے نہین بوجہی بلکہ اوسکے شعلے نے تمام مغلوب کے مشہور چیزون کو گہیر لیا اور اوہنون نے حالت طیش اور غضب مین تمام شہر اور عمارات عظیمہ کو کہدوا ڈالا ہے اور بڑے بڑے کتاب خانون اور کارخانون کو غارت کیا ہی چنانچہ پارسیون یا ایرانیون نے جب فنیقیون اور مصریون پر غلبہ کیا تہا تو اوسوقت مذہبی تعصب سے اوہنون نے ان قومون کی کتابون کو غارت کیا تہا جنکی تعداد "یوسی بیس" بہت زیادہ بتلاتا ہے۔ فرقہ "بیپوکریٹس" نے ایک بہت بڑے کتاب خانہ کو جو یونان مین بمقام "نائیڈس" تہا جلا کر خاک کردیا تہا کیونکہ "نائیڈس" کے باشندے اس فرقہ کے اصول مذہب کو نہین مانتے تہے اگلے زمانون سے یہود اور نصاریٰ اور ملکیون کے کتابون کو جلادیا تہا۔ اور یہودیون نے نصرانیون اور مشرکون کے کتابون کو غارت کیا تہا اور پہر نصرانیون نے یہودیون اور مشرکون کے کتابون کو برباد کیا تہا مذہبی فرقے ہمیشہ "اوریگین" اور دوسرے بدعیتون کے کتابون کو متواتر جلاتے رہے ہین۔ اسکندریہ کے کتاب خانہ عظیم کو جسمین بڑی بڑی بیش قیمتی اور نایاب کتابین تہین پہلے نصرانیون نے غارت کیا تہا اور صدہا برس تک اس کتاب خانہ کی خالی الماریون کو دیکہکر جو لوگ وہان جاتے تہے

اونکو رنج اور افسوس ہوتا تہا -

تیرہوین صدی عیسوی مین جو غارت گریان عیسائیون سے

مقام قسطنطنیہ مین کی تہین اونکو لوگون نے پوشیدہ کیا ہی اور کتابون مین کچھہ کا کچھہ لکھکر چہپوا یا ہے لیکن صحیح صحیح کیفیت ان غارت گریون کی ڈاکٹر کلارک صاحب کے پاس محفوظ رہی ہی اور وہ بیان کرتے ہین کہ کسی قوم نے علوم و فنون کی چیزون کو ایسا غارت نہین کیا جیساکہ اوس زمانہ کے عیسائیون نے کیا تہا اور ترکیون نے بہی ایسا کتابون کو برباد نہین کیا ہے جیساکہ تیرہوین صدی کے اشرار نے کیا ہے - شہنشاہ جسٹنین اور بہت سے سلاطین فرانس اور اسپین یعنے اندلس اور اکثر پاپاؤن (پاپا - پادری کلان) نے جو عیسائی مذہب کے بہت بڑے مقلد تہے یہودیون کی کتاب تلمود کے پڑہنے کی ممانعت بذریعۂ احکام کے کی تہی - اور اس کتاب کے تمام نسخون کے جلا دینے کا حکم صادر کیا تہا - چنانچہ سنہ ۱۵۶۹ع مین ۱۲۰۰۰ نسخے بمقام کریمونیا غارت کیے گئے - تاریخون کے دیکہنے سے معلوم ہوتا ہی کہ "کارڈنیل زیمنی" نے جب غرناطہ کو جو اندلس مین واقع ہے اہل اسلام سے لیا تہا تو قرآن شریف کے ۵۰۰۰ نسخون کو جلوا دیا تہا -

پچہلے صدیون عیسوی مین جو غارت گریان کتاب خانون کی ہنیری ہشتم کے عہد حکومت مین ہوئین وہ ہی قابل افسوس ہین - جن لوگون نے مذہبی مکانون کو خرید کیا تہا اونکے قبضہ مین کتاب خانے مفت آسے تہے اور انہون نے یا تو ان کتابون کے کاغذون کو اپنے سامان خانگی کے صاف کرنے مین صرف کیا تہا یا بطور ردّی کے فروخت کر ڈالا تہا اور بعضون نے ان کتابون کو جہازون پر بار کر کے

دوسرے ملکون کو فروخت کے واسطے روانہ کیا تہا - اسوقت جو ذی علم لوگ اپنے کتابون کو عزیز رکھتے تھے اونہون نے اونکی بربادی کے خوف سے اونکو زمین مین گاڑ دیا تہا یا اونکو دیوارون مین چنوا دیا تہا اور وہ کتابین وہان خاک مین مل گئین اور نیست اور نابود ہو گئین -

اب ہمارے ناظرین اوس زمانہ کو خیال فرماوین جسکو چند ہی صدیان گذری ہین اور جسکو لوگ شروع تہذیب کا زمانہ خیال کرتے ہین یعنے اصلاح عظیمہ یا گریٹ ریفارمیشن کا زمانہ - اس زمانہ مین عیسائی مذہب والون کا غصہ کتابون اور قلمی رسالون کی غارت گری پر خوب نکلا اور اونہون نے کتابون کو خصوصًا اون کتابون کو جنکا نام سرخ روشنائی سے لکھا ہوا تہا اور جنپر خوب طلا کاری کا کام تہا جلا کر خاکستر کر دیا -

جس کتاب کے نام کو وہ سرخ روشنائی سے لکھا ہوا پاتے تھے اور اوسکی جدول مطلا دیکھتے تھے اوسکو یہ خیال کرکے کہ وہ فرقہ پاپا کی کتاب ہی فورًا تعصب مذہبی سے جلا ڈالتے تھے - ۱۵۹۹ء مین کتاب خانون اور کتاب فروشون کی دوکانون کی وہ غارت گری ہوی جیسے کہ "ڈن لوکنرٹ" کے کتاب خانہ کی ہوی تھی - "ورٹن" نامی ایک شخص اون عمدہ کتابون کی ایک فہرست لکہتا ہی جو بموجب احکام پادریان "وایٹ گفٹ" اور "بین کرافٹ" اور متعصب فرقہ کالونیسٹک اور پیورٹینین جلا دی گئے تہین - اس زمانہ مین جہان کہین کتابین فرقہ مخالف کی ملتی تہین اونکو پادری فورًا جلا دینے کا حکم دیتے تہے ور جیسے چورون اور ٹھگون کو وجود ملک سے دور کرنے کی کوشش کیجاتی ہے اسطرح سے اس زمانہ مین کتابون کے

وجوہ سے نفرت تہی"

مسلمانون کو تو شروع اسلام سے ان فرقون کیطرح علمی کتابون اور
اور کتب خانے سے تعصب نہ تہا بلکہ حدیث کی صحیح صحیح کتابون مین ثابت ہے کہ حضرت عمر
توراہ پڑہا کرتے تہے اور اورون کو بہی سنایا کرتے تہے حالانکہ توراۃ ایک مخالف
لوگونکی کتاب تہی جو مسلمانون کے نہایت سخت دشمن تہے یعنے یہودیون یعنی یہودیونکی
اور ایک بار حضرت رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم کے سامنے توراۃ شریف لائے گئی تو آپنے
کمال ادب سے اوسکو تکیہ پر رکہا اور فرمایا آمنت بک وعن انزلک یعنے ایمان
لایا مین تجہپر اور اوسپر جس نے تجہکو اوتارا۔ اسیطرح منصور بادشاہ اور مامون رشید
اور دیگر خلفای عباسیہ کے وقت مین مسلمانون نے جو عظمت اور توقیر علمی کتابون
اور علوم کی کی ہے وہ اب تک یادگار ہے پس اس سے صاف معلوم ہوتا ہے
کہ اہل اسلام ہمیشہ سے علم دوست اور علوم و فنون کی کتابون اور کتب خانون کے
سرپرست اور قدردان ہین اور ہمارے نئی فیشن کے بعض حضرات کا یہ خیال کہ اہل اسلام نے
علمی کتابون کی غارتگری کی محض غلط ہی۔ جو واقعہ اسکندریہ مین ہوا اوسکی صحت
اچہی طرح سے نہین ہوئی اور نہ یہہ بات ثابت ہوئی کہ یہ حکم خلیفہ کا تہا بلکہ اوس
زمانہ کی حالت اسباب کو مقتضی ہے کہ حضرت عمر کو اس واقعہ کی خبر بعد وقوع کے
ہوئی ہوگی اسلئے کہ اسکندریہ مدینے سے مہینون کی راہ پر واقع ہے اور مدینے تک
جلدی خبر پہونچنے کا اوسوقت کوئی ذریعہ ایسا نہ تہا یعنے تار برقی یا ریل وغیرہ جس سے
یہہ بات ممکن ہوتی کہ یہ واقعہ حضرت عمر کے اطلاع اور ایما سے ہوا ہوگا۔ فقط

راقم۔ محب حسین

# ادب

## شرح حال اگھوریان باشوکت وشان

الحماقة اعیت الاساة | الوقاحة لا تقبل المداواة
اللئامة لن تزول الی الممات | فدع الاوغاد ولا ترج لهم الذ

عجیب ترین همه امور وغریب تر همه چیز ها اینست که جاهلے خود را دانا شمارد۔ وکورے خود را بینا انگارد وخبیث النفسے خویش را مطهر ومقدس پندارد۔ این اگھوریان را اگر گوش شنوا بودے میشد که بقوت بیان وبفصاحت لسان وبعبارات واضحه وبتقریرات صریحه وبضروب امثال وبحکایات گذشته حال وبانواع کنایات وباصناف اشارات حقیقت بروش وماهیت کنش ایشان را برایشان فهمانیدے۔ واز فساد طویت وتباهی نیت آنان را خبردار کردے۔ بلکه میشد ایشان را برین داشت که اقرار کنند که جمیع حرکات وسکنات وهمه افکار ونیات ایشان نا ستوده است وهمه افعال واعمال آنان موجب خرابی وتباهیست۔ واین کران مادرزاد را اگر چشم بودے ممکن بود که نقاشان بینا ورسامان دانا وپیکر تراشان توانا بدست یاری صناعت وبنیروی فطانت قبح سیرت وشناعت سریرت وزشتی خصال وناراستی خیال وجهالت وضلالت وحماقت ودنائت ایشان را بصورتے مصور نموده وبهیکلے مجسم گردانیده برایشان نشان بدهند تا آنکه برحال ومآل خود ها واقف گردند ولی بسیار افسوس که نه این کوران مادرزاد را گوش است ونه این کران مادرزاد را چشم۔ اگر این کوران واین کران را حاسهٔ لمس می شد

البتہ حوادث و آفات دہر و مصائب و بلیات روزگار و دشواریہا و شکنجہ ہاے
زمانہ ایشان را بر غباوت و سفاہت و بے عقلی و خباثت و سے ادراکی و شرارت و کج اندیشی
خود ہا آگاہ میگردانید۔ لکن صد اسف کہ این کوران و این کران چون عضو مشلول
قوۂ لامسہ ہم ندارند۔ جای عجب اینجاست کہ باوجود آنکہ ایشان بدین حالتند
ہر یکے خود را (سُقراطِ) یونانی و (کُنفیُسیوسِ) چینی و (شامپلیونِ) امریکانی
و (مُرابُوِی) فرنسادی و (گارِی بالدِیِ) ایطالیانی میشمارد۔ بلکہ ایشان را
ناقص و خیالات شان را پست و کارہا شان را حقیر و خُرد دانستہ خویش را تفضیل میدہد
و اظہار تاسف مینماید کہ قوم او حقیقت و کُنہ ماہیت او را نفہمیدہ تعظیم و توقیر
لائق بجا نیاورد۔ اینست بیماری حاقیتکہ جمیع اطبا از مداوات آن عاجز شدہ اند
۔ یا رب چہ شدہ است کہ این اَفیالِتہا خود ہا را (ہِتِستوکلِیس) و (اَرِستید)
میدانند۔ و این روباہ خصلتان خود ہا را از اَنِیبالِ افریقی شجاع ترکمان میکنند
۔ چہ رو داد است کہ این ہَبَنقَہ ہا دعوی ایاسی مینمایند۔ و این گنگہا خود ہا را
(تیموسِس تِنیسِ) وسِیسِرُن) میانگارند۔ و این مادرہا بامعن سرہمسری
ارند۔ و این خیانت کاران طعنہ بر سموئل میزنند۔ و این ابوجہلہا خود ہا را
از محمدؐ اعقل میدانند۔ و این چنگیز ہا نوشیروان را ظالم مینامند۔ و این
شکم پرستانِ خسیس النفس ابویزید را شرہ میگویند۔ و این بوزینہ ہا دعوی
انسانیت میکنند۔ اینک کورانِ دوربین و کرانِ تیزگوش و کودنانِ ہوشیار
بلیدانِ خردمند و ضعیف الرایانِ عاقبت اندیش و جاہلانِ علامہ و قسی القلبانِ
با شفقت و خائنانِ با امانت و گمراہانِ راہبر و وحشی خصلتانِ مدنیت گستر و مفسدانِ

مصلحت اندیش و بدکرداران با عصمت و تباه کاران رنجور از کج روشی دیگران و دوستان بنیادکن و خیرخواهان بدتر از صد دشمن و ناصحان بدسیرت۔ اینست اجتماع ضدین اینست تلاقی نقیضین۔ برین حال باید گریست ولی خنده مجال نمیدہد۔ و تا حت تاچه حد سے شرمی تا کجا اگھوریها هم بدین سخت روئی نیستند اینکو بیتها هم بدین درجهٔ بیحیائی نرسیده بودند۔ این چه عجیبه ایست که بدکرداری رسوا و زیان کاری بی پروا و خیانت شعاری برملا در مقام ستایش خود را چنان ستایش کند که گویا سقراطیست از ناهنجاری جهانیان سیر و یا ابویزیدیست از بدکرداری اهل زمانه دل گیر یا پاپای رومانی هم بدین درجه دعوی عصمت ننمود۔ سبحان الله تأثر و انفعال نفس بالمرّه مفقود گردیده است۔ ای شعور وای ادراک شما کجا رفتید که نفس را ملامت نموده او را از حال خود آگاه کنید۔ ضرر برادران را از برای نفع بیگانه گان خواستن پس از آن از طرف ایشان بجهت مکافات آب و اعتبار یافتن را کدام شریف النفسی شرف شمرده است و کدام عاقلی این کار را خردمندی انگاشته است آفیالکتس را کدام هوشمندی بیگانهٔ زمان دانسته است کسیکه برمحیات قومی زائل کند چرا باید آن را خیرخواه نامید بسے دینان محض از برای سیاست... آئین خود ها میکوشند پس چرا شخصیکه در زوال کیش خویش سعی میکند از ... شمرده شود۔ این چه جهلست این چه غفلتست این چه ضلالتست۔ اگر این ... را بلا دلیل دانسته در خشم خواهی شد آینک دلیل اندکے غور کن اگر سنفعت شخصی در جهالت و نادانی و فساد اخلاق من بوده باشد آیا از تعلم و تربیت من خوسند... آیا استادی دانا از طرف خود برای من میفرستد و اگر مرتی و یا استادی ابتلائی

بفرستد آیا از برای تعدیل افکار و تقویم اخلاق من خواهد بود و یا از برای فساد و تباهی
آنها و اگر مرا معلمی بوده باشد آیا تعظیم و تکریم آن خواهد نمود و اگر معلم مرا از روی صدق
و راستی تبجیل و توقیر نماید همین بدین دلالت نمیکند که باید معلم من در تعلیم و تربیت
طریق خیانت را پیش گرفته باشد — ندانستن این امر واضح آیا از غباوت نیست —
سبحان الله آیا دزد نگهبانی خواهد کرد — عجب این چه بلاهت است آیا شیطان
رهبری میکند — این چه غفلت است یک کوری من سبب بهبودی اوست
آیا سعی خواهد کرد که از برای معالجه چشم من طبیب حاذق بدست آرد — اینست
طمع بیجا اینست خیال محال — چون در اینجا باطل چنان لباس حق را پوشیده است 15
که شناختن آن بر اذکیا هم دشوار افتاده است تا کجا بر ابلهان لهذا امیدوارم که
این دلیل را کافی نخواهی شمرد و از این جهت طرز دیگرے را پیش گرفته میگویم تربیت
و تعلیم شخص واحد بدو گونه متصور می شود نخستین آنکه آن شخص را جزو قومی انگاشته
و مبنای تربیت و تعلیم آن را اولاً و بالذات بر منفعت آن قوم که بمنزله کل است گذاشته شود
و منفعت ذات آن شخص در درجه ثانیه و بالتبع ملاحظه گردد — و منفعت قوم درین هنگام
چون منبعیست که منافع افراد مانند جداول از آن متفرع می شود — و افراد درین
تقدیر مانند کلند که هیئت مجموعه باشد و هیئت مجموعه که از آن بقوم تعبیر می شود
ضامن و حافظ افراد دوم آنکه مبنای تربیت و تعلیم آن شخص بر منفعت ذات او باشد
بے ملاحظه قوم آن سوم آنکه در تربیت و تعلیم آن اولاً و بالذات منفعت دیگران
و فائده بیگانگان ملحوظ شود و منفعت خود آن شخص بالتبع باشد — اکنون میتوان
گفت که این تربیت ثالثه قوم آن را نفع خواهد بخشید آیا میتوان گمان کرد که انحصار

درین ہنگام خادم ملّتِ خویش است آیا قوم آن درین صورت از ضرر و گزندان محفوظ خواہد ماند آیا جایز است که درحق مربّی آنشخص گفته شود که او محب و جان نشان و فدوی قوم وملّتِ آنشخص میباشد۔ کور باد دیدۂ آن عقلی که چنین اندیشد وامی بر ادراک آنشخصے که امتیاز ندہد درمیانۂ منفعت ومضرّت۔ خاک بر دہن آن ذی شعوری که چنین سخن را بزبان آرد۔ اگر یک بچۂ از فرنگ گرفته ببلادِ جرمن فرستاده شود ودر آن بلاد آن بچه بحسب تربیت استادخوی دعادتِ جرمنہا را فراگیرد ومحبّت ایشان دردل او متمکن شود وقوم وملّت او درنظرش منفور وحقیر گردد آیا میتوان چنان گمان کرد که آن بچه خادم وجان فشانِ امّت فرنساوۃ است وآیا آنشخصیکه آن بچه را بدین نوع تربیت کرد میتوان آن را محب فرنسا نامید۔ عجب حماقت دست داده است که فرق میانۂ محبّت وعداوت ہم نمی شود شگفت حالتیست چگونه فہمیده نمی شود که مضرّتِ این گونه تربیت از منفعت آن بیشتر است۔ بلکه چگونه دانسته نمی شود که بے تربیتی ہزار مرتبه بہتر است از آنکه شخصے بنوعی تربیت یابد که بجاے منفعت موجب مضرتِ اہل وطن خود شود۔ سر خود را بدست خود بریدن لاحول ولا۔ تربیت دوّمی نه رشتۂ التئام قومیت را بریدن است واتحاد وبرادری را زائل کردنست۔ اگر در تربیت افراد منافع کل اولًا وبالذات ملحوظ نشود التئام واتحاد چگونه متحقق میگردد وچون اتحاد والتئام نباشد قومیّت از کجا خواہد آمد۔ اگر کسے آحادِ قومی را بدین گونه تربیت نماید دشمن آنقوم خواہد بود یا دوست۔ اسم آن شخص را حامی باید نہاد یا ماحی۔ وآن بیشتر شخصین را بیگانه اگر فرض کنیم که راضی شود آیا اعانت ہم خواہد کرد۔ اللہ اللہ

کدام عقل این چنین امر را تصور میکند که بیگانهٔ آمده جنسیّت و قومیّت دیگران را قوّت
و پایداری بدهد — که می پندارد که شخصے خانهٔ خود را خراب کرده با انقاض آن خانهٔ
دیگری را تعمیر کند — اگر بیگانگان چیره دست آگاه شوند که خانهٔ از برائے تاسیس
جنسیّت و تقویت قومیّت دیگرے برپا شده است آیا آن خانه را از بیخ و بن
کنده بباد فنا خواهند داد ویا آنکه آن بنا را مُحکم و مُشیّد خواهند نمود و معمار آنرا
خلعت فاخره داده برتبهٔ عالیه اش سرفراز خواهند کرد — چه بزرگ جهالت و نادانیست
آن شخصے را که چنین گمان کند — عجب بلادت و حماقت است آن کسے را که این امر
را بخاطر گذراند — اگر بیگانهٔ قوی بازو شخص ضعیفے را که در جنس با او مغایر است
بکارے بدارد آیا منفعت خود را ملاحظه میکند ویا منفعت آن ضعیف را خصوصاً در امورے که
اگر منفعت ضعیف ملحوظ افتد ضعف بر قوی مستولی گردد — بغیر ازین مجمع اضداد
و مُتقاضی نقائض کسے این گمان را نخواهد کرد که قوی بدست خود و بسعی و کوشش
خویش ضعیف را بر خود چیره گرداند — بلکه این مجمع اضداد هم چنین گمان نمیکنند
امّا از روی نفاق چنین اظهار مینمایند — البتّه معلوم شد که خیر خواه کیست
و بار منّت را بر دوش که مینهد — و مدح که را میکند و صله از که میگیرد — باور نمیکنم
که این مختاران عقول جامده را سودمند افتد — اگر این عقلها جامد نمیشد خیانت صریح
را دلیل طهارت نفس قرار نمیداد و در مقام مفاخرت نمیگفت که گوشت برادران
آغشته بخون را نخورده دلیل طهارت نفس است چونکه استحقاق این گونه عطا از
طرف قاتل [illegible] آن گردیدن خود دلیل بر خیانت و خباثت است
اگر به برادران خیانت نمیکرد استحقاق این عطیهٔ عظمی او را از کجا حاصل میشد

اقارب را کہ دل از خوردن با یوسف خیانت بغیر حیانت چیز دیگر بیرا اثبات نمیکنند۔ آیا عجیب نیست حال این مداحان کہ ذمائم شنیعہ را باسم مدائح ذکر میکنند۔ اگر کسے بخواہد کہ شخصی را بہ بدترین ہیجے ذم نماید ازین بیش چہ خواہد گفت کہ کشندہ گان برادر او در عین اشتغال بعمل شنیع قتل در ہر ساعتے آن شخص را مینواختند۔ چرا مینواختند اگر با کشندہ گان بر غضب در کار قتل شریک نبود و ایشان را راہبری نمیکرد و اعانت نمی نمود۔ اینست جان فشانی خانمان از برای قوم۔ اینست خیر خواہی خویشان از برای یاران۔ اینست مدائح بلغار آخر الزمان۔ این فصحا و این بلغا را نظر کن اگر خواہند کسے را بکمال دانش بسرایند باہم اتفاق نمودہ و یکدیگر را اعانت کردہ بعد از فکر طویل و عریض میگویند کہ آن ہیچ علم نخواندہ است و از ہیچ چیز خبر ندارد و ہیچیک از فنون را نمیداند اینک علامۂ زمان است و اگر خواہند شخصے را بجہل نسبت دہند بیان میکنند کہ آن جمیع علوم اولین و آخرین را خواندہ است و ہیچ چیز برو پوشیدہ نیست۔ این عجیبہ مدحیست۔ این غریبہ ذمیست واہ واہ سبحان اللہ حقیقۃً جای خندہ است و لی گریہ نمیگذارد۔ بلی آن گونہ ممدوحین را ست باز را این گونہ مادحین درست گفتار باید۔ راست بازی ازین چہ زیادہ خواہد بود کہ از فرط عشق محمد و محمدیان تورات و انجیل را بجہت تقویت نصرانیت بہزار کوشش اثبات میکنند۔ و از غایت سعی در صیانت دیانت اسلامیۃ قرآن را انکار مینمایند۔ و از خوف آنکہ مبادا سیل آمدہ خانہ را خراب کند خود ہا از بیخ و بنش کندہ خاکش بر باد میدہند۔ از غایت خیر خواہی قوم و از نہایت دین پروری ارادۂ آنکہ تو نکہ دیانت و قومیت را شہید نمایند و آن برای مدفن بارگاہ رفیعی بنا زند ہیچ یک از

برا سے یادگار اسم خود را در آن ثبت نماید تا آنکه آیندگان را حال ساعیان درین کار خیر موسوم گردد۔ بشارت باد آنان راکه از قوم این خیرخواهان ودراندیشه بودند۔ شرده باد آن اقوامی راکه از دین این دین پروران خوف وهراس داشتند۔ قومیّت کیفیّت ایست نفسانیّه که در حال بیشتر بواسطهٔ تعلیم و تربیت در نفوس حاصل می شود۔ چون در تعلیم کودگان این امر ملاحظه نشود ویا آنکه ضدّ آن مرعیّ گردد قومیّت از کجا وجود خواهد پذیرفت وهمچنین است حالت دیانت بلکه سائر کیفیّات نفسانیّه۔ واحداث کیفیّت نفسانیّهٔ قومیّت در نفسے از نفوس معنی اش اینست که معلّم بحسن تربیت و تعلیم خود آن نفس را بعد از فهمانیدن سوار دشرف قوم برین وادار دکه بذل روح را ازبرای شرف قوم سهل انگارد وشرف خویش را فقط در شرف قوم وملّت خود پندارد۔ شرف قوم عبودیّت نیست۔ عبد مؤدّب وداناسعادت مولا است۔ بنده را با وصف بنده گی هیچکس نیک بخت نه شمرده است اگرچه عالم وعارف باشد۔ این خانه زاد با معنی این کلمات را نمی فهمند۔ ودر بنده گی پرورده شده لذّتِ آزادی را چگونه خواهد دریافت۔ اگر بعبودیّت خو کرده معلّم شود بغیر از سبیل عبودیّت چه تعلیم خواهد نمود۔ خسیس النفس را با شرف چه کار است۔ اگر کیست (خود غرض) عالم را فدای اغراض دنیّهٔ خود میکند۔ لاحول ولا قوة الّا بالله این قبیل مردمانِ سنی السریره چگونه موجب تنفّر قلوب شدند از علوم معارف وآئین مولانِ کریه الصّوَر چسان مانع از ترقّی قوم خود گردیدند وزشتی سیرت این رکّسان عجیبه سند محکی شده پاک منشان را از استحصال اسباب سعادت باز داشت۔ نیک با ملتان مراچنان گمان شد که طرز جدید و تربیت نو باعث بیخ کنی قوم وملّت است۔ لهذا از وضع حاضر گوشه گوشه گرفتند۔ ولیکن سبب انحطاط وتأخر قوم گردید۔ نه نه گمراهی وضلالت وعداوت

ہمت را سبب بخر بد فطرتی و سے تربیتی و جہل و خست نیست ۔ علوم و معارف ہرگز سبب
بدبختی و شقاوت نخواہد شد اگر معلم و مربی بد فطرت و شقی نبوده باشد ۔ بلی اگر اگھوری مربی
گردد بسر از شقاوت و بیخ کنی قوم چیز دیگرے را امید نباید داشت ۔ فساد کار
این اگھوریان ہنوز بخوبی ظاہر نشده است چون ظاہر شدن شرو تدریجی است اندکے
صبر باید ۔ شراب زہر آلود او لاستی میبخشد پس از آن جگر و رگ را پاره پاره میکند
اگھوریان را یار و صدیقی نیست و طریقت و مذہبے ہم ندارند و در میانه ایشان
تعاون و توازر نمیباشد و بغیر از شکم پر کردن آرزوی دیگرے در دل ندارند پس
گمان مکن که ایشان باطلی راحق انگاشته جان فشانیہا میکنند و جوانمردیہا مینمایند ۔ این ہمہ
خود نمائیہا و این ہمہ دست افشانیہا و این ہمہ نباح و صیاح بر توہم باطلی بنا داده شده است
نه بر طلب فضیلت یعنی چنان گمان میکنند که این قوت حیف و میل و نیروی اختلاس که
ایشان را دست داده از جای دیگر است لہذا گاہ گاہے جان را بدندان گرفته
بسط یدی مینمایند و تراشی حرکت میدہند ۔ این امر بر کسے پوشیده نیست ۔ اگر مقصود
اکتساب فضیلت بود از آن امور یکه ذکرش شرمندگی بیار آورد اجتناب میکردند ۔ اگھوری
و طلب فضیلت ہرگز شنیده نشده است ۔ اگرچه ریش را بریش پیوند کرده یکدیگر را
ستایش میکنند و لی ہیچیک از دل سخن نمیگوید بلکه ہر یکے بجہت مقاصد و نیۀ خود که
شکم پرستی باشد یا دیگرے نفاق میورزد ۔ اگھوری یاد و صاحب نمی شناسد ۔
اگھوری بغیر شکم خود معبود دیگرے ندارد ۔ قاعده ایست کلیته که از سر یاد داشته باشی
اتہاب و اطناب سے منافقی نمی شود و منافقتی بے اغراق و مبالغه صورت نمی بندد و
چون شخصے منافق نباشد و غرض او استحصال مقصد خود نبوده باشد ہرگز در ستایش

از وحدتی و زشتی کند — آن ستا یشے را کہ در یک ساعت اگھوریے با گھوری دیگر میکند — (بلنا رک) و (غرچیگف) را در تمام عمر حاصل نشدہ است — اگر این نفاق نیست پس چیست — عجب از زین سخت روی عجب از زین بے حیائی — گمان مکن کہ باید اگھوری عریان و فقیر بودہ در کوچہ یا در بازار یا گردد آئینک اگھوریان صاحب خدم و حشم — اگھوری بودن بدل است نہ بلباس — اگھوری شدن کار ہر کس نیست کہ می تواند حیا را از خود سلب کند مگر آنکہ درین طریقہ زائیدہ شدہ باشد و یا آنکہ از سر چشمہ سیراب گردیدہ باشد — غایت تکبر را ہر گردیدہ کہ با نہایت ذُل در شخص واحدے جمع شود اینک — باقی آئیندہ — راقم جمال الدین حسینی

## کرۂ زمین کے نسبت اگلی لوگون کے خیالات

سر وارن صاحب لکھتے ہین کہ علم نجوم اور علم کیمیا کے زمانہ کے بہت پیچھے تک لوگون کا یہہ خیال تہا کہ کرہ زمین ایک بہت بڑا وسیع میدان ہے اور ساکن ہے اور جملہ کائنات کا مرکز ہے اور اجسام فلکی جو نکتے سے چمکتے ہوے نظر آتے ہین اوسکے گرد گھومتے ہین — ارسطو جو اوس زمانہ مین بہت بڑا حکیم تہا اپنے شاگردون کو سکہاتا تہا کہ " اجسام فلکی کرون مین جڑے ہوے ہین اور وہ زمین کے اطراف اون کرون کے ساتھ دور کرتے ہین — اجسام فلکی بالذات ساکن ہین — پہلا کرہ وہ ہے جسمین ساکن ستارے قایم ہین اور پہر پانچ سیارے ہین اوسکے آفتاب ہے اور زمین ہے اور زمین کے بعد مہتاب ہے — زمین بالذات ساکن ہے اور تمام کائنات کا مرکز ہے "۔

راقم محب حسین

یہ تعجب رفع ہو جاتا ہے۔ کیونکہ اگرچہ ہند سے سامان تجارتی بہت جاتا ہے مگر اکثر وہ سامان خام

ہوتا ہے اور یہان سے ارزان قیمت پر دوسرے ملکون کو جاتا ہے اور پھر وہان جا کر یہی سامان

خام عمدہ عمدہ کلون اور صنعتون کے ذریعہ سے نہایت بیش قیمت اشیاء تجارتی مین تبدیل

ہو جاتا ہے اور یہان آکر وہی سامان پھر دوگنے اور چوگنے پر فروخت ہوتا ہے۔ مثلاً روئے

چمڑا وغیرہ چیزین یہان سے ارزان قیمت پر خرید ہو کر دوسری ولایتون کو روانہ ہوتی

ہین اور پھر وہان جا کر ان سے عمدہ عمدہ نفیس کپڑے چار روپیہ گز اور دو روپیہ گز کی تیار

ہو کر یہان آتی ہین اور اونکو پھر ہمین لوگ خرید کرتے ہین۔

اگر ہمارے ہی ملک مین کارخانے ہون اور ہمارے ہی ملک مین طرح طرح کی صنعتین پھیلین تو

پھر اسقدر روپیہ کا نقصان ہمارا کیون ہو اور ہم کیون دن بدن مفلس ہوتے جائین۔

مسٹر پالینیسکر بوگسن نامی ایک انگریزی عورت جو مدراس کے ایک ہیئت دان کی لڑکی ہین اب مہتمم

دفتر ٹیلیگرافی صوبہ مدراس مقرر ہوتی ہین اس لئیق اور تجربہ کار عورت نے چھ سال تک مددگار

مہتمم دفتر مذکور کے عہدہ کا کام بخوبی انجام دیا ہے۔

سرکار ہند نے ایک ہزار روپیہ انعام مسٹر ای ادبراہم صاحب[1] ڈپٹی کمشنر ضلع منٹگمری کو ایک کتاب

کے صلہ مین دیا ہے جسکا نام لغت زبان ملتانی ہے۔

---

حاشیہ[1]۔ عورتین علم و ہنر کو بخوبی سیکھ سکتی ہین اگر ہم اونکو تعلیم و تربیت نہ دین تو یہ قصور ہمارا

ہے اور خدا کے یہان اس بے انصافی کی پرسش ہوگی کیونکہ خداوند تعالیٰ نے اون کو

قوی دماغی اور قوی عقل مثل آدمی کے سب دی ہے۔

حاشیہ[2]۔ انگریزی سرکار کی قدردانی علوم و فنون کے باب مین قابل غور اور سب

باتون سے پہلے لائق تقلید ہے۔

# اشتہار

اس ماہ سے بماسئے خیرخواہ ہند واقع حیدرآباد دکن کی کارروائی وغیرہ طبع ہونے کے لیے ایک مطبع اندر حدود چھاؤنی رزیڈنسی متصل ناکہ انگریزی ترب بازار مین قائم ہوا ہے - اور اس مطبع مین عمدہ خوش خط کتابین اور رسالے ارزان قیمت پر بکمی اجرت سے چھپتے ہین - اسواسطے حضرات خریداران مسلم اور دیگر معززین اور شایقین بلدہ کی خدمت مین التماس ہے کہ براہ عنایت جو کچھ کام طبع فرمانا چاہین اوس سے اس مطبع کو سرفراز فرماوین - اہتمام اوسکا عمدہ اور درست ہوگا - المشتہر تجمل حسین مالک و مہتمم مطبع اسلامیہ واقع چادرگھاٹ

# اشتہار

ہمارے مطبع مین چند نسخے مولوی وحید الزمان صاحب کے لائعۃ کے فروخت کے واسطے موجود ہین - جن صاحبون کو خریداری منظور ہووے فی نسخہ ایک روپیہ پیشگی روانہ فرماکر خرید فرماوین یہ نسخے بہت کم ہین - اور پھر ملنا انکا دشواری ہوگا المشتہر تجمل حسین مقام مذکور

رسید زر از حضرات خریداران مسلم

| | |
|---|---|
| میر اشفاق حسین صاحب وکیل درجہ اول - | سے ۶ ر |
| چوبے پرشوتم داس صاحب مترجم اول دفتر معتمد مالگذاری سرکار عالی - | للعہ ر |
| راجہ گردہاری پرشاد صاحب صدر سررشتہ دار جمعیت باقاعدہ سرکار عالی | سے ۶ ر |
| میر عبد الجواد صاحب مدرس مدرسۂ اعزہ | سے ۳ ر |

# فہرست مضامین

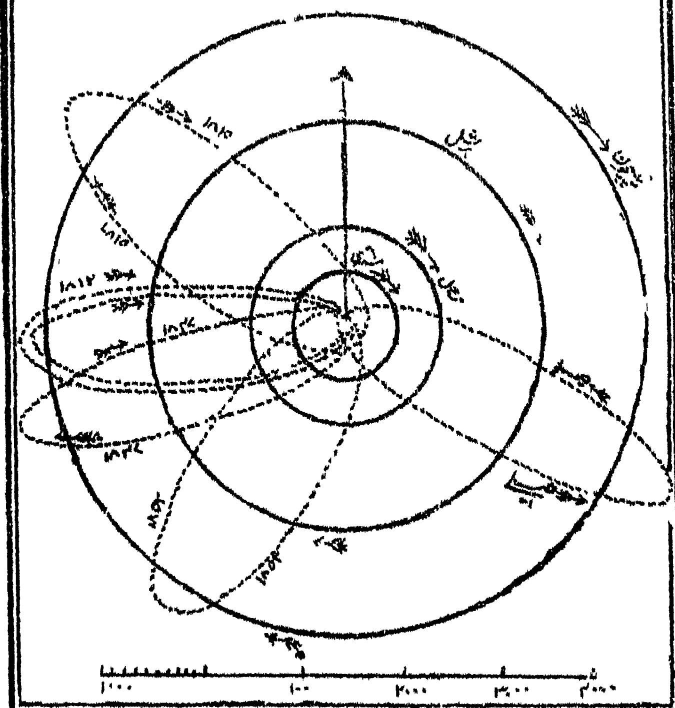
# علمی خبرین

سنتے ہین کہ اس آنے والے بڑے دن کو اخبار "گرفیک" کے پانچ لاکھہ پچاس ہزار (۵۵۰۰۰۰) نسخے طبع ہوکر خریدارون کو تقسیم ہونگے

حاشیہ اڈیٹر معلم - افسوس صد افسوس ہمارے اہل وطن عیدین کے مہینون کے رسالون اور اخبارون کو پڑھتے تک بھی نہین خریدارون کے تعداد کی ترقی تو کجا -

ہندوستان کی صنعت اور کاریگری کی جو نمائش گاہ مقام شملہ پر ہوئی تھی اوسمین اس سال تصویرون اور دیگر اشیا کے فروخت کرنے سے بارہ ہزار روپیہ کی آمدنی ہوئی اس آمدنی مین بہ نسبت سال گذشتہ کے آمدنی کے جو پانچ ہزار روپیہ کی تھی ترقی ہوئی - سب سے زیادہ چیزین لارڈ رپن نے اس نمائش گاہ مین خریدکین -

مغربی شمالی کے ایک اخبار سے معلوم ہوا ہے کہ امرتسر مین اسمرتبہ وبائی بخار سے اب تک نو ہزار آدمی مرے ہین - یہہ تعداد مردون کی جو اس بیماری سے مرے ہین چند سال گذشتہ کی تعداد سے زیادہ ہی ڈاکٹر بنیٹ صاحب مددگار صدر مہتمم صفائی (ڈپٹی سنیٹری کمشنر) نے اس بیماری سے مرے ہوی آدمیون کی بہت سے لاشون کو چیرکر امتحان کیا اور انکو کوی علامت ٹائیفڈ فیور یعنے نجار کی نہ ملین وہ کہتے ہین کہ یہہ بخار






تصسلی صاحب کا دمدار ستاره

# ہیئت

## دمدار ستارہ

(جسکو عربی مین ذوالذنب اور انگریزی مین کامٹ کہتے ہین)

دمدار ستارے ایک خاص قسم کے اجسام فلکی ہین جنکا علاقہ نظام شمسی سے ہے۔ انگریزی مین دمدار ستارہ کو کامٹ کہتے ہین۔ کامٹ "کوما" سے مشتق ہے جو لاطینی زبان کا ایک لفظ ہے اور جسکے معنی بال کے ہین چونکہ دمدار ستارہ مین بالون کی پونچھ سی ہوتی ہے۔ لہذا اسکا نام اونہون نے کامٹ رکھا۔ جقدر اوہام اور خیالات فاسد اس ستارہ کے دکھائی دینے سے لوگون مین پیدا ہوتے ہین وہ اور کسی ستارہ کی دور اور رویت سے نہین ہوتے جب دمدار ستارہ نکلتا ہے تو عوام الناس مین ایک تہلکہ پڑجاتا ہے اور وہ خیال کرتے ہین کہ یہہ علامت اسبات کی ہے کہ قہر اور غضب خداوند تعالے جل شانہ کا نازل ہونے والا ہے اور یہہ پیشین گوئی کرتا ہے اس امر کی کہ کوئی عظیم سیاسی انقلاب واقع ہوگا یا کوئی بڑا بہاری تغیر آب وہوا مین پڑے گا یعنی کوئی وبا یا طوفان عظیم آویگا۔

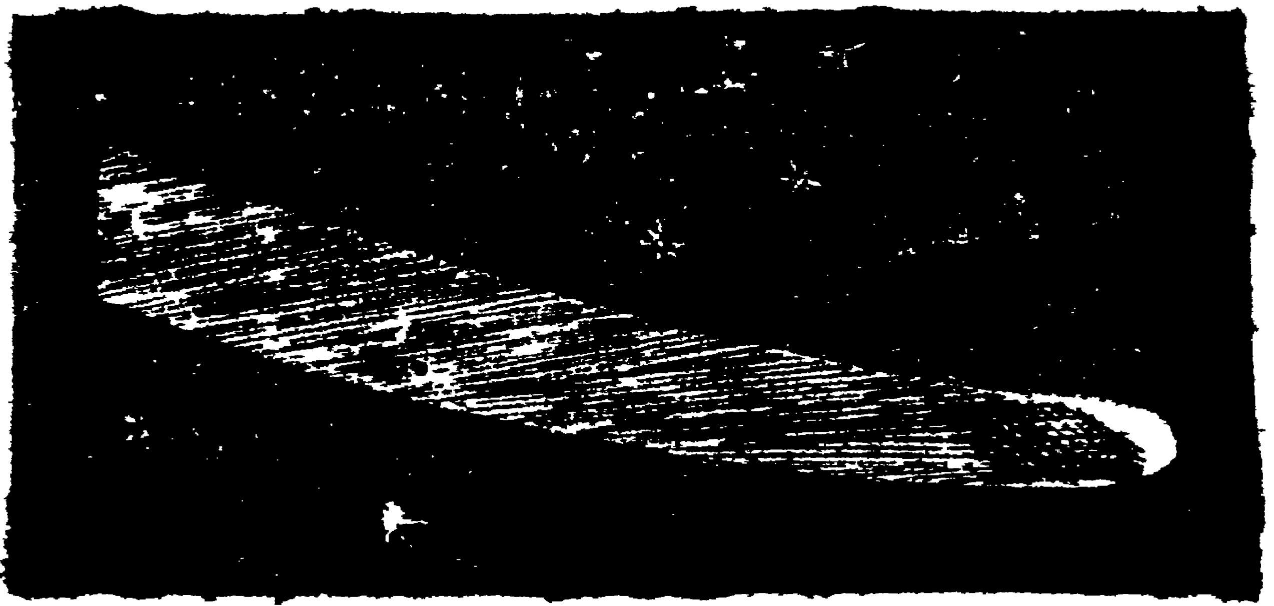
تمام ہیت دان اسبات پر متفق ہین کہ دمدار ستارے بے نور اجسام ہین اور ان مین جو روشنی ہے وہ آفتاب سے آتی ہے اور جن قواعد کے ذریعہ سے اور سیارے انتظام پاتے ہین۔ وہی قواعد ان مین بھی جاری ہین دمدار ستارون مین خصوصیت یہہ ہے کہ انکا دورہ بے ترتیب ہوتا ہے۔

یعنی مدور نہین ہوتا اور وہ ہر طرف سے طریق شمسی مین داخل ہوتے ہین۔

مثل دوسرے سیارون کے دمدار ستارہ کا قرص دکہائی نہین دیتا ہے۔ اسکی روشنی زردی یا سپیدی مائل ہوتی ہے اور اسکی ایک دم اکثر ہوتی ہے یا یون کہو کہ ایک روشنی کا سلسلہ ہوتا ہی اور یہہ دم اوس طرف سے دمدار ستارہ کی پیدا ہوتی ہی جو آفتاب سے روبرو نہین ہوتی ہی اور اس دم کی جڑ ہمیشہ آفتاب کے مقابل رہتی ہی۔

دمدار ستارون کی تعداد بہت کثیر ہی انمین سے بہت سے ایسے ہین جو طریق شمسی کے برابر دورہ کرتے ہین۔ اور بہت سے ایسے ہین جو آفتاب سے نیچے کی طرف چلے جاتے ہین۔ اکثر بڑے بڑے دمدار ستارے دیکہائی دیتے ہین۔

جو دمدار ستارہ ۱۸۴۳ عیسوی مین نکلا تہا وہ تمام یوروپ مین دکہائی دیا تہا۔ ۱۲ دسمبر سنہ مذکور کی شام کو یہہ ستارہ حضیض (یعنی وہ نکتہ اوسکے دورکا جو آفتاب سے نہایت قریب ہی) سے گذرا اور اوسوقت اوسکا فاصلہ آفتاب سے ۱۴۲۶۰۰۰ میل کا تہا اور آفتاب کے مرکز سے ۸۴۰۰۰۰ میل کا تہا یہہ ستارہ بحساب ۵۰۰۰۰۰ میل فی گہنٹہ راہ طے کرتا تہا۔ اسکے دم کا طول ۱۲۱۰۷۰۰۰۰ میل کا تہا۔ اگر ایک ریل گاڑی بحساب ۳۰ میل فی گہنٹہ جاوے تو وہ اسقدر فاصلہ کو ۵۰۰ سال مین طے کریگی اوسکا نکتہ اوج جو آفتاب سے نہایت بعید ہی ۱۳۰۰۰۰۰۰ میل کے فاصلہ پر ہے یہہ دمدار ستارہ اپنی گردش کو ۵۰۰ برس کے عرصہ مین پورا کرتا ہے اور وہ سنہ ۱۹۶۲ عیسوی میں



৫৭। চিত্র

مین نکتہ اوج پر پہونچے گا اور ۲۲۵۵ عیسوی مین پہر نمودار ہوگا۔

ایک مشہور دم دار ستارہ جسکو ہیلی صاحب کا دمدار ستارہ کہتے ہین بعد ہر ۷۶ سال کے عرصہ کے یعنی ۱۴۵۶ع ۱۵۳۱ع ۱۶۰۷ع ۱۶۸۲ع ۱۷۵۹ع اور اخیر ۱۸۳۵ع مین متواتر نکلا ہے۔ اس سیارہ کو ہیلی صاحب کا دم دار ستارہ اسوجہ سے کہتے ہین کہ اونہون نے پیشین گوئی کی تھی کہ یہہ ستارہ ۱۷۵۹ع مین نکلے گا سیارہ جارج سیڈس کا مدار اس دم دار ستارہ کے مدار کو برابر دو حصون تین تقسیم کرتا ہے اور اس دم ستارہ کا اوج یعنے نہایت بعد آفتاب سے ۳۴۲۵۰۰۰۰۰۰ میل کا ہے۔ ۱۶ نومبر ۱۸۳۵ع کو یہہ ستارہ اپنی مقام حضیض (نکتہ نہایت قریب آفتاب) سے گذرا تہا اور امید ہی کہ یہی ستارہ پہر اخیر فروری کو ۱۹۱۱ع مین نکلے گا۔

جو دم دار ستارہ ۱۸۶۳ مین نکلا تہا اوسکا مدار بہت لمبا تہا اور ہیئت دانون نے قیاس کیا تہا کہ اوسکے نکتہ حضیض کو نکتہ اوج کے درمیان مین ۱۴۰۵۰۰۰۰۰۰۰ کا فاصلہ ہے۔

ایک دم دار ستارہ ۱۸۶۷ع مین نمودار ہوا تہا جسکو ہیئت دانون نے شمار کیا تہا کہ وہ ۵½ سال مین ایک بار اپنا دورا گرد آفتاب کے پورا کریگا اور دیکہائی دیگا لیکن ۱۸۶۷ع سے اب تک کہ ایک سو گیارہ سال کا عرصہ ہونے کو آیا ایک بار بھی وہ دکہائی نہین دیا۔ اون ہیئت دانون کے حساب کے رو سے اور رفتا ۵½ سال مین ایک بار نمودار

ہونے کے حساب سے اوسکو اب تک ۲۰ مرتبہ نکلنا چاہیے تہا - اس ستارہ کے غائب ہونے کے اسباب بڑی ذہانت اور ذکاوت سے لوگون نے بیان کیے ہین - لیکن ان مین سے کوئی قابل یقین نہین ہے -

جو دم دار ستارہ ۱۸۵۸ء کو نکلا تہا وہ نہایت خوبصورت تہا - اوسکے نیوکلیز (بیچ کا نکتہ) کا قطر ۴۶۰ میل کا تہا اور اوسکے کوما (بیچ کے نکتہ پر جو جسم گہرا ہوا ہوتا ہے) کا قطر ۲۰۰۰۰ میل کا تہا اوسط رفتار اسکی فی یوم اپنے مدار پر ۱۴۳۵۰۰۰ میل کی ہے -

۱۸۶۱ء کا دم دار ستارہ ایسا چمکدار اور ایسا بڑا تہا کہ اوسوقت تک جو دمدار ستارے دکہائی دیتے ہین وہ سب اوسکے سامنے گرد تہے - اسکے نیوکلیز کا قطر ۵۰۰ میل کا شمار ہوا ہے اور نیوکلیز کے چارون طرف جو حلقہ سا تہا اوسکا قطر ۹۴۶۰۰ میل کا تہا اوسکی دم کی لنبائی جو ۱۵ اکتوبر کو پوری پوری دکہائی دیتی تہی ۱۰۰۰۰۰۰ میل کی اندازہ ہوئی تہی اوسکی دم طول مین اوس فاصلہ سے بہت زیادہ بڑہ گئی تہی کہ جو درمیان زمین اور سورج کے ہے جب یہ ستارہ اپنے نکتہ حضیض پر پہونچا تہا تو اوسکا فاصلہ آفتاب سے ۱۱۳۲۷۵۰۰ میل کا تہا - ڈاکٹر ہبسیل کا قول ہے کہ یہہ ستارہ اپنی گردش کو آفتاب کے گرد ۳۳۴۸۳ سال مین ایک بار پورا کریگا - اور بقول بعض ہیئت دانون کے وہ اپنا دورہ ۳۰۰۰ مین اور بقول دیگر ۵۴۰۰ مین اور بقول بعض ۶۲۰۰ مین

ایک مرتبہ آفتاب کے گرد پورا کریگا اس ستارہ کا نکتہ اوج یعنے انتہا بعد آفتاب سے ۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۴۲۰ میل کا ہی۔

ایک چھوٹا دم دار ستارہ جسکو اینک صاحب کا دم دار ستارہ کہتے ہین تمام اور دم دار ستارون سے اسبات مین ممتاز ہی کہ اوسکے دور کا زمانہ بہت قلیل ہی اور وہ آفتاب کے گرد اپنے گردش کو ۱۲۰۰ یوم مین پورا کرتا ہے۔

بیلا صاحب کا دم دار ستارہ بھی بہت ہی قلیل عرصہ مین اپنے گردش کو پورا کرتا ہے اور وہ ۲۴۶۱.۵ یوم سے یعنے ۶¾ سال مین ایک مرتبہ آفتاب کے گرد اپنا دورہ پورا کرتا ہی۔

۱۸۲۵ء مین چار چھوٹے چھوٹی دمدار ستارے نکلے تھے اور ایسے کوئی سال نہین گذرتا ہی جسمین یہہ ستارے نہ نکلین اگرچہ وہ زمین سے دکھلائی ندین۔ بہت سے دمدار ستارے دن کے وقت بغیر ہمکو دکھلائی دینے کے گذر جاتے ہین اور بہت سے ایسے چھوٹے ہوتے ہین جنکا دکھائی دینا مشکل ہی۔

دمدار ستارہ مین ایک روشن نکتہ قریب مرکز سر کے ہوتا ہے جہان سے دم نکلی ہوئی معلوم ہوتی ہے۔ یہہ نکتہ اوسکے تمام جسم سے کثیف ہوتا ہے اور اسکو اصطلاح مین نیوکلیئر کہتے ہین۔

جب پہلے پہل دمدار ستارہ آسمان پر نمودار ہوتا ہی تو اوسکی دم

Comet

بہت چھوٹی دکہائی دیتی ہے - اور جون جون وہ آفتاب سے قریب ہوتا جاتا ہے - تون تون اوسکی دم بڑہتی جاتی ہی - اور جسوقت وہ نکتہ حضیض جو آفتاب سے نہایت قریب ہی گذرتا ہے اوسوقت اسکی دم بہت روشن اور بہت بڑی معلوم ہوتی ہے بجیسے کہ کسی اور وقت جب وہ اس نکتہ کے قریب سے دور ہوتا ہی نہین معلوم ہوتی ہے اور جسوقت وہ نکتہ حضیض سے گذرتا ہی تو اسیوقت اوسکی دم اوس راہ کی طرف کسیقدر خمیدہ معلوم ہوتی ہی جسپر ہوکر وہ گذریگا - اسوقت اسکی خمیدہ دم محدب طرف بہ نسبت مجوف طرف کے زیادہ روشن ہوتی ہی - جب دمدار ستارہ کی دم اپنی انتہا سے ترقی پر پہونچ جاتی ہے تب اوسمین زوال شروع ہوتا ہے اور وہ بہت جلد گہٹنے لگتے ہیں یہان تک کہ دمدار ستارہ اور اسکی دم ایک ہی وقت مین آنکہون سے غائب ہوجاتے ہے -

اب تک معلوم نہین ہوا ہی کہ اوسکی دم کس مادہ سے بنی ہوئی ہی - اور جو مختلف رائین اسباب مین بیان کی جاتی ہین وہ محض خیالی ہین اور کوئی اونمین سے پایہ ثبوت کو نہین پہونچی ہی - اوسکی دم خواہ کسی مادہ سے کیون نہ بنی ہو لیکن یہہ بات ظاہر ہے کہ وہ نہایت باریک اور نہایت شفاف ہوتی ہے یہان تک کہ چہوٹے چہوٹے ستارے جو اوسکے نیچے آجاتے ہین اور جنکو وہ ڈہانک لیتی ہے صاف نظر آتے ہین اور اوسکے نیچے سے اونکی روشنی مین کسی قسم کی کمی واقع نہین ہوتی ہی - مسٹر جی ہرشل صاحب کہتے ہین کہ مین نے چہوٹے چہوٹے ستارون

صاف صاف دیکھا جبکہ اون پر ہو کر ایک دمدار ستارہ کی دم گذری تھی اور ۳۴ نے ان ستارون کو اپنے مادہ سے جسکی دبازت ...۰۰ ۵ میل کی تھی ڈہانک لیا تھا ۔

اب ہم مختصر طور پر مشہور حکیمون کے رائیون کو جو دمدار ستارہ کے دم کی نسبت ہین بیان کرتے ہین ۔

" ٹیکو برا کی راے یہہ ہی کہ دم مذکور آفتاب کی روشنی ہے جو دمدار ستارہ کے نیکولیز مین ہو کر منعکس ہوتی ہے اور اوسکا اعتقاد یہہ ہی کہ یہہ نیکولیز مثل آئینہ کے شفاف ہی ۔

قیپلر کا خیال ہی کہ آفتاب کی شعاعین دمدار ستارہ کے کرہ ہوا کے وبعض حصون کو زور دیکر ڈھکیلتی ہین اور اس سے یہہ دم پیدا ہوتی ہی ۔

سر ائزک نیوٹن کا قول ہی کہ یہہ دم اون رقیق بخارات سے پیدا ہوتی ہے جو آفتاب کی گرمی سے دمدار ستارہ کے کرہ مین سے اوٹھتے ہین ۔

یولر اسبات کا قائل ہی کہ آفتاب کی شعاعین دمدار ستارہ کے کرہ ہوا کو زور دیکر ڈھکیلتی ہین اور اس سے یہہ دم پیدا ہوتی ہی اور جو خم اس دم مین ہوتا ہی اوسکی وجہ یہہ ہی کہ ادہر سے آفتاب کی شعاعین دمدار ستارہ کے کرہ ہوا کو زور دیتے ہین اور اوہر سے کرہ مذکور کے ذرّے اپنی کشش ثقل یا کشش کروی کے وجہ سے

اپنے مرکز ثقل ایکولنز کی طرف مائل ہوتے ہین اور دونون مخالف کششون سے یہہ خم پیدا ہوتا ہے۔

میران کا خیال ہی کہ ومدارستارہ کی دم آفتاب کے کرہ ہوا کا ایک جزہی۔

ایک فرانسیسی حکیم باپٹ نامی کے راے ہی کہ دُم مذکورہ بخارات ہین جو حرارت آفتاب کی وجہ سے پیدا ہوتے ہین اور یہہ کہ ومدارستارے نکتہ حضیض پر پہونچنے کے قبل اجسام محکم ہوتے ہین اور جب وہ اُس نکتہ سے گذرتے ہین تب جزاً یا کلاً آفتاب کی سخت حرارت کے سبب سے بخارات مین مبتدل ہوجاتے ہین۔

اگرچہ یہہ رائین بڑے بڑے حکیمون کی ومدارستارے کی نسبت ہین لیکن ہم انہین سے کسی کے ساتھہ اتفاق نہین کرتے ہین اور ہم اسباتکو تسلیم کرتے ہین کہ اب تک ومدارستارہ کی دم کے اسباب صحیح اور اوسکی پوری حقیقت معلوم نہین ہوی ہے کیونکہ جب ہم ومدارستارون کی دم کی لنبای پر غور کرتے ہین جو کبھی کبھی ذس کرور میل تک بہی شمار ہوی ہے تو ہمکو معلوم ہوتا ہی کہ جو مختلف رائین حکماے مذکورہ بالا نے ظاہر کی ہین اونمین سے ایک بھی قابل اطمینان نہین ہے اگر ہم سر ائزک نیوٹن کے قول کو مانین تو تعجب ہوتا ہی کہ وہ بخارات جو ومدارستارہ مین سے بسبب حرارت آفتاب کے پیدا ہوجاتے ہین۔

اسقدر طول و طویل کیون ہوتے ہین اور اسقدر دور تک کیون برابر روشن رہتے ہین کیونکہ اگر وہ بخارات روشن ہوتے تو دیکھائی نہ دیتے۔

اسگلے زمانہ کے حکماء دمدار ستارونکو شہاب ثاقب خیال کرتے تھے اور سمجھتے تھے کہ دمدار ستارے کرہ زمین مین فاسفرسی بخارات سے جو قابل اشتعال ہوتی ہین پیدا ہوتے ہین۔ لیکن اب ثابت ہو چکا ہے اور اسمین کسی طرحکا شک نہین ہے کہ دمدار ستارے کرہ زمین سے بہت دور لاکھون اور کرورون میل کے فاصلہ تک چلے جاتے ہین اور مثل اور سیارون کے اپنا دورہ ایک مدت کم و بیش مین کرتے رہتے ہین اور وہ نظام شمسی مین داخل ہین لیکن وہ دوسرے سیارون سے بہت باتون مین مختلف ہین۔ اول تو عام سیارون کا مدار قریب قریب کروی شکل کا ہوتا ہے اور وہ آسمان مین ایک مقام محدود کے اندر گردش کرتے ہین اونکا مدار طریقۃ الشمس کے اوپر او نیچے آٹھہ درجہ کے فاصلہ پر ہوتا ہے۔ لیکن دمدار ستارون کی مدار طریقۃ الشمس کو ہر طرف سے قطع کرتے ہین اور بعض صورتون مین اوپر خط مستقیم کے طور پر ہوتی ہین فقط

راقم محب حسین

# ادب

## زبان سنسکرت

لفظ سنسکرت کے لغوی معنی ملائم گفتگو کے ہین۔ اور اس لفظ کو شنسکرت اور سنسکرت دونون طرح پر کہتے ہین۔ سنسکرت زبان اب قریب ترک الاستعمال

ہی یعنے ہند کے لوگ اوسکو تحریر اور تقریر مین بہت ہی کم استعمال مین لاتی
ہین - لیکن سر ولیم جون صاحب نے اس زبان کی بنسبت کہا ہی کہ یہہ زبان
یونانی زبان سے زیادہ ترملائیم ہی یعنے بہ نسبت یونانی زبان کے اسمین الفاظ
ثقیل بہت ہی کم ہین اور لاطنی زبان سے زیادہ تر الفاظ مین مالامال ہے
یعنے بہ نسبت زبان لاطنی کے اس زبان مین الفاظ ہر شے کے واسطے
کثرت سے ملتے ہین - اور علاوہ ازین سنسکرت ان دونون زبانون یعنے لاطنی اور
یونانی کے بہت زیادہ شیرین اور فصیح ہی - ہند کے تمام مروج زبانین جو
فی الحال بولی جاتی ہین سب کی سب تہوڑی اور بہت زبان سنسکرت سے ماخوذ
ہین - اور اگرچہ زبان سنسکرت کی تحصیل بہ نسبت زبان یونانی کے زیادہ مشکل ہی
لیکن بوجہ اسکے کہ اسکی طرز اور اوسکے اصول اسی طرح پر ہین جیسے
کہ ایک دوسری زبان کے ہوتے ہین اسواسطی جو لوگ زبان یونانی یا لاطینی جانتے
ہین - اونکو سنسکرت آسانی سے آتی ہی - افسوس ہی کہ آجکل اکثر یوروپ کے
لوگ اور خصوصًا انگلستان کے طالب علم جو غیر ملک اور اجنبی قوم کے آدمی
ہین اس زبان کی فصاحت اور بلاغت دیکہکر اوسکو دل و جان سے حاصل کرتے
اور اسکی تحصیل سے طرح طرح کے علمی فایدے اوٹھاتے ہین - اور ہم لوگ جو اس
ملک کے قدیم باشندے ہین اور جنکے بزرگون کی زبان اصلی یہہ تھی وہ اپنی
جہالت سے اوسکو ترک کر دین - اور اپنی گہر کی دولت سے کوئی فائدہ نہ اوٹھاوین
ہمارے نزدیک زبان سنسکرت کا ہندیون کو تحصیل کرنا بھی ضرور
ہی کیونکہ اول تو اونکی زبان اوس سے نکلی ہی - اور دوسرے تمام زبانون

کا تحصیل کرنا اونکو آسان ہوجائیگا - علاوہ برین اسپہ زبان اردو جو تقریباً تمام ہند مین مروج ہر اپنی تکمیل پر نہین پہونچی ہے - اور اسمین الفاظ علمی اور صنعتی بہت کم ہین - اس دشواری کو وہی لوگ اچھی طرح سے جانتے ہین - جنکو اردو زبان مین ترجمہ کرنے کی ضرورت ہوتی ہے - پس زبان سنسکرت کو تحصیل کرنا - اور اس سے علمی الفاظ زبان اردو مین لانا ایک مقدم کام ہے - جسکا کرنا ہر ایک خیرخواہ ملک پر لازمات سے ہے -

راقم محب حسین -

# اخلاق

## بقیہ قانون سخن

(یعنے بات چیت کرنے کے قاعدے)

۹ جلسہ اور مجلس مین جتنے حاضرین ہوتے ہین اون سب کو بات چیت کرنے اور اپنی راے ظاہر کرنے کا برابر حق ہوتا ہی پس اونکو اس حق سے محروم رکہنا اور خود لگاتار باتون کی چہڑی باندہنا ایک نہایت بیجا بات ہی - اس سے صرف اونکی حق تلفی ہی نہین ہے بلکہ اس سے ظاہر ہوتا ہی کہ حاضرین جلسہ مین کسیکو گفتگو کرنے کی لیاقت نہین اور اسوجہ سے تمنے اپنے آپ کو لائق اور مقرر خیال کرکے باتین کرنا شروع کی ہین پس اس سے زیادہ اور کیا بدتمیزی ہی ایک شخص کا مونہہ جباری سے لینے مین بند کردینا قابل معافی کی ہی مگر کسیکی بات کو کاٹنا اور اوسکے زبان کو بات کہنے سے روکنا ہرگز قابل معافی نہین ہی - یہہ بدتہذیبی تمام

ـــ بے تہذیبیون پر فایق ہی ـ

۱۰ جو شخص تم سے ٹھیر ٹھیر کے بات چیت کرے یعنے کلام مین جلدی نکرے اوسکو مدد دینا یا الفاظ مین پیش دستی کرنا نہین چاہیئے - اور اوسپر وہ ایک لفظ یا بات کو زبان سے نکالا چاہتا ہی کہ اوسپر فوراً تم بول نہ اوٹھو بلکہ صبر کرو - اور اوسکو بات کہنے دو - یہہ حرکت بدتمیزی کی ہی اور اس سے معلوم ہوتا ہی کہ تم بہت بڑی زبان دان اپنے آپ کو سمجھتے ہو - اور متکلم کو حقیر جانتے ہو - یہہ مسلم ہی کہ ہر شخص اپنے آپ کو مقرر اور عمدہ گفتگو کرنے والا آدمی جانتا ہے مگر وہ کیسا ہی اپنے آپ کو از روے عجز و انکسار ہیچمدان ظاہر کرے - پس جب تم بات و چیت مین اوسکو الفاظ بتاؤ گے اور کلام مین سبقت کروگے تو ظاہر ہوگا کہ وہ کم استعداد آدمی ہی اور تم اوسکی اصلاح کرتے ہو - اسواسطے یہہ عادت نہایت بدنما اور لغو ہی اور اس سے سامع کی شوخی اور بدتہذیبی ظاہر ہوتی ہے -

۱۱ جو لوگ دوسرونکی باتون کو خواہ مخواہ بے موقع اور بے محل جھوٹلاتے ہین اور ہر ایک بات مین مخالفت اور حجت کرنے لگتے ہین وہ فی الحقیقت بڑے بدتہذیب ہوتے ہین - اور اونکی اس حرکت سے معلوم ہوتا ہی کہ اونہون نے عمدہ تربیت اور تعلیم نہین پائی - اور عمدہ لوگون کی صحبت مین نہین رہے ہین - جن لوگون کو منظور ہو کہ ہر جلسہ اور ہر صحبت مین تمام لوگ اون سے خوش اور راضی رہین تو اونکو چاہیئے کہ

وہ ایسے کلمات سے پرہیز کریں جیسے کہ یہہ ہین " صاحب یہہ بات درست نہین ہے " یہہ بات سچ نہین ہوسکتی ہے " بات یون ہے جیسے کہ مین کہتا ہون یہہ ضرور جھوٹ ہے " اسی طرح سے اور بہی بہت سے کلمات بد تہذیبی ہین جو آجکل ہماری قوم مین بہت رایج ہورہے ہین اور خصوصاً بعض بعض نوجوان ہمارے ملک کے ان بد تمیزیون کے زیادہ ملزم ہین - ان کلمات کو زبان پر لانے سے بہتر یہہ ہے کہ تم ایک مرتبہ صاف صاف اونکو جھوٹا اور لغو کہدو - کنایتاً اور اشارۃً کسیکو جھوٹا اور کاذب اوسکے منہ پر کہنا صاف کہنے سے برا ہے - اسیطرح ہر ایک چھوٹی چھوٹی بات کی تکذیب کرنا آدمیت سے خارج ہے - پس تمکو چاہیئے کہ تم اسبات کو بطور قاعدہ کے خیال رکہو کہ چھوٹی چھوٹی بے فایدہ باتون مین بغیر کسی زیادہ ضرورت اور خوف نقصان کے لوگون کی مخالفت اور تکذیب نہین کرنا چاہیئے کیونکہ اس بیجا مخالفت اور تکذیب سے تمارے دوست ہاتھہ سے جاتے رہینگے اور کبھی رنجش اور دشمنی بہی اسکا نتیجہ ہوگا -

۱۲ خود بخود بغیر پوچھے کسیکو نصیحت کرنا بہی خلاف تہذیب ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ نصیحت کرنے والا شخص اپنے آپکو بہ نسبت دوسرے لوگون کے زیادہ عقلمند اور ذی شعور خیال کرتا ہے - اور لوگون کو اپنا علم اور واقفیت جتاتا ہے اور اونکے ناتجربہ کاری اور جہالت کو بتلاتا ہے اس قسم کی بے تکلفی کسی عام دوست اور ملاقاتی اور جان پہچان والے سے ہرگز نہین کرنا چاہیئے بعض وقت ایسی بے وقوفون سے بہی پالا پڑتا ہے کہ وہ خود بلا پوچھے بتلائے نصیحت کرنے لگتے ہین اور اگر اونکی نصیحت کو

نہ مانو تو خفا ہوجاتے ہین اور کہنے لگتے ہین کہ یہہ شخص بڑا مغرور ہی کسیکی نصیحت نہین مانتا ہی اور میری نصیحت کو دل سے سنے اور اُس پر عمل کرنے کو حقیر جانتا ہی اب کوئی ایسے احمقون سے یہہ پوچھی کہ اول تو آپ خود بخود بلا استفسار نصیحت کرتی ہین پھر اُسپر طرہ یہہ ہی کہ اپنی رای کو اسقدر عمدہ اور درست سمجھتے ہین کہ جسکا قبول کرنا ہر شخص کو ضرور ہے۔

۱۳ کوئی بات اس سے بڑھکر بدتمیزی کی نہین ہے کہ ایک شخص تم سے باتین کری اور تم انکو وہان سے نہ سنو اور اچھی طرح سے اوسکی طرف مخاطب نہ ہو۔ اگرچہ یہہ بات تم لوگون مین اکثر پاوگے مگر تمکو اس خلاف تہذیب حرکت سے اجتناب کرنا چاہیے۔ بعض ناتربیت یافتہ لوگون مین یہہ عادت ہوتی ہی کہ جب کوئی اُن سے باتین کرتا ہی تو اوسکے طرف مخاطب ہونی کی اور اسکے باتین وہان سے سننے کی بعوض مین وہ کبھی مکان کی چھت کو دیکھنے لگتے ہین اور کبھی کمرے مین جو تصویرین لگی ہوتی ہین اونپر نظر ڈالتی ہین اور کبھی کھڑکیون سے جھانکتے ہین اور کبھی اپنے کتے اور بلی سے کھیلنے لگتے ہین اور یا اپنی گھڑی کی زنجیر سے شغل کرتی ہین اور اپنی بید یا چھڑی کو حرکت دینے لگتے ہین اور یا ناخنون کو تراشنے لگتے ہین اس حرکت سے زیادہ اور کسی بات سے چھچھورہ پن اور تلون طبعہ ظاہر نہین ہوتا ہی اور اس سے معلوم ہوتا ہی کہ متکلم کی باتون کو تم سننا نہین چاہتی اور اس حرکت سی بخوبی ظاہر ہوتا ہی کہ تم متکلم کے کلام کو اس لایق نہین سمجھتی ہو کہ اسکے سننے مین وہان لگاؤ۔ اب ذرا اپنے دلمین تم غور کرو اور انصاف سی کہو کہ اگر کوئی شخص تمہاری ساتھہ یہی برتاؤ کری تو تم کو ناگوار ہوگا یا نہین۔

اسواسطے تمکو چاہیئے کہ تم اس خراب عادت سے پرہیز کرو اگرچہ یہہ بات آجکل کے بعض مہذبون مین سننے مین آتی ہے دیکھو اور اپنے متکلم کے کلام کو دہان لگاکر سنو۔

(۱۴) اس سے بڑہکر کوئی بات نادانی کی نہین ہے کہ لوگون سے بی فایدہ اپنا حال بیان کرنے لگنا اس قسم کا آدمی صرف ایک ذرا دیر کی خوشی کے خاطر جو اوسکو ایسے فضول گفتگو سے حاصل ہوتی ہے بہت بے موقع باتین کہہ گذرتا ہے اور ان باتون سے اپنی دوستون کی دوستی سے ہاتھہ دہوتا ہے اور ایک قسم کا نقصان اوٹہاتا ہے چونکہ ایسی فضول گفتگو سے ضرور کسیکو رنج پہونچتا ہے اسواسطے یہہ حرکت ہرگز نہین کرنا چاہیئے۔

(۱۵) ترش روی اور سخت گوئی ایک بہت بڑی بات خلاف اخلاق ہے مثلاً اگر کوئی شخص تم سے کہے کہ "فلان صاحب نے آپکو بہت بہت سلام کہا ہے" تو اوسکی جواب مین کہنا کہ ہم اونکو نہین جانتے ہم سے سلام علیک سے کیا غرض" ایک بڑی کج خلقی کی بات ہے یا یہہ کہ اگر کوئی تم سے کہے کہ "فلان صاحب نے آپکو پوچھا ہے" تو اوسکے جواب مین یہہ کہدینا کہ اگر ایسی ہی اونکو مزاج پرسی مطلوب تھے تو خود آنکر نبض دیکھہ جاتے" کتنے بدتمیزی کی بات ہے اس قسم کے کلام فی الواقع دل کو رنج پہونچاتے ہین۔ ایسے شخص پر لوگ ہنستے ہین اور اوسکو عجیب مزاج کا آدمی بتلاتے ہین لیکن آخر الامر اس قسم کے

آدمی سے سب نفرت کرنے لگتے ہین -

(۱۶) جس صحبت اور جلسہ مین تم ہو اوسکے موافق اور حسب موقع بات چیت کرنا چاہیئے بزرگ اور خورد اور حکیم و مولوی اور حاکم و محکوم کے ساتھہ ایک ہی طرز سے گفتگو نکرنا چاہیئے تمکو تجربہ اور تمیز کی قوت سے خود معلوم ہو جائیگا کہ کس طرح بڑون کے ساتھہ ادب سے اور چھوٹون کے ساتھہ خوش مزاجی سے باتین کرتے ہین -

(۱۷) عورتون کے ساتھہ باتین کرنے مین اسبات کا لحاظ ضرور ہے کہ جہان تک ممکن ہو باتین نرم اور پسندیدہ ہون - اصطلاحات منطقی کے نام سے عورتین گہبراتے ہین ایسے الفاظ مثل دلائل اور براہین اور ہیولا اور صورت کے سننے سے ڈرتی ہین عورتون کو خوبی صاف اور سیدہی تقریر مین ایک بات سمجہا سکتے ہین اور اسکا ثبوت اونکے دل پر ایک عام اور سلیس کلمہ سے زیادہ تر ہوتا ہے بہ نسبت اسکے کہ قواعد منطق کا استعمال کیا جاے -

(۱۸) گفتگو مین اسبات کا زیادہ خیال رہے کہ کوئی ایسی بات ذکر نہ کیجاے یا ایسا کلمہ زبان پر نہ لایا جاے جس سے کسی صاحب کو جو اسوقت موجود ہون کسیطرح کا رنج پہونچے یا اونکو کسی واقعہ اور حادثہ کی یاد اوسے جو اونپر گذرا ہو - باقی آئندہ

راقم محب حسین

## بقیۂ مقالہ

# شرح حال اگھوریان باشوکت وشان

غایت تکبر را ہرگز دیدہ ئے کہ با نہایت ذُل در شخص واحدے جمع شود اینک نظر کُن در سُفلہ گان متعالم و دنی النفسان مُتفلسِف و اگھوریان مُتصلّف تا آنکہ بر تو منکشف گردد کہ این ہم ممکن بودہ است و می شود کہ اخلاق متضادّہ و اوصاف متبائنہ در الواح نفوس مجتمع شود ـ یعنی در نفوس اَدنیا و اخسّا ـ اگر درین امر غور کنی خواہی دانست کہ فطرت پست و طینت دنیّہ نادرست را ہرگز ممکن نیست کہ تربیت و تادیب باصلاح آورد ـ سبحان اللہ آیا اخلاق طبیعیّہ تغیر میپذیرد ـ چگونہ می شود کہ سجایای متوارثہ و منش و خوہائیکہ بنہج (ڈزنریشن) حاصل شدہ باشد بسعی و کوشش معلم و مربّی زائل گردد ـ مدارس و مکاتب عقول سلیمۂ زکیّہ را دانش و بینش میآموزد و نفوس شریفۂ ذکیّہ را باداب حسنہ و اخلاق فاضلہ مزیّن می سازد آثار رکاکت را از عقول سخیفہ و دنائت را از نفوس خسیسہ ستردن نتواند ـ بوزینہ از تربیت انسان می شود ـ محال است ـ اگر تغییر صورت بتدبیر میشدے البتہ تبدیل سیرت اَنذال ولئیمہا جایز بودے ـ علم و تربیت عقول و نفوس را مانند غذا است ـ غذائیکہ صحیح المزاج را باعث توانائی و قوّت است ہمان غذا موجب ازدیاد مرض بیمار انست ـ دنی النفس سخیف العقل چون بمدرسہ ئے در آید و پا در دائرۂ تعلیم و تعلّم نہد فکر آن ہمہ اینست کہ مندرجات علوم را بر وفق مقاصد دنیّۂ خود نماید و خیالات معوجۂ خویش را در لباس مطالب علمیّہ بعالم جلوہ دہد و شب و روز

درین اندیشه خواهد بود که فنون مکتسبه را چسان آلت استحصال شهوات خسیسه و وسیلهٔ اکتساب اغراض دنیهٔ سازد- اسباب و آلات و وسائل چه علم بوده باشد و چه غیر آن همه از برای استحصال خواهشها است و چون طبیعت شر باشد بغیر از شر چه خواهش خواهد نمود- ضد علت ضد دیگر چگونه خواهد شد- فاقد شیء چسان معطی آن می شود - پس اگر طبیعت شر باشد و خواهش شر و اسباب مساعد غیر از چه جهت از صاحب آن طبیعت سر زند- و شری که ازین گونه شخصی سر زند چرا باید که مثل شر شریر النفس نادانی باشد که هیچگونه وسیله ای از برای اجرای مقاصد خسیسه خود ندارد- اشد اشد اثر علت قویه چسان مساوی اثر علت ضعیفه می شود- تنگی دائرهٔ خباثت عوام بدطینت کج اندیش و ضیق مجال ضلالت آن منیت مگر از عدم وسائل و فقدان آلات- خائنیکه قوانین و قواعد امم و ملل را نداند و سبل اختلاسها و تزویرها را نشناسد و بطرق جعل و اختراع و تبدیل و تحریف و حذف و اضافه و جمع و خرج پی نبرده باشد خیانت آن چه خواهد بود- گمراهیکه اگر در طریقهٔ آن قدحی و جرحی شود خود عاجز بماند تبدیل افکار دیگران را چسان خواهد نمود- و بالجمله اگهوری بدطینت است سخیف العقل و سخیف العقل بدطینت را تعلیم و تربیت سود ندهد بلکه باعث ازدیاد شرارت و فساد آن خواهد شد - میدانم که هم در ثبوت مقدمهٔ اولی شک داری و هم در تحقیق مقدمهٔ ثانیه لهذا هر دو را بعبارات واضحه بیان میکنم و براهین عقلیه و طبیعیه اقامه مینمایم گوش داشته باش و بخوبی تامل نما که مطلب بسیار دقیق است- اگر قومی و یا امتی دیده شود که در تحت ادارهٔ واحده ای مباشد و جمیع طبقات آن چون

اعضا مختلفهٔ شخص واحد در معاونت و معاضدت یکدیگر است و روح حیات و قوهٔ محرکهٔ مجموع اصناف آن یکیست و آمر و مأمور و آخذ و معطی و واضع و رافع از خود او میباشد و مسالک حرکات افراد آن مانند انصاف اقطار دائرهٔ واحده بیک نقطه که سعادت کل باشد منتهی می شود و از محیط قومیت خارج نمیگردد و چون دو شخصیکه هر یکے سر نخے از محیط دائره حرکت کند آحاد او در خواهشهای خود ها در عین مخالفت جویاے موءالفتند و در عین تباعد خواهان تقاربند و اصناف او در عین تدافع آرار در تجاذبند چنانچه دو متساوی القوهٔ یکه در حالت تجاذب به هر یکے طرفے از رسن را گرفته در عین تدافع جذب به دیگرے در تجاذب است البته از طرف هر عاقلی بر توافق افکار و نیات طبقات آن قوم و یا آن امت و تناسب حاسات معنویه و انفعالات نفسانیه اصناف آن حکم خواهد شد و هیچکس در تلائم رغبتها و رهبتها و نفرتهاے افراد آنقوم شک نخواهد کرد — چونکه افعال و اعمال افراد انسان و کیفیت معاشرات و طرز اجتماعات و وضع زیست و نوع معیشت و نهج ادارهٔ ایشان همگی معلولهای افکار عقلیه و حاسات معنویه و صفات نفسانیهٔ ایشان می باشد و اگر تلائم و تناسب در علل نبوده باشد هرگز توافق در میانه معلولات آنها واقع نمی شود و تناسب در افکار و صفات آنوقت حاصل می شود که متقوم و معتدل بوده باشد زیرا آنکه صفات رذیله و اخلاق فاسده و افکار سخیفه را اگرچه با یکدیگر توافق اسمی هم بوده باشد ولکن فی الواقع در میانه آنها تضاد تام و تباین کامل است چونکه ماهیت هر فردے از افراد آنها مقتضی عدم توالف است با فرد دیگر چه هر د

از یک صنف بوده باشد و یا از دو صنف و جهت توجه هر یکی مخالف جهت دیگر یست مثل شد ابرین
ایکه بر روی خط مستقیمی یکی مشرقاً و دیگری مغرباً حرکت کنند ازینست که هرگز توافق و مرافقت
درمیانهٔ احمقها و حسودها و بخیلها و طمّاعها و متکبّرها و خائنها واقع نمی شود — پس افکار معدّله
وصفات مقوّمه همان افکار و همان صفاتیست که باعث توافق و تلائم باشد و جهت
توجیه آنها نقطهٔ سعادت همه بوده باشد — و این گونه صفات را انسانها اخلاق فاضله
نامیده اند و این چنین افکار را افکار عالیه — بنا برین هر وقتیکه در تلائم افکار و توافق
صفات آنقوم وهنی حاصل شود البتّه در وحدت اداره و تعاضد طبقات و روح الحیات
ایشان خلل بظهور خواهد رسید و جهات حرکات افراد مختلف خواهد شد و درمیانهٔ آمر
و مامور و آخذ و معطی و دافع و رافع تنافر روی خواهد داد — و چون تدریجاً و رفته رفته
تلائم افکار به تباین مبدل شود و توافق صفات بتضادّ متحول گردد — یعنی صفات ذمیمهٔ اخلاق
رذیله و افکار دنیّه و خیالات باطله غلبه نماید و اخلاق فاضله و افکار مستقیمه زائل شود
و کج اندیشی و خیالات معوّجه و حسد و بخل و تبغض و ضغینه و منافقی و ریا و دروغ گوئی
و شهوت پرستی و خودستائی و تکبّر بیجا و عجب بے معنی و کاهلی و رشوت خواری و خیانت
شعاری و تدلیس و تزویر و حماقت و بلادت و بلاهت و حرص و طمع وکثرت
و سفلگی و نذالت و لؤم و بے غیرتی و قلّتِ ناموس و تهدد غرضی و نمّامی و
غمّازی و بهتان زنی و افترا و غیبت و فحّاشی و تعدّی و ظلم و جور و حق ناشناسی
و دنائت و قسوت و غفلت و جبانت و ذلّت نفس و طیش و وقاحت و غباوت

وسائے تدبیری و نے وفائی و مماطله و خُلف وعده و کسالت و گران جانی و دون همتی و تملق و تبصبص کلبی و اغوا و اضلال و اغرار فاش گردد بلاشک تعاضد مفقود و روح الحیات و قوهٔ محرکهٔ وحدانیه معدوم و جهت حرکت هر فردے از افراد آن قوم مخالف جهت حرکت دیگری خواهد شد چونکه زوال علت لامحاله مستلزم زوال معلول است ــ و بسبب تنافی ارادهٔ و تخلاف سجایا و تغایر اهویهٔ نفوس و تباعد طبایع و تضارب آرار و تدافع افکار و تضاد صفات و تباغض قلوب و تباین اخلاقیکه طبقات و آحاد آن مردم را در آن هنگام حاصل میشود اجتماع و ائتلافیکه قوام نوع بشر و مایهٔ زیست و موجب بقاء او است از برای ایشان ممتنع خواهد بود مگر بسبب قاسر خارجی و قاهر اجنبی و حیات و بود آن کم خردان فاسد الاخلاق و تباه کاران دشمن جان خود ها ممکن نباشد مگر در تحت ارادهٔ دیگرے ــ اینست حکمت تبدل ادارات در عالم وجود ــ این چنین اشخاصیکه این گونه بوده باشند حال آنها با نفوس و عقول دیگران چون حال وبا و طاعون و جذام و دیگر امراض ساریه است با ابدان پس اگر مملکتی روند که مزاج نفوس و عقول آن مستعد بوده باشد جزء اخیر علت تامهٔ فساد عمومی شده در زمان قلیلی بدان مملکت آن کنند که با خود ها کرده بودند خصوصاً اگر در مرکز که محل اجتماع خلق است جاگیر ند چنانچه شأن امراض ساریه است و اگر نفوس و عقول را استعدادی نباشد لامحاله تخم فساد را کاشته موجب سوء اداره و وهن در اعمال خواهند شد و آئین سموم قتاله بالمدة سنده اثر نخواهد بود پس هر کسے را واجب است که باین گونه مردم آن معامله کنند

که با مجذومین میکنند — خطاب بعقل است اشتباه مکن — این مقدمۀ فلسفیۀ فراموش نشود تا آنکه مقدمۀ دیگر بیان کنم پس از آن استنتاج نتیجه نمایم — استقامت افکار امم و اعتدال اخلاق ایشان نه از جملۀ اموریست که در ماهها و سالها حاصل شود بلکه اگر چندین قرن تعلیم و تربیت در امتی مستمر بماند و بطناً بعد بطنٍ در تقویم افکار و تعدیل اخلاق سعی و کوشش شود البته ممکن است که در آن هنگام اشخاصی در آن امت یافت شوند که باستقامت و اعتدال موصوف گردند — افکار مستقیمه و خیالات عالیۀ دیگران را یاد گرفتن شخصی موجب آن نمی شود که خود او صاحب افکار عالیه شود بلکه اگر کسی خود صاحب افکار عالیه نبوده باشد کُنه افکار دیگران را نخواهد فهمید و موارد و متعلقات آنها پی نخواهد برد و روابط و مناسبات آن افکار بر وی پوشیده خواهد ماند — استنباط لوازم آنها از ملزومات و ملزومات آنها از لوازم قادر نخواهد شد — کور مادرزاد از شنیدن کیفیات الوان و ماهیات آنها را نخواهد فهمید و نه بر لوازم و خواص آنها حکم تواند کرد — و بدانستن اخلاق فاضله و آثار حسنۀ آنها و اخلاق رذیله و مضار آنها کسی طاهر النفس و مهذب الاخلاق نمی شود — محض شناختن مرض و دانستن دوای آن موجب رفع مرض و حصول صحت نخواهد شد — دانستن مضار حوامض و منافع حلویات باعث نفرت صفراوی مزاج از آن و رغبت بدین نمیتواند شد — اگر علم سبب تغییر میول و حالات نفسانیه می شد و یا آنکه آثار خارجیه و نتایج ظاهرۀ آنها را منع میکرد میبایدکسی بر فوت عزیزان محزون نشود و اگر محزون شود آه و زاری ننماید چونکه بر کسی معلوم است که فوت شده بر نمیگردد و حزن و آه و زاری و گریه کردن لغو و بیفایده است

سعده چون طعامی را قبول نکند علم منفعت مانع از قی نمی شود. اگر اخلاق بعلم نیکو می شد
جا لیست که یک اگهوری هم در عالم انسان نشود. و بالجمله هر کسی از خواندن کتب
سیاست و معاشرت سیاسیین و عقلاء (بسمارک) نمی شود — چرا نمی شود بجهت آنکه
وضع دماغ بنوعی دیگر است — تغییر وضع دماغها قرون متعدده میخواهد با تعلیم
و تربیت مستمره — شجاع از شنیدن قصص جبنا جبون نمیگردد بلکه ثبات و اقدامش
افزون می شود — خائن از استماع فضائل امانت امین نخواهد شد — و دزدها
شناعت سرقت را شنیده اند و خیانت کاران ذمائم اختلاس و تزویر و رشوت خواران
را شنیده اند — شنیده اند و شنیده اند و لکن آن انفعال نفسیکه از ملاحظهٔ این امور
ارباب نفوس مطهره را حاصل می شود ایشان را حاصل نمی شود چونکه بودن نفس
بدین کیفیت که از ملاحظهٔ امثال این امور منفعل شود بجز از توارث بهیچ دیگر صورت پذیر نیست
— و قبیح را هرگز انفعال نفسیکه عبارت از حیا است در ارتکاب امور شنیعه دست نمیدهد
اگرچه کتابها در فضائل خصلت حیا خوانده باشد — این مطلب بسیار دقیق است
و تو بسیار غبی لهذا ثانیاً بیان میکنم شاید بفهمی — افکار مستقیمه و اخلاق معتدله آثار قوای میست
جسمانیه که مانند قوای بذرها و تخمها در مکمون محال معینه و مواضع مخصوصهٔ کالبد انسانها
نهاده شده است و آن قوای جسمانیه و محال آنها اندک اندک بسبب تعلیم و تربیت روی
بازدیاد و افزونی مینهد و نمو مینماید چنانچه بذرها و قوای آنها بسبب زراعت و رعایت قانون
فلاحت با موافقت هوا و زمین کم کم افزونی می پذیرد — و ممکن نیست که آن قوی و محال آنها

ادب — بقیهٔ مقالهٔ شرح حال اگھوریان با شوکت و شان

در اولاد وحشیین و احفاد آنها ئیکه پس از مدنیت بنهایت فساد رسیده باشند در یک طبقه بسبب حسن تعلیم و تربیت بکمال نمو رسیده مصدر افکار عالیه مستقیمه و منشا اخلاق حسنه فاضله گردد — زیرا آنکه نمو قوای جسمانیه مطلقاً تدریجیست خصوصاً این گونه قوتها و طفره در هر جا محال و ممتنع است... تخمیکه از اقلیمی باقلیم دیگر نقل می شود از برای حرکت قوهٔ آن بسوی کمال و یا بسوی نقص مدتها باید اگر چندین بار تبدیل صورت نکند و از اجمال بتفصیل و از آن بمرور منتقل گردد تا رسد بنهایت کمال و یا بنهایت نقص نخواهد رسید با وجود آنکه هوا و زمین را تاثیر بسیار قوی در حرکت نمو نباتات سریعست و حرکت قوه در سرعت و بطو تابع محل آنست — و درین شکی نیست که حرکت نمو انسان بطیاست و تاثیر تعلیم و تربیت تاثیریست روحانی و تاثیر روحانی ضعیف‌تر از تاثیر جسمانی پس معلوم شد که استمرار تعلیم و تربیت در دو سه بطن متسلسلاً کافی از برای کمال نمو قوای انسانیه نخواهد بود اگر متعلم از نسل وحشیان و یا از اولاد مفقود و فاقد مدنیت و انسانیت بوده باشد — بلی اگر تعلیم و تربیت چندین قرن در یک سلسله مستمر بماند البته بسبب توارد تاثیرات بر آن قوای کامنه و تاثیر متتالیه آنها در حلقات آن سلسله اشخاصی خواهند یافت شد که قوای ایشان بتربیت و تادیب بکمال نمو رسیده منشا همه کمالات و فضائل خواهد شد — و بالجمله تغییر وضع دماغ و تحول صور مواضع قوای فعاله و منفعله و تبدیل خون بی مرور قرون و دوام علت موثره صورت نه بندد — اگر یک ملیون از اولاد زنگیها و احفاد مفقود و فاقد انسانیت و مدنیت در پاریس بتعلم علوم و آداب مشغول شوند هرگز قبول نکنم که از ازکیا و اخیار آن

جماعت بدرجهٔ اغبیا و اشرار جنس فرانس توانند رسید چگونه میرسند با نقص در اصل سرشت - کور را دوربین چه فائده میدهد - حیوان گوشت خوار از گوشت چگونه صبر کند - بلکه باید دانست که اخفاد مقذوفان انسانیت و اولاد وحشیان چون تعلم یابند صورت شر و فساد خود ها را تغییر داده دائرهٔ آن را وسیع خواهند نمود و آثر کلی که بواسطهٔ تعلیم و تربیت در اصل قوای ایشان حاصل می شود در کمون مانده در نسل آنها بطناً بعد بطن اگر سلسلهٔ تربیت و تعلیم منقطع نگردد ظاهر خواهد گردید مثل آنکه بعضے از هیآت و اخلاق و شامات و امراض اجداد در اخفاد ظهور و بروز نموده در اولاد که آلة ایصال و معبر است در کمون میمانند - شر و فساد یکه بر تربیت و تعلیم آنها مترتب می شود با آن اثر خیر آنچنانست که زرعی آتش گرفته بسوزد و زمین را بجهت زراعت آینده قوتے حاصل شود - چون کیفیت نمو قوا را دانستے باید بدانی که انحطاط آنها نیز بر سبیل تدریج است - دلیل همان دلیل است و مثال همان مثال - این مقدمه را هم چون مقدمهٔ اولی در خاطر داشته باش و در هر دو تامل نما و غور کن تا آنکه قادر گردی بر تطبیق کلیات بر جزئیات و توانا شوی بر استنتاج نتائج - البته بعد ازین براهین فلسفیه و ادلهٔ طبیعیه بخوبی فهمیدی که در روی زمین قومی یافت نمی شود که در کم خردی و فساد اخلاق بپایهٔ اگهوریان رسیده باشد چونکه این گروه بسبب تباهی سجایا و سخاوت عقل و قلت دانش آنچنان سلسلهٔ انتظام و رشتهٔ هیئت اجتماعیه را گسیختند که خود ها بقا سر پناه بردند و در پیش قاهر سر نیاز بر زمین نهاده استغاثه نمودند که از شر یکدیگر محفوظ مانده جانے بسلامت برند و خانه خود ها را بلا منازعه و بلا جبر و

بدیگرے واگذاشتہ بہتری و سائسی و کناسی راضی شدند — وایشان را آنقدر شان عقل نشد کہ از برائے استحصال این رتب شریفہ معاہدہ نامۂ بگیرند لہذا پس از تسلیم وقبول دداد و گرفت ازین مراتب سنیۂ ہم محروم شدند وحق این بود کہ محروم شوند چونکہ ایشان را این قدر ہم قابلیت نیست — اکنون توخود اندازہ کن کہ از چند قرن جراثیم قوای عقلیہ ونفسیۂ ایشان بغایت سرعت رو بی بانخطاط نہادہ است — ومیزان حرکت بسوی اسفل را فراموش مکن — قاعدۂ کلیۂ عطالت (ساکن متحرک نمی شود ومتحرک ساکن نمی شود مگر بسببی) را از دست مدہ — کمان مکن کہ نہایت حرکت اگھوریان نقطۂ توحش وتبرر خواہد بود وپس از رسیدن بدان نقطہ چون سائر جنگلیان خواہند شد — آب راکہ ہر قدر متعفن وگندہ شود بپایۂ آب جاری کہ برقاذورات وجیفہ ہا وذبالہا میگذرد نخواہد رسید — آیا مبتلی بجذام وآتشک اولادش چون اولاد سالم المزاج است — آیا زمینہا ئیکہ بسبب سوء تصرف شورہ زار شدہ است درصلاحیت زراعت مانند اراضی صالحہ حرہ است سعۂ دائرۂ فساد وشرارت وخباثت جنگلیان چہ قدر خواہد بود — جنگلی مکر وجعل وتزویر وتدلیس وریاکاری ومنافقی ازکجا میداند — عقل وحشی اگرچہ پست است ولکن از مرتبۂ جہل بسیط بیرون نرفتہ است — جہل مرکب راکہ با جہل بسیط برابر دانستہ — پس اگر اگھوریان بمدرسہ روند با این طینت وجبلت وبا این عقل وادراک بغیر از طرق جمع رذائل وطرح فضائل وتفریق کلمۂ امت وکسر ناموس انسانیت چہ خواہند آموخت وفطرت لئیمۂ خسیسۂ ایشان را بجز از سبل برانداختن وپامال نمودن خویشان بجہت

بقیہ مقالہ شرح حال اگھوریان با شوکت و شان

... بیگانگان بچہ دعوت خواہد کرد۔ نظر کن بر افعال و اعمال و حرکات و سکنات ایشان

... را بچشم مشاہدہ کنی۔ لیکن ایشان را شنیدہ بودی ولکن ندیدہ بودی۔ چشم را

... لیکن ایشان خالص غیر مشوب را بہ بینی۔ اگھوریان بعد از تعلیم

... فی الحال با دق و قولنج کبریا ایشان را چنان میگیرد

... آ، گاہ گاہے بسبب تشنج کہ لازم

... افتد ... اند۔

این اگهوریان را چون کسی نظر کند ابتدا چنان گمان میکند که اینها مانند اخلاق رذیلهٔ
دیگران تلثاً مقیت بسیط و لی چون تحلیل کیمیاوی اخلاقی مینگردمی مدنی که
ایشان را که بسیط خیال میکرد مرکب است از اخلاق:
بحسب ظاهر بسیط بنظر میآید چون تحمل:
تکبر و خودپسندی و غرور خود
و اظهار رضا:

عجیب آن آواز بهمه گوشها رسید تو چگونه نشنیدی - بشرف نفس و علو همت مسلمانان سابق سوگند است که اگر درین آواز غور نکنی و در مقصد صاحب آواز تأمل ننمائی اسم تو را هم مانند ساده دمی بچه در دفتر اگهوریان خواهم نوشت - جهت حرکت اگهوریان و مقصد ایشان از اول معلوم بود ولی بزبان نمیآوردند بلکه بجهت اغرار ساده لوحان و اغوای احمقان عکس مقصود را همیشه ذکر میکردند و از برای اشتباه کار سر پرده پوشی در مجمعها و محفلها مقاله ها القا میکردند تا آنکه درین روزها (ناستوده مرك خان) صبر ننموده خیرخواهی را تفسیر کرد و مقصد حقیقی هم قطاران خود تصریح نمود و پرده از روی کار برداشت و حل معمی نمود - حقیقةً حقیقةً همان یادگار سر که یونانیان از بهای (دیوجانس) ساخته بودند باید از برای همین خیرخواه نیز ساخته شود - چه معنی دارد سگ از برای استحصال استخوانی تملق میکند و دم حرکت میدهد و سر بر پای معطی نهاده چه خودی باشد چه بیگانه بجهت اظهار خلوص نیت آواز ها در میدهد - انسان از سگ هم کمتر است لاحول ولا - انسان را چنان میزیبد که در تملق و خضوع هزار مرحله بر سگها پیشی گیرد و اگر دم ندارد ریشش هم کم از آن نیست (ناستوده مرك خان) همین نکته را فهمیده از آن بود که آواز بر آورد و ریشش حرکت داد و نانهای خورده را حلال کرد - خدا کند که این شکر سبب مزید نعمت گردد - چه تعجب کنم چه تعجب کنم - تعجب عبارتست از کیفیتی که در حالت ادراک امور غریبه انسان را حاصل میشود - و چون اگهوریان از برای شکم پرستی بدین راه قدم زده اند و میزنند و خواهند زد دیگر چه غرابت و چه تعجب - بلی آنچه جای تعجب است اینست که دیگران افعال اگهوریان

تفهیده توجیه و تأویل مینمایند با وجود اینکه مقاصد و نیّت ایشان از سخافت و رکاکت آرا
شان آشکارتر است – جمیع مردها هزار ساله و ده هزار ساله و جمجمه استخوانهای
پوسیدهٔ قرون خالیه درین روزها سر از قبرها و دخمها برآورده با آوازهای بسیار بلند
ندای الحیات الحیات البعث البعث النشور النشور میزنند امّا اگهوریان خیرخواه
بقوّت تمام الموت الموت الهلاک الهلاک الفنی الفنی آواز مینمایند – بر حال قومی
که خیرخواه آن اگهوریست باید گریست – بیچاره مردهائیکه در ظلمتکدهٔ قبور و تنگنای
گورها برهنه و عریان و گرسنه و عطشان از نُرو آگزیده اند و هر ساعتی از دیدن
مُحصّور هائلهٔ نکیرها و منکرها لرزان و ترسانند و آرزوی ساز و سامانی نالان و گریانند
و تندکار لذائذ زندگانی ایشان را بر آتش حسرت نشانده است و زندهها حقوق
آنها را بتمامها غصب نموده ایشان را ببدترین صورتی و قبیح ترین وضعی از بساط
.. [illegible] باقی رانده است و بغیر از خاکیکه آنهم با شک شورمزه آمیخته شده چیز دیگری
[illegible] برای خوردن آنها نمانده است گاه گاهی بامید رجعت و برجا بعث دلهای
[illegible] خرده‌ها را تسلّی میدهند و شعلهای این عذابهای الیم را بتذکار حشر و نشر فرو می نشانند
[illegible] ممکن است که این آمال اجساد ایشان را حفظ و از تلاشی و تفرّق باز دارد
و حتی شود که این آرزوها این بیچاره مرده گان را برین دارد که خیالات خود‌ها را
[illegible] ات داده در صدد استحصال اسباب نجات برآیند و جایز است چون این
[illegible] شها در ایشان قوّت بگیرد با یکدیگر مخابرت نموده و مشورت کرده بهیئت مجموعی
اگرچه در نهایت ضعف و ناتوانی بوده باشند بعضی از حقوق خودها را از زنده‌ها

طلب نمایند والبته اگر زنده ها هیئت مجموعه را به بینند ایشان را بالمرّه محروم نمود
— اگهوریان نه تنها قطع رجاء بعث ونشور مردهها را نموده اقامهٔ برهان بر استحالهٔ
آن مینمایند بلکه جمیع بیماران وضعیف الجثه ها وناتوانان را دعوت بمرگ میکنند وبر استحسان
موت دلیلهای قطعی میآورند وچنان بیان میکنند که راه نجات این گونه مردم بغیر از مرگ
نیست ومداوات کردن راشان فائده میشمارند — باوجود این خیرخواهند خیرخواهند —
راست باید گفت این یکی را خوب فهمیده اند زنده گی بسیار درد سر دارد — زنده گی
را همتی باید بس عالی وعقلی باید بسیار بزرگ وتجلّدی فوق الغایه ودلی چون سنگ خارا
وقوّت اعلی بسیار محکم وعزمی درنهایت ثبات — مخنّث سخیف العقل را این گونه صفات
کجا حاصل می شود — اصل طبیعت آن مضادّ این صفاتست — ای ضعیف جسمان و
نحیفان وای بیماران همگی بمرگ تن دردهید — برهان (ناستوده مرگ خان)
بسیار قویست من هم قبول نمودم — اگر برهان ایشان باطل هم باشد باز همگی لباس
حیات را از خودها دور کنید — محض از برای خاطر (ناستوده مرگ خان) ویاران
ایشان ازین زنده گی درگذرید — چون اگر شما این کار را نکنید ایشان را ضرر وزیان
بسیار خواهد شد واز مزد واجر این جان فشانیها محروم میگردد — اگر شما را تنگی قبر
وضع بود وباش آنجا از مرگ منع میکند (ناستوده مرگ خان) از برای شما
راه بسیار خوبی نشان میدهد ونهج روش وکنش اموات سابقین چون اهل قدیم
فلسطین وباشنده گان پارینه اصطخر را بطریق واضح بیان میکند تا آنکه وستور العلی

بوده باشد از برای شاد رمقابر - دیگر سبب تأخیر چلپیت - اینک (بوم شو
بر دیوار (لثامت کده) نشسته هر وقت بخرابی وتباهی وویرانی وهلاک
واضمحلال وفنی وموت نداد رسیده - نه بیحیائی این گروه را حد است ونه بیعقلی و
بے ادراکی این جماعت را اندازه است - این روش اهل فلسطین واین کنشر
اسطخریان که می بینی بقایای حیات قدیم وآثار زنده گانی دیرینه است نه آنکه سلپسر
مردن این مسلک را اتخاذ نموده اند - (دهیڑ) و (مانگ) چرا مانند ایشان نمی شوند
البته نمیشوند چون هیچ وقت زنده نبوده اند - زنده کیست که همه اقوام را بسوی کما
برمیانگیزاند - زنده کیست که مردم را بر تعلم علوم وصنایع وتجارت وعزت
اگر قومی مرده را روشی وکنشی ودانشی وبینشی از پیش نبوده باشد ممکن نیست که نفس
روح الحیات او را رستگاری دراسیر حاصل شود - چونکه دشواری استحصال اسباب
چون دشواری استحصال اسباب حیات است اگر آنچنان همتی داشته باشد چرا زنده
(ترجیح بلا مرجح درهرجا محال است) بلی اگر پیش از مردن اسباب رستگاری او را
بوده باشد می شود که زمانهای دراز پس از موت باقی بماند - باصل کلام برگرد
وقیح الگهوری بجهت اکتساب غایات خود که شکم پر کردن باشد عجیبه مغالطه ها میکنند و
مثالها میآورد - اگر کسی ملاحظه کند که اهل اسطخر وفلسطین در زمان حیات
بودند آیا می توانند که اکنون اسم آنها را درمیان امم ذکر کنند وبگوید که الآن آ
چنین‌اند واهل فلسطین چنانند - بنابر رای این وقیح البته اکنون دارای
بجمشیدی جی باتلی والا واولاد آن مینازد - وسلیمان برو تشکل وسلاله او